

## عقاید اسلامی

### جعفر سبحانی

4. پیش گفتار.....
4. گم‌شده امروز بشر.....
4. ضرورت معرفی مکتب.....
5. خدا و نظام آفرینش (1).....
6. درس 1: چرا درباره خدا به بحث و بررسی بپردازیم.....
6. درس 2: آثار ارزنده ایمان به خدا.....
8. درس 3: بحران های روحی و نگرانی ها.....
9. درس 4: تأثیر ایمان به خدا در کاهش بحران های روحی.....
9. درس 5: خداشناسی از راه فطرت.....
13. سخنان دانشمندان درباره حس خداجویی.....
13. خداشناسی از راه فطرت در قرآن و روایات.....
14. درس 6: خداشناسی از راه استدلال.....
14. ساده ترین استدلال برای شناسایی خدا.....
15. درس 7: سه اصل برهان نظم.....
16. خدا و نظام آفرینش (2).....
16. درس 8: فرق تصادف با کارهایی که از روی تدبیر انجام می گیرد.....
17. درس 8: فرق تصادف با کارهایی که از روی تدبیر انجام می گیرد.....
17. اینک مثال های دیگر.....
22. درس 10: دلایل درخشنده توحید در وجود انسان.....
25. درس 11: دلایل توحید در جهان نباتات.....
26. درس 12: بررسی برهان نظم از دیدگاه موازنه و کنترل.....
27. خدا و نظام آفرینش (3).....
27. درس 13: راه یابی طبیعی موجودات زنده.....
32. درس 15: با این اشکالات چگونه به خدا ایمان آوریم.....
36. درس 16: خدا را که آفریده است.....
38. خدا و نظام آفرینش (4).....
38. درس 17: سابقه گرایش به مادیگری و گفتار بعضی از دانشمندان درباره خدا.....
40. درس 18: علل گرایش به مادیگری (اول و دوم).....
41. درس 19: علل گرایش به مادیگری (سوم و چهارم).....
43. خدا و صفات جمال و جلال (1).....
44. درس 21: خداوند یگانه (1).....
45. درس 22: خداوند یگانه (2).....
46. درس 23: مراتب توحید.....
48. درس 24: تثلیث.....
50. درس 25: خداوند توانا.....
52. درس 27: خدای عالم و دانا.....
53. خدا و صفات جمال و جلال (2).....
54. درس 28: خدای حی و زنده.....
55. درس 29: آفریدگار بصیر و سمیع.....
55. درس 30: خداوند حکیم.....
57. درس 31: پاسخ چند سؤال.....
57. واقع بینان منصف.....
58. درس 32: خدای غنی و بی نیاز.....

59	درس 33: صفات سلبي (1)
59	خداوند جسم نيست و مكان ندارد.
59	رفع اشتباه.
59	درس 34: صفات سلبي (2)
61	درس 35: خداوند عادل و دادگر
62	1. عدل تشریعی.
62	2. عدل تکوینی.
63	خدا و صفات جمال و جلال (3)
63	درس 36: چهار پرسش و پاسخ آن (1)
65	درس 37: چهار پرسش و پاسخ آن (2)
66	درس 38: صفات ثبوتیه و سلبيه
67	درس 39: توضیح يك شعر
68	درس 40: صفات خدا عين ذات اوست
69	خدا و پیامبران (1)
69	درس 41: نبوت عامه
70	درس 42: لزوم بعثت از نظر وضع قوانين
72	درس 43: لزوم بعثت از نظر تعليم و تربيت
73	درس 44: نارسايي هاي علوم انساني در زمينه اقتصاد و اخلاق
75	درس 45: با حقيقت اعجاز آشنا شويم
76	معجزه چيست؟
77	درس 46: آورنده معجزه بايد مدعي نبوت باشد.
78	درس 47: معجزه پديده بدون علت نيست
80	درس 48: چگونه معجزه گواه بر راست گويي مدعي نبوت است؟
81	خدا و پیامبران (2)
82	درس 49: چگونه معجزه را از غير آن تميز دهيم
83	درس 50: دو راه ديگر براي شناسايي پیامبران
84	درس 51: وحی يا شعور مرموز!
86	درس 52: چرا وحی حس همگاني نيست؟
88	درس 54: آیا وحی زاييده نبوغ است؟
89	درس 55: چگونه ممکن است يك فرد در برابر گناه معصوم باشد؟
91	درس 56: چرا بايد پیامبران معصوم باشند؟
92	درس 57: گواه اول بر عصمت پيشوايان الهي از گناه
92	درس 58: گواه دوم بر عصمت پيشوايان آسماني
93	درس 59: مصونيت از خطا و اشتباه
94	درس 60: اطلاعات وسيع، علم و دانش سرشار.
95	خدا و پیامبر اسلام (1)
96	درس 61: دعوتی جديد و آيينی نو
97	درس 62: قرآن معجزه جاويدان پیامبر
98	افسانه به جاي معجزه
98	چرا پیامبر اسلام با قرآن (تحدی) نمود؟
99	درس 63: امتيازات ديگر قرآن
100	درس 64: معجزه و شرايط آن
102	درس 65: اعجاز قرآن (1)
104	درس 66: اعجاز قرآن (2)
107	خدا و پیامبر اسلام (2)
108	درس 67: اعجاز قرآن (3)
108	اعجاز قرآن از نظر فصاحت و بلاغت.
109	درس 68: اعجاز قرآن (4)
111	درس 69: اعجاز قرآن (5)
111	درس 70: اعجاز قرآن (6)

113	درس 71: اعجاز قرآن (7)
115	درس 72: اعجاز قرآن (8)
118	خدا و پیامبر اسلام (3)
118	درس 73: اعجاز قرآن (9)
120	درس 74: اعجاز قرآن (10)
124	درس 75: اعجاز قرآن (11)
125	درس 76: اعجاز قرآن (12)
128	خدا و پیامبر اسلام (4)
128	درس 77: اعجاز قرآن (13)
129	درس 78: اعجاز قرآن (14)
131	درس 79: اعجاز قرآن (15)
132	درس 80: اعجاز قرآن (16)
135	خدا و امامت (1)
135	درس 81: امامت و تشیع
135	درس 81: امامت و تشیع
136	درس 82: لزوم بحث درباره امامت و خلافت
137	درس 83: خصوصیات دو مکتب شیعه و سنی
138	درس 84: بهترین راه برای رسیدن به حقیقت
139	درس 85: امام حافظ اصول و فروع اسلام
142	درس 86: سیاست داخلی و خارجی اسلام
143	درس 87: پایه آگاهی امت از احکام و فروع
145	خدا و امامت (2)
146	درس 88: پایه رشد فکری مردم...
148	درس 90: تکامل روحی امت در پرتو نصب امام معصوم
150	درس 91: آیا حکومت الهی بدون امام معصوم امکان دارد
151	درس 92: سه طرح برای حل گره امامت و رهبری
154	درس 94: پیامبر اسلام امام را تعیین می کند (1)
157	خدا و امامت (3)
157	درس 95: پیامبر اسلام، امام را تعیین می کند (2)
160	درس 97: پیامبر اسلام امام را تعیین می کند (4)
162	درس 98: پیامبر اسلام امام را تعیین می کند (5)
164	درس 99: امامان دوازده گانه در احادیث اسلامی
166	درس 100: سکوت شکوهمند امام علی(ع)
167	اتحاد مسلمانان
169	خدا و معاد (12)
169	درس 101: چرا درباره معاد بحث می کنیم؟
171	درس 102: آثار اجتماعی عقیده به معاد
173	درس 103: عقیده به معاد در میان ملل جهان
174	درس 104: معاد در تورات و انجیل
175	معاد در عهد جدید
175	بهشت در انجیل
176	درس 105: قرآن و امکان بازگشت به زندگی جدید (1)
176	دلایل امکان معاد از نظر قرآن:
178	درس 106: قرآن و امکان بازگشت به زندگی جدید (2)
179	درس 107: قرآن و امکان بازگشت به زندگی جدید (3)
181	خدا و معاد (2)
181	درس 108: دلایل لزوم رستاخیز انسان ها
182	درس 109: دلیل دوم و سوم بر لزوم معاد
184	درس 110: دلیل چهارم بر لزوم معاد
184	درس 111: آیا انسان علاوه بر تن، روح مجرد از ماده دارد؟

185	درس 112: دلیل تجربی وجود روح
186	درس 113: خواب های راستین گواه بر وجود روح است
188	درس 114: چگونه خواب های راستین گواه بر وجود روح است؟
188	درس 115: زندگی برزخی چیست؟
190	خدا و معاد (3)
191	درس 116: کیفیت معاد در سرای دیگر
193	درس 117: کدام يك از بدن ها برانگیخته می گردد؟
193	درس 118: محکمه عدل الهی
196	درس 119: چه گروهی در آتش مخلدند؟
198	درس 120: هدف از کیفر چیست؟
201	کتابنامه

### پیش گفتار

#### گمشته امروز بشر

جنگ های جهانی ویرانگر، افزایش روح خشونت در کشورهای به اصطلاح مترقی، بی پایه در آمدن بسیاری از فرضیه ها و تئوری ها، بار دیگر بشر را به آغوش دین سوق داده و قرن آینده، قرن گرایش به معنویت و اخلاق نامیده شده است، برای عالمان دینی، بهترین فرصت است، که پرده از چهره دین بردارند و واقعیت باورها را به صورت روشن و نور از هرگونه پیچیده گویی و پیرایه، به تشنگان معنویت عرضه بدارند و از این فرصت طلایی بهره کافی ببرند.

لازم است در ضمن ترسیم واقعیت دین، عطا و بازده آن را در زندگی فردی و اجتماعی روشن سازند تا نسل حاضر از نتایج ارزنده دین داری آگاه شده و در نهایت با التهاب بیشتر به سوی دین بازگردند.

درست است که رفاه مادی و تسخیر نیروهای طبیعی در حال افزایش است و پیوسته بشر، بر چهره طبیعت چنگ انداخته و آن را به سود زندگی دنیوی خویش رام می سازد، ولی در مقابل، آمار جنایت در تمام زمینه ها بالا رفته، حتی نسل کشی و کشتار جمعی که در تمام دوره ها محکوم انسان ها بوده، با کمال تأسف امروز به صورت يك مسأله عادی در آمده است.

راه نجات انسان از این فجایع عظیم که خامه و بیان از بازگویی آن ناتوانند جز، برافراشتن پرچم دین و تقویت مبانی مذهبی و بارور کردن باورهای دینی راه دیگری نیست.

اعتقاد انسان به جهان غیب و تحت نظر بودن در تمام مراحل زندگی روح مسؤلیت را در انسان زنده کرده و او را در مقابل فزون طلبی و تجاوز به حقوق همگان خود نگه دار می کند.

این کتاب، برای تبیین عقاید اسلامی که از طریق خاتم پیامبران و فرزندان پاک او و در پرتو عقل و خرد به دست ما رسیده است، نگارش یافته و مسائل اعتقادی را در صد و بیست درس عرضه می نماید.

امید است این دروس که با بازنگری مجدد، تقدیم اساتید معارف و استادان عقاید می شود، در تحقق بخشیدن به آرمان های معنوی مؤثر باشد.

قم، موسسه امام صادق (ع)

24 شوال 1418/3 اسفند.

جعفر سبحانی.

#### ضرورت معرفی مکتب.

عصری که ما در آن زندگی می کنیم عصر برخورد اندیشه هاست. اندیشمندان و متفکران جهان با استفاده از وسایل نشر، عقاید و آرای خود را در اختیار همگان قرار داده توده ها را به تفکر و اندیشه در باره نظریات خود دعوت می کنند.

جامعه اسلامی به پیروی از دعوت الهی (أدع الی سبیل ربك بالحكمة و...) باید در چنین عصری مکتب خود را به نحو شایسته ای در اختیار همگان قرار دهند و از این طریق، وظیفه خود را در برابر آن ایفا کنند.

از این رو مدت ها پیش، نگارنده، يك دوره عقاید اسلامی به صورت استدلالی و در سطح عالی، در شش جلد تنظیم و منتشر کرد که به لطف خدا مورد استقبال خوانندگان قرار گرفت و چون گروهی از علاقه مندان

درخواست کردند که آن را به صورت خلاصه و فشرده نیز در اختیار همگان قرار دهیم، از این رو از دانشمند معظم جناب آقای رضا استادی که از مدرسان حوزه علمیه قم و خدمتگزاران جامعه روحانیت است درخواست شد که زحمت تلخیص این کتاب ها را بپذیرد. ایشان نیز این کار را به صورت شایسته ای انجام داد و آنها را در شش بخش به ترتیب زیر تلخیص و تنظیم کرد:

1. خدا و نظام آفرینش؛
2. خدا و صفات جمال و جلال؛
3. خدا و پیامبران آسمانی؛
4. خدا و پیامبر اسلام؛
5. خدا و امامت؛
6. خدا و معاد.

هریک از این بخش ها شامل بیست درس است. پیش از این، هر یک از این بخش ها به طور مستقل چاپ و منتشر شده و اکنون همگی در یک جلد و با ویرایش جدید منتشر می شود. امید است مورد استفاده علاقه مندان و پژوهشگران در عقاید اسلامی قرار گیرد.

در این جا از یادآوری نکته ای ناگزیریم و آن این که در این کتاب کوشش شده است که برای اثبات عقاید اسلامی از روشن ترین براهین بهره گرفته شود و از هر نوع برهان پیچیده که برای نوع افراد، یقین آفرین نیست پرهیز گردد. در عین حال در نگارش کتاب، کمال دقت از نظر ساده نویسی و پرهیز از پیچیده گویی صورت گرفته، به طوری که معلمان دینی به راحتی می توانند این کتاب را تدریس کنند. گاهی دیده می شود که برخی از افراد غیر وارد پیچیده گویی را نشانه عمق کتاب و ساده گویی را نشانه سطحی بودن آن می انگارند در حالی که طرز تفکر نویسنده برخلاف آن است. استحکام و اتقان محتوای اصلی کتاب درگروان است که از اصول عقلی و نقلی صحیح بهره بگیرد. ساده نویسی و یا پیچیده گویی مربوط به شکل ظاهری آن است و هرگز نمی تواند گویای ارزش محتوایی آن باشد.

نگارنده از نخستین روزی که قلم به دست گرفته، پیوسته سعی نموده علاوه بر تفکر در اصل مطلب در شیوه عرضه آن نیز بیندیشد و از آسان ترین راه، عمیق ترین برهان را بیان نماید. حال اگر برخی پیچیده سرایی را می پسندند مطلب دیگری است و جای سرزنش نیست؛ زیرا (در هر سری ذوقی است و خوش بخت کسی است که ذوقش را دریابد).

قم، حوزه علمیه 12/4/.

جعفر سبحانی.

## خدا و نظام آفرینش (1)

---

درس 1: چرا درباره خدا به بحث و بررسی بپردازیم.

درس 2: آثار ارزنده ایمان به خدا.

1. تعدیل غرایز.

2. پرورش فضایل اخلاقی.

3. ضمانت اجرای قوانین و عامل گسترش عدالت.

درس 3: بحران های روحی و نگرانی ها.

1. مادیگری بی حد و حساب.

2. شداید و مصایب.

3. اندیشه فنا و مرگ.

درس 4: تأثیر ایمان به خدا در کاهش بحران های روحی.

گفتار دانشمندان.

راهنمایی قرآن.

درس 5: خداشناسی از راه فطرت.

حس مذهبی یا بعد چهارم روح انسان.

چگونه امور فطری را از غیر فطری تمیز دهیم.

1. حس خداجویی جهانی است.

2. فطرت، انسان را به سوی خدا رهبری و هدایت می کند.

3. حس مذهبی مولود عوامل جغرافیایی و یا اقتصادی و سیاسی نیست.

4. تبلیغات پی گیر ممکن است از رشد و تقویت حس خداجویی بکاهد، ولی نمی تواند آن را ریشه کن سازد.

سخنان دانشمندان درباره حس خداجویی.

خداشناسی از راه فطرت در قرآن و روایات.

درس 6: خداشناسی از راه استدلال.

ساده ترین استدلال برای شناسایی خدا.

برهان نظم.

درس 7: سه اصل برهان نظم.

1. نظام شگفت انگیز جهان آفرینش.

2. هر پدیده ای علتی دارد.

3. نظم در آفرینش هر موجود دلیل بر وجود علم، حکمت و قدرت در پدید آورنده آن است.

---

## درس 1: چرا درباره خدا به بحث و بررسی بپردازیم

بشر در طول تاریخ به وجود صانعی برای جهان اعتقاد داشته و این عقیده از عقاید کهن و راسخ او بوده است. بسیاری از دانشمندان عالی قدر، فلاسفه گرانمایه، محققان، کاشفان و مخترعان بزرگ که در پی ریزی تمدن، پدید آوردن علوم و آرای بشری سهم به سزایی داشته و دارند معتقدند که: نظام حیرت انگیز آفرینش، اثر پروردگاری بزرگ و آفریننده ای تواناست. زیبایی طبیعت و رنگ آمیزی حیرت انگیز و نقش و نگار ظاهر جهان، اثر نقاش چیره دستی است که از روی حکمت و دانش بی کران خود، به جهان، هستی بخشیده و هر جزئی از اجزای آن را روی نقشه و اندازه گیری خاصی آفریده است.

در طول تاریخ نیز، مردانی پاک و پیراسته از هر نوع آلودگی می شناسیم که خود را سفیران و پیامبران الهی معرفی نموده اند و در انجام رسالت خود از هر نوع فداکاری و جانبازی دریغ نکرده اند، تا آن جا که گروهی از آنان جان و زندگی خویش را در راه ارشاد و هدایت مردم از دست داده اند. بدیهی است که فداکاری همه جانبه آنان از اعتقاد راسخشان به صدق گفتار خود سرچشمه می گرفته است.

اینک می پرسیم: آیا اعتقاد چنین جمعیت های انبوه که در میان آنها متفکران بزرگ و پی افکنان علوم و مردانی صالح و پاک وجود دارند کافی نیست که ما را به صحت اعتقاد آنان معتقد سازد.

اگر کسی بگوید نه، از او سؤال می کنیم آیا اتحاد و اتفاق اکثریت افراد بشر در مورد وجود خدا، دست کم باعث نمی شود که احتمال بدهیم عقیده آنان صحیح بوده و برای جهان، خالق و صانعی باشد این احتمال را هرگز نمی توان انکار کرد و هر منصف خردمندی با مراجعه به وجدان خود به خوبی می یابد که وجود چنین احتمالی را نمی تواند انکار کند.

اگر کسی با وجود این احتمال، دنبال تحقیق و بررسی نرود همیشه این نگرانی و ترس را دارد که شاید گفتار معتقدان به خدا راست باشد و بر اثر سهل انگاری، گرفتار عذاب های دردناکی گردد که برای کافران به خدا مقرر شده است. بنابراین احتمال می دهد که تحقیق نکردن در مورد اصول عقاید برای او ضرر مهم اخروی داشته باشد.

هر عاقل و خردمندی می داند که از هر نوع ضرر مهم اجتناب لازم است گرچه آن ضرر، احتمالی باشد، و اصولاً اجتناب از ضرر محتمل، برای بشر، امری فطری است، از این رو گاهی انسان به گفتار یک کودک و یک فرد عادی ترتیب اثر می دهد و به فکر تحقیق و جستجو می افتد. پس چطور می تواند به گفتار پیامبران و دانشمندان بزرگ که ضرر بی اعتنایی به آن قابل جبران نیست ترتیب اثر ندهد و حتی از مطالعه و بررسی و تحقیق هم خود داری کند.

## درس 2: آثار ارزنده ایمان به خدا

1. تعدیل غرایز.

انسان، واجد یک سلسله غرایز و تمایلات درونی است که زندگی او بر آنها استوار است. اگر روزی این تمایلات از انسان گرفته شود اندیشه زندگی از او سلب می گردد، ولی این غرایز در صورتی موجب خوش بختی جامعه انسانی است که در به کار بردن آنها از هر نوع افراط و تفریط خود داری گردد و خواسته های درونی، تعدیل و به طرز صحیحی رهبری شوند.

مثلاً (تمایلات جنسی) در پسر و دختر، در دوران بلوغ، تجلی یک غریزه درونی است که دست آفرینش در نهاد آنان پدید آورده است و بقای نسل بشر در گرو اعمال این غریزه است، ولی اگر بشر در اشباع این غریزه حد و مرزی نشناسد، دچار هرج و مرجی می شود که مفسد آن بر هیچ کس مخفی نیست.

هم چنین (خویشتن خواهی) اساس و استوانه زندگی به شمار می رود، زیرا اگر علاقه انسان به خود، از او سلب گردد از هر فعالیتی در راه استمرار حیات باز می ایستد و در هنگام خطر به دفاع بر نمی خیزد و سرانجام چراغ زندگی او به خاموشی می گراید، و از سوی دیگر اگر در اعمال این حس، زیاده روی نماید و

همه چیز را تنها برای خود بخواد در این صورت نتیجه ای جز بدبختی و گسترش ستم و بی عدالتی نخواهد داشت.

(غضب و خشم) نیز در بقای زندگی آدمی نقش مؤثری دارد و در مواقع رویارویی انسان با خطر، تمام نیروهای مادی و معنوی او را برای دفاع از خود بسیج می سازد و اگر کسی فاقد این حس گردد در صحنه های مبارزه، حقوق فردی و اجتماعی او دست خوش تمایلات تجاوز طلبانه دیگران می گردد و در هنگام بروز خطر، توان دفاع از جان خود را ندارد. و اگر در اعمال این حس، زیاده روی شود ثمره ای جز تباه کردن اجتماع و افزایش فساد وجود ندارد. و هم چنین است غرایز دیگر.

خلاصه اگر غرایز انسان تعدیل نشود و هرکس دیوانه وار در فکر اشباع غرایز سرکش خود باشد نتیجه ای جز فرو ریختن بنای زندگی انسان ها، هرج و مرج، آدم کشی، اجحاف، بی عدالتی و ده ها مفاسد دیگر نخواهد داشت.

بهترین راه برای تعدیل آنها، احیای حس مسؤلیت در درون اجتماع است، به طوری که افراد جامعه خود را در برابر یک قدرت مطلق و برتر که در تمام لحظه ها، در آشکار و نهان، ناظر اعمال آنهاست مسؤل بدانند و معتقد باشند که آن قدرت برتر از کارهای درست و شایسته آنان قدردانی می کند و به کامل ترین وجهی پاداش جاودان به آنان عطا می فرماید و نیز کسانی را که در ارضای غرایز خود راه افراط و تفریط می بینند سخت کیفر می دهد. این چنین حس مسؤلیتی جز در پرتو ایمان به خدای دانا، توانا، حاضر، ناظر، بینا، شنوا و آگاه از درون و برون تأمین نمی گردد.

افرادی را می بینیم که در عین تنگ دستی، دست به مال مردم دراز نمی کنند. در دوران شدت شهوت، به ناموس مردم تجاوز نمی کنند. برای به دست آوردن مقام و منصب، کار نامشروع انجام نمی دهند. این چنین پرواپیشگی، دلیلی جز ایمان به خدا و امید به پاداش و بیم از کیفر او ندارد. پس اعتقاد به خداست که در کنترل تمایلات سرکش، چنین نقش مؤثری دارد.

## 2. پرورش فضایل اخلاقی.

تمایل به فضایل اخلاقی و سجایای انسانی، جزو سرشت ماست. به عبارت دیگر، میل به خوبی ها و تنفر از بدی ها در ما ریشه فطری دارد و هیچ فردی امین بودن را بد، و خائن بودن را خوب نمی داند. در جهان کسی را نمی شناسیم که وفای به پیمان را ناپاکی و پیمان شکنی را پاکی و فضیلت شمارد.

ادیان و مذاهب با پاداش ها و کیفرهای خود، در پرورش این نوع روحیات عالی انسانی، نقش مؤثری دارند؛ زیرا دین با برنامه های خود، جامعه انسانی را به رشد و نمو این صفات سوق می دهد، و نوید پاداش ها و تعیین کیفرهای قطعی، مردم را به کارهای نیک واداشته و از کارهای بد برحذر می دارد.

دانشمندان، مذهب را پشتوانه اخلاق می دانند و اخلاق غیر منکی به مذهب را غیر قابل قبول تلقی می کنند، زیرا روشن است که مراعات اصول اخلاقی مانند عفت، امانت، راستی، درستی، فداکاری، دستگیری از بینوایان و ... در بسیاری از مواقع با یک سلسله محرومیت های مادی همراه است، و دلیلی ندارد که یک انسان، بی دلیل و بدون انگیزه روحی و معنوی، آن محرومیت ها را تحمل کند مگر این که معتقد گردد که این محرومیت ها در سرای دیگر با پاداش هایی جبران خواهد شد و یا آلودگی به این لذت های زودگذر نامشروع، کیفرهای سختی به دنبال خواهد داشت.

## 3. ضمانت اجرای قوانین و عامل گسترش عدالت.

حکومت های بشری که بدون دین و ایمان می خواهند حکومت کنند، تنها می توانند از یک سلسله تعدی ها و خلاف کاری های آشکار جلوگیری کنند، ولی هرگز از تعدی های پنهانی که از دید دستگاه های انتظامی آنان به دور است نمی توانند جلوگیری نمایند. درباره این قبیل خلاف ها و قانون شکنی ها، جز ایمان و حس مسؤلیت و ترس از کیفرهای الهی چیزی دیگر مؤثر نیست، زیرا حکومت ایمان، آن چنان نیرومند است که نه تنها انسان را از قانون شکنی های علنی باز می دارد، بلکه او را از گناه های درونی و پنهانی که هیچ کس از آن آگاه و مطلع نیست جلوگیری می کند از این فراتر آن که، او را از اندیشه گناه و تصمیم درباره یک عمل زشت نیز باز می دارد.

آری در اجتماعی که زیر بنای آن را اخلاق و فضیلت مبتنی بر ایمان و ترس از خدا تشکیل دهد، قانون به بهترین شکلی اجرا می شود و چنان تحرك و نفوذ دارد که در دل تاریکی ها، در خلوت خانه ها، در زیر زمین ها و در اعماق روح ها و روان ها، خود به خود و بدون پلیس و مأمور به اجرا در می آید.

اکنون که عقیده به خدا و مذهب، چنین ثمرات بزرگی دارد و در سرنوشت اجتماع می تواند تا این اندازه مؤثر باشد، چرا انسان درباره آن به بحث و بررسی نپردازد تا در صورت واقعیت داشتن آن، از این همه مزایا بهره مند شود.

هیچ فردی پیش از تحقیق و بررسی نمی تواند ادعا کند که موضوعاتی همچون خداپرستی، رستاخیز، پاداش ها و کیفرها پنداری بیش نیست و اگر این حرف را به زبان بگوید، در دل خلاف آن را پذیرفته است. وظیفه

هر عاقل دانش پژوه است که در این باره به مطالعه و تحقیق بپردازد تا با کاوش و بررسی به خدا ایمان بیابد و از مزایای دنیوی و اخروی آن محروم نماند.

**درس 3: بحران های روحی و نگرانی ها**

بشر در پرتو دانش بر بسیاری از مشکلات زندگی پیروز شده و بر بخشی از گرفتاری ها و ناتوانی های خود غلبه کرده است، مثلاً با شناختن دشمن نامرئی خود، میکروب و راه مبارزه با آن، خود را از بسیاری از بیماری ها به صورت قابل ملاحظه ای رها ساخته است و با استخراج منابع زیرزمینی و به کار گرفتن نیروهای مختلف طبیعت، بسیاری از موانع را از پیش پای خود برداشته و وسایل استراحت خویش را به نحو دل پذیر فراموش کرده است.

ولی آدمی در برابر این پیروزی چشم گیر علمی، به اطمینان خاطر و آرامش روان که زیر بنای یک زندگی سعادت‌مندانه است نه تنها دست نیافته بلکه به موازات پیشرفت های مادی و افزایش وسایل استراحت جسمی بر مشکلات روانی او روزبه روز افزوده شده و این افزایش مشکلات روانی هم چنان به سیر صعودی خود ادامه می دهد. گویی نگرانی های روحی و دلهره های روانی با توسعه و ترقی مادی و تمدن ماشینی توأم و همراه بوده و به موازات هم در حال پیشرفت هستند.

البته بشر در تمام قرون با نوعی اضطراب و تشویش دست به گریبان بوده است، ولی هیچ گاه بسان این عصر، دچار ترس، غم، اضطراب، دلهره، تشویق خاطر و پریشانی روان نبوده است. گواه آن آمارهایی است که مطبوعات صنعتی ترین کشورهای جهان در این باره منتشر ساخته اند. البته اضطراب و نگرانی عللی دارد که اکنون به برخی از آنها اشاره می کنیم:

1. مادیگری بی حد و حساب.

گروهی که معنویات را به دست فراموشی سپرده اند و جز مادیات زودگذر دنیوی هدف دیگری ندارند برای خوب زیستن، ارضای غرایز و اشباع خواسته های درونی خود پیوسته تلاش می کنند و در عین حال به یک دهم آن چه می خواهند نمی رسند. نتیجه چنین دنیا خواهی و تجمل پرستی جز تشویش، اضطراب و سلب آرامش فکری چیزی نیست. شخصی که هدفی جز ثروت اندوزی و بهره گیری مادی و لذت های جسمی نداشته باشد و در حقیقت فضای فکر، روح و روان او را دنیا طلبی و مادیات پر کرده باشد، از آن جا که قسمت اعظم آن چه را که در طلب آن است فراموش نمی گردد ناچار دچار ناآرامی فکری و تشویش و نگرانی روانی شده پیوسته رنج می برد و اگر وسوسه آینده تاریک به آن افزوده شود، در این صورت، این افکار به صورت یک (خوره) خطرناک، اعصاب او را از بین می برد. بنابراین، افزون طلبی و اشتها سیری ناپذیر در مورد مادیات، یکی از عوامل مهم اضطراب است.

2. شداید و مصایب.

جهان ماده آکنده از مصایب و شداید است. هر فردی در طول زندگی اش با یک سلسله از محرومیت ها، شکست ها، سختی ها و حوادث ناگوار روبه رو می شود و هر کدام از آنها عامل مهمی برای اضطراب، دلهره، غم و اندوه به شمار می روند. در این جهان طوفانی که کشتی زندگی همواره در معرض تصادم با امواج مشکلات گوناگون است هیچ کس نمی تواند واکنش این عوامل را در روح خود انکار کند.

3. اندیشه فنا و مرگ.

هر فردی به طور قطع و یقین می داند که رشته عمر وی پس از چندی قطع خواهد شد و از آن چه به قیمت عمر خود گرد آورده است، دست خواهد شست. اندیشه مرگ که به صورت هیولای مخوفی در برابر هر انسانی مجسم می شود برای کسانی که مرگ را پایان زندگی دانسته و به حیات اخروی و زندگی پس از مرگ قائل نیستند، بسیار جانکاه و ناراحت کننده است و زندگی آنان را به ویژه در ایام پیری کاملاً تلخ می سازد. و هر نوع نشاط زندگی را از آنان سلب می کند. و گاهی در این مرحله، فشار روانی به حدی می رسد که انسان را به مرگ زود رس دچار می سازد؛ زیرا وقتی انسان مرقه، بر پایه این اعتقاد که مرگ دروازه فناست و پس از مرگ خبری نیست خود را در آستانه فنا و نیستی دید، یأس و نومیدی مطلق، روح او را سخت تیره و تار کرده و زندگی را در کام وی تلخ می سازد.

بر اساس این عوامل و امور دیگری همانند آنهاست که زندگی در محیط هایی که روح مادیگری بر آن حاکم است با رنج و فشار روانی توأم است و بشر مادی در فکر پناهگاهی است که به روح متزلزل او ثبات و آرامش بخشد و خود را از این اضطراب و دلهره برهاند. او گاهی برای رهایی خود، به مواد مخدر و قمار پناه می برد تا در سایه این عوامل تباه کننده عقل و احساس، مدتی در جهان بی خبری به سر برد و به طور موقت، روح و روان خود را به دست فراموشی سپارد و از فشارهای روحی غافل و بر کنار بماند و گاهی برای کاستن از فشار روانی به فیلم ها و آهنگ های مبتذل و مستهجن و ... پناه می برد و تصور می کند که این امور با جلوه های فریبنده خود می تواند به روح لرزان و فکر مضطرب او ثبات و آرامش بخشد، زهی تصور باطل، زهی خیال محال!



ولي پس از مدتی تمام این عوامل تخدیر کننده نیز نوعی دل زدگی و انزجار در او پدید می آورد و گاه فشار جانکاه دلهره های درونی به حدی می رسد که حتی ممکن است شخص یاد شده به انتحار و خود کشی دست بزند.

#### درس 4: تأثیر ایمان به خدا در کاهش بحران های روحی.

اعتقاد به خدای حکیم و ایمان به مبانی مذهبی و توجه به جهان آخرت، تأثیر شگرفی در تخفیف این ناراحتی ها و رنج های روحی دارد. ایمان به خدا اثر عوامل اضطراب آفرین را خنثی و یا آنها را ریشه کن می کند؛ زیرا مذهب بامقررات اخلاقی و تعالیم حیات بخش خود، حرص و آز و جاه طلبی و ثروت اندوزی انسان را که از عوامل اضطراب روحی هستند به نحو صحیحی تعدیل می کند، و او را به عزت نفس و مناعت طبع و نیکوکاری و پرهیزکاری دعوت می نماید و با مطرح ساختن پاداش های بزرگ و کیفرهای سخت، بر حرص و آز لجام می زند و از تجمل پرستی و گرایش بی حد و حساب به دنیا که آرامش و ثبات را از انسان سلب می کند جلوگیری می نماید، و تحول معنوی شگرفی که درخور مقام انسانی اوست در روانش پدید می آورد. مخصوصاً آیین اسلام از توجه شدید انسان به دنیا کاسته و دنیا و همه وسایل زندگی را وسیله زندگی و نه هدف آن معرفی کرده است و انسان را از این که دنیا را هدف خود بدانند باز داشته است، از این رو اثر نامطلوب نخستین عامل اضطراب را که همان اهتمام حریصانه و افراطی به دنیا و مادیات است از بین می برد.

انسان در سایه اعتقاد به خدای حکیم و مهربان، خدایی که به مصالح و مفاسد بندگان از خود آنها آشناتر است، می تواند از اثرهای نامطلوب مصایب و شداید و بلاها و رویدادهای بد جلوگیری کند، زیرا کسی که به خدا ایمان دارد می داند آن چه بر او می گذرد تقدیر خدای حکیم و مهربان و دانا و تواناست و همه کارهای او بر اساس مصلحت استوار است به ویژه اگر متوجه باشد که هر نوع صبر و بردباری در برابر مصایب دارای پاداش بزرگی است. البته اعتقاد به تقدیر خداوند بزرگ به این معنا نیست که در برابر فشار جامعه های فاسد سکوت کنیم و انواع بیدادگری ها را به عنوان صبر و شکیبایی در برابر (تقدیر)، تحمل نماییم، بلکه منظور، مصایب و شدایدی است که از قدرت انسان بیرون بوده و از قلمرو اندیشه و خیال و فعالیت او خارج است، مانند زمین لرزه ها، سیل ها، مرگ عزیزان و دیگر حوادث ناراحت کننده ای که قابل پیش بینی نیست. بنابراین دومین مشکل بشر حل شده و می تواند در برابر حوادث تلخ، شکیبایی، بردبار، ثابت و قوی باشد و نگذارد این عامل نیز در او اضطراب و تشویش خاطر به بار آورد.

دین در سایه اعتقاد به معاد و روز رستاخیز، رشته زندگی را به دوران پس از مرگ امتداد داده و مرگ را دروازه ابدیت دانسته است و از این طریق به زندگی مادی بشر رونق و طراوتی خاص بخشیده و زندگی را حتی در کام پیران و سالخوردگان و افراد بازنشسته از کار و فعالیت، شیرین نموده و بر اثر نویدهای جهان دیگر، غبار غم فنا و نیستی را از چهره آنان برگرفته و از این راه سومین عامل اضطراب و نگرانی را از میان برداشته است.

گفتار دانشمندان.

آن چه گفته شد حقیقتی است که بسیاری از دانشمندان و روان کوان به آن تصریح کرده اند. (ویلیام جیمس) که به او لقب پدر روان شناسی داده اند می گوید:

کسی که به حقایق بزرگ و معنوی متکی است از تغییرات و تطورات مختصر و فراز و نشیب های دایمی و جاری زندگی، دست خوش نگرانی و تشویش نخواهد شد و از این رو شخصی که صاحب ایمان مذهبی باشد از هر نوع اضطراب و تشویش مصون می ماند.

(دیل کارنگی) می نویسد:

در آمریکا به طور متوسط در هر 35 دقیقه يك نفر خودکشی می کند و هر دو دقیقه يك نفر دیوانه می شود و اگر مردم دنبال آرامشی که در مذهب و دعاها و مذهبی پنهان است می رفتند بیشتر این خودکشی ها و دیوانگی ها منتفی می شد.

دکتر (گلیورد هاووزر) می نویسد:

ما در زندگی به ایمان و اعتدال احتیاج داریم و من با (ژوشالوت لیمان) فیلسوف بزرگ عصر حاضر هم عقیده هستم آن جا که می گوید: دین و مذهب در زندگی، به انسان، اطمینان و تکیه گاه روحی می بخشد.

راهنمایی قرآن.

قرآن مجید هم با صراحت هر چه تمام تر در يك جمله کوتاه این حقیقت را که یاد خدا مایه آرامش روح است چنین بیان می کند:

أَلَا بَدْرُكَ إِذْ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ؛ (1) آگاه باشید که با یاد خدا دل ها آرام می گیرد.

#### درس 5: خداشناسی از راه فطرت

بشر برای درک و شناسایی خدای جهان دو راه دارد:

1. راه دل و احساس فطری؛

2. راه عقل و استدلال.

مقصود از راه فطرت این است که شعور باطنی و کشش درونی، او را به سوی خدا رهبری می کند، به طوری که بدون هیچ دلیل و استدلالی، ناخودآگاه، خداخواه و خداجوی است و حس خداخواهی در نهاد او به صورت یک امر غریزی و فطری به ودیعت گذارده شده است و این حس بسان غرایز دیگر انسانی، انسان را به مقصدی که هدف آن است می کشاند، چنان که مقصود از راه استدلال و عقل این است که انسان با دلیل های علمی به وجود خدا پی می برد و بر وجود او مانند سایر مسائل عقلی استدلال می کند.

اساس راه اول را حس درونی تشکیل می دهد چنان که پایه راه دوم، تعقل و استدلال است. بشر در شناختن خدا از طریق دل و فطرت به هیچ نوع برهان و استدلالی نیاز ندارد بلکه در پرتو غریزه خداخواهی و حس خداجویی که در اصطلاح دانشمندان اسلامی (فطرت) نامیده شده به سوی خدا متوجه می گردد، ولی راهنمای او در راه دوم، برهان، استدلال، تفکر و تعقل است.

حس مذهبی یا بعد چهارم روح انسان.

با کشف (حس مذهبی) در انسان و این که (حس دینی) یکی از عناصر اولی و ثابت و طبیعی روح انسان است ثابت گردید که در روح و روان و سرشت انسانی، چهار حس وجود دارد:

1. حس کنجکاو، همان حسی است که از روز نخست، فکر بشر را به بحث و بررسی درباره مسائل مبهم و مجهول وادار نموده و در پرتو آن، علوم و صنایع پدید آمده است. این همان حسی است که از روزگاران پیشین به کاشفان و مخترعان و پایه گذاران علوم، نیرو بخشیده که بتوانند از رازهای نهفته پرده بردارند و در این راه به سختی ها و ناملایمات تن دهند.

2. حس نیکی، پدید آورنده اخلاق و تکیه گاه فضایل و سجایای انسانی و صفات عالی روحی است. این همان حسی است که انسان را به نوع دوستی و عدالت خواهی سوق می دهد، و در انسان یک نوع گرایش فطری به فضایل و اخلاق نیک و تنفر از زشتی ها و صفات بد پدید می آورد.

3. حس زیبایی، پدید آورنده هنر و سبب تجلی انواع ذوقیات است.

4. حس مذهبی، هر فردی از افراد انسان، فطرتاً خداخواه و خداجوی بوده و نوعی تمایل و کشش به ماورای طبیعت در خود احساس می کند. وجود (حس مذهبی) در روح انسان اثبات می کند که تمام تمایلات مذهبی در انسان، ریشه ذاتی دارد و توجه به خدا و مسائل ماورای طبیعی، از فطرت انسان سرچشمه می گیرد البته تجلیات این فطرت، در دوران بلوغ نمایان تر و آشکارتر است.

کوتاه سخن این که کسانی که انسان را با دیدی وسیع تر مورد بررسی قرار داده اند همگی معترفند که توجه به خدا در انسان از یک حس عمیق مذهبی ریشه گرفته و هویت انسان با این حس عجین شده است.

اینک برای روشن شدن این مطلب که این حس، ریشه ای فطری در نهاد انسان دارد ناچاریم مشخصات امور فطری را بیان کنیم تا فطریات انسانی از امور عادی تمیز داده شود.

چگونه امور فطری را از غیر فطری تمیز دهیم.

هر نوع فکر و عملی که از ناحیه عواملی مانند (اوضاع جغرافیایی)، (اقتصادی) و یا (سیاسی) بر انسان تحمیل گردد، فکر و عملی عادی تلقی می شود و سرچشمه آن، همان عوامل یاد شده خواهد بود نه فطرت انسان. مثلاً ملت هایی که در نقاط قطبی زندگی می کنند ناچارند لباس های ضخیم و گرم بپوشند، چنان که ملت هایی که در نقاط استوایی سکونت دارند لباس های سبک و نازک بر تن می کنند. واضح است که هیچ کدام از این دو کار ریشه فطری ندارد و هر دو، محصول عوامل جغرافیایی محیط زندگی آنان است.

هم چنین است کوتاهی، بلندی، رنگ و شکل لباس، آداب و رسوم ملت ها در مراسم شادی یا سوگواری و ...؛ زیرا اگر شکل، مدل لباس و کیفیت مراسم شادی و یا سوگواری، امری فطری و جزو سرشت انسانی بود، در همه جا یک نواخت می بود و با اختلاف منطقه و نژادها اختلافی میان آنها مشاهده نمی شد.

در مقابل، هر نوع اندیشه و عملی که از نهاد انسان سرچشمه گیرد و عوامل بیرونی، آن را تحمیل نکرده باشد چنین عمل و اندیشه ای جزو سرشت او بوده و از امور فطری به شمار می رود، این قبیل امور در انسان، (فطریات) و در حیوان (غریزه) نامیده می شود.

بنابراین تمام فعالیت های زنبور عسل مانند مکیدن شیره گل ها، ساختن لانه های شش ضلعی، تخم گذاری و پرورش نوزادان، همگی امری غریزی است، به گواه این که هیچ کدام تحت تأثیر هیچ یک از عوامل بیرونی نیست و جنبه جهانی و عمومی دارد؛ یعنی زنبور در هر مکان و زمان کارش همین بوده و هست و این خود نشان می دهد که این عمل، خصیصه ذاتی آن است و هم چنین است بسیاری از فعالیت های جان داران.

در انسان نیز یک سلسله تمایلات و احساسات درونی وجود دارد که هیچ عامل خارجی آن را بر او تحمیل نکرده و در عین حال همگانی است و جنبه جهانی دارد، مثلاً تمام افراد انسان در سنین مخصوصی از عمر،

در خود علاقه خاصی نسبت به موضوعات جنسی، زیبایی، ثروت، جاه و مقام می یابند و نیز همه انسان ها به طور ناخودآگاه به سوی عدالت، عواطف و نوع دوستی کشیده می شوند. شاید امانت و شرافت وحشیان ابتدایی در زندگی ساده ای که دارند بیش از مردم متمدن باشد چنان که (کولیس) درباره قبیله (هونتوت) می گوید:

قولي که می دهند نزد آنان مقدس است و هیچ يك از کارهایی که اروپاییان از راه فساد و خیانت می کنند در میان آنان دیده نمی شود.

با توجه به مثال هایی که برای هر دو نوع از افکار و افعال بیان شد می توان امور فطری را با علایم زیر از امور عادی تمیز داد:

الف) هر فکر و کاری که ریشه فطری دارد جهانی بوده و هیچ انسانی فاقد آن نیست؛

ب) امور فطری با رهبری فطرت صورت می گیرد و هرگز به تعلیم و تعلم نیاز ندارد؛

ج) هر نوع فکر و عملی که ریشه فطری دارد از قلمرو حکومت عوامل سه گانه (جغرافیایی، اقتصادی و سیاسی) بیرون است؛

د) تبلیغات پی گیر بر ضد فطرت، ممکن است از رشد آن بکاهد و آن را متوقف سازد، ولی هرگز نمی تواند آن را ریشه کن کند.

امور عادی در مقایسه با ویژگی های چهارگانه یاد شده، در ست در نقطه مقابل آنها قرار گرفته اند. اکنون باید دید که حس مذهبی و توجه به خدا واجد این شرایط چهارگانه هست یا نه با مختصر دقت معلوم می شود که همه این مشخصات چهارگانه در موضوع خداجویی و خداخواهی انسان وجود دارد:

1. حس خداجویی جهانی است.

خدانشناسی و تمایل به ماورای طبیعت به زمان یا مکان خاصی از جهان اختصاص ندارد، بلکه به شهادت تاریخ کهنی که از اقوام مختلف اعم از متمدن و وحشی به دست آمده است اعتقاد به خدا و مبدأ جهان، در میان تمام ملل وجود داشته است و در حفاری ها و کاوش های علمی که به وسیله دانشمندان باستان شناس برای اطلاع از روش زندگی، پایه تمدن و طرز تفکر اقوام گذشته انجام گرفته است همواره زیر تل های بزرگ، معابد و عبادتگاه هایی کشف شده است که همگی حاکی از آن است که ملل پیشین در این اماکن عبادت می کرده اند، گو این که عده ای از آنها در تشخیص معبود اشتباه کرده و بت هایی را معبود خود قرار داده بودند. آری، در فصول تاریخ بشر نمی توان فصلی یافت که در آن، تمایل انسانی به ماورای طبیعت مشاهده نگردد، بلکه حس مذهبی در میان تمام اقوام و ملل، جزولاینفک زندگی تشخیص داده شده که همواره با آن بوده و هست تا آن جا که (جان رابرت) استاد دانشگاه (کلمبیا) درباره مذهب می گوید:

هیچ فرهنگ و تمدنی را نزد هیچ قومی نمی توان یافت مگر آن که در آن فرهنگ و تمدن، شکلی از مذهب وجود داشته است. ریشه های مذهب تا اعماق تاریکی از تاریخ که ثبت نشده و به دسترس بشر نرسیده است کشیده شده است.

حس دینی، هم اکنون در میان ملل متمدن جهان يك حس طبیعی است که در هر گوشه ای از جهان برای خود تجلیاتی دارد و اگر از قاره های مختلف جهان عبور کنیم آثار و جلوه های این حس را هم در میان غنی ترین و صنعتی ترین کشورهای جهان، و هم در میان فقیرترین و عقب مانده ترین ملل عالم با دیدگان خود مشاهده می کنیم.

آیا گسترش خدانشناسی در تمام زمان هاو قرن ها و در میان تمام ملت های جهان، نشانه فطری بودن آن نیست. گذشته از این، هر فرد منصفی در صورتی که خود را از مسائل شعارگونه و تلقینی ضد دینی، حتی از گفته های خدا پرستان خالی سازد، هنگام بیچارگی و سختی و گرفتاری، در اعماق دل خود احساس می کند که به سوی يك نیروی ازلی و ابدی که می تواند نیازمندی و درماندگی او را برطرف سازد کشیده می شود و بی اختیار از او استمداد می کند.

این چنین خداجویی و توجه به خدا که بدون اختیار در اعماق روح انسان پدید می آید نتیجه برهین عقلی و علمی و دلایل فلسفی نیست، هم چنین محصول محیط درس و بحث و گفتگو نیست، بلکه منشأ آن، سرشت و فطرت انسان است و دست آفرینش، نهاد انسان را از روز نخست با آن عجین کرده است، به طوری که انسان با تمام ذرات وجودی خود، در مواقع درماندگی به سوی او کشیده می شود.

آری، ما بدون این که متوجه باشیم که گم شده ای داریم و گم شده ما چیست و چگونه می تواند بیچارگی ما را رفع کند و به ما آرامش بخشد، ناخودآگاه به دنبال او می رویم همان طور که نوزاد، بدون کوچک ترین آگاهی در جستجوی مادر و به دنبال او می رود.

2. فطرت، انسان را به سوی خدا رهبری و هدایت می کند.

حس خداجویی بسان سایر احساسات درونی انسان، بدون تعلیم و رهبری در درون انسان پیدا می شود، همان طور که افراد انسان در مواقع مخصوص از عمر به يك سلسله از امور مانند منصب و مقام و ثروت و پول متوجه می گردند و توجه به این امور به طور ناخودآگاه و بدون تعلیم کسی، در باطن آنها پدید می آید؛ حس

خداجویی نیز در عمق وجود انسان نهفته است، بدون این که نیاز به تعلیم و یاد گرفتن داشته باشد. پیدایش میل به مذهب و توجه به خدا در انسان، بدون تعلیم و آموزش، نشانه فطری بودن آن است و گویای آن که این حس نیز بسان سایر احساسات انسان در شرایط خاصی بیدار می شود.

البته از این نکته نباید غافل بود که اگر مراقبت های صحیحی از این قبیل احساس ها به عمل نیاید ممکن است انحرافات در آنها پیدا شود، مثلاً همین حس مذهبی و حس خدا جویی اگر به وسیله پیامبران آسمانی و دانشمندان الهی و فلاسفه بزرگ جهان، درست رهبری نشود سر از بت پرستی و گرایش به پرستش مخلوق در می آورد به طوری که انسان، مخلوق را به جای خالق و معبود می گذارد.

اگر ما می گوئیم که احساس طبیعی و فطری، نیاز به تعلیم و آموزش ندارد مقصود این است که در تکوین و پیدایش آن، مربی و معلم دخالت ندارد، در عین حال باید بپذیریم که بهره برداری صحیح و به دور از انحرافات و کج روی ها بدون مراقبت مربیان آگاه صورت نمی گیرد.

و از این روست که دانشمندان می گویند: ریشه پرستش کلیه اجرام سماوی مانند خورشید، ماه، ستارگان، موجودات خاکی مانند درخت، سنگ و بت همان حس خداجویی و خداخواهی بشر است که بر اثر رهبری نشدن به این انحرافات و خرافات دچار شده است. اگر این حس از طریق عقل و خرد رهبری می شد و مردم به گفتار پیامبران الهی درست می اندیشیدند، هیچ گاه به جای معبود واقعی و آفریدگار جهان به مخلوق های ناتوان توجه پیدا نمی کردند.

3. حس مذهبی مولود عوامل جغرافیایی و یا اقتصادی و سیاسی نیست.

از این که می بینیم حس خداجویی در تمام نقاط گیتی و در همه دوران ها و اعصار وجود داشته است و دارد، نتیجه می گیریم که این حس يك ندای باطنی است و محرکی جز فطرت ندارد؛ زیرا اگر مولود شرایط جغرافیایی و یا عوامل دیگری جز فطرت بود، تنها باید در يك قسمت از جهان و در يك قسمت از مردم که شرایط واحدی از نظر اقتصادی، سیاسی و... دارند وجود داشته باشد در صورتی که کاملاً عکس آن را مشاهده می کنیم، یعنی با این که شرایط جغرافیایی و سیاسی ملت ها با هم تفاوت چشم گیری دارد، این حس در همه ملت ها وجود دارد.

البته باید به این نکته توجه داشت که لازمه فطری بودن يك حس، این نیست که همواره مورد توجه انسان ها باشد، زیرا چه بسا ممکن است علاقه انسان به جاه و مقام و سرگرم شدن او به خوشی ها و لذت های زندگی او را از بسیاری از فضایل اخلاقی و امور فطری که همگی سرچشمه باطنی دارند غافل سازد. اصولاً امور فطری انسان منحصر به خداخواهی نیست، بلکه غیر از آن، انسان دارای غرایز ذاتی و طبیعی دیگری است و واضح است که توجه بیشتر به يك غریزه طبعاً انسان را از قوا و غرایز دیگر باز می دارد.

مثلاً کنجکاو و کشف رازهای نهفته طبیعت، یکی از امور فطری انسان است و هر فردی به تحقیق و کاوش علمی علاقه فطری دارد، ولی به طور مسلم، این غریزه در هر محیطی شکوفا نمی گردد و فعالیت آن در همه شرایط يك نواخت نیست. یعنی در محیط های علمی و در شرایط مناسب و با وجود دوستان هم فکر، به طور خود جوش و خلاق به تکاپو می افتد و رشد می کند، ولی در شرایط نامناسب آن چنان رکود پیدا می کند که اگر این شرایط ادامه یابد، حس کنجکاو و تحقیق به دست فراموشی سپرده می شود. هم چنین گرایش به همسر و ازواج و یا گرایش به کسب مال و مقام، همگی ریشه فطری دارند؛ اما در هر شرایطی خودنمایی نمی کنند و رشد و نمو ندارند و از سویی نیز ممکن است اشباع و توجه زیاد به یکی از غرایز موجب فراموشی بقیه گردد.

حس خداجویی نیز بسان این امور است. چه بسا سرگرمی ها و توجه به مادیات و فرورفتگی در شهوات و لذایذ سبب گردد که انسان از این حس و ندای باطنی غفلت کند؛ زیرا میان امور معنوی و توجه به خداوند و به کار بستن اصول اخلاقی و فرورفتگی در تمایلات نفسانی معکوس وجود دارد. اگر کفه تمایلات نفسانی به قدری سنگینی کند که همه محیط روح و روان را فراگیرد دیگر مجالی برای ظهور احساس های معنوی باقی نمی ماند.

آری مصایب و شداید از عوامل تکان دهنده ای هستند که انسان غفلت زده را از خواب سنگین مادیت بیدار می کنند و هر نوع پرده غفلت را از صفحه دل کنار زده و فضای دل را برای تجلی فطرت و توجه به خدا آماده می سازند. و از این رو افراد مستعد، به هنگام گرفتاری و هجوم شداید و فشارها، خواه ناخواه به یاد خدا افتاده و صمیمانه متوجه او می گردند.

انسان شیفته لذایذ و غافل از خدا، بسان کودکی است که بر اثر سرگرمی به بازی، از پدر و مادر مهربان خود که در همه وجود او جا دارند غفلت می ورزد؛ اما همین که حادثه تلخی برای او رخ می دهد، فوراً به یاد آنها افتاده از ایشان استمداد و کمک می جوید.

وقتی که آدمی به زندگی مرفهی دست یافت اشتغالات روزانه، او را از توجه به عالم دیگر و جهان معنوی باز می دارد، ولی ناگاه با بروز حادثه ای که آهنگ يك نواخت زندگی او را قطع کند و خود را در برابر آن عاجز و ناتوان یابد و واکنشی در روح او پدید می آید که او را در صدد جستجوی عالمی فراتر و برتر می اندازد، از

این رو، به هنگام هجوم بلا، طوفانی بودن دریا، احتمال سقوط هواپیما و یا لحظه یأس و نومیدی از بهبود بیماری، تمام افراد بشر اعم از الهی و مادی به یاد خدا افتاده و از آن مقام عظیم استمداد می طلبند؛ گویی فشار رنج و بلا، زنگار قلوب را پاک کرده و حس خداجویی یعنی این ندای فطری را در دل آنها بیدار می کند.

4. تبلیغات پی گیر ممکن است از رشد و تقویت حس خداجویی بکاهد، ولی نمی تواند آن را ریشه کن سازد. در میان ملل و اقوام جهان افرادی پیدا می شوند که بر اثر ریاضت هایی می توانند از نیروی يك حس بکاهند، مثلاً تمایلات جنسی، يك ندای فطری و باطنی است، ولی تارکان دنیا و مرتاضان هند با تحمل رنج ها، به قدری از قدرت این حس می کاهند که کمتر به فکر این مسائل می افتند، اما همین افراد اگر در شرایط دیگر قرار گیرند حس خفته آنان بیدار می شود و شروع به فعالیت می کند.

بنابر این معنای فطری بودن چیزی، این نیست که در همه شرایط، يك سان بوده و هیچ عاملی از قبیل محیط و تبلیغات در شدت و ضعف آن مؤثر نباشد، بلکه باید گفت که عواملی مانند تبلیغات می تواند از رشد و نمو بسیاری از ندهای درونی و فطری بکاهد، ولی نمی تواند ریشه آن را بسوزاند.

مثلاً در دنیای کنونی، تا چندی پیش افکار مارکسیستی تقریباً بر جهان حکومت می کرد و رهبران مکتب (ماتریالیسم) با وسایل تبلیغی مختلف و فریبده می کوشیدند که حس مذهبی را در اقوام و مللی که به زنجیر استعمار کمونیستی کشیده شده بودند، نابود سازند با این وجود موفقیت آنها در این مبارزه ناچیز بود و نتوانستند قلوب توده ها را از این حس خالی کنند.

از این رو با وجود ده ها سال حکومت جابراکه کمونیستی در جمهوری های شوروی سابق، هنوز حس مذهبی، مذهب خواهی و توجه به خدا و معنویت، قدرت خود را در اعماق قلوب بسیاری از مردم این جمهوری ها حفظ کرده است و به همین جهت در این اواخر مسیحیان و مسلمانان، تا حدودی آزادی یافته اند که مراسم مذهبی را تحت شرایطی برگزار کنند.

#### سخنان دانشمندان درباره حس خداجویی.

(ژان ژاک روسو) می گوید:..

راه خداشناسی منحصر به عقل نیست، بلکه شعور فطری بهترین راهی است برای اثبات این موضوع. حس دینی یکی از عناصر اولیه و ثابت و طبیعی روح انسانی است که اصلی ترین قسمت آن به هیچ يك از رویدادهای دیگر قابل تبدیل نیست.

(پاسکال) می گوید:..

مردم نتوانسته اند دریابند که ادراک کننده خدا، دل است، نه عقل.

(الکسیس کارل) می گوید:..

احساس عرفانی، جنبشی است که از اعماق ما سرچشمه گرفته است و يك غریزه اصیل است. انسان همان طور که به آب نیازمند است به خدا نیز محتاج است.

(ویل دورانت) می گوید:..

ایمان، امری طبیعی است و مستقیماً زاده نیازمندی های غریزه و احساسات ماست.

(پول کلارنس ابرسوله) می گوید:..

این که بشر در ماورای فهم و ادراک خود لزوم وجود صانع را درک می کند، دلیل بزرگ بر وجود خداوند است.

مجموع این بیانات نشان می دهد که در روح انسان غیر از ابعاد سه گانه معروف، يك بعد دیگر به نام (حس مذهبی) و حس خداخواهی و خداجویی و توجه به خدا هست و تمام افراد بشر به مقتضای فطرت خود، خواه ناخواه، به سوی آن کشیده می شوند. از آن جا که این توجه يك امر غریزی و فطری است، عاملی جز نهاد انسان و فطرت اصیل انسانی ندارد و هر نوع جذبه و کشش به معنویات، میوه و ثمره آن است و مولود استدلال های فلسفی نیست.

#### خداشناسی از راه فطرت در قرآن و روایات.

این راز بزرگ سرشت انسانی که دانشمندان و بزرگان علم و دانش، پرده از آن برداشته اند یکی از حقایق ارزنده قرآن است که چهارده قرن پیش به وسیله پیامبر اکرم(ص) بیان شده است.

قرآن کریم می فرماید:..

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ؛ (2).

به آیین راست خدا رو آور؛ آیینی که خدا آفرینش انسان را بر پایه آن نهاد، خلقت خدا تغییر پذیر نیست و این است آیین استوار، ولی اکثر مردم نمی دانند.

مقصود از (آیین حنیف) در این آیه که آفرینش انسان بر روی آن استوار شده است همان آیین توحید و خدایرستی است و این آیه با صراحت کامل هر نوع انحراف از جاده توحید را مخالف فطرت انسانی دانسته و آن را غیر استوار و لرزان می داند.

امام صادق (ع) این آیه را چنین تفسیر می فرماید:.

فطرهم علي التوحيد؛ (3) خدا مردم را بر فطرت توحید خلق کرده است.

مردی به محضر امام صادق (ع) شرفیاب شد و درخواست نمود که او را به سوی خدا راهنمایی کند. امام صادق (ع) با طرح مثالی که در برخی از آیات قرآن مجید هم به آن اشاره شده است او را متوجه فطرت خود نمود و فرمود:.

آیا تا کنون با کشتی مسافرت کرده ای.

- آری.

- آیا اتفاق افتاده که کشتی بشکند و در آن جا نه کسی باشد که تو را نجات دهد و نه شنا کردن بدانی.

- آری.

- آیا در آن هنگام، به فکر تو رسیده است که قدرتی هست که بتواند تو را از آن مهلکه نجات بخشد.

- آری، او همان خدای تواناست که هنگامی که تمام وسایل مادی از کار می افتد و نجات بخش و دادرسی در میان نیست انسان، خواه ناخواه به او متوجه می گردد و دل به او می سپارد.

## درس 6: خداشناسی از راه استدلال

مقصود از خداشناسی از راه استدلال، این است که انسان در پرتو عقل و خرد، خدای جهان را بشناسد و مزیت این نوع خداشناسی بر خداشناسی از راه فطرت که در درس گذشته درباره آن بحث شد این است که توحید فطری در عین شرافت و لطافت نمی تواند راهنمای دیگران باشد، بلکه هر فردی باید شخصاً کشف و جذب فطری خود را به سوی خدا احساس کند، زیرا احساس درونی را نمی توان از طریق گفت و شنود به دیگران انتقال داد و درک آن جز از راه شهود و لمس باطنی امکان پذیر نیست.

اما توحید استدلالی علاوه بر این که می تواند راهنمای شخص استدلال کننده به سوی خدای جهان باشد می تواند سرچشمه تحولی در فکر دیگران نیز باشد؛ زیرا توحید استدلالی نتیجه یک سلسله دلایل علمی و فلسفی است که می توان آنها را به جهانیان عرضه داشت و مردم را با استدلال های مربوطه و نتایج آن آشنا ساخت و بسان سایر مسائل علمی، آنها را به دیگران آموخت و انتقال داد.

خلاصه، راه دل و فطرت، گرچه یک راه کامل، لطیف و لذت بخش است، ولی قابل انتقال به دیگران نیست. پس برای گسترش توحید و همگانی ساختن آن ناچاریم از راه عقل و استدلال وارد شویم و با راهنمایی عقل بدان رهنمون شویم.

### ساده ترین استدلال برای شناسایی خدا

نظام جهان آفرینش، روشن ترین و همگانی ترین برهان خداشناسی است. قرآن مجید و پیشوایان بزرگ اسلام با بیانات مؤکدی، مردم را به مطالعه کتاب آفرینش دعوت نموده اند، کتابی که سراسر صفحات و سطور آن گواه روشنی بر نظم و ترتیب، محاسبه و اندازه گیری و دخالت علم و حکمت در آفرینش آن است. حتی به این دعوت کلی اکتفا نکرده با بیان نمونه هایی از نظام حیرت انگیز این جهان، راه مطالعه و بررسی را به روی عموم گشوده اند.

علت عنایت و اهتمام کتاب آسمانی و پاسداران وحی به پیمودن این راه این است که هر فردی به فراخور دانش و بینش و استعداد خود می تواند نمونه های بارزی از نظم جهان را درک کند و از وجود نظم شگرفی که در دل هر ذره ای از ذرات بی شمار آن نهفته است به وجود ناظمی که از روی علم، حکمت، محاسبه و اندازه گیری به آن نظم بخشیده است پی ببرد.

البته آن چه را که یک گیاه شناس و زیست شناس یا یک فیزیک دان و شیمی دان و یا متخصص مسائل فضایی و اجرام کیهانی از نظام این جهان درک می کند هرگز با آن چه که یک فرد عادی از مطالعه سطحی از آن به دست می آورد قابل مقایسه نیست، ولی به هر حال هر دو دسته، از مطالعه خود نتیجه واحدی می گیرند. هر دو گروه به این نتیجه می رسند که نظام شگفت انگیز این جهان، بلکه نظام هر ذره ای از ذرات بی نهایت آن و ساختمان هر سلول از سلول های جان داران و حرکت منظم هر پدیده کیهانی و ... گواه بر این است که این موجودات از روی تدبیر و محاسبه و اندازه گیری آفریده شده اند و محال است بدون مداخله یک قدرت بزرگ دانا و توانا، این نظم و ترتیب به وجود آمده باشد.

در حقیقت، علوم طبیعی با رشته های گوناگونی که دارد روشنگر گوشه ای از این نظام و تشکیلات شگفت انگیز جهان آفرینش است و هر چند بشر در گشودن رازهای طبیعی و تسخیر قله های تازه علم به پیروزی های بیشتر و شگرف تری رسیده است، بی شک گام های بلندتری به سوی درک نظامات دقیق و حیرت انگیز جهان بر می دارد.

با این که آن چه دانشمندان عصر حاضر در پرتو پیشرفت علوم و وسایل دقیق علمی، از نظم شگفت انگیز جهان گیاهان، جانوران، اجرام کیهانی و عجایب دریاها درک می کنند با آن چه گذشتگان از این موضوعات

درک می کردند تفاوت بارزی دارد، ولی در چشم انداز همه دانش های طبیعی دو مطلب برای ما به خوبی واضح و روشن می گردد:

یکی این که جهان آفرینش، بر اساس یک نقشه علمی، محاسبه و اندازه گیری خاص و دقیقی آفریده شده است و بر هر ذره ای از ذرات و هر گوشه ای از گوشه های آن، یک سلسله قوانین تغییر ناپذیر حکومت می کند. دیگر این که نظم و تدبیر جهان آفرینش گواه بر آن است که صانعی توانا، سازنده ای دانا و طراحی چیره دست با محاسبات دقیق علمی آن را طرح کرده است و به آن وجود و هستی بخشیده است.

برهان نظم.

ارکان این برهان را سه مطلب تشکیل می دهد:

1. در جهان هستی تا آن جا که عقل و دانش بشر از روی پدیده ها و اسرار آنها پرده برداشته، به جز نظم و دقت چیزی نیافته است و تمام دانشمندان جهان و مکتشفان بزرگ در بررسی های خود اعتراف می کنند که در سراسر جهان جز محاسبه و اندازه گیری و جز نظام و تشکیلات حیرت انگیز، چیزی ندیده اند.

حتی تمام کوشش های بشر در مراکز علمی و آزمایشگاه ها و رصدخانه ها برای این است که نظام هایی را که بر این جهان حکومت می کند کشف کنند و هدف بازگو کنندگان رازهای طبیعت، چیزی نیست، جز پرده برداری از اسرار طبیعت و قوانین پیچیده و نظام هایی که بر آن حکومت می کند، و همه علوم طبیعی با رشته های گوناگون خود مبین و روشنگر نظم شگرف جهان هستی است.

2. هر پدیده ای (چیزی که قبلاً دارای هستی و وجود نبوده و بعداً موجود شده است) برای خود علتی دارد و قانون علیت و معلولیت، یک قانون عمومی و همگانی است.

3. پدیده ای که در آن نظم و تدبیر و سنجش و اندازه گیری به کار رود، نمی تواند دستاورد تصادف باشد، بلکه معلول علتی است که آن را از روی اندیشه و محاسبه و دقت به وجود آورده است.

برای روشن شدن مطلب ناچاریم اندکی درباره هر یک از سه اصل یاد شده که پایه های برهان نظم به شمار می روند بحث کنیم.

## درس 7: سه اصل برهان نظم.

1. نظام شگفت انگیز جهان آفرینش.

رموز و نظام دقیق و پیچیده جهان آفرینش همانند اقیانوس ناپیدا کرانه ای است که بشر فقط توانسته است با دانش کنونی خود چند گام کوتاه از آن را ببیند. بشر فعلاً با این معلومات شگرف و ترقیات شگفت آور خود، تازه توانسته است با الفبای علوم طبیعی آشنا شود و هر چه از نظر علم و دانش، گام به پیش می نهد بهت و تحیر او در برابر جهان هستی افزایش یافته، به محدود بودن علم خود بیشتر پی می برد. به قول یکی از متخصصان فیزیک (هر چه من بیشتر تحصیل کردم و همه چیز را از اتم تا کهکشان و از میکروب تا انسان از نظر گذراندم متوجه شدم که هنوز خیلی چیزها (برایم) مجهول مانده است).

این قبیل اعترافات که در میان سخنان دانشمندان فراوان به چشم می خورد همگی حاکی از آن است که بشر از نردبان علم چند پله ای بیش، فراتر نرفته است و از این رو هنگامی که از آن دانشمندان ریاضی معروف جهان، (انیشتین) پرسیدند که نسبت معلومات خود را به مجهولات خویش بیان کند، او در حالی که در کنار نردبان کتابخانه خود ایستاده بود چنین پاسخ داد:

نسبت این دو به هم، نسبت این نردبان است به فضای بی کران آسمان ها و هنوز من از نردبان علم بیش از چند پله بالاتر نرفته ام.

بنابراین نسبت معلومات بشر به نظام دقیق و وسیع جهان، آن چنان ناچیز است که هرگز به حساب نمی آید. ولی با این همه، یک میلیارد معلومات فعلی بشر درباره عظمت کاخ استوار و بلند آفرینش، برای اثبات صانع حکیم و دانا و توانا کافی است و به روشنی ثابت می کند که یک چنین نظم دقیق و پیچیده ای بدون وجود یک منبع قدرت و حکمت و علم، به هیچ وجه امکان پذیر نیست.

2. هر پدیده ای علتی دارد.

شاید از ضروری ترین اندیشه های بشر این باشد که هر پدیده ای علتی دارد که وجود آن را ایجاب می کند و هیچ پدیده ای بدون علتی که سرچشمه وجود آن است به وجود نمی آید. بشر این قانون کلی را از کاوش کاملی که در طول زندگی انجام داده به دست آورده است، و تاکنون هرگز دیده نشده که پدیده ای خود به خود و بدون علت، گام به صحنه هستی بگذارد.

بنابراین نظام های شگفت انگیزی که در جهان خلقت به چشم می خورد، باید علتی داشته باشد، زیرا هیچ عقلی باور نمی کند که (این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود) بدون دست نقاش زبردستی وجود پیدا کرده باشد.

3. نظم در آفرینش هر موجود دلیل بر وجود علم، حکمت و قدرت در پدید آورنده آن است.

اگر وجود اثر، حاکی از وجود مؤثر است، خصوصیات اثر نیز ما را به خصوصیات مؤثر راهنمایی می کند، چنان که وجود اتمبیل گواهی می دهد که سازنده ای دارد، خصوصیات آن نیز شهادت می دهد که سازنده وی از دانش های مربوط به صنعت اتمبیل سازی کاملاً آگاه بوده است.

اگر یک شاهکار ادبی مانند شاهنامه فردوسی حاکی از آن است که سراینده ای دارد، هم چنین ویژگی های آن حاکی از این است که سراینده آن کاملاً از اصول داستان سرایی، فنون ادبی و خصوصیات زبان پارسی آگاهی کامل داشته است و هرگز نمی توان گفت این گنجینه ادبی، اثر یک فرد عاری از ذوق ادبی و بی اطلاع از اصول داستان سرایی است و به طور تصادف به زبان و قلم او جاری شده است.

ساختمانی که بر پایه اصول فنی و مطابق نیازمندی های یک مؤسسه بزرگ ساخته می شود، حاکی از آن است که سازنده و پدید آورنده ای دارد چنان که گواه بر آن است که سازنده آن، دارای فکر و اندیشه بوده و با بصیرت و بینایی، آن بنا را پی ریزی کرده است و هرگز کسی احتمال نمی دهد که گروهی بی اطلاع از اصول و فنون معماری به عنوان سرگرمی و بازی، آجر روی آجر نهاده باشند، چنان که کسی نیز احتمال نمی دهد که این ساختمان از روی تصادف و بدون نقشه و اعمال فکر به وجود آمده باشد.

بی شک اثر هر نویسنده و گوینده و کارگر و صنعتگری، و عمل هر انسانی گواه روشنی بر کم و کیف معلومات و نحوه ملکات و روحیات اوست و نظام حکیمانه جهان هستی، اتقان و استواری مصنوعات و نظم و ترتیب موجودات، گواه بر این است که به وجود آورنده آنها دانا، توانا و حکیم بوده است و هرگز نمی توان یک نظم کوچک را معلول تصادف کور و کر و اتفاق بی حس و شعور دانست تا چه رسد به نظام بزرگ و محیرالعقول جهان آفرینش:.

طبیعت ندارد شعور ای پسر  
محال است باشد بدیع الأثر.

---

1. رعد (13) آیه 28.

2. روم (30) آیه 30.

3. تفسیر برهان، ج 3، ص 263؛ صدوق، توحید، ص 328.

## خدا و نظام آفرینش (2)

درس 8: فرق تصادف با کارهایی که از روی تدبیر انجام می گیرد  
اینک مثال های دیگر

درس 9: جلوه های نظم در جهان بالا  
خورشید ما در منظومه.

وزن خورشید.

درجه حرارت خورشید.

سن خورشید.

حرکت خورشید.

1. عطارد.

2. زهره یا ستاره سحرگاهی و شامگاهی.

3. کره زمین یا میهن مسکونی.

4. مریخ.

5. مشتری.

6. زحل (کیوان).

7. اورانوس.

8. نپتون.

9. پلوتون.

درس 10: دلایل درخشنده توحید در وجود انسان  
مقایسه ای میان مغز یک انسان و مغز الکترونیکی.

نشانه های توحید در سایر جان داران.

درس 11: دلایل توحید در جهان نباتات.

درس 12: بررسی برهان نظم از دیدگاه موازنه و کنترل.

موازنه در آفرینش جان دار و گیاه.

---



## درس 8: فرق تصادف با کارهایی که از روی تدبیر انجام می‌گیرد

کارهایی که در آن نظم، ترتیب، محاسبه و اندازه‌گیری به کار رفته باشد مسلماً مولود فعالیت یک طراح زبردست و سازنده خردمند است که با محاسبه دقیق، عمل و کار خود را به وجود آورده است، ولی کارهایی که از هر گوشه آن، هرج و مرج و بی‌نظمی مشاهده شود نتیجه تصادف و یا زائیده یک عامل بی‌فکر و بی‌خرد و ناآگاه است.

برای روشن شدن این مطلب، برای هر دو نوع کار، چند مثال می‌زنیم و قبلاً روشن‌ترین مثالی را که برخی از دانشمندان زده اند می‌آوریم:

فرض کنیم دو میلیون تن سنگ، آجر، آهن، سیمان، آهک، گچ، چوب، شیشه، کلید، لوله، لولا و سایر لوازم ساختمان در انباری موجود است، یک میلیون تن از آن در اختیار مهندسی قرار می‌گیرد که آن را از انبار خارج کرده و در زمین همواری به صورت یک ساختمان چند طبقه در آورد. چندی بعد سیل مهیبي می‌آید و یک میلیون تن باقیمانده را از انبار خارج کرده در زمین همواری به صورت تلی در می‌آورد. عمارت چند طبقه، مصنوع و محصول اراده مهندسی است و تل انباشته شده محصول عمل طبیعی سیل است.

افراد عاقل از هر ملت و در هر عصری وقتی وارد عمارتی که مهندسی آن را ساخته است می‌شوند، می‌بینند همه چیز روی محاسبه صحیحی در جای خود قرار دارد. آجرها در داخل پایه‌ها، سنگ‌های مرمر روی بنا، تیر آهن‌ها به اندازه‌های مختلف سقف‌ها را نگاه داشته و درها در جای خود قرار گرفته است و ساختمان با نقشه دقیقی دارای لوله‌کشی آب و گاز و سیم‌کشی برق و تلفن است و خلاصه نظم و حساب از در و دیوار آن به چشم می‌خورد.

اما وقتی که سراغ آن تل انباشته می‌روند می‌بینند تنها چیزی که در آن نیست محاسبه و نظم است. سنگ‌های مرمر زیرگل‌ها مانده، تیر آهن‌ها بی‌حساب هریک در گوشه‌ای افتاده، سیم‌ها و کلیدها درهم و برهم لابه‌لای آجرها رفته، درها و شیشه‌ها شکسته و لوله‌ها کج و معوج، بعضی متمایل و برخی افقی قرار گرفته است، خلاصه چیزی که در آن دیده نمی‌شود نظم و حساب و اندازه‌گیری است.

بدون تردید برای بیننده این نتیجه به دست می‌آید که سازنده ساختمان، عالم بوده و سازنده تل، علم نداشته است. مهندس عمارت، با اراده و اختیار خود هر چیزی را با محاسبه و اندازه‌گیری در جای خود قرار داده است؛ ولی سیل، اراده و اختیار نداشته بلکه فشار آب به طور تصادفی و اتفاقی هر چیزی را به جایی افکنده است.

### اینک مثال‌های دیگر

1. فرض کنید وارد اتاقی می‌شوید می‌بینید که دو نفر پشت ماشین تحریر نشسته‌اند و می‌خواهند قصیده معروف شاعر ایرانی و سخن پرداز جهان ادب (سنایی غزنوی) را که مطلع و بیت نخستین آن چنین است تایپ کنند:

ملکا ذکر تو گویم

که تو پاکی و خدایی.

نروم جز به همان ره

که توام راه نمایی.

ولی یکی از آنها درس خوانده و آشنا به حروف و کلمات است و دیگری بی‌سواد و نابیناست، ولی می‌تواند با انگشتان خود دگمه‌های حروف را فشار دهد و ماشین تحریر را به کار اندازد.

هر دو نفر مشغول کار می‌شوند؛ شخص عالم و درس خوانده و حروف شناس، نخست انگشت خود را روی حرف (م) و سپس روی (ل) از آن پس روی (ک) و بعد روی (ا) و پس از آن به ترتیب روی (ذ) و (ک) و ... می‌گذارد و چیزی نمی‌گذرد که تمام ابیات را صحیح و کامل ماشین می‌کند.

اما آن مرد نابینا و بی‌سواد که فقط می‌تواند ماشین را به کار اندازد، وقتی مشغول کار می‌شود از آن جا که حروف را نمی‌شناسد و جای آنها را نمی‌داند، پس از سیاه کردن صفحه یا سطرهایی ملاحظه می‌شود که حروف و کلمات بی‌معنایی را روی صفحه نقش کرده است که به هیچ وجه نمی‌توان برای آنها معنایی پیدا کرد. اولی مصنوع یک انسان عالم و داناست، دومی مصنوع یک نابینای بی‌سواد. هرگاه هزاران نابینای درس ناخوانده، میلیون‌ها صفحه را سیاه کنند تا شاید یک نسخه صحیح از این قصیده را ماشین کنند، نخواهند توانست؛ زیرا محاسبه و اندازه‌گیری لازم در کار آنها وجود ندارد.

بنابر این ما در هر نقطه دنیا، به صفحه کاغذی که قصیده این شاعر ایرانی در آن به طور صحیح ماشین شده باشد روبه‌رو شویم، خواهیم گفت این صفحه اثر شخصی است که بر پایه‌اشناایی به اسلوب ماشین نویسی، این قصیده را ماشین کرده است و هرگز به خود اجازه نخواهیم داد که بگوییم: این صفحه بر اثر فعالیت انگشتان شخصی نابینا و بی‌سواد یا بر اثر بازی کردن کودکی با حروف ماشین تحریر، پدید آمده است.

2. هنرمند چیره دستی مناظر زیبایی از طبیعت را بر صفحه کاغذی ترسیم می کند و منظره پرندگان و انسان هایی را که در لب دریا زندگی می کنند و تعدادی از آنان در میان دریا مشغول شنا هستند و برخی بر ساحل صخره ای و شنی به استراحت پرداخته اند نشان می دهد؛ حتی چین و شکن آب ها، حرکت کشتی ها، جزیره های درون دریا و مزارع و باغ های با طراوت ساحل، در آن منعکس است.

مطالعه این تابلو، هر بیننده ای را بر آن می دارد که از دستاورد هنر او که توانسته است دورنمای مناظری را در یک قطعه کاغذ کوچک جای دهد و با ترکیب چند رنگ گوناگون صحنه اعجاب انگیزی را بیافریند تقدیر کند.

این اثر هنری همان طور که حاکی از وجود پدید آورنده آن است هم چنین حاکی از هنر، فکر و شعور اوست و هرگز کسی احتمال نمی دهد که یک فرد بیگانه از امور هنری بدون فکر و اندیشه برای سرگرمی، قلم را روی کاغذ کشیده و به طور تصادف چنین تابلو زیبا و جالبی را کشیده باشد. چنین احتمالی به ذهن هیچ کس خطور نمی کند و اگر فردی چنین سخنی را برای شوخی هم بگوید با تخطئه همگان رو به رو می گردد؛ زیرا محال است چنین منظره ای بدون فکر و اندیشه به وجود آید.

3. پیکر تراشی، از قطعه سنگی، پیکر یک شخصیت علمی و یا نظامی را می تراشد، وی در این راه زحمات فراوانی می کشد و پس از ده ها ساعت فکر و اندیشه همراه فعالیت های بدنی و به کار انداختن ابزار و آلات فنی، تندیس را تحویل مراکز هنری می دهد. آیا می توان وجود چنین مجسمه ای را معلول حرکات بی هدف و نامنظم دست پیکر تراش و ضربه های تصادفی آن دانست، یا باید گفت این مجسمه در سایه ذوق و اندیشه و با استفاده از ابزار و آلات پیکر سازی به وجود آمده است.

واضح است که اگر هزاران بار این قطعه سنگ را از بالای کوه به دره عمیقی رها سازیم هرگز بر اثر برخورد های نامنظم با سنگ های دیگر، مجسمه یک انسان به وجود نمی آید، چه رسد به مجسمه شخص معینی.

از این مثال ها می توان یک قانون مسلم را استخراج کرد و آن این که هر پدیده ای که در ساختن آن نظم و ترتیب و سنجش و اندازه گیری مشاهده شود قطعاً معلول سازنده ای خواهد بود که دارای فکر، اراده و دانش بوده است.

4. اتومبیل زیر پای شما مولود فکر گروهی از دانشمندان است که در سایه فکر و کوشش های منظم، طرح ساختمان این وسیله را ریخته اند. هرگز تصادف نمی تواند ماشین بسازد و اگر خرده های فولاد، شیشه و لاستیک را درون بشکه ای بزرگ بریزیم و آن را هزاران بار بچرخانیم، هرگز اتومبیلی درست نمی شود.

5. علم و تجربه ثابت کرده است که حتی یک نظم ساده و بسیط نیز تنها در پرتو فکر و اندیشه می تواند به وجود بیاید و از این رو هنگامی که کتیبه ای به خط میخی در موزه آثار باستانی می بینیم، بی درنگ آن را به نویسنده ای که عاقل و با شعور بوده است نسبت می دهیم و هرگز آن را معلول تصادف نمی دانیم.

6. انتشار یک کتاب، نیازمند زمینه ها و مقدماتی فکری و عملی است که از روی اندیشه و اراده انجام گیرد. نخست باید مؤلف، مطالب کتاب را در ذهن خود تنظیم کند و سپس آنها را با قلم روی کاغذ بیاورد. آن گاه حروف چین چاپخانه حروف آن را مطابق نوشته مؤلف روی اسلوب فنی تایپ کند، و پس از صفحه آرایی و تهیه فیلم و زینگ و چاپ، در کارگاه صحافی تجلید و منتشر گردد. هرگز نمی توان گفت: انفجاری در چاپخانه رخ داد و این کتاب چاپ گردید.

و آیا می توان احتمال داد که وجود این کتاب معلول هماهنگی تصادفی ذرات مرکب و یا به هم پیوستن حروف در سایه یک عامل تصادفی است هرگز.

7. وارد کلاس می شویم، یک فرمول ریاضی که بر تخته سیاه نوشته شده توجه ما را به خود جلب می کند. آیا در این موقع فکری جز این در ذهن ما پدید می آید که یک آشنایی به مسائل ریاضی این فرمول را بر روی آن تخته نوشته است، آیا احتمال می دهیم که آن فرمول در اثر اجتماع تصادفی ذرات گچ بر روی تخته سیاه به وجود آمده باشد.

8. آیا کسی می تواند ادعا کند که یک قمر مصنوعی که در فضا و در مدار زمین می گردد، طی یک تصادف به وجود آمده باشد و در این کار نه اندیشه ای به کار رفته باشد و نه سازنده دانایی داشته باشد.

9. رایانه هایی که در مؤسسه های بزرگ، وظیفه صدها کارمند حسابرس را انجام می دهند، شاهد گویای ماست، زیرا هرگز نمی توان آن را مصنوع تصادف کور و کر دانست و تصور کرد که اجزای داخلی آنها بدون مداخله یک طراح باهوش، خود به خود در جای خود قرار گرفته است.

10. ما از این نمونه ها می گذریم نظری بر محیط زندگی خود می افکنیم و به اتاقی که در آن زندگی می کنیم و در آن چیزهایی از قبیل صندلی، بخاری، فرش، قفسه و کتاب قرار دارد توجه می کنیم، آیا می توان گفت که این همه وسایل زندگی تصادفاً به وجود آمده است، آیا کوچک ترین تردیدی داریم که هر کدام از آنها سازنده ای دانا و عاقل داشته اند.

اگر عقل و خرد در این موارد به طور قطع و یقین داور می کند که هر مصنوعی که در وجودش نظم و ترتیب دیده شود قطعاً سازنده و پدید آورنده هوشمند و دانایی داشته است در این صورت همان عقل و خرد درباره جهان آفرینش که پر از طرح های بی شمار مستقل و در عین حال مربوط به هم می باشد و هر کدام به نوبه خود صدها بار از یک نوشته و یا ماشین تحریر و یا ماشین حساب و اتومبیل و سفینه فضا نورد و مغز الکترونیک پیچیده تر و حیرت انگیز تر است همان داور و قضاوت را خواهد کرد و با صدای بلند خواهد گفت: (جهان را خالق باشد خدا نام).

درس 9: جلوه های نظم در جهان بالا.

گسترده گی جهان آفرینش، بالاتر از آن است که با متر، کیلومتر و فرسنگ اندازه گیری شود و تعداد اجرام آسمان بیش از آن است که بتوان آن را با ارقام معمولی بیان کرد. از این رو بشر برای بیان فاصله بین ستارگان به مقیاس دیگری پناه برده و آن سرعت سیر نور است که در هر ثانیه مسافت سیصد هزار کیلومتر را طی می کند.

هنگامی تعجب ما بیشتر خواهد شد که دریابیم خورشید ما ستاره ای است در مجموعه ای بزرگ از ستارگان به نام (کهکشان) که در این کهکشان، میلیون ها ستاره وجود دارد.

تازه کهکشان ما با این منظومه شمسی و میلیون ها ستاره آن خود یک کهکشان از میلیون ها کهکشانی است که در جهان وجود دارد و هیچ کس رقم آن را نمی داند، زیرا هر گاه تلسکوپ نیرومند و تازه ای ساخته می شود کهکشان های بیشتری کشف می گردد و برخی از آنها به قدری دورند که نور آنها میلیون ها سال طول می کشد تا به زمین برسد.

فاصله دو قطر کهکشان ما به قدری است که (نور)، آن را در حدود دویست تا سیصد میلیون سال طی می کند. به قول یکی از دانشمندان، آن چه که ما امروز تسخیر فضا می نامیم، در برابر عظمت جهان بالا، درست مانند این است که پروانه ظریفی روی برگ درخت عظیمی نشسته باشد که هزاران شاخه و میلیون ها برگ دارد و در میان جنگل انبوه و بی پایانی واقع شده که صدها فرسنگ طول دارد. آن گاه، پروانه تصمیم بگیرد از آن برگ به روی برگ دیگری که مجاور آن است پرواز کند، برگ اول، (زمین ما) و برگ دوم (ماه) است و آن شاخه همچون منظومه شمسی، و آن درخت، کهکشان، که منظومه شمسی ما جزئی از آن است و آن جنگل، جهان هستی است و در حقیقت دانشمندان نجوم مانند مسافران هستند که در جنگل گردش می کنند. ستارگان، این جنگل را تشکیل می دهند و همان طور که هر جنگل محدود است، تعداد ستاره ها نیز محدود است اما تعداد آنها چقدر است جدیدترین تخمین هایی که زده شده است تعداد ستارگان را در حدود چهل میلیارد نشان می دهد.

بشر در برابر این اجرام عظیم و وسعت خارج از وصف و بیان، چنان خود را متحیر و کوچک می بیند که از فرط حقارت سر به زیر می افکند. بنابراین روشن است که صفحات یک کتاب ناتوان تر از آن است که بتواند گوشه ای از این نظام به ظاهر نامتناهی را بیان کند، ولی به مضمون: آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید.

می توان گوشه هایی از نظام منظومه شمسی را در آثار علمی منعکس کرد و از این رهگذر به عظمت علم و قدرت بی پایان آفریننده آن آگاه شد.

خورشید ما در منظومه.

این کره آتشین منبع اسرار آمیزی است که شگفتی های آن در وهم و فکر انسان نمی گنجد. اینک به برخی از اسرار این مشعل فروزان و عجایب آفرینش آن که همگی حاکی از قدرت علم و حکمت آفریننده آن است اشاره می کنیم:.

حجم خورشید 1193000 برابر حجم زمین است، یعنی اگر زمین به اندازه 1193000 برابر از نظر حجم بزرگ شود، تازه به اندازه خورشید خواهد شد و اگر با حجم کره زمین آشنا باشیم عظمت حجم خورشید برای ما روشن تر خواهد شد. حجم کره زمین، هزار و هشتاد و سه میلیارد و سیصد و بیست میلیون کیلومتر مکعب است.

وزن خورشید.

دانشمندان بر پایه اصول علمی توانسته اند وزن خورشید را معین کنند و سرانجام به دست آورده اند که وزن خورشید و به اصطلاح فیزیک دانان، (جرم) آن 330 هزار برابر زمین است.

و همان گونه که گفته شد حجم خورشید 1193000 برابر حجم زمین است، ولی وزن آن 330 هزار برابر وزن زمین می باشد. علت این اختلاف این است که وزن مخصوص خورشید که به حالت گاز است از وزن مخصوص زمین سبک تر می باشد.

درجه حرارت خورشید.

درجه گرمای سطح خورشید تقریباً یازده هزار درجه (فارنهایت) است، ولی حرارت مرکزی آن هفتاد میلیون درجه (فارنهایت) تخمین زده می‌شود. از این کانون حرارت، هر ثانیه چهار میلیون و هر دقیقه 240 میلیون تن، انرژی به صورت نور و حرارت به سوی فضا منتشر می‌گردد.

عقل در عظمت این کانون نور و حرارت، متحیر و مبهوت است و با این که میلیون‌ها سال است که این کره فروزان، در حال اشتعال و پخش نور و حرارت است، هنوز قدرت و توانایی آن به قوت خود باقی است.

این کره فروزان، بسان کارخانه‌ای است که در هر ثانیه، چهار میلیون تن انرژی تولید می‌کند و در نتیجه، به کلیه اعضای منظومه خود، از (عطارد) گرفته تا (پلوتون)، با تمام اقمار کوچک و بزرگ آنها روشنائی و حرارت می‌بخشد و به شش هزار میلیون کیلومتر که شعاع فرمانروایی آن است، روشنی و گرمی می‌دهد و زمین ما که از نظر فاصله، سومین سیاره آن است، مقدار مختصری از این انرژی تولید شده را دریافت می‌کند.

سن خورشید.

آخرین فرضیه درباره عمر خورشید این است که عمر خورشید مانند برخی از همسایه‌های آن از چهار تا پنج هزار میلیون سال تخمین زده می‌شود.

حرکت خورشید.

دانشمندان این رشته پس از کاوش‌های بسیار پی‌بردند که خورشید مانند زمین به دور محور خود می‌گردد و هر دور آن تقریباً 25 روز طول می‌کشد. خورشید به دور محور خود به همان سمتی می‌چرخد که زمین به دور خورشید حرکت می‌کند. این حرکت را حرکت وضعی خورشید می‌نامند.

خورشید حرکت انتقالی نیز دارد و طبق تحقیقات دانشمندان، منظومه شمسی ما با سیارات و اقمار آن به سوی نقطه شمال با سرعت 5.19 کیلومتر در هر ثانیه در حرکت است.

خورشید حرکت سومی هم دارد و آن حرکت به دور مرکز کهکشان است.

هر کهکشانی مرکب از میلیون‌ها ستاره است که همگی بر گرد کهکشان در حال حرکت هستند و سرعت حرکت آنها یک سان نیست، بلکه نسبت به نزدیکی و دوری که از مرکز دارند سرعت آنها تفاوت می‌کند.

خورشید ما جزو مجموعه کهکشان ماست، و بسان سایر ستارگان این کهکشان با سرعت 972 هزار کیلومتر در ساعت گرد مرکز کهکشان می‌چرخد و مدار گردش خورشید به قدری وسیع است که در 220 میلیون سال یک بار این مدار را طی می‌کند.

شاید همین مقدار درباره عظمت خورشید و فعالیت‌های ثمر بخش آن کافی باشد. اکنون درباره سیارات این منظومه به ترتیب فاصله‌ای که با خورشید دارند به طور اجمال سخن می‌گوییم.

1. عطارد.

عطارد نزدیک‌ترین سیاره به خورشید است و در فاصله 58 میلیون کیلومتری خورشید قرار گرفته است. از آن جا که سیارات در یک مدار بیضی شکل به دور خورشید حرکت می‌کنند فاصله هر یک با خورشید در همه اوقات یک سان نیست و فاصله‌های آنها نسبت به خورشید در حال نوسان است و حداکثر و حداقل دارند؛ حداکثر فاصله عطارد از خورشید هفتاد میلیون کیلومتر و حداقل آن 46 میلیون کیلومتر و حد متوسط آن 58 میلیون کیلومتر است.

یک سوی این سیاره همیشه رو به آفتاب است و به همین دلیل، یک طرف آن مانند جهنم، گرم و سوزان و طرف دیگر مانند نواحی قطبی، سرد و منجمد است. علت این که این سیاره کمتر به چشم می‌خورد این است که طلوع و غروب آن با طلوع و غروب خورشید همراه است، از این نظر کمتر خود را نشان می‌دهد ولی با وجود این در برخی از روزهای سال با چشم غیر مسلح در افق دیده می‌شود.

این سیاره در مدت 88 روز به دور محور خویش و به دور خورشید می‌چرخد و به عبارت دیگر عطارد درست همان مدت که به دور خورشید می‌گردد، یک بار به دور خودش نیز می‌چرخد.

چون عطارد نزدیک‌ترین سیاره به خورشید است در مداری کوچک‌تر، اما سریع‌تر در حال گردش می‌باشد و مسیر آن در هر ثانیه 47/5 کیلومتر است.

2. زهره یا ستاره سحرگاہی و شامگاہی.

زهره سیاره‌ای است که در اصطلاح ستاره‌شناسان و دانشمندان علم نجوم و هیئت (خواهر زمین) نامیده می‌شود و در عین حال این دو خواهر درست هم دیگر را نمی‌شناسند، زیرا بر اثر بخار یا غبار غلیظی که اطراف زهره را پوشانیده است، هنوز خصوصیات آن درست روشن نیست.

زهره در مداری میان زمین و عطارد به دور خورشید می‌گردد.

زهره را با درخشندگی خاصی که دارد پس از غروب آفتاب در غرب آسمان و پیش از طلوع آفتاب در شرق آسمان می‌بینیم و با توجه به این که این ستاره در دو محل مشاهده می‌شود، در گذشته یونانی‌ها تصور می‌کردند که دو ستاره است و آن را به دو نام می‌نامیدند در صورتی که یک ستاره است که گاهی به آن، ستاره شامگاہی و گاهی ستاره صبحگاہی می‌گویند.

زهره را از این نظر خواهر زمین می نامند که از جهاتی به زمین شباهت دارد، زیرا حجم آن 0/97 زمین و وزن آن 0/82 آن و قوه جاذبه آن به اندازه 0/9 جاذبه سطح زمین است.  
زهره در مدت 224 روز و شانزده ساعت و 48 دقیقه یک بار به دور خورشید می گردد.

3. کره زمین یا میهن مسکونی.  
اطلاعات بشر درباره کره زمین بیش از کرات دیگر است و در نظر خاکیان، کره زمین بزرگ ترین جهانی است که بشر دیده به آن گشوده است، ولی در نظر دانشمندان، این کره در برابر کرات دیگر، بسیار کوچک است.

زمین کره ای است که مانند کرات دیگر به آزادی در فضا در حال گردش است. این کره در فاصله 150 میلیون کیلومتری خورشید قرار دارد و در مدت 365 روز و پنج ساعت و 48 دقیقه و چهل ثانیه با سرعت 29/8 کیلومتر در ثانیه به دور خورشید می گردد.

حداکثر فاصله زمین از خورشید 152 میلیون کیلومتر و حداقل آن 147 میلیون کیلومتر است.  
جو زمین با گازهایی به ضخامت هشتصد کیلومتر بسان زرهی، زمین را از شر بیست میلیون سنگ های آسمانی که در شبانه روز با سرعتی در حدود پنجاه کیلومتر در ثانیه با جو زمین برخورد می کنند، حفظ می کند.

4. مریخ.  
سیاره ای که در این عصر بیش از پیش توجه دانشمندان شرق و غرب را به خود متوجه کرده و تلاش های پی گیری برای کشف رموز و اسرار آن صورت می گیرد، سیاره مریخ است. علت این تلاش و توجه این است که پس از کره زمین، شرایط حیات در سیاره مریخ بیش از سیارات دیگر فراهم است، از این رو، تاکنون عکس های زیادی از این سیاره گرفته شده و وجود حیات نباتی و گیاهان و غیره در آن به صورت یک امر قطعی در آمده است.

کره مریخ 228 میلیون کیلومتر با خورشید فاصله دارد و در مدت 677 روز و با سرعت 24 کیلومتر در ثانیه یک بار به دور خورشید می گردد.

مریخ بسیار به زمین شبیه است. شبانه روز مریخ مانند زمین است و با کمی اختلاف، در مدت 24 ساعت و 37 دقیقه یک بار به دور خودش می چرخد. در مریخ مانند زمین چهار فصل وجود دارد، ولی مدت فصول آن دو برابر فصل های کره زمین است.

مریخ، نیمی از نور و حرارتی را که زمین از خورشید می گیرد از آن اخذ می کند، بر همین اساس هوای این سیاره از زمین سردتر است. حداکثر حرارت آن در تابستان از 27 درجه سانتی گراد تجاوز نمی کند و در زمستان به 58 درجه زیر صفر می رسد.

5. مشتری.  
مشتری بزرگ ترین سیاره منظومه شمسی است که در مداری تقریباً به شکل دایره در خارج از مدار مریخ و در فاصله 741 میلیون کیلومتری قرار دارد. قطر آن 148 هزار کیلومتر، یعنی یازده برابر قطر زمین و سطح آن 150 برابر از زمین بزرگ تر است.

مشتری در مدت یازده سال و 315 روز، با سرعت سیزده کیلومتر در ثانیه به گرد خورشید می گردد و در مدت نه ساعت و 55 دقیقه و 41 ثانیه حرکت وضعی آن انجام می گیرد.

6. زحل (کیوان).

اگر مسافرت خود را ادامه دهیم، پس از مشتری به سیاره درخشان دیگری که (زحل) نام دارد می رسیم. به نظر بابلی ها و یونانی ها زحل آخرین ستاره منظومه شمسی بود، چون سیاراتی که از خورشید دورترند آن قدر کم نورند که با چشم غیر مسلح دیده نمی شوند، ولی پس از اختراع تلسکوپ معلوم شد که زحل آخرین مرز اقلیم منظومه شمسی نیست و قلمرو حکومت خورشید بیش از آن است که تصور می کردند.

زحل سیاره ای است که نه برابر زمین قطر دارد و در نتیجه، حجم آن هفتصد برابر زمین است، ولی از آن جا که زحل از ماده کم وزنی تشکیل شده است، وزن آن بیش از صد برابر کره زمین نیست.

7. اورانوس.

این سیاره در سال 1781 میلادی به وسیله (هرشل) کشف گردید و قلمرو حکومت آفتاب را از 1428 میلیون کیلومتر تا 2873 میلیون کیلومتر گسترش بخشید. این سیاره از نظر بزرگی کمتر از مشتری و زحل نیست، حتی گاهی با چشم عادی می توان آن را دید، حرکت انتقالی اورانوس به دور خورشید در مدت 84 سال و هفت روز به سرعت 6700 متر در ثانیه و حرکت وضعی آن در مدت ده ساعت و هشت دقیقه انجام می گیرد.

8. نپتون.

این سیاره به وسیله دو دانشمند (لووریه) فرانسوی و (گاله) منجم رصد خانه برلن کشف گردید.

این سیاره در فاصله 4500 میلیون کیلومتر از خورشید قرار دارد. و مدار عظیم انتقال خود را در مدت 164 سال و 280 روز می پیماید، یعنی هر یک از چهار فصل آن چهل سال طول می کشد و در مدار وضعی خود در مدت پانزده ساعت و چهل دقیقه یک بار به دور خود می گردد.

9. پلوتون.  
این سیاره آخرین سیاره کشف شده منظومه شمسی ماست که در اوایل سال 1930 میلادی به وسیله یک دانشمند آمریکایی کشف گردید. این سیاره نهمین سیاره منظومه شمسی است و نسبت به زمین در حدود چهل برابر از خورشید دورتر است و با کشف آن، قلمرو منظومه شمسی از چهار میلیارد و پانصد میلیون کیلومتر به پنج میلیارد و 920 میلیون کیلومتر افزایش یافت؛ زیرا فاصله متوسط این سیاره از خورشید به همین اندازه است. این سیاره در مداری بیضی شکل در مدت 250 سال به گرد خورشید می گردد. هرگز نمی توان گفت که این سیاره آخرین سیاره منظومه شمسی است، بلکه دانشمندان احتمال می دهند که پلوتون یکی از چند سیاره ای باشد که ساکن سر حد این منظومه، در گوشه های تاریک و نیمه تاریک آسمان باشد.

بنابراین باید گفت: منظومه شمسی، ما را به یک نظم وسیع و گسترده، در خلقت کرات آسمانی رهبری می کند، به طوری که هر گوشه ای از آن، گواه روشنی بر دخالت اندیشه، تدبیر، علم و حکمت در آفرینش آنهاست و هرگز عقل و خرد باور نمی کند که این نظام بدیع و شگفت انگیز، بدون دخالت علم و حکمت و قدرت به وجود آمده باشد و هیچ فرد با انصاف و خردمندی نمی تواند این نظام حکیمانه و این محاسبات دقیق و خارج از مرز فکر بشر را مولود تصادف و اتفاق بداند.

همگی می دانیم که دانشمندان بر پایه اطلاعات وسیعی که از حرکات انتقالی و وضعی اجرام کیهانی دارند، از صدها سال پیش می توانند تمام اوضاع نجومی را پیش بینی کنند و طلوع و غروب سیاره ها و زمان خسوف و کسوف ماه و خورشید را تعیین نمایند، آیا این گونه پیش بینی های دقیق، جز در پرتو آگاهی از نظم حاکم بر اجرام آسمانی است و جز نتیجه حرکات منظم و حساب شده آنهاست. حرکات این اجرام آن چنان منظم و دقیق است که بسا مشاهده اختلالی در حرکت یک سیاره، موجب کشف وجود سیاره دیگری شده است.

مثلاً پس از کشف (اورانوس)، ستاره شناسان به محاسبه مداری آن پرداختند و انحرافی در مدار حرکت آن احساس کردند، یعنی حرکت سیاره را از آن اندازه که باید باشد کندتر یافتند و همین مطلب سبب شد که آن دانشمند فرانسوی گزارشی به شرح زیر به محافل علمی ارائه دهد و بگوید:  
به نظر من سیاره دیگر که هنوز کشف نشده است آرامش اورانوس را به هم زده و اختلالی در حرکت آن پدید آورده است.

این دانشمند با محاسبه علمی، مکان آن سیاره را معین کرد و پس از مدتی دانشمند آلمانی دیگری به نام (گاله) همین سیاره را به نام (نپتون) در مکانی که او تعیین کرده بود کشف کرد و سیاره دیگر که نامش (پلوتون) است نیز سرگذشت مشابهی دارد.

این چنین پیش بینی های دقیق، علتی جز حرکت حساب شده اجرام آسمانی و محاسبات ظریفی که در حرکات آنها وجود دارد، ندارد.

آیا با کشف اسرار حاکم بر نظم منظومه شمسی، کاوش درباره نظم اجرام آسمانی به پایان می رسد، یا این که بشر پس از رسیدن به این دستاوردها خود را در آستانه جهان های وسیع تر و عظیم تری مشاهده می کند جهانی که مملو از میلیاردها منظومه و ستاره فروزان و شناور در فضاست و نظام شمسی ما در برابر آن بسان مرواریدی است در قعر اقیانوسی بی کرانه.

اگر بشر با بال های علم و دانش قدری از منظومه شمسی فراتر رود و به عظمت میلیاردها ستاره، کهکشان و سحابی خیره گردد و بر گوشه ای از این نظام بدیع و واقف و آگاه شود در برابر آفریننده این نظام و پدید آورنده این اجرام، سر تعظیم فرود می آورد و موضوع تصادف و اتفاق را که به گفته برخی از بی خردان مبدأ پیدایش نظام هستی پنداشته شده، جز افسانه کودکانه و بچه گانه چیزی نخواهد پنداشت.

## درس 10: دلایل درخشنده توحید در وجود انسان

برای شناسایی (انسان) رشته هایی پایه گذاری شده و از زاویه این دانش ها، بشر توانسته است به گوشه هایی از اسرار وجود خود آگاه گردد. بدن انسان آن چنان اسرار آمیز است که هر عضوی از اعضای آن می تواند راهنمای ما به سوی جهان دیگر باشد، زیرا به راستی در هر عضوی از اعضای او، دنیایی از اسرار توحید نهفته است.

این اسرار را می توان در امور زیر جستجو کرد:.

1. ساختمان اسرار آمیز سلول های بدن انسان که خود، اجزای ساختمان بدن هستند؟.
2. دستگاه گوارش که آبدارخانه و آشپزخانه بدن به شمار می رود؟.

3. دستگاه گردش خون که مسئول پخش سریع غذای این ساختمان است؛

4. دستگاه تنفس که تصفیه خانه خون بدن است؛

5. دستگاه مغز و اعصاب که ستاد کل فرماندهی بدن می باشد؛

6. چشم، گوش، بینی و ... که شبکه خبر رسانی و سازمان اطلاعاتی مغز محسوب می گردد؛

7. سایر اعضای بدن انسان.

سازمان هر يك از دستگاه های شگفت آور، ما را به وجود آفریدگاری دانا، توانا و حکیم رهبري می کند، و ما ندای دل نشین توحید و آهنگ روح پرور خداشناسی را از هر عضوی از اعضای بدن خویش، بلکه هر ذره ای از ذرات آن به گوش جان می شنویم و هرگز عقل و وجدان باور نمی کند که این نظام بدیع که شناسایی دقیق هر قسمت از آن نیاز به مطالعه ای عمیق و برخورداري از اطلاعات تخصصی دارد، به طور تصادفی به وجود آمده باشد.

چگونه می توان باور کرد مردمك چشم ما که از نه ورقه جداگانه تشکیل یافته و قطر مجموع آنها بیش از قطر يك ورقه کاغذ نیست، خود به خود و بدون قدرتي دانا و توانا جامه وجود به خود پوشیده باشد.

آیا می توان گفت: دستگاه هاضمه که تاکنون در اسرار آن صدها کتاب نوشته اند و هر سال چیزهای تازه ای درباره آن کشف می شود و در طول عمر به صورت يك آزمایشگاه دقیق کار می کند از روی تصادف به وجود آمده است.

(کرسى موريسن) می گوید:

ما معمولاً مقداری غذای متنوع را به صورت مواد خام در این آزمایشگاه می ریزیم و هیچ گاه به فکر آن نیستیم که این دستگاه چگونه می چرخد و فعل و انفعال شیمیایی در جهاز هاضمه با این مواد خام چه معامله ای می کند. ما مقداری گوشت، سبزی، حبوبات، نان می خوریم و آنها را با مقداری آب فرو می بریم و گاهی نیز به عنوان دارو مواد گوگردی و عصاره های نباتی را مصرف می کنیم، آن گاه معده ما از میان این همه مواد غذایی آن چه را که مفید می داند انتخاب می کند و آن را با مواد شیمیایی ای که خود تولید کرده است خمیر و آسیاب می کند، سپس مواد زاید آن را دفع می نماید و بقیه را به (پروتئین) تبدیل کرده به مصرف سلول های بدن می رساند.

سپس این دانشمند می گوید:

معده، چربی و مواد ضروری دیگر را ذخیره می کند تا انسان در زمان بی غذایی، از گرسنگی تلف نشود و همه این اعمال بدون آن که انسان کوچک ترین توجهی به آن داشته باشد با دربار ه آن فکر کند انجام می شود. موادی که در این آزمایشگاه شیمیایی تجزیه و ترکیب و تهیه می شود، بیش از موادی است که آزمایشگاه های مصنوع دست بشر می تواند تهیه کند. از مواد و مصالحی که به این آزمایشگاه می رسد متجاوز از يك میلیون نوع ذرات مختلف تهیه می شود.

قلب یا مرکز گردش خون یکی از اسرار آمیزترین دستگاه های بدن است. این دستگاه در میان دو دژ محکم (استخوان های پشت و قفسه سینه) و در وسط دو شش، سمت چپ قرار دارد و به وسیله سرخ رگ ها و سیاه رگ های بزرگ آویزان است که با باز و بسته شدن خود خون های کثیف را که از سیاه رگ ها وارد آن می گردد به وسیله اکسیژنی که از شش ها می گیرد تصفیه می کند و سپس آن را به سراسر بدن می فرستد.

این تلمبه خودکار تقریباً گلابی شکل و حجم آن به اندازه يك مشت بسته است و لی چنان قدرتمند و نیرومند است که در هر دقیقه هفتاد بار باز و بسته می شود، و در مدت سی سال بیش از يك میلیارد بار این عمل تکرار می گردد، در صورتی که اگر این عضو، آهن یا پولاد و سنگ بود هرگز تاب چنین عمل سنگینی را نداشت.

آیا به راستی پیوند قلب پیچیده تر است یا ساختمان خود قلب پیوند قلب در برابر اصل ساختمان آن مانند این است که لامپی را از سرپیچی باز کنیم و به جای دیگری بزنیم، چنین عملی نسبت به ساختن اصل لامپ بسیار ساده و بی ارزش است. جایی که پیوند قلب به علم، دانش، عقل، هوش، طرح و نقشه نیاز دارد، طبیعی است که ساختن خود قلب به سازنده ای دانا و توانا نیازمند است.

لوله کشتی يك شهر یا يك مؤسسه و حتی يك خانه محقر و کوچک نیاز به نقشه و هندسه دارد، سراسر بدن ما به وسیله رگ ها و مویرگ هایی که به مراتب از موناژک تر و ظریف تر است لوله کشتی شده و خون با يك گردش سراسری خود که در هر دقیقه دو بار انجام می گیرد، بیش از ده بیلیون میلیارد سلول بدن انسان را شستشو می دهد و خود در پیچ و خم های تاریک اعضای بدن حتی در لابه لای طبقات حساس مغز و پرده های ظریف چشم جریان پیدا می کند و غذای لازم هر عضوی را به آن می رساند.

آیا می توان گفت که چنین دستگاه ظریف و بدیعی که تصور آن از توانایی اندیشه بشر بیرون است، آفریدگاری عالم و توانا ندارد و مصنوع تصادف است.

مغز از اسرار آمیزترین اعضای بدن انسان است و اطلاعات بشر از این کانون اسرار و نحوه فعالیت آن بسیار اندک است.

از میان جانوران، تنها انسان است که در پرتو رشد قوای دماغی می تواند تعقل کند و از مسأله ای بر مسائل بی شمار دیگر استدلال نماید، در حالی که شعور حیوانی چنین نیست و شعور آن یک نواخت است، یعنی امروز، مورچه همان کاری را انجام می دهد که نسل دیرینه او انجام می داده است. اصول خانه سازی او از روز نخست تا کنون یک نواخت بوده و هست و به قول برخی، شعور حیوانی بسان نواهی ساده است که از نی برمی خیزد و در عین لطافت و زیبایی بسیار محدود است، بر خلاف شعور انسان که دایره فعالیتش بسیار وسیع و گسترده است.

هنگامی به عظمت مغز پی می بریم که بدانیم مغز، حس و حرکت بدن انسان را حتی حرکت های غیر ارادی آن مانند هضم غذا را به عهده دارد و بارزترین اثر موجود زنده همان احساس و حرکت است و مرکز هر دو، مغز است.

رشته های اعصاب که در سراسر بدن وجود دارد، هر اطلاعی که از خارج بر اثر تأثیر عوامل داخلی و خارجی دریافت می کنند فوراً به مغز مخابره می نمایند.

گذشته از این، حواس پنج گانه، مأموران آگاهی و اطلاعات مغز به شمار می روند و هر حادثه ای که در محیط آنها رخ دهد، فوراً به مغز خبر می دهند، و قدرت اخذ و دریافت این مرکز به اندازه ای زیاد است که همه گزارش های مختلف را یک جا دریافت می کند و هرگز دچار اشتباه نمی شود و به هر یک، فرمان لازم را صادر می کند؛ یعنی در حالی که چشم، صور مناظر اشیا را مخابره می کند گوش صدا را از طریق شبکه گوشی گزارش می دهد.

قسمت حافظه و بایگانی مغز از عجایب آفرینش است. مجموع خاطرات انسان به صورتی منظم در نقطه کوچکی بایگانی گردیده و با یک مراجعه، پرونده مورد نظر را از لایه لای میلیون ها پرونده بیرون می کشد. چه بسا در مغز یک دانشمند کتابخانه ای بزرگ در نقطه ای کوچک جای گرفته است.

مقایسه ای میان مغز یک انسان و مغز الکترونیکی.

مغز الکترونیکی از عجایب صنعت به شمار می رود، زیرا با نصب آن در یک مؤسسه می توان از صد ها کارمند حساب دار بی نیاز شد و به وسیله آن هزاران برگه امتحانی کنکور سراسری را بدون کوچک ترین اشتباهی تصحیح کرد.

اگر نام کشتی معینی را روی کارت های مخصوصی بنویسند و به این ماشین بدهند در مدت کوتاهی تمام مشخصات آن را مانند مقدار ظرفیت کامل، مقدار سوخت، نوع ساختمان و حتی نام ناخدای آن را ماشین کرده تحویل می دهد. اگر به این ماشین دستور دهند که نقشه فلان جزیره را بکشد فوراً نقشه ای زیبا، دقیق و صحیح با بیان تمام مشخصات در چند نسخه تهیه و تقدیم می کند.

این اعجوبه صنعت، با این عظمت تنها از عهده سوالی بر می آید که قبلاً مغز انسانی پاسخ آن را به صورت نواری تهیه کرده و در آن قرار داده باشد و اگر خصوصیات کشتی را بازگو می کند به این دلیل است که قبلاً تمام خصوصیات آن در نواری درج گردیده و به حافظه ماشین سپرده شده است. هنگامی که از او درخواست می کنیم که خصوصیات کشتی را بیان کند این سؤال، نقطه خاصی از حافظه آن را تحریک می کند و همان نوار به کار می افتد، سپس خصوصیات کشتی را که قبلاً به او سپرده شده بود در اختیار ما می گذارد.

ماشینی با این عظمت و سرعت از خود ابتکار ندارد و تنها پرسش هایی را می تواند پاسخ بگوید که قبلاً در اختیار او گذارده اند؛ یعنی تنها مشکلی را می تواند حل کند که قبلاً در حافظه آن جای داده باشند. واضح است که عظمت این مغز مصنوعی در برابر عظمت مغز انسان که کانون ابتکار است بسیار ناچیز می باشد. در عین حال همین مغز الکترونیکی، بزرگ ترین درس توحید و خداشناسی را به ما می دهد؛ زیرا جایی که یک چنین مغز مصنوعی به مهندسان، طراحان و دانشمندان بی شماری نیاز دارد، آیا می توان گفت که مغزهای بزرگ انسان ها، به آفریدگاری دانا، توانا و حکیم نیاز ندارد!

نشانه های توحید در سایر جان داران.

نظام شگفت انگیز سازمان وجودی هر نوع از جان داران مانند پستان داران، مرجان ها، اسفنج ها و تک سلولی ها ما را به وجود جهانی از علم، اراده و قدرت در ماورای جهان آفرینش رهبری می کند، و هرگز انسان باور نمی کند که این نظام دقیق و دستگاه های پیچیده تغذیه، گوارش، ریه، تنفس، اعصاب، مغز و ابزار دفاعی، بدون خالق و سازنده ای دانا و توانا به وجود آمده باشد؛ خدایی که نیازمندی های هر موجود زنده ای را در درون آن، فراهم نموده و با به وسیله عوامل خارج تأمین کرده است.

بیان مشروح و گسترده هر یک از نظام های نهفته در بدن جان داران از توانایی ما بیرون است و علوم طبیعی با پیشرفت های حیرت انگیز خود هنوز نتوانسته از رازهای درونی انواع زیادی از حیوانات پرده بردارد و در کتاب های علوم طبیعی اسرار و قوانین نظام های شگرف آنها به طور اجمال بیان شده است. در حقیقت هر یک از کتاب های مربوط به علوم طبیعی مانند حیوان شناسی، زیست شناسی، تشریح، طب، گیاه شناسی، حتی فیزیک و شیمی می تواند بزرگ ترین راهنمای توحید و خداشناسی باشد، زیرا در این علوم درباره اسرار و قوانین آفرینش این موجودات به طور روشن بحث می شود، و علم جز راه یابی به سوی (نظام خلقت) و آگاهی



بر گوشه ای از قوانین آفرینش چیزی نیست و هر قانونی که کشف می گردد روزنه تازه تری به سوی مشاهده علم و قدرت آفریدگار جهان گشوده می شود و در حقیقت پیشرفت علوم، موجب استواری ایمان و درخشیدن مسأله خدانشناسی است.

اسرار و قوانین آفرینش هر موجودی، اعم از جان دار و غیره مانند سکه، دو رو دارد. از نظر دانشمندان طبیعی یک سلسله نظام ها و قوانینی وجود دارد که هستی آن موجود مادی، در گرو آنهاست، و اگر آن نظم و ترتیب به هم بخورد در هستی آن اختلال ایجاد می گردد، ولی از نظر دانشمندان الهی دریچه ای است به سوی خدا، یعنی بزرگ ترین گواه است بر این که آفریدگار آن دانا، توانا و حکیم بوده است.

(کپلر) که یکی از پایه گذاران نجوم جدید است می گوید:..

هر چه آگاهی ما بر خلقت و عظمت آسمان ها بیشتر باشد دین داری ما عمیق تر می گردد. و (آلبرت اینشتین) می گوید:..

هر کشف تازه ای که در دنیای علم به وقوع می پیوندد صدها مرتبه بر استواری ایمان ما می افزاید و وسوسه های نهانی را که کم و بیش در باطن معتقدات ما وجود دارد از بین می برد، و جای آن را به افکار عالی خدانشناسی و توحیدی می بخشد.

## درس 11: دلایل توحید در جهان نباتات

برهان نظم که روشن ترین و همگانی ترین دلیل خدانشناسی و استوارترین گواه توحید است اختصاص به اجرام کیهانی و یا وجود انسان و سایر جان داران ندارد. ما می توانیم با تشریح نظام جهان نبات و گیاه و با محاسبه و اندازه گیری نظم و دقتی که در سراسر ساختمان آنها حکومت می کند به وجود آفریدگار دانا و توانا پی ببریم؛ زیرا همان طور که در گذشته بیان کردیم نظام دقیق هر موجودی نشان می دهد که آفریننده آن دانا و تواناست.

تشکیلات مفصل و پیچ در پیچ یک سلول نباتی با نظم شگفت انگیز آن گواه بر وجود خالق توانای آن است، چه رسد به ساختمان نباتات که هر یک از سلول های بی شماری تشکیل شده است.

نظم طبقات گوناگون یک سلول آن چنان دقیق و شگفت انگیز است که همه دانشمندان جهان پس از تحقیق و کاوش در راه شناسایی اسرار سلول، هنوز به رازهای بخشی از ساختمان آن پی نبرده و در انتظار کشفیات تازه تری هستند.

از تشریح ساختمانی نباتی که بگذریم، موضوع رشد و تولید مثل و تقسیمات سلول در گیاهان، حاکی از نظارت و مراقبت مقامی بالاتر و برتر بر اوضاع آنهاست.

ساقه، برگ و گل در نباتات به گونه ای زیبا و شگفت انگیز است که هیچ نقاش یا مجسمه ساز ماهر و چیره دستی نمی تواند تابلو یا مجسمه ای به آن زیبایی ترسیم و یا تهیه کند.

تولید مثل و ازدیاد گیاهان نیز بسیار حساب شده و دقیق است و همین موضوع می تواند بزرگ ترین گواه بر وجود آفریدگاری دانا و توانا باشد. این مطلب را با بیان ساختمان گل توضیح می دهیم:..

گل ها معمولاً از چهار قسمت که هر کدام وظیفه خاصی بر عهده دارند تشکیل می شوند:..

1. کاسه گل، برگ های سبزی است که غنچه گل را می پوشاند؛

2. جام گل، برگ های گل است که عمل تنفس گیاه را انجام می دهد و به راستی قرار گرفتن و رنگ آمیزی مختلف آنها از آیات الهی و نشانه دخالت قدرتی بزرگ در پیدایش آنهاست؛

3. نافه گل، در میان گل میله هایی به صورت پرچم های ظریفی مشاهده می شود که به آن نافه گل می گویند و در بالای این میله ها برآمدگی کوچکی و زرد رنگی است که آن را (بساک) می نامند و در میان (بساک) کیسه بسیار کوچکی است که دانه های (گرده) در آن قرار دارد که به منزله (نطفه) است و بر اثر تلقیح آن با قسمت ماده، تخم گل به وجود می آید؛

4. مادگی، بخشی است که روی محور گل قرار دارد و در ناحیه فوقانی آن برآمدگی مخصوصی به نام (کلاله) وجود دارد که سطح آن را ماده لزج و چسبناکی پوشانیده است و کار این ماده چسبنده، نگاه داری و جذب دانه های نر و کمک به رویش آنهاست.

عمل لقاح بدین گونه صورت می گیرد: بادهای می وزند، میله های ظریف و لطیفی که کیسه های (گرده) را با خود حمل می کنند به رقص در می آیند، کیسه های گرده گشوده می شود، ذرات آن بر طبق گل که زیر آن گسترده است پاشیده می شود. دانه های گرده پس از عبور از طبق گل، در بن گل با نطفه ماده آمیزش کرده و تخم گل را تشکیل می دهند. آیا می توان تصور کرد که این بزم باشکوه و این تشکیلات حیرت انگیز که هنوز بشر موفق به ساختن صورت ظاهری آن نشده خود به خود به وجود آمده باشد.

ما درباره نظام گل ها به همین اندازه اکتفا می کنیم و طالبان تفصیل را به کتاب های گیاه شناسی ارجاع می دهیم و بحث را با سخنان یک زیست شناس به پایان می رسانیم.

وی می گوید:..

بوته شبدری را که در کنار جاده ای روییده، در نظر بگیرید. آیا تاکنون این همه ماشین آلات شگرفی که بشر ساخته است می تواند با این گیاه خودرو برابری کند این شبدر، خود ماشینی است شگفت آور و حیرت انگیز که پیوسته رشد می کند و هر روز هزاران نوع فعل و انفعال فیزیکی و شیمیایی انجام می دهد و همه آنها تحت نظارت یک ماده (پروتوپلاسمی) که تمام حیات طبیعی از آن تشکیل یافته قرار دارند.

این ماشین زنده و عجیب، آفریده قدرت کیست آیا جز این است که خداوند، موجود زنده را با استعداد تولید مثل آفریده است و این استعداد در تمام انواع با تمام خواص و مشخصات از نسلی به نسل دیگر منتقل می شود، و با این صفات و مشخصات است که ما همیشه می توانیم (شبدر) را بشناسیم.

به نظر من این شگفت انگیزترین قسمت (زیست شناسی) است که تجلیات قدرت خدایی را نمایان می سازد؛ زیرا ما در برابر دنیایی قرار گرفته ایم که بی نهایت کوچک است. هسته اصلی تخم شبدر که تولید مثل می کند حتی چندین مرتبه کوچک تر از یک سلول است و تنها قوی ترین میکروسکوپ ها می تواند آن را تماشا کند. ولی این ذرات بسیار ریز استعدادی دارند که می توانند در مواقع لزوم و البته بسیار نادر کیفیت اصلی خود را عوض کرده و نوعی تازه به وجود آورند که از نسل های پیشین بهتر باشد.

متفکران و روشن فکران جهان می دانند که ایجاد قدرت تولید مثل در موجودات زنده و خلق استعداد تغییر در آنها خود نشانه ای از حکمت و مشیت الهی است که نشان می دهد تمام موجودات زنده به سوی کمال می روند. در این جا تشریح و توضیح برهان نظم که همگانی ترین برهان خدانشناسی است به پایان رسید و در بحث آینده، این برهان را از دیدگاه دیگری پی می گیریم.

**درس 12: بررسی برهان نظم از دیدگاه موازنه و کنترل**

برای تکمیل بحث های گذشته ناگزیریم که برهان نظم را از دید دیگری نیز مورد بررسی قرار دهیم و آن وجود (موازنه) در طبیعت است که به یک معنا از شعبه های برهان نظم به شمار می رود. مقصود از موازنه همان تعادل است که در جان داران و گیاهان دیده می شود. این تعادل و موازنه آشکار دلالت می کند که این جهان بر پایه حکمت بالغه ای آفریده شده و آفریدگار، هر موجودی را در جای خویش نیکو قرار داده است و به گفته معروف:

جهان چون خد و خال و چشم و ابروست.

که هر چیزی به جای خویش نیکوست.

اینک برای اثبات این موازنه، نمونه هایی از آن را منعکس می کنیم.

موازنه در آفرینش جان دار و گیاه.

آفرینش این دو نوع از موجودات، آن چنان روی نقشه و محاسبه است که وجود هر یکی مکمل وجود دیگری است، به گونه ای که اگر یکی از آن دو نبود دیگری نیز در معرض زوال و فنا قرار می گرفت. در این باره (کرسی مورپسن) می گوید:

نمونه اول، به طوری که همه می دانیم زندگی نباتات و رویدنی ها وابسته به همان مقدار کم گاز کربنیک است که در هوا موجود است و با آن تنفس می کنند. برگ نباتات در حکم ریه انسانی است که در زیر حرارت آفتاب، گاز کربنیک را به دو عنصر (کربن) و (اکسیژن) تجزیه می کند و (اکسیژن) را در هوا می سازد و (کربن) در تنه نباتات باقی می ماند. نباتات، اکسیژنی را که ما تنفس می کنیم و بدون آن حتی پنج دقیقه نمی توانیم زیست نماییم به ما می رسانند.

همه نباتات، رستنی های جنگل ها، بوته ها و خزه ها ساختمان اصلی وجودشان ترکیبی از آب و کربن است. حیوانات، کربن و نباتات، اکسیژن دفع می کنند و از این رو اگر عمل یکی از این موجودات متوقف می ماند آن گاه با حیوانات همه اکسیژن ها را مصرف می کردند و یا نباتات کلیه کربن ها را و چون موازنه به هم می خورد نسل هر دو طایفه به سرعت رو به انقراض و زوال می رفت.

اخیراً کشف شده است که گاز کربنیک به مقدار اندک جزو ضروریات حیات حیوانی است، هم چنان که کمی اکسیژن لازمه زندگی نباتات است.

نمونه دوم، حشرات مانند انسان دارای ریه نیستند و از مجرای لوله هایی که در بدن آنها قرار داده شده، تنفس می کنند. وقتی حشره ای رشد می کند و بزرگ می شود لوله های او به همان تناسب بزرگ نمی شود و در نتیجه هیچ حشره ای نمی تواند از چند سانتی متر بزرگ تر شود و بال های بزرگ در آورد. کیفیت ساختمان وجود حشرات و طریقه تنفس آنها هرگز حشره بزرگی به وجود نمی آورد. و همین تعادل مانع از آن می شود که حشرات بر سطح زمین مسلط شوند. اگر این تعادل در کار نبود زندگی برای انسان ها امکان نداشت و انسان بی دفاع هرگز در برابر پشه ای به بزرگی شیر یا عنکبوتی به اندازه پلنگ مقاومت نمی کرد.

نمونه سوم، در گذشته دریانوردان در طول مسافرت های متعدد به سبب خوردن غذاهای ناسالم و کهنه دچار زخم های شدید جلدی می شدند، بعدها معلوم شد که شیره لیمو و نارنج علاج این بیماری هاست. مسافری در آغاز از علت بروز این مرض اطلاعی نداشتند. پس از گذشت یک قرن شخصی در (ماداگاسکار) علاج قطعی

آن را کشف کرد و این زمانی بود که در این مدت، بسیاری از مهحان به سبب این بیماری از دنیا رفته بودند. جای گفتگو نیست که بسیاری از بیماری ها، مولود کمبود ویتامین در بدن است. بشر در این کره خاکی قرن ها زندگی کرده بود و هرگز از این ویتامین که سرچشمه حیاتی اوست اطلاعی نداشت و نمی دانست که به زندگی او تعادل و توازن می بخشد.

انسان قرن ها زندگی کرد و هرگز از خواص غده های (اندوکراین) اطلاع نداشت. این غده ها به منزله آزمایشگاه های کوچکی هستند که مهم ترین ترکیبات شیمیایی را در بدن انسان انجام می دهند و سرمنشأ نشاط و فعالیت های او می شوند. اگر این ترشحات عجیب تعادل خود را از دست بدهند انسان دچار امراض سخت دماغی و بدنی می شود.

این موازنه ها و تعادل ها در طبیعت گواهی راستین بر وجود آفریدگاری مدبّر و داناست که حافظ و نگاهبان نظم را در خود موجودات جهان قرار داده است.

ما اگر بخواهیم در این موارد به شرح و بسط بپردازیم و موازنه و تعادل خلقت را در نباتات و حیوانات بیان کنیم، این بحث به طول می انجامد، از این رو با ذکر نمونه دیگری به این بحث پایان می دهیم.

نمونه چهارم، وزن تمام اجسام در حال انجماد سنگین تر می شود جز آب که در حال انجماد سبک تر می گردد. از این رو سبب زنده ماندن آبزیان و تعادل حیات می شود، اگر وزن آب در حال انجماد سنگین تر می شد یخ ها در قعر دریاها و رودخانه ها فرو می رفت و روی هم انباشته می شد در نتیجه دریا به صورت توده ای جامد در می آمد؛ ولی اکنون بر اثر توقف روی سطح آب، مانع از سرد شدن و یخ بستن طبقات زیرین آب می شود و بدین وسیله حیوانات دریایی به سهولت می توانند زیر آب زندگی کنند و نیز خود یخ ها در فصل بهار به آسانی آب شوند.

### خدا و نظام آفرینش (3)

---

درس 13: راه یابی طبیعی موجودات زنده.

1. مورچه.
2. موریانه.
3. زنبور عسل.
4. زنبور قرمز.
5. مادری که هرگز نوزاد خود را ندیده است.
6. عشق به زادگاه یا حس جهت یابی.
7. تجدید عضو مفقود.
8. انتخاب وظیفه و تطبیق با محیط.
9. وسایل ایمنی.
10. شب پره.

درس 14: راهنمایی قرآن و پیشوایان معصوم ه.

درس 15: با این اشکالات چگونه به خدا ایمان آوریم.

با کشف علل طبیعی نیازی به (خدا) نیست.

اشکال.

پاسخ.

نقاط مشترك دو مكتب الهی و مادی.

نقطه ای که این دو مكتب از هم جدا می شوند.

درس 16: خدا را که آفریده است.

مثالی روشن تر.

پاسخ به بیانی دیگر.

علل و معلولات نامتناهی باطل است.

---

درس 13: راه یابی طبیعی موجودات زنده

دستگاه آفرینش حسّ (راه یابی) را در نهاد هر جان داری گذارده است. هنگامی که موجود زنده چشم به جهان هستی می گشاید، در پرتو الهام گیری از يك قدرت مافوق به راه زندگی آشنا می باشد و می تواند به کمال خود و هدفی که برای آن آفریده شده است برسد. این برهانی است که به معنایی وسیع تر از این که ما گفتیم از یکی از آیات قرآن مجید که متضمن گفتار حضرت موسی (ع) در برابر فرعون است استفاده می شود.

هنگامی که فرعون از موسی درباره خدای جهان پرسید، موسی (ع) خدای جهان را چنین معرفی نمود:

رَبُّنَا الَّذِي اَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى؛ (1)

خدای ما خدایی است که موجودات جهان را آفرید، سپس آنها را به هدفی که برای آن آفریده شده اند راهنمایی نمود.

اساس این برهان را مسأله (راه یابی) و (هدایت تکوینی موجودات) تشکیل می دهد و از وجود چنین شعور مرموزی که به اصطلاح قرآن (وحي و الهام) نامیده می شود به الهام دهنده آن پی می بریم، یعنی از این نیروی مرموز و این آشنایی به راه و رسم زندگی بدون این که در مکتبی تعلیم ببیند، به الهام دهنده دانا و توانای آن پی برده می شود.

اینک مواردی چند از این هدایت تکوینی و الهام غیبی که در جهان جان داران وجود دارد از نظر شما می گذرد:

### 1. مورچه.

اگر به مورچه هایی که در گوشه و کنار خانه شما زندگی می کنند نگاهی بیفکنید، غوغایی از زندگی و تمدن در میان لانه های آنها مشاهده خواهید نمود. این حشره هنگامی که سر از تخم در می آورد، بدون راهنمایی هیچ مربی و معلمی به کلیه نیازمندی های خود آشناست و راه برطرف کردن نیازهای خود را می داند، مثلاً در لانه سازی، تخم گذاری، جمع کردن دانه و به دو نیم کردن آنها و تغذیه از حیوانات اهلی ریز و... کاملاً مهارت دارد تا آن جا که گاه و بی گاه به تفریح پرداخته و مجالس انس و سرگرمی برای خود تشکیل می دهد. این حشره به خصوصیات دانه ها و این که برخی را باید دو نیم و برخی دیگر را مثلاً چهار قسمت کند، آشناست و بدون کوچک ترین اخطار، کارهای مربوط به زمستان را به خوبی انجام می دهد، به همان گونه که انسان ها مثلاً در تابستان برای ایام زمستان سوخت و آذوقه های مناسب تهیه می کنند. طول لانه های این حشره نسبت به منطقه های مختلف، متفاوت است. گاهی در برخی از مناطق مانند استرالیا بسیار بزرگ و طولانی است. این حشره برای لانه خود در و پنجره می گذارد و در مواقع گرما درها را باز می کند و در فصل سرما آنها را می بندد.

### 2. موریانه.

این حشره ریز، با هوش مخصوص خود برای لانه سازی از سیمانی استفاده می کند که هنوز بزرگ ترین مهندسان زمین شناس به آن سیمان دست نیافته اند و اگر بشر روزی به این سیمان دست یابد خانه های محکم و نیرومند او جز با (دینامیت) نابود نمی گردد.

اکنون این سؤال پیش می آید که این حشره ها، علوم و دانش های مربوط به معماری و به طور کلی راه و رسم زندگی را در کدام مکتب و دانشگاه فرا گرفته اند، چه قدرت مرموزی آنان را به این راه و رسم آشنا ساخته است اگر تصور شود که این علوم از طریق وراثت به آنان رسیده است، این اندیشه افسانه ای بیش نیست؛ زیرا هیچ کدام از علوم اکتسابی از طریق وراثت به فرزندان منتقل نمی شود. هرگز دیده نشده است که فرزند معمار و مهندس بدون این که در این رشته ها تحصیل کند، معمار و مهندس گردد. این جاست که بشر انگشت تعجب به دندان گرفته درباره الهام دهنده این علوم سر تعظیم فرود می آورد و با خود می گوید که این دانش ها و الهامات هرگز بدون الهام دهنده ای دانا، توانا و حکیم تحقق نمی پذیرد.

### 3. زنبور عسل.

این حشره شهد نوش، با هوش مرموزی که دارد به سویی گل ها پرواز نموده و شیره های آنها را به طرز خاصی می مکد تا برای بشر لذیذترین شهد را بسازد. لانه سازی این حشره از عجایب خلقت و شاهکارهای آفرینش است، زیرا لانه خود را آن چنان مسدّد و شش گوش می سازد که هر گوشه با گوشه دیگر حتی به اندازه یک هزارم میلیمتر تفاوت ندارد.

زنبور عسل در بنبوحه بادهای تند و در هوای تیره و تار و طوفانی (کندو) ی خود را به سهولت پیدا می کند. آن گروه از زنبوران که کارگر کندوی عسل هستند حجره ها و دهلیزها را به اندازه های مختلف می سازند. حجره های کوچک مخصوص کارگران، حجره های بزرگ تر مخصوص زنبورهای نر و حجره های اختصاصی مخصوص ملکه های احتمالی. ملکه تخم های عقیم خود را در حجره مخصوص زنبوران نر می گذارد در حالی که تخم های بار آور را در حجره های مخصوص ماده و ملکه ها می ریزد. کارگران که همان زنبوران ماده تغییر شکل یافته هستند از مدت ها پیش در انتظار ظهور نسل جدید زنبوران هستند و غذای نوزادان را که عبارت از موم عسل است تدارک می بینند و برای آنها می جوند، اما همین که زنبوران نر و ماده به تکامل خود می رسند، عمل جویدن غذا را برای آنان متوقف می کنند و عسل را به حال طبیعی به آنها می خوراند. زنبوران ماده که به این کیفیت پرورش می یابند بعدها همان زنبوران کارگر می شوند.

برای زنبوران ماده که در حجره ملکه هستند، غذا را تا آخر کار می جوند و به خورد آنها می دهند و همین زنبورها هستند که تبدیل به ملکه کندو می شوند و تخم های بار آور می گذارند. به این ترتیب عمل تولید مثل زنبوران مستلزم سازمان مخصوص و مرتبی است که از جمله حجره های مخصوص لازم دارد و اثرهای

شگفت انگیز غذا نیز در آن مؤثر است. برای این کار زنبوران باید حس پیش بینی و تشخیص داشته باشند و بتوانند اطلاعات وسیعی را که درباره غذا و اثرات آن دارند به موقع، به اجرا بگذارند. قرآن مجید در این زمینه می گوید:

پروردگار تو به زنبور عسل الهام کرد که از کوه ها و نقاط مرتفع برای خود خانه گزیند و از همه ثمرها بخورد و راه هموار زندگی خود را بپیماید تا از شکم آن، شهدهای گوناگون که برای بسیاری از بیماری ها شفاست بیرون آید. در این کار برای افراد متفکر نشانه ای (بر وجود خدا) است. (2)

4. زنبور قرمز. زنبور قرمز، ملخ را شکار می کند و آن را در گودالی می اندازد و به نقطه حساس آن نیش می زند و آن را بی هوش می کند و به جای گوشت زنده، آن را نگاه می دارد و سپس در نقطه مناسبی از بدن ملخ تخم می گذارد و همین که بچه ها از تخم بیرون آمدند کم کم از گوشت بدن ملخ تغذیه می کنند بدون این که یک دفعه آن را بکشند، زیرا در این صورت خود آنها تلف خواهند شد. پس از آن زنبور سوراخی در زمین می کند و خود با نهایت خوش حالی وارد آن شده در همان جا جان می سپارد. نه خود زنبور و نه بچه های آن از کاری که می کنند سر در نمی آورند و نمی دانند بچه های آنها پس از تولد چه می کنند. به طور مسلم این هدایت تکوینی بی علت نبوده و حتماً به مبدئی دانا و توانا مرتبط می باشد.

5. مادری که هرگز نوزاد خود را ندیده است. حشره ای به نام (اموفیل) هنگامی که احساس مرگ می کند کرمی را شکار می کند و به نقطه ای از پشت او نیش می زند، نه آن اندازه که کرم بمیرد و گوشتش فاسد گردد، بلکه به اندازه ای که بی حس شود و تکان نخورد. سپس در نقطه مناسبی از بدن این کرم تخم گذاری می کند و خودش قبل از این که نوزادانش به دنیا بیایند می میرد. بچه ها پس از تولد از گوشت کرم تغذیه می کنند تا بزرگ شوند. عجیب این است که این فرزندان با این که روی مادر را هرگز ندیده اند و این عمل خارق العاده او را مشاهده نکرده اند پس از آن که به حد رشد رسیدند در موقع تخم گذاری همان عمل مادر را با کمال دقت و بدون اشتباه تکرار می کنند و چون هرگز نسل پیشین و نسل بعدی این حشره، یکدیگر را درک نمی کنند احتمال یاد دادن به هیچ وجه نمی رود. این حشره این تعالیم و درس ها را در کدام مکتب آموخته است شما خواه حیات و زندگی را واقعیتی جدا از ماده بدانید یا درباره آن عقیده دیگری داشته باشید، بالأخره این نوع فعالیت ها در این حیوان نیازمند رهبری خاص است؛ رهبری که وضع زندگی او را پیش بینی نموده، لوازم و ابزار زندگی اش را در اختیار او بگذارد و وی را به راه و رسم زندگی به وسیله الهام های خاص آشنا سازد.

این چه قدرتی است که همه جان داران را از همان روز نخست به راه و رسم زندگی آشنا ساخته است، به طوری که همه آنان به سوی هدفی که برای آن آفریده شده اند پیش می روند و هم چنین پدران و مادران آنها بدون آن که درسی را فرا بگیرند به نحوه پرورش فرزندان کاملاً آگاهند.

6. عشق به زادگاه یا حس جهت یابی. چلچله ای که در رواق خانه شما آشیانه می سازد در فصل زمستان به قشلاق می رود، اما همین که طلوع بهار آشکار شد به لانه خود بر می گردد. در سرمای دی ماه، پرندگان به سمت جنوب و نواحی گرمسیر پرواز می کنند. غالب آنها صدها فرسنگ فاصله را در زمین و بر فراز دریاها می پیمایند، اما هرگز راه یا خانه خود را گم نمی کنند.

اگر کبوتری را در جعبه سر بسته ای بگذارند و مسافتی بسیار ببرند، همین که پای او را گشودند در هوا چرخ می زند و یک سره به سوی آشیانه خویش بر می گردد.

بچه ماهی آزاد چندین سال در دریا زندگی می کند سرانجام روزی به آب شربنی که در آن به دنیا آمده برمی گردد. به یک ماهی آزاد که از رودخانه بالا می رود بنگرید! او خود را با سرسختی به طرفی از رودخانه می کشاند که آب آن به محلی که در آن متولد شده است می ریزد. چه چیز او را به این نقطه متمایل می سازد. کشف رمز زندگی مار ماهی ها مشکل تر است. آنها به محض بلوغ، برکه ها و رودخانه هایی را که تاکنون در آن زندگی می کردند ترک می کنند. سپس همگی از هر مبدئی که باشند سفر درازی را به سوی محل عمیق دریایی در نواحی (برمود) پیش می گیرند. برای رسیدن به آن محل باید هزاران کیلومتر را در دریا بپیمایند. به محض این که به دریای (ساگارس) رسیدند مار ماهی ها تولید مثل نموده می میرند. آن گاه بچه های آنها که تازه به دنیا آمده اند و هنوز هیچ چیز از محیطی که آنها را فرا گرفته است نمی دانند به زادگاه پدر و مادر بر می گردند و راهی را که پدران و مادرانشان پیموده اند پیش می گیرند. و نه تنها خود را به ساحلی که پدران و مادران آنها از آن جا حرکت کرده اند می رسانند، بلکه حتی به جویبار کوچکی که مسکن پیشینیان آنها بوده سر می زنند.

چه کسی به این مار ماهی ها جنبشی که آنها را هدایت می کند داده است.

شعور حیوانی به قدری وسیع و گسترده است که هرگز نمی توان آن چه را که دانشمندان کشف کرده اند در این جا آورد.

اخیراً کتابی به عنوان آخرین تحقیقات و اطلاعات دانشمندان و پژوهندگان جهان درباره حیوانات به قلم (ویتوس دروشر) نوشته شده که ترجمه فارسی آن به نام (حواس اسرار آمیز حیوانات) منتشر شده است. مطالعه این کتاب، اعجاب هر فردی را از عظمت و وسعت حواس اسرار آمیز حیوانات بر می انگیزد. بهتر است که برای دوری از اطاله سخن، خوانندگان گرامی را به آن کتاب ارجاع دهیم.

7. تجدید عضو مفقود.

شگفت آور این که بسیاری از جان داران توانایی آن را دارند که پیکر از دست رفته خود را از نو بسازند و سلول های آنها آن چنان به کار خود، ورزیده و آشنا هستند که تا لحظه ای که عضو، نیاز به تکمیل دارد به فعالیت خود، ادامه می دهند، ولی هنگامی که عضو به سر حد کمال رسید آنها نیز از فعالیت خود دست بردارند.

یکی از دانشمندان معروف آمریکایی در کتاب خود چنین می نویسد:

بسیاری از حیوانات مثل خرچنگ هر وقت پنجه یا عضوی از آنها بریده شود، سلول های مربوط به آن عضو، فوراً در صدد جبران بر می آیند و آن گاه که عمل تجدید عضو خاتمه یافت، سلول های مولد از کار دست می کشند و گویا خود می فهمند که در چه زمانی کار آنها پایان یافته است.

سر یک کرم قرمز خاکی را ببرید، سر دیگری برای خود درست می کند.

ما وسایلی داریم که سلول ها را برای معالجه بدن به کار می اندازد، اما آیا این آرزو تحقق خواهد یافت که جراحان، سلول ها را وادارند تا دستی تازه با استخوان، ناخن و غیره در بدن انسان به وجود آورند.

آیا این چنین تعالیم در حیوانات، بدون راهنمایی یک قدرت غیبی صورت می پذیرد، آیا مشاهده این موارد که حاکی از شعور حیوانات و یا به تعبیر دیگر راه یابی برای ادامه زندگی است، ما را به آفریدگاری دانا، توانا و حکیم که این همه آوازه ها از اوست راهنمایی نمی کند.

8. انتخاب وظیفه و تطبیق با محیط.

از کارهای شگفت انگیز جان داران، انتخاب وظیفه و انطباق با محیط زیست است که بر سلول های بی شمار آنها حکم فرماست. راستی عقل و خرد در برابر این دو نوع کار (انتخاب وظیفه و انطباق با محیط) در شگفت می ماند، مثلاً هر موجود زنده ای از سلول های زیادی ترکیب یافته است با این که همه آنها از یک سلول به وجود آمده اند، زیرا هر موجود زنده ای روز نخست سلولی بیش نبوده است؛ با این حال سلول هر عضوی از قلب، مغز، استخوان، کبد و ریه، غذایی را جذب می کند که مناسب آن عضو باشد. سلول ها ناگزیرند شکل و هیئت و حتی طبیعت اصلی خویش را به مقتضیات محیط و احتیاجاتی که با آن زیست می کنند و خود جزئی از آن هستند تغییر دهند و خود را با آن هماهنگ سازند.

هر سلولی که در بدن موجودات جان دار به وجود می آید خود را آماده می سازد که گاهی به صورت گوشت و گاهی به صورت پوست در آید، گاهی مینای دندان و گاهی اشک چشم را تشکیل دهد و گاهی به صورت بینی و گاهی به قالب گوش جلوه کند.

در این حال هر سلولی موظف است خود را به همان شکل و کیفیتی در آورد که برای انجام وظایف آن مساعد است، البته نمی توان هیچ سلولی را دست چپی یا دست راستی نامید، ولی قدر مسلم این است که سلول ها بعضی جزو دست راست و بعضی جزو دست چپ بدن هستند.

9. وسایل ایمنی.

یک قسم از عنکبوت های آبی، از تارهای خود لانه گردی شبیه به توپ می سازد و آن را به جسمی بسته و در زیر آب می اندازد. سپس خود بر سطح آب آمده موهای زیر شکم خود را پر از هوا می کند و به زیر لانه رفته هوا در آن می دمَد و در واقع آن را باد می کند و آن قدر این عمل را تکرار می کند تا لانه او مثل توپ باد کرده می گردد. آن وقت در این لانه تخم می گذارد و بچه های خود را بزرگ می کند و به این وسیله آنها را از خطرات محفوظ می دارد. این عمل عنکبوت متضمن یک رشته اقدامات دقیق علمی از نساجی و مهندسی گرفته تا ساختمان و عملیات دریایی است.

10. شب پره.

در میان پرندهگان، (شب پره) خصوصیتی دارد که می تواند به راستی نشانه توحید و آیت عظمت حق باشد. این پرنده به حکم ضرورت طبیعت، یعنی بر اثر ناتوانی در برابر نور خورشید ناچار است شب ها به پرواز در آید. از طرف دیگر شب ظلمانی و دیجور خالی از خطر نیست. چه بسا ممکن است این حیوان که در ظلمت شب برای به دست آوردن غذا به پرواز در می آید به اجسام سخت از قبیل در و دیوار و درخت برخورد کند و مجروح گردد. طراح آفرینش، او را با نیروی خاصی مجهز کرده که قبل از این که به چیزی برخورد کند، وجود آن چیز را درک نموده و راه خود را به سویی دیگر منحرف می سازد و به پرواز خود ادامه می دهد.

این نیروی مرموز شبیه همان امواج رادار است که دانشمندان از آن برای هدایت هواپیما و به دست آوردن مسیر آنان استفاده می کنند.

آیا این پرنده چگونه دارای چنین دستگاهی شده که دانشمندان جهان پس از قرن ها به آن دست یافته اند. ما با در نظر گرفتن این چند مثال و نمونه که از جان داران ذکر شد يك سلسله مطالبی را درك می کنیم که می توان آنها را به این شرح، جمع بندی کرد.

الف) آنان بدون معلم و آموزگار به کلیه نیازمندی های خود و نحوه برطرف کردن آن آگاهند؛  
ب) این جان داران کاملاً به اصول تقسیم کار و انتخاب وظیفه و طرز اجرای کارهای دسته جمعی به طور دقیق آشنا هستند؛

پ) در صورتی که عضوی آسیب ببیند یا از بدن جدا شود با يك سیستم خودکار، ساختمان آن عضو را به طرز بدیع و جالبی تجدید می کنند؛

ت) در مواردی که محیط زندگی آنان دگرگون شود کاملاً خود را با طبیعت تطبیق نموده حتی تغییراتی در وجود خود ایجاد می کنند.

ما در برابر این نوع فعالیت های غریزی شاید بگوییم: این جان داران از عقل و شعور و علم و ادراک آن چنان برخوردارند که هنوز انسان به آن هم نرسیده است و به عبارت دیگر معتقد شویم که آنان دارای فکر و فهم هستند و همه این کارها را از روی فکر و فهم خود انجام می دهند.

به طور مسلم این گفتار، گفتاری نیست که بتوانیم آن را بپذیریم، زیرا سلول نباتی و حیوانی هرگز عقل و فکر ندارند تا از روی فکر و تجربه مشکلات زندگی را حل کنند.

بنابراین به این نتیجه می رسیم که این کارهای شگفت انگیز جان داران، از يك منبع قدرت و توانایی که رهبری آنان را به عهده دارد سرچشمه می گیرد، و طبعاً آن منبع قدرت و علم باید به تمام جان داران احاطه کاملی داشته باشد تا این رهبری را انجام دهد و این منبع دانش و توانایی و حکمت جز خداوند متعال و آفریدگار جهان هستی نیست.

قرآن مجید در این زمینه می گوید:.

الَّذِي خَلَقَ فَسْوَى، وَ الَّذِي قَدَّرَ فَعْدَى؛ (3)

خدایی که آفرینش موجودات را بر اساس صحت و استواری بنا نهاد و هر موجودی را اندازه گیری کرد و آن را به زندگی و راه کمالش هدایت نمود.

درس 14: راهنمایی قرآن و پیشوایان معصوم ه.

در قرآن مجید آیات فراوانی هست که نحوه استدلال بر وجود خدای جهان را به ما می آموزد، ما برخی از آنها را به عنوان نمونه می آوریم:.

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَ الْفَلَکِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَ مَا أَنْزَلَ إِذْ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَخْبَأَ بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ بَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَ تَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَ السَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ؛ (4)

به راستی در آفرینش آسمان ها و زمین و اختلاف شب و روز و گردش کشتی در دریا به طوری که مردم بهره مند می شوند و در بارانی که خداوند از بالا فرومی فرستد تا در پرتو آن زمین های مرده را زنده کند و جنبندگانی که در روی زمین پخش ساخته و در وزش بادهای و ابرهایی که میان آسمان و زمین مسخر نموده است (در اینها) برای خردمندان آیات و نشانه هایی از خداوند است. از مشاهده اینها و اسراری که در آنها به کار رفته است می توان به وجود آفریدگارش استدلال کرد.

إِذِ الَّذِي رَفَعَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَى عَلَي الْعَرْشِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ كُلَّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ؛ (5)

اوست که آسمان ها را بدون ستون مرئی برافراشت. سپس بر عرش قدرت استیلا یافت و آفتاب و ماه را مسخر نمود و هر يك تا مدت معینی در حال گردش هستند امور آفرینش را تدبیر می کند، خدا آیات خود را بیان می نماید تا شما به جهان دیگر (عالم آخرت) ایمان بیابید و باور کنید.

وَ هُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَ جَعَلَ فِيهَا رِوَاسِي وَ أَنْهَاراً وَ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجِينَ لِنُفْسِكِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ؛ (6)

اوست که زمین را گسترده و در آن، کوه ها و نهلهایی قرار داد و از همه میوه ها زوج و جفت آفرید، شب را به روز می پوشاند، در اینها نشانه هایی روشن برای متفکران است.

قرآن مجید ده ها آیه دارد که در تمام آنها به نظم و ترتیب و اسرار شگفت انگیز که در موجودات جهان مشاهده می شود و نیز به هدایت تکوینی که در موجودات جهان به ودیعت نهاده شده، بر وجود خدا استدلال شده است که ما برای آن که کلام به طول نینجامد به همین سه آیه اکتفا کردیم.

امام صادق (ع) در حدیث مفصلي که معروف به (توحید مفضل) است می فرماید:.

ستارگان بر دو قسمند: ستارگان ثابت که وضع آنها نسبت به يك ديگر تغيير نمي كند و ستارگان سيار که از برجي به برج ديگر حرکت مي کنند و از خط سيري که دارند کمترين انحرافي پيدا نمي کنند و حرکت آنها دو قسم است: يکي حرکت عمومي که آن حرکت شبانه روزي و از مشرق به مغرب است؛ ديگر حرکتی است که مخصوص به هر کدام آنهاست و از مغرب به مشرق مي باشد. مثل مورچه اي که روي سنگ آسياب به طرف چپ حرکت کند و آسياب آن را به جانب راست حرکت دهد. پس مورچه دو حرکت دارد: يکي با اراده که از پيش روي خود حرکت مي کند و يکي به اجبار که آسياب آن را مي گرداند، آيا اين ستارگان که بعضي ثابت و بعضي سيارند و با نظم مخصوص حرکت مي کنند جز به تدبير خداوندي حکيم ممکن است اگر تدبير مدبر حکيمي نبود بايد يا همه متحرك باشند يا ساکن و در صورتی که همه داراي حرکت بودند، اين نظم و ترتيب صحيح از کجا در آنها پيدا مي شد.

حرکت ستارگان آن قدر تند است که در فکر نمي گنجد و نور آنها آن قدر قوي است که هيچ چشمي تاب تحمل آن را ندارد. خداوند فاصله آنها را از ما اين اندازه کرده است که هم حرکتشان را درک کنيم، هم نورشان به چشم ما آسيب وارد نياورد. اگر با سرعتی که دارند به ما نزديک بودند به واسطه شدت نورشان چشم هاي ما نابينا مي شد.

اگر با چرخي از چاه آب بکشند و باغي را آب بدهند و ساختمان و وضع آن چاه و وسايل آب کشي طوري منظم و از روي قاعده باشد که بتواند مرتب و به قدر کافي آب به باغ برساند اگر کسی چنين چرخي را ببيند آيا ممکن است فکر کند که خود به خود به وجود آمده است و کسی آن را نساخته و منظم نکرده است بديهي است که عقل سليم از ديدن آن بي درنگ متوجه مي شود که انسان ماهر و باهوشي آن چرخ را با آن ترتيب صحيح درست کرده است.

وقتي از ديدن يك چرخ آب کشي که يك امر کوچکی است، فوراً انسان متوجه سازنده آن مي شود، چگونه ممکن است از ديدن اين همه ستارگان ثابت و سيار، گردش منظم شب و روز و فصل هاي چهارگانه سال که بدون هيچ خلل و اشکالي همواره ادامه پيدا مي کند و کمترين انحراف و درنگي در کار آنها پيدا نمي شود انسان به خالق حکيم و آفريدگار اين همه موجودات بزرگ و عجيب واقف نشود.

يکي از کفار به نام (ابوشاکر ديصانی) خدمت امام صادق (ع) رسيد و گفت: خدا را براي من اثبات کنيد. مقارن اين پرسش، کودکی هم در آن نزديکی با تخم مرغی مشغول بازي بود. حضرت تخم مرغ را از دست آن کودک گرفت و به ابو شاکر رو کرد و فرمود:

اين تخم مرغ را مي بينی دژ و قلعه اي است محکم و در بسته؛ داخل اين دژ و زير ديوارهاي آن پوسته اي است بسيار نازک و در داخل آن، مقداري طلاي آب شده (زرده) و مقداري نقره آب شده (سفیده) وجود دارد؛ اما هيچ کدام از اين دو به يك ديگر مخلوط نمي گردد.

هيچ کس از داخل اين تخم مرغ خبر ندارد که جوجه اي که از آن توليد مي شود نر است يا ماده و هنگامي که جوجه سر از تخم در مي آورد مي بينيم که به رنگ هاي گوناگون و جالبي رنگ آميزي شده است براي مثال طاووس را در نظر بگيريد چه قدرتي با چه قلبي جوجه را اين طور رنگ آميزي و نقاشي کرده است. آيا رنگ آميزي يك مرغ و يك طاووس کمتر از رنگ آميزي يك تابلوي نقاشي است، آيا مي توان گفت که تابلوهاي مصنوعي، نقاش و تابلوساز مي خواهد، اما اين رنگ آميزي هاي طبيعي خود به خود پديد آمده اند. سپس به ابوشاکر فرمود:

آيا قبول نداری که تخم مرغ و جوجه اي که از آن متولد مي شود با اين ويژگي ها بايد آفريدگاري حکيم، دانا و مدبر داشته باشد.

ابوشاکر اندکی فکر کرد گویا خواب بود و بيدار شد و بي درنگ گفت:

آری، گواهي مي دهم که جهان آفريش آفريدگاري دارد به نام (اذ)، داراي تمام صفات کمال و گواهي مي دهم که محمد بنده و پيامبر اوست و تو نيز جانشين پيامبر و حجت خدا هستي که پيروي از تو واجب است.

اگر کسی بخواهد سخنان پيامبرگرامي و ديگر پيشوايان ه را درباره خداشناسي و استدلال بر وجود خدا جمع آوري کند بايد کتابي بزرگ در چند جلد بنويسد؛ زيرا فقط حديث مفضل که از امام صادق (ع) به يادگار مانده است خود کتابي است مستقل.

**درس 15: با اين اشکالات چگونه به خدا ايمان آوريم**

با کشف علل طبيعي نيازي به (خدا) نيست.

برخي از مادي ها مي گویند: اعتقاد به خدا معلول جهل بشر به علل طبيعي بوده است؛ زيرا وي از يك سو از علل بسياري از حوادث و پديده ها مانند زلزله، طوفان، ماه گرفتگی، خورشيد گرفتگی و علل بسياري از بيماري ها آگاه نبود. از ديگرسو به حکم عقل و تجربه براي هر پديده اي علتي قائل بود، از اين رو ناچار شد که براي هر يك از پديده ها علتي فرض کند، ولي چون به علل واقعي آنها راه آشنائي نداشت ناچار شد براي



همه، علتی به نام خدا فرض کرده او را سرچشمه همه حوادث بدانند. اکنون که علل بسیاری از آن حوادث و پدیده ها روشن گردیده است و بشر در مسیر کشف علل دیگر مجهولات خود قرار گرفته است دیگر، برای این عقیده (که علت همه چیز خداست) محلی باقی نمی ماند.

اشکال.  
روزهایی که بشر از سرچشمه علم و دانش دور بود و روابط علل و معلولات طبیعی را هنوز کشف نکرده بود با هر موضوع پیچیده ای که رو به رو می شد و از درک علل مادی آن عاجز می گردید بی درنگ دست به دامن علت های غیر مادی می زد و علت تمام آنها را خدا می نامید.  
مثلاً می دید که قطرات شفاف باران و دانه های شش گوشه برف از آسمان می بارد و یا صدای غرش رعد و شعله برق، گوش و چشم انسان را خسته و خیره می کند، ولی نمی دانست که علت باریدن باران و برف، تابش آفتاب بر سطح دریاها و تبدیل شدن بخارهای آن به قطرات باران و دانه های برف است و یا این که رعد و برق، نتیجه تبادل الکتریسیته های مثبت و منفی بین دو توده ابر است از این رو یک سلسله علل غیر مادی برای آن می پذیرفت؛ ولی چیزی نگذشت که روابط موجودات جهان، یکی پس از دیگری کشف شد و جایی برای آن قوای غیبی و خدایان غیر مادی باقی نماند.

پاسخ.  
اصولاً باید از گویندگان این کلام پرسید که شما به چه دلیل می گویند: کوشش برای به دست آوردن علل پدیده های جزئی، منشأ توجه بشر به خدا گردیده، اما کنجکاو دربارۀ علت نظام هستی و سراسر جهان آفرینش منشأ پیدایش این فکر نشده است، در صورتی که نومی برای پیدایش این فکر مناسب تر است؛ زیرا بشر نخستین، با فهم و ادراک طبیعی خود می دید که مجموع جهان هستی با نظام خاصی آفریده شده و علم و تدبیر و اندازه گیری در آفرینش به کار رفته است، چطور شد که توجه به نظام هستی، او را به خالق و آفریدگار مجموع جهان هستی و پدید آورنده جهان خلقت رهبری ننموده و فقط جستجوی علل برخی از حوادث جزئی، باعث پیدایش این فکر گردیده است.

گذشته از این، تفسیری که مادی ها برای خدا ذکر کرده اند یک تفسیر غلط و صد در صد باطل است و هیچ یک از خدا پرستان به چنین خدایی معتقد نیستند، چون معنای خدا پرستی این نیست که زمام برخی از حوادث را به دست علل مادی بسپاریم و برخی دیگر را که به کشف علل آنها موفق نشده ایم به خدا نسبت دهیم؛ چون موجودی که علت برخی از حوادث باشد نه همه آن و یا در ردیف علل مادی قرار گیرد خدا نیست، بلکه مخلوقی است همانند مخلوقات دیگر.

مقصود خدا پرستان از خدا، همان حقیقتی است که سراسر جهان هستی از او سرچشمه گرفته و نسبت او به تمام علل و معالیل به تمام جهان یک سان است و تمام جهان هستی با همه روابط طبیعی خود از آن اوست و در حقیقت او (علة العلل) است نه علت برخی از حوادث و پدیده ها.  
و به عبارت دیگر، خداپرستان با این که هر پدیده مادی را معلول مادی می دانند و جهان ماده را توده ای از علل و معالیل می دانند، ولی با این حال برای مجموع جهان ماده و پیدایش این نظام بدیع و تنظیم علل و معلولات طبیعی، علت بالاتری قائل هستند که از روی علم و ادراک با نظم و ترتیبی خاص این نظام شگفت انگیز را پدید آورده است.

بنابراین آن چه را که مادی، خدا می نامد و پیدایش آن را با جهل بشر تفسیر می کند هرگز خدا نیست و خداپرستان او را خدا نمی دانند. این گونه سخنان مادی ها، دلیل بر این است که آنان هنوز به حقیقت مدعای خدا پرستان پی نبرده اند و در موضوعی که برایشان درست روشن نبوده است بی جهت داوری و قضاوت نموده اند.

اگر بنا باشد عقیده به خدا را فرضیه بنامیم باید آن را این طور بیان کنیم: خداپرستان معتقدند که مجموع جهان مادی، مجموعه ای است از اسباب و مسببات و علل و معالیل مادی که همگی پرتوی از طبیعت و اجزائی از ماده بوده و در عرض یک دیگرند، ولی بالاتر از همه این جلوه ها و علت ها، علة العللی وجود دارد که به این جهان ماده، هستی بخشیده و نظام بدیع و شگفت آوری در آن پدید آورده است. اعتراف به چنین فرضیه ای نه تنها مانع از اعتراف به علل بی شمار طبیعی نیست، بلکه نظم شگفت انگیز و اندازه گیری دقیقی که در دستگاه های جهان ماده وجود دارد وجود یک چنین (علة العلل) را تحکیم و ثابت می نماید وگرنه ماده فاقد شعور و ادراک هرگز نمی تواند به خود نظم و ترتیب بخشد.

بنابراین موضوع (علة العلل) که مدعای خداپرستان است ارتباطی با آن چه که مادی ها به آنان نسبت می دهند ندارد. بسیاری از انتقادهای و اشکالهایی که مادی ها درباره اعتقاد به خدا و مذهب دارند معلول نا آشنایی آنها به معتقدات خدا پرستان است. گواه این مطلب کلماتی است که از آنان نقل شده است، مثلاً یکی از مادی ها این طور می گوید: (هیچ دانشمندی در آزمایشگاه ها اثری از خدا نمی بیند و هیچ آزمایشی نتوانسته است وجود چنین موجودی را ثابت کند).

و نیز همین شخص در مقام رد وجود (روح مجرد از ماده) می گوید: (هیچ جراحی زیر چاقوی تشریح خود وجود چنین موجودی را مشاهده ننموده است).

این نوع اعتراض های خنده آور گواه بر ناآشنایی آنها به منطق خداپرستان است، زیرا موجودی که آزمایشگاه ها آن را ثابت کند خدا نیست. آزمایشگاه با موجود مادی سروکار دارد و در اطراف موضوعات مادی حق نفی و اثبات دارد، ولی موجودی که مافوق جهان ماده و پدید آورنده آن است و آزمایشگاه و آزمایش کننده و آزمایش شونده و خود آزمایش با همه شرایطی که دارند همه و همه اثر او و مصنوع او و از آن اوست هرگز تحت آزمایش در نمی آید.

هم چنین (روح مجرد از ماده) با صدای بلند داد می زند که سنخ وجود من با آن چه که زیر چاقو قرار می گیرد و روی میز تشریح ریخته می شود کاملاً مباین است و ابزار تشریح نمی تواند درباره من نفیاً و اثباتاً داور می کند.

برای این که مطلب روشن گردد لازم می دانیم مقداری درباره نظریه های مادی ها و خداپرستان توضیح بدهیم تا نقاط اشتراک و امتیاز این دو مکتب برای خوانندگان گرامی واضح گردد.

نقاط مشترک دو مکتب الهی و مادی.

خداپرستان و مادی ها هر دو قانون علیت و معلولیت را کاملاً قبول دارند و هیچ پدیده ای را بدون علت نمی دانند. همگی معتقدند که تمام پدیده های جهان معلول های یک سلسله علت هایی هستند که در دل خود جهان ماده نهفته است؛ مثلاً همگی اعتراف دارند که (تب مالت) معلول ورود میکروب آن به خون است و هرگز ربطی به جن و پری ندارد و برف و باران نتیجه برخاستن توده های بخار دریاها و اقیانوس هاست که به صورت ابرهای متراکم درآمده و در پرتو عسل خاص جوئی به شکل دانه های برف و باران به زمین می بارد. مادی و خداپرست هر دو اعتراف دارند که در اثر گردش زمین به دور خورشید و مایل بودن محور زمین، شبانه روز و فصول چهار گانه تحقق می پذیرد. هر دو مکتب قبول دارند که جاذبه عمومی و قوه گریز از مرکز، زمین و کرات بسیار دیگر را در فضا معلق داشته است و اگر این دو نیرو نبود نظم و انضباط به هم می خورد.

پیروان هر دو مکتب اعتقاد دارند که واحد حیات (سلول) در انسان و حیوان از دو جزء که از نر و ماده جدا می شوند تشکیل یافته، سلول مزبور در پرتو عسل و عواملی به رشد و نمو خود ادامه می دهد.

نباتات و گیاهان جهان در سایه یک سلسله علل و عوامل داخلی و خارجی رشدونمو می کنند و مواد غذایی را از زمین گرفته و آب و اکسیژن را دریافت می نمایند.

هیچ دانشمندی اعم از مادی و خداپرست انکار نمی کند که بارور شدن یک درخت، بر اثر (تلقیح) صورت می گیرد و خود تلقیح و آمیزش تخم های نر و ماده نیز به دنبال عواملی است که در همین جهان ماده وجود دارد. وزش باد، پدید آمدن طوفان، زمین لرزه های شدید و ضعیف، پیدایش معادن نفت و فلزات، بروز امواج در سطح آب ها، گرمی و سردی هوا، خلاصه تمام جلوه های طبیعت از کوچک ترین جزء جهان، (اتم)، گرفته تا بزرگ ترین و وسیع ترین نقطه آن، همه و همه معلول عوامل و علل طبیعی است که در این جهان وجود دارند.

بزرگ ترین افترا به خداپرستان این است که شخصی از روی جهل و نادانی و غرض ورزی بگوید که خداپرستان برای آن چه در این جهان رخ می دهد علت طبیعی معتقد نیستند.

اگر شما به کتاب های دانشمندان یونان باستان و نگارش های فلاسفه اسلام مراجعه کنید خواهید دید که آنان غالباً فلسفه الهی را با علوم طبیعی در یک جا تدوین می کرده اند و معمولاً بخشی از کتاب های خود را به فلسفه الهی و بخشی دیگر را به بیان اسرار طبیعی اختصاص می داده اند.

کتاب های فلسفی و طبیعی شیخ الرئیس، فارابی، خواجه نصیر و سایر دانشمندان اسلامی هنوز در حوزه های علمیه تدریس می شود و بیشتر آنها در بسیاری از مباحث از نوشته های یونان باستان خصوصاً ارسطو و افلاطون و دیگر نوابع یونان استفاده نموده اند و همه این کتاب ها دارای دو بخش است؛ بخشی در علوم طبیعی که شامل بسیاری از علوم و رشته های طبیعی است و بخشی درباره ماورای طبیعت از قبیل خدا و صفات خداست.

نقطه ای که این دو مکتب از هم جدا می شوند.

اکنون که نقطه اتحاد و اتفاق این دو مکتب روشن شد باید به نقطه اختلاف و جدایی این دو گروه آشنا گردیم:.

مادی می گوید: پس از تجزیه ذرات و اجزای مختلف موجودات به این نتیجه می رسیم که جهان کنونی از جمله منظومه شمسی معلول انفجار بزرگی است که به این صورت در آمده است و جهان پس از انفجار به صورت ذراتی بی شمار، در فضای بی کران، متحرک و سرگردان بوده و پس از یک سلسله حرکات و فعل و انفعالات به صورت کنونی در آمده است.

خداپرستان می گویند: درست است که موجودات جهان ماده از ذرات بی شمار تشکیل شده، ولی حرکات نامنظم و فعل و انفعالات پیاپی و هر گونه انفجار خودسر، بدون مداخله نیروی عظیمی که علم و قدرت و

حکمت فوق العاده ای داشته باشد نمی تواند یک جهان منظم و مرتبی را که از در و دیوار آن نظم و ترتیب می بارد به وجود آورد.

این نظریه که جهان کنونی و نظم شگفت انگیز و حیرت آور آن، معلول یک انفجار است، همانند این است که بگوییم: یک معدن فلز خود به خود انفجار یافت و بر اثر این انفجار، ماشین و حروف فلزی منظم و مرتبی به وجود آمد و نه تنها ماشین و حروف فلزی پیدا شده، بلکه بر اثر این انفجار، حروف مذکور مرتب و منظم چیده شد و یک کتاب صد جلدی بدون این که کارگری عالم و با شعور حروف آن را بچیند یا صفحات آن را چاپ کند خود به خود به وجود آمد.

واضح است که انفجار یک معدن، قطعات فلز را به این طرف و آن طرف پراکنده می سازد و هرگز تشکیلات منظم به اجزای آن معدن نمی دهد.

مادی می گوید: کره زمین و سیارات دیگری که بر دور خورشید می گردند روزی همگی به صورت واحد متصلی بودند و این مرکز با تمام پیوند های خود به صورت کره آتشین در حال اشتعال بوده سپس سیارات به شکل قطعه هایی از مرکز جدا گردیده و با مرور زمان، گاز و شعله آنها رو به کاهش گذارده و هر کدام به صورت سیاره ای در آمده است.

خداپرست می گوید: ما با مطالب یاد شده هر چه باشد مخالفتی نداریم، ولی تادست عامل مقتدری که دارای دانش و بینش و علم و شعور و قدرت و توانایی فوق العاده ای است در میان نباشد و با تدبیر و قدرت مخصوص خود سیاره ها را از هم جدا نسازد و آنها را محکوم دو نیروی جذب و دفع قرار ندهد و دو نیروی مزبور را آن چنان تنظیم نکند که سیاره را از جذب به سوی مرکز و یا سقوط آن حفظ کند هرگز ممکن نیست که بر اثر تصادف کور و کر یک چنین نظام شگفت انگیزی در جهان آفرینش رخ دهد.

منطق کسانی که می گویند: این نظم در منظومه شمسی، معلول تصادف و جدایی خودسر آنها از مرکز منظومه شمسی است، همانند این است که بگوییم: پالایشگاه عریض و طویل آبادان و یا کارخانه نوب آهن اصفهان معلول و زمین لرزه ای است که در قسمت هایی از زمین به وجود آمده که دارای منابع فلزی بوده است و یا در اثر تکان و زمین لرزه های پیاپی و بی شمار، قطعه های آهن و میل و ستون ها و مخازن نفت و عموم ابزار و آلات و پیچ و مهره و انواع ماشین ها و آزمایشگاه ها خود به خود از ماده خام معدن پدید آمده اند و کارخانه عظیمی را تشکیل داده اند! اگر این فرضیه باور کردنی است اولی نیز مورد قبول است.

مادی می گوید: این تنوع و اختلاف که در جهان گیاه و حیوان است یک امر جدید و نوظهوری است و گر نه تمام جان داران به یک حیوان و گیاهان به یک گیاه بازگشت می کنند و روز نخست یک نوع جان دار و یک نوع گیاه، بیش در جهان نبود.

خداپرست می گوید: آن چه درباره اشتقاق و تکامل انواع بیان شده است یک فرضیه علمی است که شواهد و دلایلی برای آن اقامه شده، ولی هنوز گام از دایره فرضیه فراتر ننهاده است، حتی خود طراحان این فرضیه معترفند که این فرضیه نقاط مبهم و مشکوک فراوانی دارد، ولی در هر حال خداپرست و مادی در برابر این فرضیه یک ساکنند. نه تحول و تنوع انواع، گواه بر مادگرایی است و نه ثبوت انواع از دلایل خداپرستان است، بلکه چه این فرضیه درست باشد چه نباشد نظام موجود در جهان هستی موجب می شود که انسان برای جهان آفریدگاری قائل باشد و از این رو، هم پایه گذاران این فرضیه و هم مخالفین آنها هر دو دسته از خداپرستان بوده و هستند.

بنابراین باید گفت: ایمان به خدا در انسان ریشه فطری دارد و علاوه بر فطری بودن اصل موضوع، آثار علم و قدرت در نظام حیرت آور جهان آفرینش، گردش منظم آفتاب و ماه، خلقت موزون گیاهان و میوه ها، اندام ظریف و اسرار آمیز انسان و ... راهنمای انسان به سوی خدا بوده است و بس و هیچ گاه دانشمندان الهی منکر علل طبیعی نبوده اند که تا جهل به آنها موجب پیدایش ایمان به خدا گردد (این درباره اصل نظریه).

نتیجه ای که از این اصل گرفته اند از خود آن بی اساس تر است، زیرا هرگز ایمان به علل طبیعی، ما را از اعتقاد به خدا بی نیاز نمی سازد، چون اعتراف به علل طبیعی جز این را ثابت نمی کند که هر سلول مادی مولود یک علت مادی است و نزول برف و باران، گردش منظم ماه و خورشید و بازگشت بهار و تابستان و ... معلول یک رشته علل طبیعی منظم هستند.

ولی جان سخن این جاست که ماده فشرده و به هم پیوسته ای که بر اثر انفجار به این صورت در آمده است روز نخست فاقد نظم و نظام بود، چگونه ماده بی شعور به خود چنین نظم شگفتی بخشید پس پدید آمده این نظام در روز نخست کی بوده است این جاست که مادی ها انگشت حیرت به دندان می گیرند و با این که در ظاهر می گویند: مولود تصادف کور و کر است. در باطن و اعماق دل و قلب قبول دارند که هرگز تصادف فاقد علم، ادراک و قدرت نمی تواند حتی به یک میلیارد آن نظم بخشد.

جهان بسان کارخانه بزرگی است که در پرتو یک نظام عظیمی که ب وسیله مهندسان و مخترعان به وجود آمده به کار و گردش خود ادامه می دهد. آیا اعتقاد به چنین نظامی ما را از اعتراف به وجود مهندسان و مخترعان که پدید آورنده نظام این کارخانه هستند بی نیاز می سازد .

## درس 16: خدا را که آفریده است

از دیر زمان یکی از دستاویزهای مادی ها این بوده که می گویند: اگر همه چیز آفریده خداست پس خدا آفریده کیست.

پیش از این که به پاسخ این اشکال و سؤال بپردازیم لازم است يك نکته را تذکر دهیم و آن این که: پاسخ به این پرسش تنها به عهده خداپرستان نیست، بلکه مادی ها نیز باید این اشکال را پاسخ دهند؛ زیرا وقتی آنان می گویند: همه جهان به ماده بر می گردد و ماده آغاز ندارد و همواره بوده و خواهد بود، بی درنگ این پرسش پیش می آید که شما که ماده را سرچشمه جهان می پندارید، خود این ماده از کجا آمده است و به عبارت دیگر از مادی ها پرسیده می شود شما که قانون علت و معلول را قبول دارید، یعنی قبول دارید که هر معلول، علتی لازم دارد بگویند ماده اصلی، معلول کدام علت است.

از این رو این اشکال تنها متوجه خداپرستان نیست تا تنها آنها مجبور باشند برای آن پاسخی فراهم کنند، بلکه مادی ها هم عین همین پرسش و اشکال را باید پاسخ گویند، البته سؤالی که از آنها می شود به این صورت است که شما که می گویند: هر چیز معلول ماده است، ماده معلول چیست.

از این رو با توجه به این که سلسله علت ها و معلول ها نمی تواند تا بی نهایت پیش برود همه فلاسفه جهان اعم از خداپرست و مادی به يك وجود ازلی، یعنی وجودی که همیشه بوده است ایمان دارند. آری، مادی ها می گویند: وجود ازلی جهان، همان ماده یا قدر مشترك بین ماده و انرژی است؛ ولی خداپرستان می گویند: سرچشمه اصلی و آن که وجود ازلی و همیشگی دارد خداست.

نتیجه این که وجود يك مبدأ ازلی و همیشگی سخنی است که همه برآند و دلایل محکم عقلی، همه فلاسفه را بر این داشته است که به يك مبدأ ازلی قائل گردند. پس اختلاف میان مادی و خداپرست در کجاست.

به صراحت باید گفت: تنها نقطه اختلاف، این جاست که خداپرستان آن علت نخستین و مبدأ هستی را دارای علم، اراده، قدرت و حکمت می دانند و آن را خدا می نامند؛ ولی مادی ها آن را فاقد علم، اراده و قدرت می دانند و نام آن را ماده می گذارند.

از بیانات یاد شده این نتیجه به دست می آید که فلاسفه الهی برای اثبات خدا هرگز به استدلال (علت و معلول) اکتفا نکرده اند؛ زیرا این استدلال تنها ما را به وجود يك علت نخستین و یا به عبارت دیگر يك وجود ازلی راهنمایی می کند و این موضوع را مادی ها هم قبول دارند، بلکه مسأله مهم نزد فلاسفه الهی این است که بعد از اثبات علت نخستین به اثبات علم و دانش بی پایان او بپردازند که ثابت کردن آن، از طریق مطالعه نظام هستی و اسرار شگرف آفرینش و قوانین حساب شده ای که بر سراسر جهان خلقت حکومت می کند برای خداپرستان کار آسانی است چنان که در درس های گذشته بیان شد. این نخستین سخنی بود که می بایست در پاسخ این ایراد یا سؤال دانسته می شد. اینک به خود مسأله بر می گردیم:

قبل از پاسخ، بهتر است به این چند سؤال توجه شود، زیرا این سؤال ها ذهن را برای درک پاسخ اصلی آماده تر می سازد.

رطوبت هر چیز از آب است. رطوبت آب از چیست و از کجاست.

چربی همه غذاها از روغن است. چربی روغن از چه و از کجاست.

شوری همه چیز از نمک است. شوری نمک از چیست.

مثالی روشن تر.

هنگامی که ما اتاق کار یا منزل مسکونی خود را روشن می یابیم از خود می پرسیم آیا این روشنایی، از خود اتاق است.

بی درنگ به خود پاسخ می دهیم نه، برای این که اگر روشنی از خود اتاق بود هیچ گاه نباید تاریک می شد در حالی که پاره ای از اوقات تاریک و گاهی روشن است. پس روشنی آن از جایی دیگر است.

به زودی به این نتیجه می رسیم که روشنی اتاق و خانه ما در اثر ذرات یا امواج نوری است که به آن تابیده. آن گاه از خود سؤال می کنیم روشنی ذرات نور از کجاست در جواب می گوئیم: روشنی ذرات نور از خود آن است.

و به همین ترتیب به سؤال های پیش پاسخ می دهیم که رطوبت آب، چربی روغن و شوری نمک از چیز دیگری نیست. این خاصیت طبیعی و ذاتی آنهاست. آب ذاتاً مرطوب است. روغن ذاتاً چرب است، نمک ذاتاً شور است و نور ذاتاً روشن است.

در هیچ نقطه جهان نمی توانیم ذرات نوری پیدا کنیم که تاریک باشد و چیز دیگری آنها را روشن کند، ذرات نور، هر جا باشند روشنند و روشنایی جزو ذات آنهاست. روشنایی ذرات نور، عاریتی نیست، ممکن است ذرات نور از بین بروند، ولی ممکن نیست موجود باشند ولی تاریک (دقت کنید) و بنابراین اگر کسی بگوید:

روشنایی هر محوطه ای از جهان، معلول نور است پس روشنایی خود نور از کجاست فوراً می‌گوییم: روشنایی نور جزو ذات آن است.

هم چنین هنگامی که سؤال شود هستی هر موجودی از خداست پس هستی خدا از کیست پاسخ می‌دهیم: هستی خدا ذاتی او و از خود اوست و از جای دیگر نیست. در پایان این بحث تذکر این مطلب لازم است که: منظور از ذاتی بودن رطوبت برای آب، شوری برای نمک، چربی برای روغن، روشنایی برای نور و... هرگز این نیست که مثلاً رطوبت آب چون ذاتی آن است پس آفریدگاری ندارد، بلکه منظور این است که آفریدگار جهان آب را طبعاً و ذاتاً مرطوب آفریده است به طوری که هرگز نمی‌توان رطوبت آن را از آب جدا کرد و آب بودن آن را حفظ کرد و یا روشنی ذرات نور را از نور جدا نمود در حالی که نور بودن آن باقی بماند.

پس واضح است که این مثال‌ها برای نزدیک کردن مطلب به ذهن آورده می‌شود وگرنه بین این مثال‌ها و موضوع مورد بحث، تفاوت از زمین تا آسمان است؛ زیرا وقتی می‌گوییم: وجود همه چیز از خداست و وجود خدا از اوست، یعنی او آفریده کسی نیست و وجود و هستی، ذاتی اوست.

اما وقتی می‌گوییم: روشنایی همه چیز از نور است و روشنایی خود نور از خود آن است معنایش این نیست که نور آفریدگاری ندارد، بلکه معنایش این است که آفریدگار جهان، نور را این طور آفریده است که روشنایی جزو ذات او باشد.

پاسخ به بیانی دیگر.

گاهی يك اشتباه یا مغالطه لفظی سبب می‌شود که مطلبی بسیار ساده به صورت سؤالی پیچیده یا اشکالی مهم قلمداد شود.

فلاسفه الهی و همه خداپرستان معتقدند که هر معلولی علت و هر پدیده‌ای پدید آورنده و هر آفریده‌ای آفریدگار می‌خواهد. به خوبی روشن است که چیزی که معلول، پدیده و آفریده نباشد از این قانون خارج است و چون به عقیده خداپرستان (خدا) معلول و آفریده و پدیده نیست از این قانون عمومی خارج است.

مادی‌ها لفظی را اشتباهی یا از راه مغالطه کاری عوض کرده‌اند، یعنی به جای این که بگویند: هر معلولی علت می‌خواهد، گفته‌اند: هر (موجودی) علت می‌خواهد و نیز به جای این که بگویند: هر (آفریده و پدیده ای) (یعنی چیزهایی که نبوده و پدید آمده و آفریده شده است) آفریدگار و پدید آورنده می‌خواهد، گفته‌اند: (هر چیزی) آفریدگار و پدید آورنده می‌خواهد و نتیجه گرفته‌اند که پس آفریدگار و پدید آورنده و علت خدا چیست. پاسخ ایشان يك جمله است و آن این که:..

هیچ کس نگفته هر موجودی و هر چیزی آفریدگار می‌خواهد تا شما بگویید خدا هم یکی از موجودات و چیزهاست پس آفریدگار او کیست بلکه گفته‌اند هر آفریده‌ای آفریدگار می‌خواهد و روشن است که خدا آفریده نیست تا به حکم این قانون آفریدگار بخواهد.

علل و معلولات نامتناهی باطل است.

برخی تصور می‌کنند که جهان آفرینش از يك رشته علت‌ها و معلول‌هایی به هم پیوسته به وجود آمده و هر چه این علل و معلولات را تعقیب کنیم هرگز به موجودی نمی‌رسیم که علت باشد، نه معلول؛ و وجود او از خود او باشد، نه از جای دیگر، و جهان آفرینش جز يك رشته علل و معلولات نامتناهی چیزی نیست.

این افراد باید بدانند که تجزیه و تحلیل جهان آفرینش از این راه، همان (تسلسل) علت و معلول است که دانشمندان الهی برای ابطال آن دلیل‌های فراوانی ذکر کرده‌اند که یکی از آنها را از نظر شما می‌گذرانیم و در خواست می‌کنیم که در این بحث دقت بیشتری فرمایید.

فرض کنید رشته‌ای از علت و معلول به صورت نامتناهی در برابر ما قرار گرفته است که هر چه چشم به آن می‌نگرد جز معلول و علت چیزی نمی‌بیند و هر جزئی از اجزای آن رشته در عین این که معلول علت پیشین است، خود، علت جزء بعدی است.

هر يك از اجزای این رشته به حکم معلول بودن، ذاتاً فاقد هستی و وجود بوده و هستی را از علت خود گرفته است و این حکم در هر يك از اجزای این رشته صادق و حکم فرماست و بر هر کدام انگشت بگذاریم با زبان تکوینی می‌گوید: من هر چه دارم از برکت علت خود دارم. در این صورت برای حل مشکل دو راه داریم:..

1. رشته علل و معلولات در نقطه‌ای متوقف گردد؛ یعنی به جایی برسیم که علت باشد نه معلول و هستی او از خود او باشد نه از جای دیگر، در این صورت گفتار خداپرستان ثابت می‌شود که جهان آفرینش مخلوق خداست و او به حکم این که معلول نیست بی‌نیاز از علت خواهد بود و به بیان دیگر صانع است نه مصنوع، آفریننده است نه آفریده و وجود او از خود اوست نه از جای دیگر.

2. فرض کنیم که رشته معلول‌ها به صورت نامتناهی پیش بروند و هرگز در میان این رشته نامتناهی موجودی نباشد که علت باشد نه معلول، بی‌نیاز باشد نه نیازمند، در این صورت این سؤال پیش می‌آید: این سلسله نامتناهی که به حکم معلول بودن هر يك از اجزا و افراد آن، محتاج و نیازمند به وجود دهنده است زیرا هیچ کدام از اجزای آن از خود وجود و هستی ندارد و از جای دیگر باید به آنها وجود و هستی داده شود

چگونه ممکن است چنین رشته و سلسله ای که احتیاج بر سراسر آن حکم فرماست بدون تکیه گاهی بی نیاز، جامه هستی بپوشد و سر از عدم بیرون آورد.

شما هر کدام را در نظر بگیرید با زبان تکوینی خود می گوید: هستی من از خود من نیست، بلکه هستی را از جای دیگر گرفته ام. این پاسخ، اختصاصی به یکی از آنها ندارد و هر چه پیش برویم و از هر کدام سؤال بکنیم عین این پاسخ را می شنویم و در حقیقت، این گفتار، زبان حال همه افراد این سلسله است.

اکنون می پرسیم این سلسله سرایا فقیر و نیازمند، از چه مبدئی وجود و هستی را دریافت کرده اند و به عبارت دیگر، حقیقت این سلسله جز همان افراد، چیزی نیست و چون هر فردی از افراد آن نیازمند به وجود دهنده می باشد پس همه سلسله هم همان حکم را خواهد داشت، یعنی نیازمند به مبدئی است که وجود او از خود او باشد نه از جای دیگر و اصولاً چگونه می توان گفت يك رشته نامتناهی که همه اجزای آن به حکم معلول بودن، فقیر و نیازمند است و باید از جای دیگر کسب وجود کند بدون اتکا به مبدئی که (غنی بالذات) و وجود او از خود باشد وجود پیدا کرده است. مگر از اجتماع بی نهایت صفر، عدد تشکیل می گردد، و یا از اجتماع عوامل بی شمار مرگ، زندگی و حیات به وجود می آید.

درست است نیاز معلول نخستین را، دومی، و نیاز دومی را، سومی و سومی را چهارمی و هم چنین ... برطرف می نماید؛ ولی سرانجام این رشته هر چه پیش برود از دایره فقر و نیاز بیرون نرفته و احتیاج بر سراسر اجزای آن حکم فرماست و رشته ای که فقر و نیاز بر آن حکومت کند هرگز بدون علتی که غنی بالذات و بی نیاز مطلق باشد وجود پیدا نمی کند.

خلاصه درباره سلسله نامتناهی دو فرض وجود دارد:

1. فرض اتکا به غنی بالذات (خدا) که در نتیجه از نامتناهی بودن خارج می گردد و به وجود صانع بی نیاز منتهی می شود.

2. فرض پیش روی سلسله به صورت نامتناهی بدون این که به موجودی برسد که علت باشد و معلول نباشد و چون این فرض به حکم باطل بودن تسلسل باطل گردید طبعاً فرض اول که مدعای خداپرستان است محقق می گردد.

از این بیان روشن می گردد که بی نیاز بودن خداوند از علت، تخصیص در قاعده عقلی (هر معلولی علت می خواهد) نیست، زیرا خداوند معلول نیست تا نیاز به علت داشته باشد، نه این که معلول باشد، ولی به طور استثنایی علت نخواستار باشد.

و به عبارت دیگر موجودی که وجود او از خود اوست معلول نیست تا نیاز به علت داشته باشد و تحت آن قاعده عقلی در آید و اصولاً چیزی که معلول نباشد نمی تواند نیازمند به علت باشد.

---

1. طه (20) آیه 50.

2. نحل (16) آیه های 68 و 69.

3. اعلی (87) آیه های 2 و 3.

4. بقره (2) آیه 164.

5. رعد (13) آیه 2.

6. همان، آیه 3.

#### خدا و نظام آفرینش (4)

درس 17: سابقه گرایش به مادگرایی و گفتار بعضی از دانشمندان درباره خدا.

درس 18: علل گرایش به مادگرایی (اول و دوم).

1. معرفی های غلط از خدا.

2. فقدان يك مكتب فلسفي صحيح.

درس 19: علل گرایش به مادگرایی (سوم و چهارم).

3. غوغای داروینیسیم.

پاسخ مطلب اول.

پاسخ مطلب دوم.

4. فرو ریختن بسیاری از فرضیه های علمی.

درس 20: علل گرایش به مادگرایی (پنجم، ششم و هفتم).

---

درس 17: سابقه گرایش به مادگرایی و گفتار بعضی از دانشمندان درباره خدا

در هر دوره ای، افراد انگشت شماری از مسیر خداشناسی و اعتقاد به ماورای طبیعت فاصله گرفته و عقایدی را بر خلاف این اندیشه ابراز می کردند و در زمان پیامبر اکرم(ص) و عهد جاهلیت نیز افرادی از این قبیل وجود داشتند که قرآن مجید به عقیده آنان اشاره کرده و می فرماید: و قالوا ما هي اى حياتنا الدنيا نموت و نحيا و ما يهلكننا اى الذهر...؛ (1) و گفتند که، زندگی جز زندگی دنیوی که در آن می میریم و زنده می شویم نیست و ما را جز طبیعت و روزگار از بین نمی برد.

با اقتباس از این آیه در اعصار نخستین اسلامی به کسانی که منکر خدا بوده اند (دهری) می گفتند و این گروه همواره در تمام دوره ها در اقلیت بوده اند به طوری که در تمام دوران تمدن یونانی و اعصار درخشان اسلامی به زحمت می توان چند تن از دانشمندان را نام برد که واقعاً منکر خدا بوده باشند.

در فلسفه اسلامی از برخی از دانشمندان یونانی نام می برند که گویا در صف مقابل خداپرستان قرار داشتند و از برخی از سخنان آنان بوی انکار خدا استشمام می شود، ولی عده ای از دانشمندان معتقدند که آنان ملحد و منکر خدا نبوده و ابهام و اجمال سخنانشان باعث این سوء تفاهم شده است.

بنابراین مسیر اصلی بشر در تمام قرون، همان توجه به خدا و تقدیس عقاید دینی بوده و مادیرگی يك نوع انحراف از افکار جهانی، بلکه يك نوع انحراف از فطرت و سرشت انسانی به شمار می رفته است.

آری، از نیمه قرن هیجدهم و نوزدهم، مسأله نفي عقاید دینی و انکار عوالم روحی و منحصر کردن دایره هستی به ماده و پدیده های مادی در میان گروهی از دانشمندان غربی به عللی که بعداً تشریح خواهیم کرد قوت گرفت، ولی با وجود این، در همان زمان نیز این طبقه در برابر صفوف خداپرستان در اقلیت بودند و در قرن بیستم مادیرگی ارزشی را که کسب کرده بود از دست داد و هم اکنون شخصیت های بزرگی که همگی پایه گذاران علوم طبیعی هستند در صف خداپرستان قرار گرفته اند.

گواه این مطلب کتابی است که اخیراً درباره اثبات خدا به قلم چهل تن از دانشمندان بزرگ معاصر نوشته شده است.

(فن براون) بزرگ ترین دانشمند موشکی آمریکا ضمن مصاحبه ای چنین گفت:.

من با بسیاری از دانشمندان جهان آشنا شده ام و تعداد زیادی از آنان را می شناسم، ولی هرگز به دانشمندی برخورد نکرده ام که شایستگی عنوان دانشمند داشته باشد و بتواند طبیعت را توجیه و تفسیر کند، بی آن که پای خدا را به میان بکشد.

علم در جستجوی درك (آفریدگار) است و هیچ کس نمی تواند کاری بکند جز این که در صدد درك آفریدگار باشد.

دانشمندانی را می شناسیم که سالیانی دراز بر اساس يك رشته علل اجتماعی و سیاسی از مکتب مادیرگی ترویج می کردند، ولی پس از مدتی بر اثر عوامل فطری به پیش گاه خداوند بزرگ پیشانی مسکنت ساییده و زانوی اعتراف به زمین زدند.

فیلسوف مشهور آلمانی (رئینگ) يك ماتریالیست کامل عیار بود، ولی بر اثر عوامل فطری و دلایل فکری، راه خداشناسی را در پیش گرفت و کتابی به نام دنیا مخلوق است نوشت. فیلسوف دیگری به نام (رومین انگلیسی) مدت ها از فلسفه ماتریالیسم دفاع می کرد، ولی بالأخره در پرتو نیروی فطرت به خدا شناسی بازگشت و گفت:.

تمام مبانی علمی و فلسفی من درباره پیدایش جهان از ماده بدون شعور، باطل و افسانه است و وجود جهان بدون صانع حکیم و توانا که احساس درونی من به تحقق او گواهی می دهد محال است و آفریدگار جهان حق است.

(میکائیل فارادی) فیلسوف انگلیسی در آخرین روزهای بیماری خود در پاسخ یکی از دوستان خود که از او پرسید درباره چه موضوعی می اندیشی چنین پاسخ داد:.

من به پیش گاه خداوند بزرگ پیشانی مسکنت می سایم و زانوی اعتراف به زمین می زنم، تنها به فطرت و احساس و شعور باطنم و آن کسی که همه نظام علوم و قوانین جهان گواه بر وجود او هستند می اندیشم و اطمینان دارم که تقصیرات و بیهوده گویی های مرا خواهد بخشید.

از این نمونه در میان فلاسفه مادی که بعدها در جرگه فیلسوفان خداشناس در آمده اند فراوان است؛ دانشمند معاصر ما (انیشتن) معتقد است که در هر دانشمندی روح خدا پرستی و اعتقاد به ماورای جهان ماده وجود دارد و می گوید:.

به سختی می توان در میان مغزهای متفکر جهان کسی را یافت که دارای يك نوع احساس مذهبی نباشد.

برخی از دانشمندان گاهی روی عللی به مادیرگی تظاهر می کنند، ولی در محیط های دور از جنجال های سیاسی و غیره ناخودآگاه سخنانی به زبان جاری می سازند که حاکی از تسلط روح خداپرستی بر اعماق دل و جان آنهاست.

این جا بهتر است که رشته سخن را کوتاه کرده به بیان علل گسترش گرایش به مادیگری در ادوار گذشته (نه زیاد دور) در میان ملل مغرب زمین بپردازیم.  
**درس 18: علل گرایش به مادیگری (اول و دوم)**

پرسش: حال که نظم جهان آفرینش و نظام شگرف موجودات جهان بر وجود خدا که پدید آورنده نظم سازمان هستی است گواهی می دهد، پس چرا برخی از دانشمندان طبیعی وجود خدا را انکار و یا مورد تردید قرار می دهند!

پاسخ: فکر زنده در تمام ادوار زندگی بشر، به خصوص در میان علما و دانشمندان و پایه گذاران علوم طبیعی، همان مسأله خدانشناسی و اعتقاد به ماورای طبیعت بوده است و دلایل این موضوع با مراجعه به تاریخ بشر و زندگی پایه گذاران علوم و آن چه که در درس های گذشته درباره فطری بودن اعتقاد به خدا بیان گردید به خوبی روشن می شود، بلکه می توان گفت در تمام دوران های زندگی بشر، پایه همه تحولات، همان عقاید مذهبی و اعتقادات دینی بوده است.

1. معرفي هاي غلط از خدا.

یکی از بزرگ ترین زیان هایی که در طول تاریخ به دین و مذهب وارد شده معرفي هاي غلط و نارسا و گاه افسانه وار از دین است و نباید از این موضوع به سادگی گذشت و از آن غفلت کرد؛ زیرا هر نوع حقیقت مسلمی که از دوران کودکی و جوانی به صورت غلط و نارسا در ذهن انسان جای گرفت، در روح و روان او در بزرگی، اثر منفي می گذارد، به خصوص اگر او از اندیشمندان و شخصیت های علمی گردد؛ زیرا این افراد همواره به آن حقیقت از دریچه همان معرفي هاي غلط می نگرند و همواره آن حقایق مسلم برای آنها به همان صورت افسانه ای که در دوران کودکی و جوانی آموخته اند جلوه می کند و چون گاهی آن چه که در آن دوران ها آموخته اند با موازین علمی صحیح تطبیق نمی کند طبیعاً کمر به انکار همه باورهای دینی می بندند. معرفي هاي غلط بر افرادی اثر می گذارد که به تحصیلات ادامه می دهند و به درجه ای از علم و کمال می رسند، ولی طبقه عادی و عموم مردم که رشد فکری آنها در همان سطح ساده باقی می ماند نوعاً در برابر این حوادث مصونیت دارند؛ زیرا آنها حالت گیرندگی و پذیرش دارند نه نقادی و تحقیق و بررسی. از این نظر می بینیم که در دوران بحران مادیگری در مغرب زمین گرایش به مادیگری بیشتر در بین دانشمندان راه پیدا کرد و طبقه عادی مردم از این جنجال به دور مانده نه عبادت خود را تعطیل کردند و نه از کلیسا رفتن خود داری نمودند.

مقصر واقعی، معرفت های نارسای کتاب های مذهبی کلیسای غرب است، زیرا تکیه گاه غرب در مسائل ماورای طبیعت، همان کتاب های تحریف شده، یعنی تورات و انجیل است. خدایی که این دو کتاب معرفي می کند، خدایی است که آواز می خواند و در هنگام وزیدن نسیم بهار، در باغ خرامان خرامان راه می رود و انسان می تواند خود را از او پنهان سازد که او را نبیند و آن گاه او برای پیدا کردن انسان به جستجو بپردازد. خدای تورات، خدایی است که با یعقوب تا طلوع صبح کشتی می گیرد و چون بر او پیروز نمی گردد ناچار کف ران او را لمس می کند. در این موقع کف ران او فشرده می شود سپس اصرار می ورزد که او را رها کند، او می گوید: تا برکت ندهی، تو را رها نخواهم کرد تا این که او را برکت می دهد!!

تورات پُر است از این معرفي هاي نادرست و افسانه ای که برای اختصار از نقل آنها خود داری می شود. ناگفته پیداست يك چنین اوهام و پندارهای بی اساس، اثر بسیار نامطلوبی بر افراد تحصیل کرده می گذارد و چون خود آنان در مسائل دینی اهل تحقیق و بررسی نیستند، بلکه رشته آنان همان علوم طبیعی است سرانجام کارشان به انکار خدا منجر می گردد.

پدران روحانی کلیسا نیز در معرفي هاي نادرست، دست کم از تورات ندارند. آنان خدا را در قالب انسان ریخته، او را برای نجات بندگان گناهکار خود به زمین می آورند. سپس خدای مجسم، رقص کنان بالایی دار قرار می گیرد و جان از بدن او بیرون می رود، بدن او زیر خاک دفن می شود سپس بار دیگر زنده گردیده به سوی خدا پرواز می کند.

بدبختانه این معرفي هاي غلط در محیط هایی رواج داشت که در آن جا علوم و دانش های مادی ترقی کرده بود و در مقابل برای شناسایی معارف الهی و عقاید صحیح خدایپرستان، وسیله ای جز همان دستگاه های روحانی مسیحی و کتاب های تحریف شده آنها چیز دیگری نبود.

اما در میان برخی مردم مشرق زمین، اگرچه عقاید مذهبی با پاره ای اوهام و خرافات به هم آمیخته است، ولی چون در میان آنها فلاسفه و حکمای بزرگی که بتوانند پاسخ گوی مشکلات اهل تحقیق باشند زیاد وجود داشت، از این نظر این معرفي هاي باطل چندان تأثیری بر دانشمندان مشرق زمین نگذاشت.

خلاصه این افراد در دوران کودکی، مطالبی در کلیسا درباره خدا و مذهب می شنیدند و پس از آن که خود در رشته ای از علوم صاحب تحقیق می شدند احساس می کردند که آن چه درباره خدا به آنها گفته شده است با



مقیاس های علمی سازگار نیست و چون پناهگاهی صحیح و واقعی برای تحقیق در این مسائل نبود به ناچار تصور می کردند که موضوع خدا و مذهب، افسانه ای بیش نیست.

2. فقدان يك مكتب فلسفي صحيح.

هنگامي که غرب از نظر علمی به پیشرفت های قابل ملاحظه ای دست یافت و بسیاری از فرضیه های ریاضی، طبیعی و نجومی را زیر و رو کرد يك مكتب فلسفي جامع که بتواند پاسخ گوي مسائل و مشکلات دانشمندان در زمینه خدا و مذهب باشد وجود نداشت و هم اکنون نیز با این که صدها سال از نهضت علمی غرب می گذرد و جهان غرب گام های بلندی در زمینه علم برداشته، ولي هنوز نتوانسته است يك سیستم فلسفي همه جانبه ای را که پاسخ گوي شبهات و اشکالات باشد عرضه بدارد. فقدان يك چنین مكتب، به خصوص در گذشته آنان را در زمینه خدانشناسی دچار يك سلسله سوالات و اشکالات می کرد، و چون پاسخی برای پرسش های خود نمی یافتند، خدا و ماورای طبیعت را به کلی انکار می کردند.

مثلاً یکی از دستاویزهای گروهی از مادی ها این بوده که می گفته اند: چون ما خدا را نمی بینیم و او را با دست لمس نمی کنیم پس به وجود او ایمان نمی آوریم.

و در برابر این منطق، يك مكتب صحیحی نبوده که به آنها بفهماند که وسیله شناخت و پی بردن به وجود چیزها تنها منحصر به چشم یا سایر قوای ظاهری نیست و حواس و قوای عقلانی هم یکی از بزرگ ترین ابزار شناخت و درک واقعیات است و اگر عقل و خرد وجود چیزی را تصدیق کرد، صحیح نیست به بهانه این که از وجود او در آزمایشگاه ها اثری نیست آن را انکار کنیم.

**درس 19: علل گرایش به مادیگری (سوم و چهارم)**

3. غوغای داروینیسیم.

فرضیه داروین درباره تکامل گیاهان و جان داران، از عوامل مؤثر برای گرایش برخی از دانشمندان طبیعی و افراد غیر متخصص در مسائل الهی به مادیگری بوده است. (تکامل انواع) موضوعی نبود که فقط داروین بر آن دست یافته باشد، بلکه پیش از او (لامارک) و قبل از این دو نفر نیز در فلسفه یونانی به طور سر بسته مورد بحث و گفتگو قرار گرفته بوده؛ نقش مؤثر داروین در نشر این نظر و فرضیه این بود که موضوع را در زمانی مطرح کرد که جهان علمی، آماده پذیرش آن بود و با نشر کتاب (اصل انواع) خود، سر و صدایی عجیب در محافل علمی غرب به راه انداخت، در صورتی که او تا آخرین لحظه عمر خداپرست بود؛ ولی دشمنان دین از نظریه او از دو جهت بر ضد دین و مذهب استفاده کردند:

1. نظریه تکامل انواع، خواه به طور تدریجی و خواه به صورت جهش و دفعی، یا مندرجات کتاب مقدس تورات که همه انسان ها را فرزند آدم می داند و به طور صریح می گوید که آدم نیز از خاک آفریده شده است منافات داشت.

2. روشن ترین دلایل خداپرستان بر وجود صانع همان برهان نظم است و این نظام استوار که در عالم جان داران و گیاهان به خوبی دیده می شود هنگامی دلیل بر وجود صانع حکیم می شود به يك باره و آنی وجود پیدا کرده باشد. به گمان مادی ها اگر به طور تدریجی صورت گرفته باشد، یعنی در طی میلیون ها سال این نظام پیدا شده باشد دلیل بر این نخواهد بود که جهان خلقت با هدف و اندازه گیری و تدبیر به وجود آمده است. پاسخ مطلب اول.

اولاً، نظریه تحول انواع، خواه به طور تدریجی و خواه به طور دفعی، يك نظریه متزلزل و لرزانی بیش نیست که پس از عصر داروین به صورت های مختلف بیان و مردود شناخته شد. نظریه تکامل تدریجی که داروین بر آن زیاد تکیه می کرد بر چهار اصل استوار بود که اکنون همه آن چهار اصل مردود شناخته شده است.

گواه روشن بر متزلزل بودن این فرضیه همان ظهور مكتب های مختلف و گوناگونی است که پیش از داروین و بعد از او پدید آمده اند و برای ما روشن نیست که در آینده چه مكتب های دیگری که هر کدام مدعی بطلان دیگری است پدید خواهد آمد.

ثانیاً، اگر مسأله تکامل و تحول انواع، آن چنان ثابت شد که در ردیف مسائل بدیهی و غیر قابل انکار قرار گرفت در این موقع می توان مضامین کتاب مقدس را طوری توجیه کرد که با این نظریه منافات نداشته باشد؛ زیرا صراحت کتاب مقدس در این باره آن چنان نیست که قابل تأویل و توجیه نباشد.

ثالثاً، ثبوت نظریه تکامل و بر فرض منافات داشتن آن با کتاب مقدس، هرگز ثابت نمی کند که خدایی در کار نیست؛ زیرا هرگاه وجود صانع با دلایل قطعی و روشن ثابت شد منافات داشتن نظریه تکامل با کتاب مقدس نباید موجب سلب ایمان به خدا گردد، بلکه در صورت قطعی بودن آن نظریه و قابل توجیه نبودن کتاب مقدس باید بگوییم: این جملات از کتاب مقدس قابل پذیرش نیست.

پاسخ مطلب دوم.

درست است که برخی از تکامل ها تدریجی است؛ مانند (پرده شنای لای انگشتان) که به تدریج در برخی از مرغ ها پدیدار می شود تا بتوانند در آب نیز مانند خشکی زندگی کنند؛ ولی برخی از دستگاه ها در صورتی

برای جان دار مفید است و حواجی او را بر طرف می سازد که همه اعضایی آن یک جا به وجود آمده باشد؛ مانند دستگاه عظیم چشم یا دستگاه سامعه که هر یک با تشکیلات پر پیچ و دقیقی که دارند یک کار انجام می دهند و این خود حاکی از وجود هدفی در آفرینش آنها خواهد بود.

همه تشکیلات عجیب از مردمک دیده گرفته تا مخروط ها و اعصاب، باید با یک دیگر و در آن واحد به وجود آمده باشد؛ زیرا اگر یکی از اینها ناقص باشد، وجود چشم غیر ممکن خواهد بود. با این وصف آیا می شود تصور کرد که همه این عوامل، خود به خود جمع و هر یک از آنها وضع جدیدی را تنظیم کرده است که به کار دیگری بخورد و حواجی آنها را رفع کند.

کوتاه سخن این که هرگز نمی توان از طریق تکامل تدریجی، تصادف ها، انفجارهای نامتناهی و جمع و جور شدن شرایط پیدایش پدیده های منظمی چون گوش، چشم، سایر حواس و اعضایی انسان و خلاصه جهان خلقت را توجیه نمود، بلکه بر فرض صحت نظریه تکامل تدریجی چاره ای جز این نیست که گفته شود که در کنار این انفجار، خالق دانا و توانایی حضور داشته و همه کارها به فرمان و اراده او انجام گرفته است.

و به قول (فروغی) رأی داروین یکی از نظریاتی است که ثابت می کند عالم برضابطه و نظام مقرری استوار است و این امر مهم ترین دلیل است بر این که عالم منظمی دارد و هرج و مرج نیست و به قول معروف، دنیا صاحب دارد.

4. فرو ریختن بسیاری از فرضیه های علمی.

نظریه بطلمیوس، در تفسیر کیفیت آسمان و زمین نزدیک به 1500 سال تمام قدرت خود را حفظ کرد، به طوری که نظریه او بسان کتاب مقدس در مراکز علمی تدریس می شد و آن چنان در قلوب دانشمندان نفوذ کرده بود که برخی از مفسران به جهت ایمان به اصالت و استواری این نظریه، قسمتی از آیات قرآن مجید را که با این نظریه تطبیق نمی کرد تأویل و توجیه می کردند، ولی از آغاز نهضت علمی در اروپا اساس این نظریه به وسیله چند دانشمند فرو ریخت.

(کپرنیک) لهستانی مرکزیت زمین را تکذیب کرد و اثبات نمود که مرکز سیارات، خورشید است. (کپلر) آلمانی ثابت نمود که هر سیاره در گردش خود به دور خورشید یک مسیر بیضی را هم طی می کند و سیاره هر اندازه به افتاب نزدیک باشد سرعت آن زیادتر است.

(گالیله) با اختراع دوربین، پرده از بعضی اسرار آسمان ها برداشت و بسیاری از ستارگان نامرئی را دید و کهکشان را با ستارگان انبوه تفسیر کرد.

(نیوتون) با اثبات قانون جاذبه و قوه گرینز از مرکز ثابت نمود که میلیون ها منظومه شمسی و کهکشان در فضا به طور معلق وجود دارند و بعد سیاراتی به نام (اورانوس)، (نپتون) و (پلوتون) کشف گردید.

این دگرگونی ها حس بدبینی را در بسیاری از دانشمندان درباره اکثر مسائل موروئی تحریک کرد و با خود چنین اندیشیدند: اکنون که بی پایگی بسیاری از نظریات موروئی فاش شد از کجا معلوم که سایر نظریات هم این چنین نباشد هنگامی که گذشتگان ما دور مسائل حسی تا این درجه اشتباه کنند شاید در مسائلی که از افق حس و آزمایش دور و بیرون است بیشتر دچار خطا و اشتباه باشند، از این راه کم کم شک و تردید و الحاد و انکار نسبت به مسائل ماورای طبیعت پیدا شد و مکتب مادیگری میان گروهی انتشار یافت.

چیزی که این حس بدبینی را نسبت به آرا و افکار دیرینه تشدید نمود همان غرور علمی نابهنگامی بود که دامنگیر دانشمندان آن زمان گردید. آنان با کشف قسمتی از مجهولات، تصور می کردند که بر تمام اسرار جهان دست یافته و رازهای نهفته را فاش کرده اند.

ناگفته پیداست که غرور، بزرگ ترین حجاب و پرده ای است که میان دیده عقل و حقیقت کشیده می شود و یک فرد واقع جو، هر چه هم با بال های علم در فضایی بی کران هستی به سیر بپردازد باز باید مغز و اندیشه خود را در برابر این جهان با عظمت به مراتب کوچک تر از آن بداند که بیندارد بر تمام مشکلات جهان دست یافته است.

این غرور علمی، دیری نپایید و کشف اسرار قسمتی دیگر از طبیعت سبب شد که بشر به مجهولات بیشتری اعتراف بنماید و هرچه دانش او بالا برود بر حیرت و سرگردانی او در توجیه اسرار آفرینش افزوده شود.

اروپای قرن بیستم با اروپای مادی قرن نوزدهم خیلی تفاوت کرده است. دیگر افتخار و ابتکار علما و دانشمندان بر انکار حقایق ماورای محسوس نیست، بلکه این انکار و شک در محسوسات نیز گسترش یافته است. و از همه مهم تر این که وعده ها و مژده های محققان و مخترعان ابتدای قرن که گفته بودند: علم و صنعت و سرمایه داری و رژیم های آزاد، معضلات و مشکلات زندگی و بیچارگی های بشریت را محو خواهد کرد، و به جایش دانایی، توانایی و آسایش برقرار خواهد ساخت پوچ در آمده است، بلکه با نگرانی ها، گرفتاری ها و مسائل جدیدی رو به رو شده اند و خواه ناخواه به ندای فطرت خود که وجود خدای دانا، توانا و حکیم را تصدیق می کند پاسخ مثبت داده اند و هر آن از او استمداد می طلبند؛ یعنی معتقدند که از راه ایمان به خداوند و مذهب باید بسیاری از مشکلات را حل کرد.

درس 20: علل گرایش به مادیگری (ینجم، ششم و هفتم).

پنجمین علت گرایش به مادبگري این بود که گرایش به فلسفه حسی و این که همه چیز را باید از طریق حس و لمس کشف کرد بسیار اوج گرفته بود و کار به جایی رسیده بود که انتظار داشتند خدا و روح و سایر موجودات غیر مادی را در آزمایشگاه و زیر چاقوی جراحی خود مشاهده نمایند و اگر اثری از آنها در قلمرو تجربه و آزمایش ندیدند به انکار آن برخیزند! در صورتی که بسیار واضح است خدا که وجودی است غیر مادی بالاتر از آن است که در قلمرو آزمایش قرار گیرد.

ششمین علت گرایش به مادبگري جنایاتی است که (دیوان تفتیش عقاید) به نام دفاع از خدا و دین مرتکب شد و این جنایات سالیان دراز ادامه داشت و بذر عداوت و دشمنی را دل ها پاشید و در نتیجه هنگامی که آن محکمه، قدرت خود را از دست داد طوفانی از انتقام در ذهن بیشتر مردم پدید آمد و دانشمندان هم برای انتقام گرفتن، احساسات تند مردم را بر ضد کلیسا و مذهب بسیج کردند و از این راه مردم را به سوی انکار خدا کشاندند. ولی خوش بختانه چیزی نگذشت که آب ها از آسیاب افتاد و سر و صداها خوابید و طوفان احساسات فرو نشست و حساب کلیسا و افکار منحط کشیشان از اعتقاد به خدا و جهان مافوق طبیعت جدا گردید و بار دیگر دانشمندان به سوی اعتقاد به خدا جذب شدند.

هفتمین علت گرایش به مادبگري این بود که پیشرفت غرب در صنعت و تهیه وسایل زندگی سبب گسترش فساد و انحطاط اخلاقی گردید. پیشرفت بشر در علوم مادی و اختراع همه نوع وسیله لذت جویی و کام یابی و آزادی در شهوت رانی ها موجب شد که بشر از معنویات غافل گردد.

واضح است در محیط هایی که نوع مردم به شهوت رانی و هوس رانی و مادیات دل خوش کرده اند نه تنها افکار خداپرستی و خداجویی رشد نمی کند، بلکه آلودگی ظاهری افراد کم کم در دل های آنان نفوذ کرده و آنان را به عقاید و افکار دینی بی اعتنا می سازد.

---

#### 1. جایته (45) آیه 24.

### خدا و صفات جمال و جلال (1)

درس 21: خداوند یگانه (1).

دلیل اول) عدم ترکیب.

توضیح این برهان.

دلیل دوم) هماهنگی و پیوستگی اجزای جهان.

گفتار امام صادق (ع) در این زمینه.

درس 22: خداوند یگانه (2)

دلیل سوم) حکومت نو خدا بر جهان مایه تباهی است.

دلیل چهارم) اگر خدای دیگری بود آثار وجود او نمایان می شد.

دلیل پنجم) فطرت و شعور درونی انسان بر یکتایی خدا گواهی می دهد.

درس 23: مراتب توحید.

1. توحید ذات.

2. توحید صفات.

3. توحید افعال.

4. توحید عبادت.

درس 24: تثلیث.

تثلیث و کتاب های دینی مسیحیان.

هم یکی است هم سه تا.

مغالطه کاری.

درس 25: خداوند توانا.

دلیل های قدرت خداوند.

راه فطرت.

گسترش قدرت.

درس 26: پاسخ چند پرسش.

درس 27: خدای عالم و دانا.

علم حصولی و حضوری.

تأثیر ایمان به آگاهی گسترده خدا.

---

## درس 21: خداوند یگانه (1)

در درس های گذشته درباره وجود خدا مباحثی مطرح شد و اینک در این درس به دلایلی که به یگانگی خدا گواهی می دهد می پردازیم:

دلیل اول) عدم ترکیب.

هرگاه فرض کنیم که برای خدای جهان همتا و نظیری وجود دارد لازمه اش این است که خدای جهان و همتای او هر یک از دو جزء، مرکب باشند و ترکیب شدن از دو جزء مستلزم نیاز و احتیاج است و احتیاج با خداوندگاری سازگار نیست.

توضیح این برهان.

اگر فرضاً دانش آموزان یک کلاس را در نظر بگیریم آیا همه آنان از هر جهت شبیه و نظیر یک دیگرند به طور مسلم نه. آیا همه آنها از هر نظر مغایر و مابین هم هستند باز هم نه. بلکه حقیقت این است که این افراد از جهاتی شبیه یک دیگرند و از جهاتی مغایر هم.

مثلاً از نظر این که همگی انسانند و از عقل و فکر بهره ای دارند شبیه یک دیگرند و تحت عنوانی به نام انسان قرار می گیرند. اما از نظر این که در شکل، قیافه، رنگ و روحیات با هم فرق دارند، از هم متمایز می باشند. حتی دو برادر هم زاد که از جهات زیادی شبیه یک دیگرند باز از جهاتی با هم فرق دارند؛ زیرا دست کم مکانی را که یکی از آن دو اشغال کرده است با مکانی که دیگری در آن قرار دارد، فرق دارد.

و اگر فرض کنیم که دو نفر از هر نظر حتی از نظر مکان نیز عین هم دیگرند، در این صورت باید گفت: این دو نفر، یک نفر است و دو بودن آنان افسانه ای بیش نیست.

با این بیان ساده روشن شد که لازمه تعدد و دو بودن این است که در یک جهت یا جهاتی با هم مشترک و در جهت یا جهات دیگر با هم اختلاف داشته باشند و به عبارت دیگر، اگر دوگانگی دو موجود درست باشد باید از یک جهت یا جهاتی شبیه هم و از جهت یا جهاتی از هم متمایز باشند وگرنه دوگانگی آن دو، بی حقیقت خواهد بود و یکی بیش نخواهد بود.

بنابراین اگر جهان دو خدا داشته باشد ناچار باید هر کدام دارای خصوصیتی باشد که دیگری آن را نداشته باشد تا این خصوصیت موجب امتیاز آنها از یک دیگر گردد و در این صورت هر کدام از آن دو خدا مرکب از دو جزء خواهد بود؛ یک جزء مشترک که در هر دو موجود است و یک جزء غیر مشترک.

پس نتیجه دوگانگی این است که هر یک از دو خداوند از دو جزء مرکب گردند و معلوم است که هر موجود مرکبی به اجزای خود نیازمند است. توضیح این مطلب را در ضمن یک مثال بیان می کنیم:

یک ماشین چاپ که از قطعات مختلف ترکیب می یابد به قطعات گوناگون نیاز دارد و بدون ترکیب و هماهنگی این قطعات، هستی یک ماشین چاپ امکان پذیر نیست.

همین طور اگر خدای جهان، مرکب از دو جزء باشد به اجزای خود نیازمند خواهد بود؛ یعنی هستی او بستگی به هستی آن دو جزء خواهد داشت، در حالی که خدا از هر گونه نیاز و احتیاج منزله است.

دلیل دوم) هماهنگی و پیوستگی اجزای جهان.

دلیل دیگر برای اثبات یگانگی خداوند همان هماهنگی و وحدتی است که در جهان آفرینش وجود دارد؛ اینک بیان این مطلب:

از مطالعه یک کتاب می توان فهمید که نوشته یک نفر است یا چند نفر. کتابی که یک نفر نوشته است در میان عبارات و جمله بندی ها و چگونگی ورود و خروج در مطالب کتاب و در تمام قسمت های آن یک نوع وحدت و هماهنگی به چشم می خورد.

اما چنین هماهنگی در کتابی که نوشته دو یا سه نفر باشد وجود نخواهد داشت؛ زیرا هر چه هم نویسندگان آنها هم فکر و هم سلیقه باشند، باز آثار اختلاف در بسیاری از قسمت ها که به آنها اشاره کردیم نمایان خواهد شد و اگر اختلاف و ناهماهنگی آن برای همه آشکار نباشد دست کم برای ادبا و دانشمندان محسوس خواهد بود.

جهان آفرینش که خود بزرگ ترین کتاب تکوین است و هیچ یک از افراد بشر، قادر به شمردن صفحات آن نیست تا امروز که بشر ورق هایی از آن را مطالعه کرده است در تمام صفحات و سطور آن، یک نوع نظم معین و پیوستگی و هماهنگی خاص مشاهده کرده است. تمام دانشمندان جهان از ستاره شناس، اتم شناس، فیزیک دان، شیمی دان، حیوان شناس و گیاه شناس، پیوستگی و هماهنگی تمام اجزای جهان را تصدیق کرده و همگی گفته اند که نظم واحد و تدبیر یگانه ای بر این جهان حکومت می کند و نظامی که بر منظومه شمسی ما حاکم است، بدون کم و زیاد، بر یک اتم که اگر میلیون ها از آن را روی هم بگذاریم، نقطه ای را تشکیل می دهد نیز حکم فرماست.

قوانین حاکم بر جهان آن چنان عمومی و کلی است که از آزمایش کوچکی در گوشه ای از این جهان می توان یک قانون کلی و عمومی که بر سراسر جهان آفرینش حکومت می کند به دست آورد؛ قانون جذب و دفع در

سراسر جهان جاری است، تمام گیاهان و جان داران تحت قانون تلقیح تولید مثل می کنند. تشابه در خلقت حیوانات آن چنان زیاد است که گروهی را بر آن داشته است که بگویند: همه حیوانات ریشه واحدی دارند. خلاصه به هر که بنگریم و از هرکس سؤال کنیم همه، این حقیقت را تأیید می کنند که در سرتاسر جهان هستی، آثار وحدت، یگانگی و نظام واحد به چشم می خورد.

اگر مبدأ آفرینش، یگانه و یکتا نبود و دو قدرت بر جهان حکومت می کرد، طبعاً وضع جهان آفرینش غیر از این بود و از این همه پیوستگی و هماهنگی خبری نبود؛ زیرا همان طور که گفته شد دو نقاش زبردست، دو نویسنده توانا و دو تابلوساز هنرمند هر چه هم از نظر ذوق و فکر به هم نزدیک باشند، باز اثر ذوق و هنر آنها یک سان نخواهد بود و استادان خط و هنر اگر دقت کنند در می یابند که این دو خط و این دو تابلو، از دو خطاط و دو هنرمند بوده است.

گفتار امام صادق (ع) در این زمینه.

امام صادق (ع) در یکی از سخنان خود، به همین دلیل اشاره کرده می فرماید:

فَلَمَّا رَأَيْنَا الْخَلْقَ مُنْتَظِمًا وَالْفَلَكَ جَارِيًا وَ اخْتِلَافَ الْيَلِّ وَالنَّهَارِ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَلَّ صَحَّةَ الْأَمْرِ وَ التَّدْبِيرِ وَ اتِّتْلَافَ الْأَمْرِ عَلَيَّ أَنَّ الْمُدَبِّرَ وَاحِدٌ؛ (1)

منظم بودن جهان آفرینش و پشت سر هم قرار گرفتن شب و روز، حرکت منظم خورشید و ماه، ما را به این موضوع رهبری می کند که مدبر جهان یکی است و یک قدرت و تدبیر بر این جهان حکومت می کند. و نیز هنگامی که (هشام بن حکم) از آن حضرت برای یگانگی خدا دلیل می خواهد آن حضرت می فرماید:

اتِّصَالَ التَّدْبِيرِ وَ تَمَامِ الصَّنْعِ؛ (2)

به هم پیوستگی و دوام نظام هستی و تمامیت آفرینش گواه بر یگانگی اوست.

## درس 22: خداوند یگانه (2)

دلیل سوم) حکومت دو خدا بر جهان مایه تباهی است.

محاسبات دقیق فلسفی اثبات می کند که تعدد آفریدگار سبب فساد و اختلال در دستگاه آفرینش می گردد و در قرآن مجید نیز به این برهان اشاره شده است. اینک بیان آن:

هرگاه بر زمین و آسمان دو آفریننده حکومت کنند، دو صورت فرض می شود:

1. دو خدای مماثل و همانند یک دیگر؛

2. دو خدای متباین که با یک دیگر اختلاف و تباین کلی داشته باشند.

هر گاه مماثل هم باشند، مانند دو انسان که بر اثر شباهت کامل و جهت اشتراکی که در میان آن دو وجود دارد مثل و همانند یک دیگر شمرده می شوند، در این صورت همان طور که در دلیل نخست توضیح داده شد لازمه اش این است که خدا مرکب از دو جزء باشد، یک جزء مشترک که هر دو دارند و یک جزء غیر مشترک، و ترکیب ملازم با احتیاج است و احتیاج با خدا بودن سازگار نیست.

بنابراین باید فرض دوم را، یعنی دو خدای متباین که بین آن دو هیچ وجه اشتراک و شباهتی نباشد مورد بحث قرار دهیم.

ناگفته پیداست که آثار و افعال دو موجود مباین، باید مانند ذات خود آنها مباین و مخالف باشد؛ زیرا متصور نیست که دو موجود متباین که کوچک ترین نقطه اشتراک و وحدتی میان آنها موجود نیست از نظر افعال و آثار یک سان و یک نواخت باشند. هرگاه چنین دو خدایی بر جهان آفرینش حکومت کنند، تدبیر هر کدام مباین و مخالف دیگری خواهد بود و نتیجه دو تدبیر مخالف، به هم خوردن نظم و از هم گسیختگی روابط و بروز اختلاف در دستگاه آفرینش است. قرآن مجید هم در این زمینه می فرماید:

لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِذْ لَفَسَدَتَا...؛ (3)

اگر در زمین و آسمان خدایانی جز خدای واحد بود، زمین و آسمان تباه می شد.

دلیل چهارم) اگر خدای دیگری بود آثار وجود او نمایان می شد.

برهان دیگری که دانشمندان برای یگانگی خدا بیان کرده اند برهانی است که اساس آن را امیرمؤمنان (ع) در نامه ای که به فرزند خود امام حسن (ع) نوشته پی ریزی کرده است.

علي (ع) می فرماید:

وَ أَعْلَمُ يَا بُنَيَّ أَنَّهُ لَوْ كَانَ لِرَبِّكَ شَرِيكٌ لَأُتِنِكَ رُسُلُهُ وَ لَرَأَيْتَ آثَارَ مُلْكِهِ وَ سُلْطَانَهُ وَ لَعَرَفْتَ أَعْمَالَهُ وَ صِفَاتَهُ وَ لَكُنْتَهُ إِلَهًا وَاحِدًا كَمَا وَصَفَ نَفْسَهُ لِأَيُّضًا فِي مُلْكِهِ أَحَدٌ وَ أَنَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ؛ (4)

بدان ای فرزند، اگر برای پروردگار تو شریکی می بود پیامبرانی از طرف او می آمدند و آثار قدرت و سلطنت او را می دیدی و افعال و صفات او را می شناختی؛ ولی او خدای یگانه است همان طور که خود را توصیف کرده است. جهان از آن اوست و کسی معارض او نیست و او آفریننده همه چیزهاست.

در این چند جمله کوتاه، امیرمؤمنان (ع) به دو برهان عقلی درباره یگانگی خدا اشاره نموده است.

1. اگر برای خدا شریکی بود آثار قدرت و تسلط او را در جهان می دیدیم و با افعال و صفات او آشنا می شدیم؛ یعنی اگر جهان، مصنوع دو مدبر بود به طور مسلم باید آثار دو خدا را در جهان مشاهده می کردیم و در آن، دو نقشه و تدبیر می دیدیم در صورتی که همه دانشمندان در پژوهش های علمی خود جز از یک تدبیر و یک نقشه گزارش نمی دهند، این برهان قبلاً شرح داده شد.

2. اگر برای جهان، خدای دیگری می بود قطعاً برای هدایت بندگان خود پیامبرانی اعزام می کرد و آنان را از تکالیف و وظایفی که درباره آنان مقرر داشته بود آگاه می ساخت، در صورتی که هیچ پیامبری از طرف چنین خدایی اعزام نشده است و تمام پیامبران آسمانی خود را از سوی خداوند یگانه مبعوث می دانند و می گویند که همه وظایف و تکالیف از طرف خدای یگانه است و در نتیجه از خدای دوم اثری نیست.

استدلال امام (ع) بر یگانگی خداوند به شرحی که بیان شد کاملاً ابتکاری است. برای این که با این استدلال بیشتر آشنا شویم، قدری درباره آن توضیح می دهیم:

جای گفتگو نیست که تا خدا و برخی از صفات او ثابت نشود، هرگز نمی توان نبوت پیامبری را تصدیق کرد و گفتار او را درباره خدا پذیرفت، ولی هرگاه وجود خدا و برخی از صفات او مانند عدل و حکیم بودن با دلایل عقلی ثابت شد و سپس پیامبری شخص معینی، از راه داشتن معجزه ثابت گردید و چنین پیامبری از وحدانیت و یگانگی او خبر داد گفتار او نسبت به کسی که به راست گویی و نبوت او ایمان دارد، مفید و سودمند خواهد بود، اما نسبت به دیگران که به پیامبری او اعتقاد ندارند مفید نیست. اگر همین پیامبر برای اثبات یگانگی خدا دلیل و برهان عقلی بیاورد برای همگان مفید خواهد بود.

اکنون که این مقدمه روشن شد باید بگویم که مقصود علی (ع) از بیانی که نقل شد این نیست که چون پیامبران آسمانی همگی از یگانگی خداوند خبر داده اند و ما آنان را راست گو می دانیم، از این جهت باید گفتار آنان را پیرامون یگانگی خداوند بپذیریم هر چند اگر مقصود او همین هم باشد، صحیح است بلکه از این گفتار هدف دیگری دارد و آن این که:

هرگاه جهان آفرینش دو خدا داشت طبعاً آثار هر دو در صحنه تشریح و اعزام پیامبران و نیز در خلقت دیده می شد؛ یعنی وجود خود را از طریق دخالت در تکوین و نظام جهان، و تشریح و فرستادن پیامبر و قانون به ما نشان می داد. در صورتی که در تشریح و قانون گذاری و فرستادن پیامبر و کتاب از خدای دیگری خبری نیست به دلیل این که هیچ پیامبری از طرف او نیامده است و هم چنین در جهان آفرینش از وجود قدرت، تدبیر و نقشه خدای دیگر، اثری به چشم نمی خورد؛ زیرا در این جهان، جز وحدت نظام و پیوستگی تمام اجزای آن چیز دیگری مشاهده نمی شود.

این چهار دلیل و برخی از دلایل های دیگر که برای رعایت اختصار در این جا بیان نشد یک رشته دلایل عقلی و فلسفی است که بر یگانگی خدا گواهی می دهد، کسانی که با این نوع استدلال ها مأنوس باشند به آسانی می توانند از آنها به یگانگی خدا پی ببرند.

و اینک بیان دیگری برای یگانگی خدا ذکر می شود که با وجود هر انسانی آمیخته است و احتیاج به استدلال عقلی و فلسفی ندارد.

دلیل پنجم) فطرت و شعور درونی انسان بر یکتایی خدا گواهی می دهد.

همان طور که در اثبات اصل وجود خدا دو راه داشتیم:

1. از طریق فطرت پی به وجود او می بردیم و هر انسانی خود را در شرایط خاصی خداخواه و خداجوی می دید؛

2. و از طریق مشاهده دلایل وجود او، وجود او را تصدیق می کردیم.

درباره وحدت و یگانگی خدا هم همین دو راه را داریم:

1. راه فطرت؛

2. راه استدلال.

چهار برهانی که قبلاً بیان شد راه استدلال بود، و اکنون راه فطرت:

سرشت هر انسانی بر وحدانیت و یگانگی خدا گواهی می دهد؛ زیرا در موقعی که تمام اسباب مادی و علل طبیعی از کار می افتد و بشر خود را در لب پرتگاه نابودی می بیند بی اختیار به یک کانون قدرت که او را آگاه بر وضع خویش و قادر و توانا بر رفع گرفتاری خود می داند، متوجه می شود.

در این لحظات حساس هر فردی جز به یک نقطه و جز به یک قدرت وسیع متوسل نمی گردد و پیوسته از او استمداد می جوید که مشکلات او را برطرف سازد.

بنابر این تنها علم و فلسفه، یگانگی خدا را تصدیق نمی کند، بلکه سرشت و فطرت و شعور درونی انسان هم به این مطلب گواهی می دهد.

**درس 23: مراتب توحید**

دانشمندان اسلامی، درباره توحید بحث های گسترده ای دارند و توحید را به چند نوع تقسیم کرده اند: 1. توحید ذات؛ 2. توحید صفات؛ 3. توحید افعال؛ 4. توحید عبادت.

1. توحید ذات.

در درس های گذشته درباره توحید ذات بحث شد و ثابت گردید که خداوند، موجود یکتایی است که همانند و همتا ندارد. او نه تنها یگانه است، بلکه برای ذات او جزء نیست و از چیزی ترکیب نیافته است، نه جزء عقلی دارد (یعنی حتی در تحلیل عقلی هم از دو جزء ترکیب نیافته است) و نه جزء خارجی، و از هر نظر بسیط است و ترکیب در ذات او راه ندارد، البته درباره این که خدا مرکب نیست در درس های آینده بحث خواهد شد.

2. توحید صفات.

مقصود از توحید صفات این است که صفات خدا عین ذات اوست، یعنی اگر می گوییم: خدا عالم است، به این معنا نیست که ذات خدا جدا، و علم او جداست، بلکه معنای آن این است که خدا عین علم است. همین طور وقتی گفته می شود خدا توانا و زنده است معنایش این نیست که توانایی و زنده بودن، زاید بر ذات اوست، بلکه منظور این است که ذات او، عین قدرت و حیات است؛ زیرا در غیر این صورت، نتیجه این می شود که خدا از دو جزء (ذات و صفت) مرکب باشد و ترکیب همان طور که گفته شد مستلزم احتیاج و نیاز است و نیاز با خدا بودن که باید از هر جهت غنی و بی نیاز باشد سازگار نیست.

هرگاه بگوییم که خداوند از ترکیب (ذات) و (صفت) پدید آمده است در این صورت خداوند مرکبی می شود که به اجزای خود احتیاج دارد، یعنی اگر هر یک از این دو جزء نباشد خدایی وجود نخواهد داشت.

اینجاست که برپایه برهان فلسفی می گویند: ذات خداوند عین صفات او و ذات او همان علم، قدرت و دیگر صفات ذاتی اوست و هم چنان که ذات خدا عین صفات اوست، هم چنین هر یک از صفات او عین صفات دیگر است؛ یعنی حقیقت علم او غیر از قدرت او نیست تا بگوییم: قسمتی از ذات او را علم و قسمت دیگر را قدرت تشکیل می دهد، بلکه سراسر ذات او علم، قدرت و دیگر صفات ذاتی او می باشد و نیز صفات او عین یک دیگرند؛ زیرا اگر چنین نباشد، باز موضوع ترکیب ذات از دو جزء (مانند علم و قدرت) پیش می آید و ترکیب همان طور که گفته شد با خداوند بودن سازش ندارد.

3. توحید افعال.

بدون تردید در جهان آفرینش، یک رشته علل طبیعی که دارای آثار ویژه ای هستند وجود دارد؛ مانند درخشندگی خورشید، سوزندگی آتش و... در میان موجودات طبیعی، انسان خود مبدأ هزاران کار و علت حوادث زیادی است.

اکنون باید دید که این علل، این همه آثار چشم گیر را از کجا آورده اند واضح است که آن خدای دانا و توانایی که آنها را آفریده، این همه آثار اعجاب انگیز را به آنها بخشیده است و هرگز نباید تصور کرد که این آثار مربوط به خود آنهاست و آنها از خود استقلالی دارند. زیبایی گل، تأثیر درمانی گیاه، و حتی کارهایی که خود انسان ایجاد کننده آنهاست همگی از جانب خداست و هیچ پدیده ای از خود چیزی ندارد، البته معنای این کلام این نیست که انسان در کارهای خود مجبور است و اختیاری از خود ندارد. برای توضیح این قسمت به بیان زیر توجه کنید:

ما دو نوع علت داریم:

الف) فاعل مختار علت مختار؛

ب) فاعل مضطر علت مضطر.

منظور از علت و فاعل مختار این است که دارای شعور، ادراک، اراده و اختیار بوده و در انجام عمل مورد نظر خود، مختار و آزاد باشد؛ مانند انسان که در مورد هر کاری دو راه در برابر او وجود دارد، می تواند انجام بدهد و می تواند انجام ندهد و او با کمال آزادی و اختیار، یکی را بر دیگری برمی گزیند.

و منظور از علت مضطر و فاعل مضطر درست نقطه مقابل فاعل مختار است؛ یعنی یا اصلاً فاقد علم و شعور است و یا اگر شعور دارد دارای اراده و اختیار نیست، مانند خورشید و آتش و یا افعال سایر موجودات غیر از انسان.

این که می گوییم: کارها از خداست معنایش این است که کارهای انسان در عین این که از روی اختیار از او سر می زند و هم چنین افعال سایر موجودات که در انجام آن کارها بی اختیار هستند همگی در عین این که مربوط به خود آنهاست، مربوط به خدای جهان می باشد و اگر ارتباط آنها یک آن از خداوند قطع گردد و لحظه ای از جانب او نیرویی به آنها نرسد قادر به انجام هیچ کاری نخواهند بود.

برای توضیح به مثال زیر توجه کنید:

اگر تعدادی لامپ با ولتاژهای مختلف را در حال نورافشانی ببینیم، ابتدا تصور می کنیم که این روشنی ها که منطقه وسیعی را در برگرفته است از خود لامپ هاست، ولی پس از دقت کوتاهی درمی یابیم که این نورافشانی ها مربوط به خود آنها نیست بلکه مربوط به نیروگاه و دستگاه های مولد برق است و اگر یک لحظه ارتباط این لامپ ها با مرکز برق قطع گردد، همگی خاموش می شوند و نوری نخواهند داشت. بنابراین، نور

لامپ ها از خودشان نیست، ولی در عین حال دستگاه لامپ ها و ولتاژ مخصوص آنها در نحوه درخشندگی شان کاملاً مؤثر است.

گرمی خورشید و نورانیت ماه، فعالیت هر موجودی از جان دار و گیاه و سرانجام اعمال و افعال هر انسان در عین این که به خود آنها استناد دارد و دستگاه های مختلفی که در ساختمان و وجود هر يك از آنها تعبیه شده است همگی در صدور هر نوع فعلی از آنها مؤثر است، ولی در عین حال همگی بدون استثناء از مقام ربوبی نیرو می گیرند و لحظه ای از او بی نیاز نیستند و اگر يك آن رابطه آنها با مبدأ جهان قطع شود چراغ وجودشان خاموش می گردد.

4. توحید عبادت.

عبادت و بندگی و پرستش از آن خداست و جز او کسی شایسته پرستش نیست؛ زیرا معبود یکی از دو ملاک زیر را لازم دارد و هیچ کدام از آن دو در غیر خدا وجود ندارد:.

الف) معبود، از نظر کمال از هر نقص و عیب پیراسته باشد.

ب) معبود پدید آورنده جهان، انسان، بخشنده جسم و جان و بخشنده نعمت و برکت باشد و اگر يك لحظه رشته فیض او گسسته گردد اثری از هستی باقی نماند.

این دو خصوصیت که فقط در ذات باری تعالی وجود دارد ایجاب می کند هر انسان با شعوری در برابر او خضوع کند و او را بپرستد.

انگیزه پیامبران و امامان و اولیای خدا در پرستش، همان جمال و کمال بی انتهای معبود است. آنان بر اثر معرفت برتر و شناسایی عمیق تر و آشنایی بیشتری که با جهان غیب دارند خدا را از آن نظر می پرستند که دارای کمال نامتناهی و جمال نامحدود بوده و از این نظر شایسته پرستش و تعظیم است. و دیگران خدا را از آن نظر پرستش می کنند که کلید جهان هستی در اختیار اوست. به عبارت دیگر، او را عبادت می کنند که مزد بگیرند. در هر حال، خواه علت عبادت، کمال معبود باشد و یا ملاک های دیگر، همگی تنها در پروردگار جهانیان وجود دارد، از این رو پرستش و ستایش مخصوص اوست.

نتیجه بحث این که:

1. خدا یگانه است و شریک ندارد؛

2. صفات او عین ذات اوست و تعدد به هیچ معنا در ذات او راه ندارد؛

3. کارهای هر موجود و اثر هر مخلوقی در عین این که منسوب به خود آن موجود و مخلوق می باشد، مخلوق خداوند نیز هست؛

4. جز ذات اقدس او، موجودی شایسته پرستش نیست و عبادت فقط و فقط از آن خداوند است.

**درس 24: تثلیث**

اکنون که دلایل یگانگی خدا را بیان کردیم، شایسته است مقداری درباره تثلیث که اساس آیین کنونی مسیحیت را تشکیل می دهد بحث و گفتگو کنیم. کمتر مذهبی در جهان مانند مسیحیت کنونی دچار ابهام، تاریکی و پیچیدگی است و کمتر مسأله ای در این آیین، مانند تثلیث مبهم و نامفهوم و یا به تعبیری صحیح تر نامعقول می باشد.

مرور زمان، تکامل فکری و کاهش تعصب های ناروای مذهبی، دگرگونی هایی در افکار گروهی از دانشمندان مسیحی پدید آورده و سبب شده است که میان افکار جدید و معتقدات دیرینه آنان فاصله عمیقی به وجود آید؛ فاصله ای که به هیچ وجه نمی توان آن را پر کرد.

آنان در برابر این مطلب دو نوع فکر می کنند و از این دو طریق خود را قانع می سازند:.

1. گروهی می کوشند با به هم بافتن آسمان و ریسمان به معتقدات دیرینه مسیحیت که منطق کنونی بشر آن را رد می کند رنگ منطقی دهند و آنها را به صورت روز پسند در آورند، چنان که این کار را درباره تثلیث انجام داده اند.

2. گروهی دیگر خود را از چنگال يك رشته توجیه و تأویل رها ساخته حرف نامعقول تری می زنند و مسأله تضاد علم و دین را پیش کشیده و می گویند: راه علم و دین از هم جداست، و ممکن است دین، اصلی را بپذیرد که علم آن را با برهان رد کند.

این دسته غافلند که پذیرفتن تضاد علم و دین، سرانجام جز باطل ساختن دین چیزی به بار نمی آورد؛ زیرا اعتقاد انسان به حقانیت هر آیین، از استدالات عقلی و علمی سرچشمه می گیرد؛ در این صورت چگونه می توان با اصول عقلی، حقانیت آیینی را اثبات کرد که خود عقل و علم بعضی از عقاید، آن را مردود می شمارد. تثلیث و کتاب های دینی مسیحیان.



موضوع تثلیث در ادیان آسمانی سابقه نداشته و مسیحیان پس از رفتن مسیح، سه گانه پرستی را از افراد دیگر گرفته اند که در درس هشتادم به آن اشاره شده است و آن را با آیین پاک مسیح که جز یگانه پرستی نبوده است در هم آمیخته اند، قرآن در این باره می فرماید:

... و قالت النصری المسیح ابن اذ ذلك قولهم بافواهم یضاهون قول الذین کفروا من قبل قاتلهم اذ ائی یؤفکون؛ (5)

مسیحیان گفتند: مسیح فرزند خداست. این سخنی است که آن را به زبان می گویند (و واقعیت ندارد). در این گفتار، آنان از کسانی که پیش از ایشان به وسیله این عقیده کفر ورزیده اند تقلید می کنند خدا آنان را بکشد! چگونه (با دیدن دلایل یگانگی خدا) از راه حق منحرف می شوند.

قرآن مجید این حقیقت را چهارده قرن قبل بازگو نموده است و مرور زمان و بررسی های محققان، این حقیقت را آن چنان روشن کرده است که خود مسیحیان به آن اعتراف دارند.

تاریخ نشان می دهد که پس از درگذشت پیامبران راستین و یا در دوران غیبت آنان، گروهی از پیروان آنان بر اثر اغوای ضلالت گران به بت پرستی روی آورده و توحید و یگانه پرستی را که هدف اساسی پیامبران است ترک گفته اند.

گرایش بنی اسرائیل به گوساله پرستی، از نمونه های بارز این موضوع می باشد. بنابراین تعجب نخواهیم کرد که پس از رفتن مسیح (ع) موضوع سه گانه پرستی، که نوعی از شرک و بت پرستی است، به محافل مسیحیان راه یافته است.

هم یکی است هم سه تا.

اکنون باید دید که مقصود از تثلیث چیست روشن ترین بیان برای حقیقت تثلیث همان است که در قاموس کتاب مقدس آمده است.

مؤلف این کتاب می نویسد:

طبیعت خدایی از سه اقنوم (6) متساوی الجوهر می باشد؛ یعنی خدای پدر، خدای پسر و خدای روح القدس. خدای پدر خالق جمیع کائنات است به واسطه پسر، و پسر، فادی (7) و روح القدس پاک کننده است؛ و لکن باید دانست که این هر سه اقنوم را یک رتبه و عمل است.

اکنون باید از پیروان این مذهب پرسید که مقصود از این حرف چیست! آن چه در توضیح این سخن تصور می شود دو صورت بیشتر نیست و هیچ کدام از آن دو صورت مناسب مقام ربوبی نمی باشد.

1. هر کدام از خدایان سه گانه وجودی مستقل دارند و هر کدام با وجود و تشخیص خاصی خود نمایی می کنند؛ مثلاً همان طور که هر یک از افراد انسان در خارج برای خود وجود مستقل دارند و هر کدام دارای شخصیتی هستند هم چنین بگوییم: هر یک از این سه اقنوم برای خود اصلی و وجودی جداگانه دارند. به عبارت دیگر، یک طبیعت است که سه فرد دارد و هر فردی خدای تام و مستقل است؛ تثلیث به این معنا همان شرک است که در میان مشرکان بوده و در مسیحیت به صورت خدایان سه گانه جلوه کرده است.

خنده آور است که بدعت گذاران محافل کلیسا اصرار دارند یک چنین تثلیث را با توحید هماهنگ کنند و بگویند او در حالی که سه تاست یکی است و در عین این که یکی است سه تاست.

آیا این توجیه جز تناقض گویی و به اصطلاح (کوسه و ریش پهن) چیز دیگری هست آیا در جهان، فردی پیدا می شود که بگوید سه مساوی با یک است.

2. تفسیر دیگری که برای تثلیث تصور می شود این است که هر کدام از این سه اقنوم، استقلال نداشته باشند، ولی بر اثر ترکیب و به هم پیوستگی خدای جهان را تشکیل دهند.

اشکال این نوع تفسیر این است که بنابراین خدا مرکب از سه جزء خواهد شد و ترکیب، ملازم با احتیاج است و احتیاج، در ذات خدا راه ندارد.

نتیجه این که عقیده به سه خدا شرک است و نمی توان گفت سه خدا وجود دارد و در عین حال یک خداست؛ زیرا این سخن تناقض است و نیز نمی توان گفت یک خداست مرکب از سه جزء، زیرا لازمه آن مرکب بودن، محتاج بودن خداست و احتیاج، با خدا بودن سازش ندارد.

مغالطه کاری.

گاهی برخی از مبلغان مسیحی برای توجیه تثلیث در عین وحدت، مثال هایی می آورند که مغالطه ای بیش نیست و بدین وسیله می خواهند تناقض گویی خود را صحیح و پا برجا جلوه دهند؛

مثلاً می گویند: همان طور که جرم خورشید، حرارت و نور آن سه چیز است، در عین حال یک خورشید بیشتر نیست و یا همان طور که روح انسان، فکر او و کلام او که از فکرش سرچشمه می گیرد سه چیز است، ولی در عین حال یکی است، چه مانعی دارد که ما بگوییم: سه خدا موجود است، حال آن که یک خدا بیش نیست.

این نوع مثال ها برای اغفال افراد ساده لوح شاید خوب و نتیجه بخش باشد، ولی برای دانشمندان، مغالطه و سفسطه ای بیش نیست؛ زیرا جرم خورشید با نور و حرارت آن تفاوت زیاد دارد؛ جرم خورشید جسم مخصوصی است مانند اجسام دیگر دارای ابعاد سه گانه، ولی نور و حرارت آن یک نوع انرژی است و در هر

ثانیه، خورشید 4000000 تن انرژی نور و حرارت تولید و به سوی فضا روانه می کند. با این وضع چگونه می توان گفت جرم خورشید و انرژی ها یکی است! و هم چنین در مثال دوم روح انسان حقیقتی است که فکر، از تجلیات و آثار معنوی آن می باشد، و سخن گفتن، فعالیت جسمانی بدن است که پس از تصمیم به ابراز فکر از آن استفاده می کند، فکر در زوایای روح لانه می گیرد و سخن متکی به دهان و مخارج حروف است که از طریق تموج به وجود می آید. پس چگونه می توان گفت روح و فکر و سخن یکی است!

## درس 25: خداوند توانا

یکی از صفات آفریدگار جهان (قدرت) و نیز از نام های او (قادر) است و مقصود از قادر بودن خدای متعال این است که او بر هر کاری که انجام آن ممکن بوده و محال ذاتی نباشد توانایی دارد. دلیل های قدرت خداوند.

قدرت و توانایی خداوند جهان را از راه هایی می توان اثبات نمود. روشن ترین راه، این است که در عجایب و شگفتی های جهان خلقت مطالعه و دقت کنیم، زیرا همان طور که وجود هر پدیده ای بر وجود پدیدآورنده آن گواهی می دهد، خصوصیات آن پدیده هم می تواند ما را به صفاتی که در پدید آورنده آن موجود است راهنمایی کند. از بررسی (شاهنامه) شاهکار ادبی شاعر معروف فارسی زبان (فردوسی) به دو چیز می توان پی برد:

1. این که این اشعار، اثر طبع يك انسان است؛  
2. این که گوینده این اشعار، از ذوق ادبی سرشار و قریحه شعری نیرومندی برخوردار بوده است که در سایه آن توانسته است این شاهکار حماسی را به وجود آورد.

و هم چنین از مطالعه آثار سایر سخنوران و نویسندگان می توان همین دو نتیجه را گرفت. بنابراین ما از بررسی نظام شگفت انگیز ریزترین موجودات جهان آفرینش، یعنی اتم تا عظیم ترین آنها یعنی کهکشان ها می فهمیم که پدیدآورنده آنها قادر و توانا بوده و این موجودات نشانه قدرت و توانایی او می باشد. گسترش روز افزون علوم، نشان دهنده قدرت خداوند جهان است و هر رشته ای از علوم طبیعی که مربوط به شناسایی نوعی از موجودات جهان است، بسان سکه ای دو روست که از يك رو ما را به خصوصیات و قوانین پیچیده آفرینش رهبری می کند و از روی دیگر به ما می فهماند که مبدأ و آفریدگار این جهان سرشار از قدرت و توانایی است. اگر با تلسکوپ قوی و نیرومند، قدری در صحنه نیلگون آسمان خیره شویم می بینیم که جهان عظیم کهکشان ها، ستارگان، خورشیدها و ماه ها همگی در این فضای بی کران شناورند، اینها همگی روشنگر قدرت عظیم آفریننده جهان است.

ساختمان پیچیده يك سلول و طبقات اسرار آمیز آن، گواهی گویا بر قدرت الهی است. جایی که يك سلول می تواند ما را به چنین حقیقتی رهنمون گردد پس به طور حتم سلول های بدن يك انسان یا انسان ها و موجوداتی که در طول تاریخ پا به دایره هستی گذارده اند، می تواند شاهد زنده و گویایی بر قدرت آفریدگار خود باشد. راه فطرت.

راهنمای دیگر ما به قدرت خداوند متعال همان فطرت پاک انسانی است؛ زیرا همان طور که فطرت، انسان را به وجود خدا رهبری می کند هم چنین او را به قدرت الهی هدایت می نماید. انسان در مواقع سختی و شدت هنگامی که دستش از علل طبیعی و ظاهری کوتاه می شود، ناخودآگاه به نقطه ای متوجه می گردد که او را برای رفع گرفتاری و درماندگی قادر و توانا می داند. گسترش قدرت.

ما خدا پرستان نه تنها خدا را بر بعضی از کارها قادر و توانا می دانیم، بلکه او را بر انجام هر کار و آفریدن هر چیز که قابلیت انجام و آفرینش داشته باشد قادر و توانا می دانیم و برای قدرت او حد و مرزی قائل نیستیم، بلکه اعتقاد داریم که قدرت و توانایی آفریدگار نامتناهی و بی پایان است. علی (ع) در نهج البلاغه می فرماید:

وما الجلیل واللطیف والثقیل والخفیف والقوی والضعیف فی خلقه ای سوا؛(8).  
بزرگ و کوچک، سبک و سنگین، توانا و ناتوان از نظر آفرینش، در برابر خدای بزرگ يك سان است. یعنی قدرت خدای جهان محدود به حدی نیست تا گفته شود فلان کار را نمی تواند انجام دهد و یا فلان چیز را نمی تواند خلق کند، بلکه بر هر کاری که محال ذاتی نباشد، توانایی دارد و آفریدن موجودات گوناگون و مختلف در پیش گاه قدرت و توانایی او فرقی ندارد.

قرآن مجید می گوید:

أو لیس الذی خلق السموات و الأرض بقادر علی أن یخلق مثلهم بلی و هو الخهقُ العلیم؛(9).  
آیا خداوند که آسمان ها و زمین را آفرید توانایی ندارد که مانند آنها (انسان ها) را بیافریند.

درس 26: پاسخ چند پرسش.

گاهی سؤال می شود: آیا خدا می تواند موجودی مانند خود بسازد، یا جهان هستی را در تخم مرغی جای دهد بدون این که جهان را کوچک و یا تخم مرغ را بزرگ کند، و یا می تواند موجودی را خلق کند که نتواند آن را نابود سازد.

پاسخ: البته این پرسش ها و مانند آنها تازگی ندارد و از قدیم در میان مردم معروف بوده و حتی در این زمینه از پیشوایان بزرگ اسلام و امامان پاک ه سؤال شده و آن بزرگواران پاسخ داده اند. ما اینجا با بیانی کوتاه به پاسخ این سؤال ها می پردازیم.

کارها بر چند قسم است:

1. کارهایی که انجام آن برای بشر با شرایط کنونی ممکن است، مانند ساختن ماشین و هواپیما برای متخصصان این رشته.

2. کارهایی که با شرایط کنونی بشر، انجام آن امکان ندارد، ولی ممکن است با گذشت زمان و فراهم آوردن شرایطی مخصوص، انجام آنها ممکن شود؛ مانند زندگی در کرات آسمانی.

3. کارهایی که با وسایل عادی و طبیعی به هیچ وجه ممکن نیست، ولی با علل ماورای طبیعی امکان پذیر است؛ مانند گلستان شدن آتش و اژدها شدن عصا، که انجام این کارها برای بشر عادی و با علل طبیعی ممکن نیست، ولی برای پیامبران الهی و مردان خدا با اتکالی به نیروی غیبی قابل انجام است.

4. کارهایی که به هیچ وجه امکان وقوع ندارد، نه با علل طبیعی و نه با علل ماورای طبیعی، مانند اجتماع و تقیض، بودن و نبودن یک چیز در یک زمان، پنج شدن حاصل ضرب 2 ش 2 و امثال اینها.

قسم اول، دوم و سوم از این چهار قسم اگر چه قسم دوم و سوم با در نظر گرفتن علل عادی محال می باشد ممکن نامیده می شود؛ یعنی این سه قسم، کارهایی است که ممکن است انجام شود و خرد پس از مطالعه و بررسی، تحقق آنها را ممکن می داند و اگر بشر عادی، قدرت انجام آن را نداشته باشد پیامبران و کسانی که با قدرت الهی ارتباط دارند می توانند انجام دهند.

اما قسم چهارم، محال ذاتی است و قابل انجام نیست.

اکنون که معنای ممکن و محال ذاتی روشن شد به پاسخ پرسش ها می پردازیم.

قدرت هر چه هم زیاد باشد و یا مانند قدرت خدا بی پایان باشد بالأخره به کاری تعلق می گیرد که انجام آن محال ذاتی نباشد؛ یعنی از قسم اول، دوم و سوم باشد نه از قسم چهارم.

این که می گوئیم: قدرت به کارهایی محال ذاتی تعلق نمی گیرد، معنای آن این نیست که قدرت خداوند بزرگ ناقص یا محدود است، بلکه معنای آن این است که آن کار قابلیت انجام شدن ندارد (و قصور و نارسایی در آفریننده و انجام دهنده نیست، بلکه در قابلیت آن کار است)، برای روشن شدن مطلب به این مثال توجه کنید:

اگر پارچه ای را در اختیار خیاط بگذاریم و از او بپراهنی زیبا بخواهیم و نتواند خواسته ما را انجام دهد گفته می شود: این خیاط توانایی دوختن لباس زیبا را ندارد؛ اما اگر چند آجر و خشت را در اختیار او بگذاریم و از او لباس بخواهیم و او به ما لباس تحویل ندهد، گفته نمی شود توانایی او ناقص است، بلکه گفته می شود: آجر و خشت قابلیت لباس شدن را ندارد؛ او خیاط ماهری است؛ اما خشت لباس نمی شود.

هم چنین اگر گفتیم: جهان با این عظمت در تخم مرغ به آن کوچکی جای نمی گیرد معنای آن این نیست که قدرت خدای متعال، محدود یا ناقص است، بلکه این کار محال ذاتی است و شدنی نیست؛ زیرا لازمه آن این است که تخم مرغ در یک زمان هم کوچک باشد و هم بزرگ و جهان خلقت در یک زمان هم بزرگ باشد هم کوچک.

از این نظر که باید ظرف بزرگ تر از مظروف (چیزی که در میان ظرف قرار می گیرد) باشد باید تخم مرغ به اندازه این جهان و یا بزرگ تر از آن باشد و از طرفی چون فرض کرده ایم که جهان در تخم مرغی جای گیرد و تخم مرغ به همان کوچکی باقی بماند پس باید به مراتب از جهان کوچک تر باشد.

این است که می گوئیم: چنین فرضی محال است؛ زیرا مستلزم (اجتماع تقیضین) در یک آن می باشد.

و همین طور اگر گفتیم: خداوند موجودی همانند خود را نمی آفریند، معنای آن این نیست که قدرت خدا ناقص است، بلکه این کار محال ذاتی است؛ زیرا لازمه اش این است که آن موجود، هم مخلوق باشد و هم نباشد؛ اگر بخواهد مانند خدا باشد باید مخلوق نباشد در صورتی که اگر خدا او را خلق کند مخلوق خواهد بود.

و هرگاه در پاسخ سؤال سوم بگوئیم: خداوند نمی تواند موجودی بسازد که از نابود کردن آن عاجز باشد معنای آن این نیست که خدا عاجز است، بلکه معنایش این است که این کار محال ذاتی است؛ زیرا لازمه اش این است که آن موجود هم (ممکن الوجود) باشد هم نباشد؛ چرا که از سویی مخلوق خداست، پس ممکن الوجود است و معنای ممکن الوجود این است که قابل فنا و نیستی باشد و از سویی دیگر گفته می شود: خدا نتواند آن را نابود کند؛ یعنی قابل فنا و نیستی نباشد (باشد و نباشد اجتماع دو تقیض است و اجتماع دو تقیض محال است).

علی (ع) در پاسخ یکی از این پرسش ها فرمود:

إِنَّ اذَّ تَعَالَى لِأَيْسَبُ اَلِى الْعَجْزِ وَ اَلَّذِى سَأَلْتَنِى لِأَيُّوْنَ؛ (10)

خدا عاجز نیست و به عجز و ناتوانی نسبت داده نمی شود؛ ولی آن چه تو می پرسى شدنی نیست.

نقص از قدرت خدا نیست، بلکه خدا قادر علی الاطلاق است و توانایی او بی حد است، اما این قبیل کارها محال ذاتی است و قابل انجام نیست.

## درس 27: خدای عالم و دانا

دانشمندان و علمای عقاید و مذاهب، از راه های گوناگونی علم خدا را ثابت کرده اند و ما از میان آنها به دو دلیل اشاره می کنیم:

1. آفریننده یک دستگاه قطعاً از تمام ریزه کاری های آن آگاهی کامل دارد، آیا می توان گفت: سازنده یک هواپیما از قسمت های علمی و فنی آن بی خبر بوده است، یا نویسنده یک دائرة المعارف از محتویات آن بی اطلاع می باشد.

هرگاه مصنوعی بر اساس نقشه، اندازه گیری، دقت، نظم و ترتیب ساخته شود ما از این خصوصیات به عالم بودن سازنده آن پی می بریم، بنابراین از این که تمام موجودات جهان از اتم تا کهکشان طبق نقشه و قوانین منظمی آفریده شده است به خوبی می توانیم دریابیم که جهان هستی از مبدأ دانا و عالمی سرچشمه گرفته است. نظام هر ورقه از اوراق این کتاب بزرگ، یعنی جهان هستی گواهی می دهد که آفریننده آن از تمام خصوصیات وجودی آنها آگاه بوده است. قرآن مجید همین دلیل را با لطافت خاصی بیان کرده است:

أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ؛ (11)

آیا خداوندی که موجودات این جهان را آفریده است، از خصوصیات آنها آگاه نیست.

2. دلیل دوم بر علم گسترده خدا و آگاهی او از همه موجودات و رویدادهای جهان، همان احاطه و نامتناهی بودن وجود اوست؛ زیرا وجودی که در همه جا حاضر باشد طبعاً از همه چیز آگاه است، همان طور که اگر وجودی محدود به زمان خاص یا مکان خاصی باشد از غیر آن زمان و مکان آگاهی نخواهد داشت. به این مثال ها توجه کنید:

حشره ریزی با دیدگان کم فروغ خود روی قالی رنگارنگ راه می رود. این حشره در هر لحظه فقط یک نقش و یک رنگ را مشاهده می کند و فقط از نقطه خاصی از سطح آن فرش آگاه است، ولی انسانی که در کنار آن قالی ایستاده با دیدگان پر فروغ خود، همه رنگ ها و نقشه سطح فرش را می بیند و از همه نقاط آن آگاه است. فرق آن حشره و این انسان در مثال مذکور این است که حشره احاطه به همه فرش ندارد، ولی انسان به آن احاطه دارد.

در اتاق کوچکی نشسته ایم که فقط روزنه کوچکی به بیرون دارد و از آن روزنه به خارج می نگریم، ناگهان ماشین هایی از کنار این اتاق می گذرد. ما از این روزنه در هر لحظه یک ماشین بیشتر نمی بینیم، ولی کسانی که روی پشت بام این اتاق هستند تمام ماشین ها را یک جا و در حال حرکت می بینند. وضع بشر نسبت به گذشته، آینده و نیز نسبت به بسیاری از موجودات جهان، همانند کسی است که از روزنه کوچکی ماشین ها را می نگرند و یا حشره که فقط از یک سانتیمتر این جهان خبر دارد. اما خدای بزرگ که آفریننده جهان هستی است و هیچ گونه محدودیت زمانی و مکانی و غیره در او فرض نمی شود، مانند آن شخصی است که روی بام اتاق نشسته و همه کاروان را می بیند.

قرآن مجید هم با بیان های مختلف، علم خدا و بی پایان بودن آن را بیان می کند:

خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ؛ (12)

خدا همه چیز را آفریده است و به همه چیز عالم است.

عَالِمُ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ...؛ (13)

دانای به غیب است هیچ چیز از او مخفی نیست.

علم حصولی و حضوری.

هنگامی که به گل های شکفته گلستان می نگریم و در چشم انداز خود مرغانی را بر شاخساران می بینیم که به نغمه سرایی می پردازند تصویری از آن منظره به وسیله چشم به روح ما که منبع ادراکات ماست، منتقل می گردد.

در چنین ادراکی، نصیب ما از خارج (گلستان، مرغ و شاخسار) همان تصویری است که به منبع ادراکات ما منتقل می شود و در حقیقت آن چه از این منظره نزد ماست همان صورت و نقش ذهنی ماست. در اصطلاح دانشمندان، چنین علمی که از راه تصویر و صورت ذهنی انجام می گیرد و تنها صورتی از خارج نزد ما موجود است، علم حصولی نامیده می شود.

در برابر علم (حصولی) علمی داریم که در اصطلاح به آن علم (حضوری) گفته می شود، و مقصود از علم (حضوری) این است که خود (معلوم) با وجود خارجی خود بدون واسطه نزد عالم به آن، حاضر باشد.

در این علم تصویر و عکس برداری در کار نیست، بلکه همان طور که گفته شد ذات معلوم، پیش عالم حاضر است.

به این دو مثال توجه کنید:

1. هر فردی با اندکی دقت، خود را نزد خود حاضر می بیند و میان خود و درک خود واسطه ای نمی بیند، و این که می گوید: من عالم به خود هستم، معنایش این نیست که صورت و عکسی از خود در ذهن دارم، بلکه معنای آن این است که خودم نزد خودم حاضر هستم و علم حضوری به خود دارم.

2. کلیه احساسات، آلام روحی و عواطف روانی انسان، برای او بدون وساطت نقش ذهنی، مکشوف و معلوم می شود. انسان، شادی ها و خرسندی ها و آلام و عذاب های روحی را احساس می کند؛ یعنی همه آنها را با واقعیتی که دارند، نزد خود حاضر می یابد نه این که صورت و عکسی از آنها در ذهن داشته باشد.

اکنون که به این دو نوع علم (حصولی و حضوری) تا حدی آشنا شدیم لازم است با توضیحی کوتاه بدانیم که علم خدای بزرگ حضوری است نه حصولی؛ به این معنا که جهان آفرینش با تمام ذرات و خصوصیات خارجی و اسرار آمیز و پیچیده خود نزد خدا حاضر است؛ و این حضور نه به آن معناست که تصویری از جهان خلقت نزد خدا باشد، بلکه ذرات جهان با ویژگی های خارجی خود نزد او حاضرند و از او غایب نیستند؛ زیرا واضح است که هر موجودی در هر لحظه به فیض وجود نیاز دارد و خدای بزرگ هر لحظه به او وجود می بخشد و در حقیقت، خلقت هر موجود لحظه به لحظه ادامه پیدا می کند، بنابراین هر موجودی، از آغاز وجود خود تا پایان آن، لحظه به لحظه مخلوق خداست و برای همیشه نزد او حاضر است.

تأثیر ایمان به آگاهی گسترده خدا.

کسی که خدا را عالم و آگاه می داند، یعنی عقیده دارد که خدا در همه جا حاضر و از همه کارها و نیت ها آگاه است هیچ گاه پیرامون گناه نمی گردد و از آلودگی ها پاک می ماند و همیشه به فکر اصلاح خویش و بستگان و جامعه خود می باشد و چون خدا را ناظر اعمال خویش می داند ستم نمی کند، بندگان خدا را آزار نمی دهد و در حد توانایی خود با ظلم و ستم و مردم آزارها مبارزه می کند. چون خود را در برابر خدا می بیند، می کوشد که کارهای خیر انجام دهد و خدا را از خود راضی نماید و از آن جا که خدا را بر نیت و تصمیم خود آگاه می داند، فکر گناه و اعمال ناروا و بی عفتی و هرزگی و... را هم در سر نمی پروراند، بلکه در سراسر زندگی فقط این نیت را دارد که به اجتماع مسلمانان کمک کند و باری از دوش آنها برداشته در راه بهبود وضع دینی و دنیوی آنان قدمی بردارد.

کسی که خدا را در همه جا حاضر بداند، مانند یوسف صدیق در حساس ترین شرایط گناه، از آن دوری می کند و در جاهای خلوت و مکان هایی که از دید دیگران نیز دور است، در دام شیطان نمی افتد، و اعتقاد دارد که خدا از کار او آگاه است و برای خدا و به خاطر رضای خدا از گناه می گذرد و خود را به آن آلوده نمی کند. این نیست مگر از اثرات ایمان و عقیده به خدا و علم خدا.

البته خدای بزرگ هم چنین اشخاصی را به پایه های بلندی از معنویات و روحیات می رساند که در همین دنیا درک و احساس می کنند که لذت در اطاعت خداست و هیچ چیز را بر آن مقدم نمی دارند.

---

1. صدوق، توحید، ص 244.

2. همان، ص 250.

3. انبیاء (21) آیه 22.

4. نهج البلاغه، نامه 31.

5. توبه (9) آیه 30.

6. اصل.

7. کسی که خود را فدای دیگران کرد.

8. نهج البلاغه، خطبه 180.

9. یس (36) آیه 81.

10. صدوق، توحید، ص 130.

11. ملك (67) آیه 14.

12. انعام (6) آیه 101.

13. سبأ (34) آیه 3.

## خدا و صفات جمال و جلال (2)

درس 28: خدای حی و زنده.

علم و قدرت ملازم حیات است.

درس 29: آفریدگار بصیر و سمیع.

درس 30: خداوند حکیم.

معنای حکیم.

معنای دیگر حکیم.

درس 31: پاسخ چند سؤال.

واقع بینان منصف.

اشکال.

درس 32: خدای غنی و بی نیاز.

درس 33: صفات سلبی (1)

خداوند جسم نیست و مکان ندارد.

رفع اشتباه.

درس 34: صفات سلبی (2)

خدا دیده نمی شود.

چند مثال:.

درس 35: خداوند عادل و دادگر.

چرا عدل جزو اصول دین و مذهب شمرده می شود.

عدل تکوینی و تشریحی.

1. عدل تشریحی.

2. عدل تکوینی.

---

## درس 28: خدای حی و زنده

حیات و زندگی از دیدگاه یک دانشمند طبیعی این است که موجودی دارای احساس و تحریک باشد، مقصود از احساس همان درک جزئی است که در بدن تمام جان داران و حتی گیاهان وجود دارد و تحقیقات و آزمایش های دانشمندان ثابت کرده است که نباتات و گیاهان برای خود یک نوع احساس جزئی دارند و مقصود، همان نمو، رشد و حرکات مکانی است که در حیوانات و گیاهان وجود دارد؛ حیات و زندگی از دیدگاه یک دانشمند طبیعی همین است و بس، ولی اگر دقت کنیم معلوم می شود که نباید حیات را منحصر به همین معنا بدانیم؛ زیرا هرگاه فرض کنیم موجودی به جای حس، دارای عقل و ادراک و به جای حرکت، مبدأ افعالی در جهان خارج از ذات خود باشد قطعاً برای اطلاق لفظ (زنده) شایسته تر خواهد بود.

مثال روشن این مطلب، انسان است؛ زیرا اگر از حیات حیوانی او که مبدأ حس بدنی و حرکت و نمو اوست چشم پوشیم و به نیروی عقلی و فکری او چشم بدوزیم، همان نیرویی که به وسیله آن صدها مسأله علمی و فلسفی و پیچیده را حل می کند قطعاً برای نام (زنده) شایسته تر از حیواناتی مانند حشرات زیر زمینی که ما آنها را زنده می نامیم خواهد بود.

بنابر این دانشمند طبیعی لازم است قدری با ما هم گام گردد و به جای این که حیات را به احساس بدنی و حرکت مکانی و نمو معنا کند این طور بگوید:.

حیات و زنده بودن یک نوع خصوصیتی است در موجود زنده که سبب می گردد آن موجود، مبدأ ادراک و فعل باشد، خواه به صورت احساس جزئی و بدنی باشد یا به صورت کامل تر که ادراک نامیده می شود. هم چنین خواه (فعل) به صورت نمو و حرکت مکانی باشد یا به صورت ابداع، ایجاد و آفرینش.

خلاصه در حیات و زندگی لازم نیست احساس بدنی، فعالیت و حرکت مکانی باشد، بلکه این تنها حیات حیوانی و نباتی است که باید حس بدنی و تحریک داشته باشد، اما در طبقات بالاتر، حیات و زندگی معنای بالاتر و وسیع تری خواهد داشت.

از این بیان روشن می شود که خداوند (زنده و حی) است؛ زیرا با علمی وسیع و گسترده همه چیز را درک می کند و نیز مبدأ میلیاردها افعال شگفت انگیز است.

علم و قدرت ملازم حیات است.

هرگاه ثابت شد که خداوند موجودی است دانا و توانا، حیات و زنده بودن او هم خود به خود ثابت می شود؛ زیرا معنای زنده بودن جز این نیست که دانا و توانا باشد و بنابراین برای اثبات زنده بودن خدای متعال دلیلی جز دلیل علم و قدرت لازم نیست و دلایلی که علم و قدرت الهی را ثابت می کند، حیات او را هم اثبات می نماید. البته این که خدا را به نام (حی) می نامیم و می خوانیم از این نظر است که آثار حیات را که همان ادراک و فعل است از او مشاهده می کنیم و گر نه حقیقت حیات و کیفیت آن در مقام خداوند برای ما به هیچ وجه روشن نیست. اگر ما درباره حیات خداوند از معنای حیات در انسان مدد گرفتیم، نه به این معناست که حیات

الهي مانند حیات انسان است، بلکه فقط برای توضیح و آماده شدن ذهن است؛ یعنی خواستیم بگوییم: برای حیات و زندگی، غیر از حیات حیوانی و نباتی، معنایی که بسیار از آن معنا بالاتر است وجود دارد. قرآن مجید هم خدا را به عنوان حی و زنده ای که مرگ برای او نیست توصیف می کند: **وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ؛ (1)** بر خدای زنده ای که مرگ برای او نیست و نمی میرد توکل و اعتماد کن.

## درس 29: آفریدگار بصیر و سمیع.

بینایی در انسان و حیوان جز این نیست که تصویر اشیا از راه مردمک و عدسی چشم، روی پرده (شبکیه) منعکس می گردد و اعصاب بینایی آن را به مغز مخابره و از آن جا به منبع ادراکات منتقل می کند و شنوایی در انسان و حیوان این است که امواج صوتی به گوش که دارای پرده و استخوان و اعصاب مخصوص است می رسد و از آن جا به مغز مخابره و سپس به منبع ادراکات منتقل می شود؛ اگر بینایی و شنوایی همین باشد و بس، به طور مسلم نمی توان خدا را با این دو صفت توصیف نمود؛ چون خداوند چشم و گوش ندارد، زیرا او ماده نیست تا این دستگاه های مادی را داشته باشد، اما اگر دقت کنیم، در می یابیم در عین حال که خدای متعال چشم و گوش مانند چشم و گوش ما ندارد، می توان او را بینا و شنوا خواند.

یک انسان بینا و شنوا از آن همه فعالیت های چشم و گوش چه نتیجه ای می برد خواهید گفت: دیدنی ها و شنیدنی ها را می بیند و می شنود، و از جهان خارج از وجود خود به وسیله این دو عضو آگاه می گردد، بنابراین واضح است که اگر کسی بدون این دو عضو از تمام دیدنی ها و شنیدنی ها آگاه باشد و به جای این که تصویر و عکس اشیا نزد او حاضر باشد، تمام دیدنی ها و شنیدنی ها با واقعیت خارجی خود، نزد او حاضر باشند، چنین شخصی را به طور قطع می توان به صفت (بینا بودن) و (شنوا بودن) توصیف کرد. حقیقت شنوایی و بینایی در انسان همان آگاهی او از دیدنی ها و شنیدنی هاست و فعالیت های چشم و گوش او همه مقدمه این آگاهی هستند. اگر انسان هم می توانست بدون این مقدمات از دیدنی ها و شنیدنی ها آگاه گردد، باز به طور قطع می توانستیم او را سمیع و بصیر بخوانیم. خدای متعال نیز از همه دیدنی ها و شنیدنی ها آگاه است؛ زیرا همان طور که در بحث علم خدا گفته شد، تمام موجودات جهان با چهره های گوناگونی که دارند پیش او حاضرند و در جهان چیزی نیست که از خدای متعال پنهان باشد و بر این اساس تمام دیدنی ها و شنیدنی ها پیش خدای متعال حاضر و خدای جهان از آنها آگاه است و به این مناسبت او را بصیر و سمیع می خوانیم و می نامیم.

البته واضح است که صفت بصیر و سمیع برای خدا دو شعبه از علم وسیع و گسترده اوست، نه این که این دو صفت در برابر علم خدا دو صفت استقلالی باشند. قرآن مجید خدا را با این دو صفت یاد نموده است:

وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ؛ (2)

از مخالفت با خدا بپرهیزید و بدانید که خدای جهان به کارهای شما بیناست (اعمال شما را می بیند).

ذَلِكَ بَأْنِ أَنْ لَمْ يَكْ مُغَيَّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَي قَوْمٍ حَتَّى يُغَيَّرُوا مَا بَأْنَفْسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ؛ (3)

خدا نعمتی را که به قومی عطا کرده است تغییر نمی دهد (نعمت را از آنان سلب نمی کند) مگر این که آنان خود را و اعمال و نیات خود را تغییر دهند (علت سلب نعمت، اعمال و رفتار و نیات خود آنهاست) و به راستی خدا شنوا و بیناست.

امام صادق (ع) می فرماید:..

هو سمیع بصیر؛ سمیع بغیر جارحة و بصیر بغیر آلة؛ (4)

خدا شنوا و بیناست؛ شنواست بدون این که گوش داشته باشد و بیناست بدون این که چشم داشته باشد.

## درس 30: خداوند حکیم

معنای حکیم.

بررسی نظام جهان آفرینش، همان طور که ما را به وجود صانع جهان رهبری می کند، به اراده حکیمانه او در آفرینش جهان نیز دلالت می کند؛ زیرا حکیم کسی است که کارها را حساب شده، متقن و استوار انجام دهد و اعمال و مصنوعات او براساس طرح ریزی صحیحی انجام گیرد. ما هنگامی که در جهان خلقت و اسرار و رموز آن دقیق می شویم به روشنی در می یابیم که این نظام به بهترین صورت ممکن و به نحوی که شایسته آفرینش بوده انجام گرفته است.

هر روز علم و دانش گام های تازه تری در کشف رازهای جهان بر می دارد و سیر علم از تکامل باز ناپستاده و هر روز به رموز تازه ای از اسرار خلقت دست می یابد، تا کنون یافته بشر از جهان طبیعت همین بوده که

جهان آفرینش با اتقان و استحکام خاصی آفریده شده و طراح این جهان آن چنان کاردان و حکیم بوده است که هر چیز را به جایی خویش به بهترین صورت ممکن قرار داده است. جهان چون چشم و خد و خال و ابروست.

که هر چیزی به جایی خویش نیکوست.

هر چیز که هست آن چنان می باید.

وان چیز که آن چنان نمی باید نیست.

شما به عنوان نمونه در نظام آفرینش خفاش دقت کنید! این پرندۀ چون در روز روشن نمی تواند در جستجوی روزی باشد ناچار است شب از لانه خود بیرون آمده به سراغ طعمه برود، ولی در تاریکی شب خطر برخورد با اشیای مختلف وجود دارد.

طراح آفرینش، ساختمان بدن او را با نیرویی شبیه (رادار) مجهز ساخته تا از هرگونه مانع، پیش از رسیدن به آن باخبر گردد.

امیرمؤمنان(ع) در یکی از سخنان خود زندگی اسرار آمیز این پرندۀ را نشان حکمت خدا دانسته و می فرماید:..

و من لطائف صنعته و عجائب حکمته ما ارانا من غوامض الحکمة فی هذه الخفافیش...؛(5)

از مصنوعات دقیق و حکمت های شگفت انگیز خداوند که ما را به رموز پیچیده آفرینش هدایت می کند چگونگی خلقت این شب پره هاست....

اگر خدای متعال به انسان چشم داده تا محیط زندگی و طبیعت زیبای اطراف خود را به روشنی ببیند و برای حفاظت از این چشم تدابیری اندیشیده است و آن را در جایی گود با حصارهایی استخوانی قرار داده و بر روی آن، سایبان و چتری نهاده تا از ورود عرق پیشانی در آن ممانعت کند و هم چنین برای جلوگیری از ورود غبار و ذرات پراکنده در هوا آن را با مژگانی مجهز کرده است که به هنگام باد و گرد و غبار و طوفانی بودن هوا مانند پرده کرکره روی هم بیفتند و در عین دخول نور به چشم، از ورود ذرات و غبار جلوگیری نماید، اگر خداوند، زمین را مهد زندگی قرار داده و برای استقرار زندگی در این کره، طرح حکیمانه ای ریخته که پیدایش و دوام زندگی در آن به بهترین صورت امکان پذیر باشد. و اگر جان داران و گیاهان را متنوع آفریده و به هرکدام اندام های مخصوص و تجهیزات ویژه ای بخشیده است، اینها همه شاهد حکمت پروردگار و گواه بر اراده حکیمانه اوست.

ساختمان گیاهان کوهی که در نقاط مرتفع پرورش پیدا می کنند و سهم کمی از آب و رطوبت دارند با ساختمان گیاهان کنار آب ها تفاوت زیادی دارد. گیاهان کوهی، با کرک و پوست ضخیم آفریده شده اند که آب و رطوبت در آنها حفظ شده کمتر تبخیر گردند در حالی که گیاهان کنار آب ها با برگ های نازک و پوست لطیف خلق شده اند تا آب و رطوبت آن به آسانی در گرمی خورشید بخار شود. سازمان وجود گیاهان و جان دارانی که در نقاط سردسیر و یخ بندان زندگی می کنند با آن دسته از نباتات و جان دارانی که در نقاط گرم سیر پدید می آیند کاملاً متفاوت است و اندام و وسایل حیاتی هر کدام، متناسب با محیط زیست آنها خلق شده است، خلاصه در جهان آفرینش، هر موجودی چه کوچک چه بزرگ به نحو احسن و صورت کامل آفریده شده و از هرگوشه ای از این جهان جلوه های حکمت خدای متعال مشاهده می شود.

اصولاً ناموزونی و نقص هر کار، نتیجه جهل و نادانی و یا عجز و ناتوانی انجام دهنده آن کار است. هنگامی که با دلیل های روشن پذیرفتیم که خدای متعال دارای علم و قدرت بی پایان است و بر سراسر جهان احاطه کامل دارد و از کمال و نقص هر پدیده ای پیش از آفرینش و بعد از آن آگاه است و قدرت و توانایی او آن چنان گسترده است که می تواند به هر ممکنی لباس هستی ببوشاند، دیگر معنا ندارد با این علم و قدرت، پدیده مورد نظر خود را ناقص و ناموزون پدید آورد.

معنای دیگر حکیم.

در اصطلاح دانشمندان، حکیم معنای دیگری نیز دارد و آن این که:..

حکیم کسی است که از کارهای زشت و قبیح پیراسته باشد و کار لغو و عبث و مخالف با اهداف واقعی خویش انجام ندهد.

حکیم به این معنا هم یکی از صفات خدای متعال است؛ زیرا عوامل پدید آورنده کارهای قبیح، زشت، لغو، عبث و مخالف با اهداف واقعی که جهل به زشتی عمل، و یا نیاز به آن و یا عجز از انجام ندادن آن است در خدای متعال وجود ندارد، و خدای بزرگ از این عوامل منزّه و پاک است.

حکمت به معنای مذکور لزوم اعزام پیامبران را از طرف خدای متعال ثابت می کند، و دانشمندان در توضیح آن می گویند:..

خداوند بشر را برای هدفی آفریده است و این هدف جز تکامل معنوی و روحی او چیزی نیست، و چون انسان نمی تواند به خودی خود به این هدف برسد ناچار باید مربیانی از طرف خدای جهان بیابند تا آنان را به آن هدف رهنمون گردند، بنابراین حکمت خدای حکیم ایجاب می کند که پیامبرانی برای مردم بفرستد؛ زیرا در غیر این صورت هدف آفرینش تأمین نمی شود.



قرآن مجید خداوند را به صفت حکمت توصیف کرده است و آیات زیر حاکی از حکیم بودن خداوند است:..  
 رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ لَنْ يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيَّ اِذْ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَ كَانَ اِذْ عَزِيْزًا حَكِيْمًا؛ (6)  
 پیامبرانی نوید آور و بیم رسان تا برای مردم پس از برانگیخته شدن پیامبران مستمسک و حجتی بر خدا نباشد  
 (و بر مردم اتمام حجت شده باشد) و خدا عزیز و حکیم است.  
 عَالَمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ وَ هُوَ الْحَكِيْمُ الْخَبِيْرُ؛ (7)  
 دانای پنهان و آشکار است و اوست حکیم و آگاه.  
 الَّذِي اَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ وَ بَدَأَ خَلْقَ الْاِنْسَانِ مِنْ طِيْنٍ؛ (8)  
 او (خدایی) است که هر چیزی را که خلق کرد نیکو (خلق) کرد و خلقت انسان را از گل آغاز کرد.  
 قَالَ رَبُّنَا الَّذِي اَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى؛ (9)  
 (موسی) گفت: پروردگار ما همان است که به هر چیزی خلقت (لازم) آن را داد و او را (به استفاده از آن خلقت) هدایت کرد.  
 شما پس از دقت در مفاد آیات یاد شده، خواهید یافت که کدام آیه مربوط به کدام يك از دو معنای حکمت است.

### درس 31: پاسخ چند سوال

بشر تاکنون در پرتو حس کنجگاو که یکی از امتیازات انسان است توانسته به قسمتی از رموز و اسرار جهان آفرینش پی ببرد و گوشه هایی از این نظام شگرف و نظم شگفت انگیز آن را درک کند.  
 اگر بشر به حس کنجگاو مجهز نبود از نظر علم و کمال در همان حالت بی خبری ابتدایی باقی می ماند، ولی در سایه این حس، پرده های ضخیم جهل را دریده و با چهره حقیقت آشنا تر گشته است.  
 تکامل فرضیه ها و به اصطلاح صحیح تر تبدیل معلومات بشر و جایگزین شدن فرضیه های نو به جای فرضیه های پیشین، نشانه آن است که علوم انسانی به آخرین مرحله تکامل نرسیده و هنوز در مسیر تکامل خود گام برمی دارد.

این که غالباً فرضیه ها و افکار علمی در محافل دانشمندان ثابت ندارد و به صورت يك رشته قواعد لرزان و غیر استوار عرضه و تلقی می شود، خود گواه بر محدودیت فکر بشر و عجز و ناتوانی او از ادراک تمام اسرار جهان آفرینش است.

البته نمی خواهیم بگوییم که تمام معلومات بشر، دست خوش تبدیل و تغییر است؛ زیرا در میان آنها يك رشته قوانین علمی وجود دارد که صدها سال است بشر نتایج مثبت آنها را دیده و از طریق برهان عقلی و یا آزمایش های علمی به استواری آنها پی برده است.

هم چنین نمی خواهیم زحمات توان فرسای دانشمندان را در طریق کشف مجهولات و رازهای طبیعت نادیده بگیریم و ارزش آنها را به بهانه این که فرضیه هایی لرزان هستند انکار کنیم؛ زیرا همان طور که شك، مقدمه یقین و انتقاد، اساس اصلاح است، فرضیه های غیر ثابت هم پایه و اساس کشف رازهای نهفته طبیعت است.  
 آن چه برای ما فعلاً مطرح است این است که بگوییم: انسان نمی تواند ادعا کند که بر همه اسرار آفرینش آگاه است و از این جهت اگر به راز برخی از پدیده ها پی نبرد بی درنگ لب به اعتراض بگشاید و بگوید: چرا خداوند حکیم این پدیده بی فایده را آفریده است!

یکی از دانشمندان بزرگ معاصر به نام (انیشتین) می گوید:..

معلومات بشر نسبت به مجهولات و بی بسان نردبانی چند پله نسبت به فضای وسیع جهان است و بشر از نردبان علم به جز چند پله بالا نرفته است.

نزدیک ترین موجود به انسان خود انسان است، آیا او خود به طور کامل خویش را شناخته است یا این که از اقیانوس رازهای وجود خود جز به مقداری اندک، دست نیافته است.

(الکسیس کارل) دانشمند فرانسوی در کتاب انسان موجود ناشناخته می نویسد:..

انسان در واقع يك مجموعه سراپا ابهام است که نمی توان او را به سادگی درک کرد... نواحی وسیعی از دنیای درونی ما هنوز ناشناخته مانده و بیشتر پرسش هایی که محققان و مطالعه کنندگان زندگی انسان مطرح کرده اند، بی پاسخ مانده است.

### واقع بینان منصف

مردان بزرگ و اندیشمند هرگاه در برابر مجهولی قرار گرفته اند و به پدیده هایی برخورد کرده اند که به اسرار آن پی نبرده اند لب به اعتراض نگشوده و با تواضع گفته اند:..

ما به طور اجمال می دانیم که تمام پدیده های جهان خلقت، روی حساب و نقشه صحیح و برای هدفی آفریده شده است و اگر ما به راز و اسرار آنها نتوانستیم پی ببریم این از کوتاهی عقل و درک ماست و باید به انتظار آن روز باشیم که با پیشرفت علم و تحقیق، راز آنها برای ما کشف گردد.

اشکال.

اما در میان دانشمندان به گروهی کوتاه فکر برمی خوریم که عجولانه داورى کرده و نیافته ها و ندانسته های خود را دلیل بر عدم وجود حکمت در آفرینش می دانند و لب به اعتراض می گشایند و می گویند:..

اگر آفرینش جهان زیر نظر يك مبدأ حكيم انجام گرفته پس چرا پدیده های بي فايده را آفریده است، مانند:..

1. زایده آندیس که به صورت لوله کوتاه بن بستى در انتهای روده كوچك قرار دارد؛

2. دو غده ای که در دو طرف گلوئى انسان به نام (لوزتین) وجود دارد؛

3. پستان مرد؛

4. لاله گوش.

در پاسخ این اعتراضات و امثال آنها به نکات زیر توجه کنید:..

يك) اگر تمام اوراق کتاب آفرینش را به دقت می خواندیم و تمام نقاط آن کاملاً برای ما آشکار بود و می دانستیم که این پدیده ها به راستی بی فايده است، در این صورت جا داشت به حکمت آفریدگار جهان اعتراض کنیم، ولی در حالی که ما تازه با الفبای علوم آشنا شده ایم و مجهولات ما بسیار بیشتر از معلومات ماست، این اعتراض به هیچ وجه جا ندارد و خود دلیل بر بی اطلاعی و غرور است.

در حقیقت باید بگوییم که در این اعتراض ها کلمه (ندارد) جای گزین کلمه (نمی دانم) شده است، و واضح است که هرگاه ما برای چیزی فايده ای (ندانستیم) دلیل بر آن نیست که آن چیز فايده ای (ندارد).

(دو) بر فرض پذیرفتیم که اطلاعات بشر نسبت به اسرار خلقت به پایه نهایی رسیده و بشر تمام صفحات کتاب قطور آفرینش را خوانده و فهمیده و برای هر موجودی خاصیت و فايده ای پیدا کرده، ولی درباره برخی از موجودات به فايده ای برخورد نکرده است، در این صورت باید بگوییم: هرگاه دانشمندی کتاب قطوری که میلیون ها صفحه دارد به دقت بخواند و تمام صفحات و سطور آن را حاکی از علم، دانش، هدف و حکمت نویسنده آن بیابد، ولی در آن میان به چند کلمه یا چند سطری برخورد کند که از خواندن یا فهمیدن آن عاجز و ناتوان بماند نباید در این هنگام، درك نکردن خود را دلیل بر بی معنایی آن کلمه یا سطر بیندازد، بلکه باید حکمت، علم و دانشی که در بقیه کتاب به کار رفته است دلیل بر این بگیرد که این چند کلمه و سطر هم معنایی دارد که به درك آن نرسیده است.

سه) اتفاقاً علم و دانش بشری به فايده و راز خلقت برخی از همین پدیده ها که مورد اعتراض قرار گرفته است، پی برده و اعتراض را از ریشه ویران ساخته است، زیرا امروز ثابت شده که (لوزتین) نقش مؤثری در ساختن گلیول های سفید دارد و میکروب هایی که از راه دهان و یا بینی وارد گلو می شوند در آن جا به وسیله آن گلیول ها از بین می روند.

علاوه بر این باید گفت: (لوزتین) قرنطینه طبیعی بدن می باشد؛ زیرا تورم و التهاب آن زنگ خطری برای انسان است که او را بیدار کند تا در مقام مبارزه و معالجه برآید، و همین طور در لاله گوش ثابت شده است که در تشخیص جهت صوت و صدا و انتقال امواج صوتی شنوایی تأثیر به سزایی دارد.

به هر حال اگر ما برای موجود و یا موجوداتی فايده ای نیافتیم، حق نداریم با عجله قضاوت کنیم و بگوییم: این موجود هیچ فايده ای ندارد؛ زیرا ندانستن ما دلیل بر نبودن نمی شود.

امام صادق (ع) می فرماید:..

حقُّ اذ علي خلقه ان يقولوا ما يعلمون و يكفوا عما لا يعلمون؛ (10)

حق خدا بر بندگان خود این است که هرچه را که به آن علم دارند بگویند و از (گفتن و اظهار نظر و داورى درباره) چیزهایی که نمی دانند، خودداری کنند.

## درس 32: خدای غنی و بی نیاز

در چشم انداز هستی هر منظره زیبا و شکوهمندی که چشم را می نوازد و هرکمال و جمالی که انسان را به شگفتی و آمی دارد همگی جلوه ذات خداست و از وجود او سرچشمه می گیرد و به عبارت دیگر، وجود خداوند مبدأ و منبع همه نوع کمال است و هیچ گونه محدودیت و نقص در او معنا ندارد، بنابراین او موجودی است غنی و بی نیاز، زیرا نیازمند به کسی می گویند که فاقد کمالی باشد که به آن نیاز دارد، اما کسی که همه کمالات از وجود او سرچشمه می گیرد نیازمند بودن برای او معنا ندارد.

به بیان دیگر، خدای نیازمند، خدا نیست؛ زیرا در این فرض، احتیاج به کسی خواهد داشت که نیاز او را برطرف سازد و کسی که نیاز او را بر طرف می سازد اگر خودش بی نیاز مطلق باشد او خدا خواهد بود و در غیر این صورت او هم به شخص دیگری نیاز دارد تا نقص او را کامل کند. قرآن مجید می فرماید:..

يا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَيَّ اذْ وَ اذْ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ؛ (11)

ای مردم! شما (همگی) به خدا نیازمندید و خداست که بی نیاز (و از هر نقص و عیبی منزّه) و ستوده است.

اگر خداوند بندگان خود را به عبادت و پرستش امر می کند برای این نیست که او به عبادت آنان نیاز دارد، بلکه چون عبادت مایه تربیت و موجب کمال روحی انسان است که او را بشناسند و پرستش کنند و در حقیقت باید گفت: عبادت و بندگی، لطفی است که پروردگار بر بندگان خویش ارزانی داشته است. قرآن مجید می گوید:

قَالَ مُوسَىٰ إِنَّ تُكْفَرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنِ ادَّعَى الْحَمِيدُ؛ (12)

موسی به قوم خود گفت: اگر شما و همه مردم روی زمین کافر شوید (و دست از عبادت و بندگی بردارید و کفر و کفران نعمت را پیشه خود سازید، بر دامن کبریاپی اش گرد نشیند؛ زیرا) خدا بی نیاز و ستوده است و به هیچ کس و هیچ چیز نیاز ندارد.

### درس 33: صفات سلبي (1)

خداوند جسم نیست و مکان ندارد.

آن چه که يك بعد دارد و در فاصله بین دو نقطه قرار دارد (خط) گویند و آن چه دارای دو بعد است، یعنی طول و عرض دارد و عمق ندارد (سطح) گویند و هر چیز که سه بعد دارد، یعنی دارای طول، عرض و عمق است و بتوان آن را با حواس پنج گانه ظاهر درک کرد (جسم) گویند. جسم با تحقق خود خلئی را که مکان می نامند پر می کند، بنابراین هیچ جسمی خالی از مکان نبوده و بی نیاز از آن نیست.

اگر فرض کنیم خدا جسم باشد، در این صورت وجود او همراه با مکانی خواهد بود که در آن جای گیرد، و به این مکان نیاز خواهد داشت، و نیاز، با خدایی، سازگار نیست.

و نیز هر جسمی مرکب از اجزاست و هر مرکبی به اجزای خود نیازمند است. پس اگر فرض کنیم خدا جسم باشد باید او را مرکب و نیازمند بدانیم در حالی که گفته شد: نیاز و احتیاج با خدا بودن و دارا بودن همه کمالات سازگار نیست.

پیشوایان بزرگ اسلام با بیان هایی محکم، جسم بودن را از خدا نفي کرده اند.

امام صادق(ع) می فرماید:..

سُبْحَانَ مَنْ لَا يَعْلَمُ كَيْفَ هُوَ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ لَا يُحَدُّ وَ لَا يُحَسُّ ... وَ لَا يُحِيطُ بِهِ شَيْءٌ وَ لَا جِسْمٌ؛ (13)

منزه است خدایی که کسی جز او نمی داند که ذات او چگونه است، هیچ چیز مانند او نیست و او شنوا و داناست، محدود و محسوس نیست، کمالات او حد و انتها ندارد... و با حواس درک نمی شود جسم نیست. و یا در جای دیگر می فرماید:..

إِنَّ الْجِسْمَ مَحْدُودٌ مُتَنَاهٍ وَ الصُّورَةُ مَحْدُودَةٌ مُتَنَاهِيَةٌ فَإِذَا احْتَمَلَ الْحَدَّ احْتَمَلَ الزِّيَادَةَ وَ النَّقْصَانَ وَ إِذَا احْتَمَلَ الزِّيَادَةَ وَ النَّقْصَانَ كَانَ مَخْلُوقًا؛ (14)

امام ششم در این جمله ها با برهانی بسیار محکم جسم بودن را از خدا نفي می کند، توضیح این که:..

تمام اجسام به حکم داشتن سه بعد (طول، عرض و عمق) و محدود بودن هر کدام از آنها، محدود خواهند بود؛ یعنی قابل کم و زیاد شدن هستند و هر چیزی که محدود و قابل کم و زیاد شدن باشد، مخلوق خواهد بود، و خالق و آفریدگار جهان محدود نیست و هیچ حد و مرزی برای او فرض نمی شود؛ زیرا حد و مرز داشتن نشانه مخلوق است.

#### رفع اشتباه.

این جا تذکر يك نکته لازم است و آن این که به کار رفتن برخی از الفاظ مانند (دست) در قرآن مجید درباره خدا دلیل بر جسم بودن خدا نیست؛ زیرا در این قبیل کلمات به حکم عقل و تصریح دانشمندان ادب، معانی کنایی منظور است؛ مثلاً وقتی گفته می شود (يَدٌ ... فَوْقَ أَيْدِيهِمْ؛ (15) دست خدا بالای دست آنهاست)، منظور قدرت خداست همان طور که در مثل معروف فارسی (دست بالای دست بسیار است) همین معنا منظور است. و همین طور در آیه دیگر که خدای متعال می فرماید:..

قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدِي؛ (16)

ای ابلیس چه چیز مانع تو شد که بر مخلوقی که با دستان خود او را آفریدم سجده نکنی. منظور از دست همان قدرت است.

### درس 34: صفات سلبي (2)

خدا دیده نمی شود.

انسان با حواس پنج گانه خود، با موجوداتی ارتباط دارد که در قلمرو حس بوده و زیر چتر این حواس قرار دارند، با چشم دیدنی ها، با گوش شنیدنی ها، و با سه قوه دیگر مزه ها، بوها، نرمی، زبری، سردی و گرمی را درک می کند و از آن جا که غالباً وسیله درک وی همین حواس پنج گانه بوده و بیشتر معلومات وی را چیزهای محسوس تشکیل می دهد یک نوع اعتیاد به علوم حسی و تجربی پیدا کرده است و پیوسته خواهان آن است که همه چیز را با حواس خود درک کند و گویا مایل نیست که وجود اشیای غیر محسوس را تصدیق کند. اما همین انسان هر چه هم خود را دربست در اختیار علوم و دانش های حسی و لمسی قرار دهد، باز با بررسی کوتاهی در می یابد که دایره هستی منحصر به محسوسات نیست و در جهان چیزهایی وجود دارد که از قلمرو حس و لمس و دیدن بیرون است.

چند مثال:

1. فرض کنید زیر درخت سیبی نشسته ایم، ناگهان سیبی از درخت می افتد و همگی می دانیم سقوط سیب، پدیده ای است که علت دارد و علت آن جز جاذبه زمین چیزی نیست، آیا جاذبه زمین جزو حقایق است و یا جزو افسانه ها به طور مسلم جزو حقایق است، اما نه از آن حقایقی که با چشم دیده شود و یا با یکی از حواس پنج گانه درک شود، بلکه حقیقی است موجود که از اثر آن به وجود آن پی می بریم گرچه آن را با چشم نمی بینیم.

2. هنگامی که نور خورشید بر یک ظرف بلوری بتابد در آن سوی بلور هفت رنگ به قرار زیر دیده می شود: قرمز، نارنجی، زرد، سبز، آبی، نیلی و بنفش و غیر از آن هفت رنگ، رنگ دیگری دیده نمی شود، اما آیا رنگ منحصر به همین هفت تاست و یا آن که پیش از قرمز و بعد از بنفش، رنگ های دیگری که به آنها مادون قرمز و ماورای بنفش گفته می شود وجود دارد امروز از نظر علمی ثابت شده است که غیر از آن هفت رنگ، رنگ های دیگری موجود است که با چشم دیده نمی شود، ولی از اثر آنها می توان به وجود آنها پی برد؛ مثلاً اگر نورهای هفت گانه را روی پرده ای منعکس کنیم و گرماسنج را در معرض رنگ های مختلف قرار دهیم و اثر حرارت هر یک از این رنگ ها را اندازه گیری کنیم، خواهیم دید که هر گاه گرماسنج به آن سوی قرمز برسد تکان بیشتری می خورد و حرارت بیشتری از خود نشان می دهد.

3. اصوات و صداهایی در جهان وجود دارد که برای بشر قابل شنیدن نیست، اما بسیاری از حیوانات آنها را می شنوند؛ زیرا امواج صوتی در حد مخصوصی برای ما قابل درک و شنیدن است.

4. ذره غباری که در هوا با چشم می بینیم، از هزارها اتم تشکیل یافته است که آنها قابل دیدن نیستند، وجود (الکترون) های سیار به دور (پروتون) ها همگی از حقایقی است که با اصول عقلی و ریاضی ثابت شده است نه دیدن و لمس کردن.

5. قدری در حیات و زندگی خود بیندیشیم، حقیقت حیات چیست برای ما روشن نیست، بلکه آن چه ما درک می کنیم یک رشته آثاری است که از وجود حیات در جان دار حکایت می کند؛ مثلاً می بینیم جان دار تازه است حس، حرکت و تولید مثل دارد، اما هنگامی که جان خود را از دست داد، این آثار را ندارد. بنابراین وجود حیات و زندگی قابل انکار نیست در صورتی که با حواس پنج گانه درک نمی شود و دیدنی نیست.

6. عواطف هر یک از ما به دوستان و بستگان قابل انکار نیست. مهر و محبت از عالی ترین تجلیات روح و روان می باشد، آیا می توان وجود آنها را انکار کرد، یا نه، آیا می توان آنها را با چشم دید و یا با حواس پنج گانه درک کرد.

آیا صحیح است کسی وجود اینها را به بهانه این که با چشم دیده نمی شوند انکار کند بسیار دور از انصاف و تحقیق است که کسی ندیدن یا حس نکردن چیزی را دلیل بر نبودن آن بداند و یا بگوید: هر موجودی حتماً باید با چشم دیده شود.

البته این مثال ها که ذکر شد برخی با چشم عادی و حواس عادی قابل درک نیستند، ولی با چشم مسلح و وسایل مناسب قابل دیدن یا درک شدن می باشند، ولی برخی دیگر به هیچ وجه هر چند حواس خود را هم به آخرین وسایل، مجهز و مسلح کنیم باز قابل دیدن و لمس شدن نیستند، این قسم دوم همان موجوداتی هستند که در اصطلاح (مجرد) نامیده می شوند.

زیرا موجودات این جهان بر دو قسمند: مادی و مجرد.

موجود مادی آن است که با چشم و حواس عادی و یا حواس مسلح قابل درک است، اما موجودات مجرد به هیچ وجه محسوس و دیدنی نیستند و باید از آثار وجودی آنها به وجود آنها پی برد؛

مثلاً روح انسان، فکر و اندیشه او، علم و آگاهی او موجوداتی هستند (مجرد) که به هیچ وجه در قلمرو حس و درک ظاهری قرار نمی گیرند.

به عبارت دیگر، از طریق تجربه و آزمایش می توان به حقیقت موجودات مادی پی برد و در لابراتوار و آزمایشگاه، هستی آنها را اندازه گیری کرد در صورتی که موجود مجرد به هیچ نحو در آزمایشگاه قابل اندازه گیری نیست.

تا این جا به این نتیجه رسیدیم که دایره هستی منحصر به موجودات مادی نیست، بلکه موجودات مجرد از ماده هم در آن فراوان یافت می شود و نیز همه موجودات مادی هم با حواس پنج گانه عادی قابل درک و لمس نیستند.

بنابراین هیچ جای تردید و اشکال نیست که خدا دیده نمی شود؛ زیرا خدا ماده و جسم نیست تا دیده شود و واضح است که چیزهایی دیده می شوند که جسم و مادی باشند، اما وجودی که از ماده و مادیات مجرد است و جسم نیست، به هیچ وجه و در هیچ زمان قابل رؤیت و دیده شدن نیست. و به عبارت دیگر اگر بگوییم: خدا دیده می شود، در این صورت باید بگوییم که خداوند جسم و ماده است و جسم بودن و ماده بودن با نیازمند بودن و مرکب بودن ملازم است. نتیجه این می شود که ما آن چه را خدا فرض کرده ایم خدا نباشد، بلکه مثل خود ما جسم، مرکب، محتاج به اجزا و نیازمند به مکان باشد.

قرآن مجید می گوید:

لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ؛ (17)

دیده ها نمی توانند او را درک کنند؛ ولی او دیده ها را درک می کند و او لطیف و آگاه است.

علی (ع) در این باره می فرماید:

الْحَمْدُ الَّذِي لِاتْرَاكِهِ الشَّوَاهِدُ وَ لِاتْحْوِيهِ الْمَشَاهِدُ وَ لِاتْرَاهُ النَّوَظِرُ. (18)

که معنای جمله سوم (ولاتراه النواظر) این است: و چشم ها او را نمی بیند.

مردی به نام (ذعلب) از علی (ع) می پرسد:

خدای خود را دیده ای.

- خدایی را که ندیده باشم پرستش نمی کنم.

- چگونه او را دیده ای.

- چشم های ظاهری او را درک نمی کند، اما دل ها به وسیله ایمان او را می بیند. (19)

بنابراین اگر در برخی از آیات قرآن مجید و یا روایات، تعبیراتی دیدیم که با جسم بودن و دیده شدن خدای متعال سازش داشت باید به کمک دلیل های عقلی، قرآنی و روایتی، آن تعبیرات را طوری معنا کنیم که معنای جسم بودن و دیده شدن را نداشته باشد؛ مثلاً بگوییم: معنای دیدن خدا، دیدن رحمت اوست و منظور از ملاقات با خدا ملاقات جزای اعمال است و یا معنای صحیح دیگر.

## درس 35: خداوند عادل و دادگر

عدل، از صفات الهی است. بسیاری از مباحث عدل الهی با بحث حکیم بودن او پیوند ناگسستنی دارد و از همان راهی که حکیم بودن خدا ثابت شد عادل بودن او هم ثابت می شود؛ زیرا یک معنای حکیم این است که کار زشت و قبیح انجام نمی دهد. ظلم هم یکی از کارهای قبیح و زشت است که خدا از انجام آن پاک و منزّه است.

اصولاً عواملی که باعث ارتکاب ظلم و ستم می شود، عبارتند از: جهل به ظلم بودن چیزی و یا جهل به زشت بودن ظلم، احتیاج و نیاز به آن ظلم، مجبور بودن در انجام آن و هیچ یک از این عوامل را نمی توان درباره خدای عالم و بی نیاز و مختار تصور نمود.

از سوی دیگر عدل یکی از صفات کمال و ظلم یکی از نقایص به شمار می رود و واضح است که خدای متعال سرچشمه همه کمالات و از این نقص (ظلم) منزّه است.

چرا عدل جزو اصول دین و مذهب شمرده می شود.

همان طور که بیان شد عدل مانند سایر صفات یکی از صفات خداست، علت این که این صفت جزو اصول دین و مذهب و در ردیف توحید و امامت قرار گرفته است و شیعه آن را از صفات دیگر خدا جدا نموده و مستقلاً آن را اصل قرار داده است دو مطلب است:

1. اهمیتی که این مسأله در حل بسیاری از بحث های اعتقادی دارد؛ زیرا عدل و حکمت الهی پایه بسیاری از عقاید (عدلیه) را تشکیل می دهد از این جهت شایسته است که به صورت اصل مستقل عنوان گردد.

2. روزی که علم کلام تنوین گردید مسأله صلاحیت عقل برای تشخیص حسن و قبح و نیکی و زشتی افعال، دانشمندان علم کلام را دو دسته کرد:

گروهی گفتند: عقل نمی تواند خوبی ها و بدی ها را از هم تشخیص دهد و برای تشخیص آن باید از شرع الهام گرفت و آن چه را شرع نیک بداند نیک است و آن چه را او زشت و قبیح بنامد زشت و قبیح خواهد بود. بر این اساس چون عقل قادر به تشخیص خوبی ها و بدی ها نیست نمی تواند درباره عدل و ظلم داور کند و بگوید: عدل، نیک و حسن است و ظلم زشت و قبیح، و اگر داور کرد رأی او پذیرفته نمی شود و بنابراین دیگر دلیل ندارد خدا را به عدل توصیف کنیم و او را از ظلم و ستم منزّه بدانیم، بلکه هر چه را خدا انجام داد همان شایسته مقام اوست خواه در نظر ما و به عقل ما با عدل و داد تطبیق کند یا نکند.

در برابر این دسته، دانشمندان شیعه و گروهی از دانشمندان اهل تسنن (معتزله) قرار دارند که صلاحیت عقل را برای تشخیص خوبی و بدی تأیید کرده و او را یگانه داور این دادگاه دانسته اند و چون در نظر عقل، ظلم و تعدی از صفات زشت و ناپسندیده است، گفته اند: باید خدا را از این صفت منزّه بدانیم.

از این رو، این گروه عدل را شعار خود قرار داده و از این جهت حساب خود را از آن گروه جدا ساخته و به نام (عدلیه) نامیده شده اند و صفت عدل خدا را در ردیف سایر اصول دین قرار داده اند تا امتیازی باشد بین آنان و گروه نخست از اهل تسنن که (اشاعره) نامیده می شوند.

عدل تکوینی و تشریحی.

برای توضیح حقیقت عدل الهی لازم است درباره آن، قدری گسترده تر بحث کنیم. عدل الهی بر دو قسم است:.

### 1. عدل تشریحی.

حقیقت عدل تشریحی را باید در دو مورد جستجو نمود:.

یک) تکلیف های الهی و دستورهای آسمانی که به وسیله پیامبران بر مردم فرو فرستاده شده است براساس عدل و داد استوار است و خداوند در تکالیف و دستورات خود، قدرت، توانایی و اندازه امکانات بندگان را در نظر می گیرد و بر همان اساس وظایفی برای آنان تعیین می کند.

دو) در روز رستاخیز براساس عدل و داد میان افراد داور می کند و هیچ گاه به افراد نیکوکار و بدکار به یک چشم نگاه نمی کند و اگر در زمینه های مساعد و شرایط خاصی گنهاری را عفو کند هیچ گاه به افراد مؤمن و صالح، کیفر بد نمی دهد.

قرآن مجید می گوید:.

وَلَا تُكَلِّفُ نَفْسًا وَاي وُسْعَهَا وَاَلَدِينَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ؛ (20).

برای هیچ کس بیش از توانایی اش وظیفه تعیین نمی کنیم و نزد ما کتابی است (نامه اعمال) که حق را بیان می کند و به آنها ظلم نمی شود (و هرکس پاداش عملی را که انجام داده می بیند).

### 2. عدل تکوینی.

در این قسم از عدالت، سخن درباره وظایف و تکالیف الهی بر بندگان و پاداش روز جزا نیست، بلکه محور بحث در این قسم، نظام آفرینش و این که این نظام براساس عدل و داد استوار است می باشد.

معنای عدل در آفرینش این است که در جهان، تعادل حکومت می کند و سرپای آن موزون و متعادل بوده و در ترکیب اجزای آن، تناسب و تعادل کاملاً رعایت شده است.

اثبات این نوع عدالت بر عهده بررسی نظم جهان است و بشر با بررسی های علمی تا آن جا که دست یافته، غیر از نظم، حساب، تناسب و این که هر چیزی به جای خویش نیکوست، چیزی نیافته است.

و این که در روایت آمده: (بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ؛ (21) زمین و آسمان ها بر عدل استوار است) مطلب بسیار متینی است؛ زیرا اگر فاصله کرات و وضع و حرکت های آنها با حساب معین و متعادل انجام نمی گرفت، هر آن محکوم به نیستی و زوال بودند.

---

1. فرقان (25) آیه 58.

2. بقره (2) آیه 233.

3. انفال (8) آیه 53.

4. اصول کافی، ج 1، ص 109.

5. نهج البلاغه، خطبه 151.

6. نساء (4) آیه 165.

7. انعام (6) آیه 73.

8. سجده (32) آیه 7.

9. طه (20) آیه 50.

10. اصول کافی، ج 1، ص 5.

11. فاطر (35) آیه 15.

12. ابراهیم (14) آیه 8.

13. صدوق، توحید، ص 98.

14. همان، ص 99.

15. فتح (48) آیه 10.

16. ص (38) آیه 75.

17. انعام (6) آیه 104.

18. نهج البلاغه، خطبه 185.

19. صدوق، توحید، ص 308.

### خدا و صفات جمال و جلال (3)

#### درس 36: چهار پرسش و پاسخ آن (1)

1. اگر خدا عادل است پس چرا گناه و بی‌گناه حوادثی رخ می‌دهد که جز زیان و ضرر و کشتن گروهی و زیر و رو کردن خانه‌ها نتیجه‌ای ندارد، اگر خدا عادل و حکیم است چرا کام‌شیرین انسان‌ها را به انواع بلاها و مصیبت‌ها تلخ می‌سازد.

2. و اصولاً چرا باید عاقبت زندگی مرگ باشد و این هیولای مهیب همیشه جلو چشم انسان‌ها باشد.

3. از اینها گذشته چرا باید استعدادهایی انسان‌ها با هم متفاوت باشد که یکی در مدت کوتاهی به عالی‌ترین هدف برسد و در مقابل، دیگری هر چه کوشش کند به جایی نرسد.

4. و اشکال دیگر این که فقر و بدبختی و گرسنگی که همیشه دام‌نگیر گروهی از انسان‌هاست چه خاصیت و حکمتی دارد.

پاسخ اجمالی.

در پاسخ این سؤال‌ها و اشکال‌ها می‌توان یک جواب اجمالی داد و آن این‌که: هنگامی که با دلیل‌های عقلی و قانع‌کننده، ثابت شد که خداوند جهان حکیم و عادل است و هیچ‌گاه کاری را بر خلاف حکمت انجام نمی‌دهد و اگر ما در زندگی خود به یک رشته حوادث و رویدادهایی برخورد کردیم که نتوانستیم حکمت و مصلحت آن را درک کنیم باید بگوییم: حتماً آنها دارای مصلحت و حکمتی است که ما به آن پی نبرده‌ایم.

البته این جواب اجمالی برای کسانی که ایمان محکم و اعتقاد راسخ به خدای متعال و عدالت و حکمت او دارند کافی است، اما برای سایرین باید خوب توضیح داده شود تا اشکال از ذهن آنان بیرون برود.

پاسخ سؤال اول.

داوری درباره بلاها و مصیبت‌ها و این‌که این نوع پدیده‌ها جز ضرر و زیان و تباهی و خرابی سود دیگری ندارند بستگی به این دارد که وضع عمومی جهان با تمام ابعاد آن برای ما روشن باشد سپس داوری کنیم که این پدیده جز بدی و ضرر نتیجه دیگری ندارد و واضح است که چنین احاطه‌ای بر اوضاع عمومی جهان برای ما ممکن نیست.

یک فیلسوف هر چه هم با دید مطلق و آزاد رویداد مورد نظر خویش را بررسی کند فقط از نقطه مصالح مردم مرز و بوم خود و دریچه زمان خویش می‌تواند درباره آن داوری کند و هرگز نمی‌تواند از زمان مشخص زندگی خود گامی فراتر نهد در حالی که داوری صحیح در این موارد، علاوه بر نظر وسیع، نیاز به آن دارد که از علل و انگیزه‌ها و هم چنین نتایج و مقدمات آن پدیده از ازل تا ابد آگاهی داشته باشد.

چه بسا ممکن است که یک پدیده و رویداد از یک بعد کوچک بی‌فایده و زیان‌بار جلوه کند، ولی با در نظر گرفتن ابعاد دیگر، در گذشته و آینده مفید و سودمند باشد.

آیا در جهان، فلسوفی پیدا می‌شود که شعاع یک پدیده و رویداد را تا اعماق ازلیت و ابدیت پیش برد و هر حادثه‌ای را در مجموع ابعاد زمان و مکان با تمام رگ و ریشه‌ها و شاخ و برگ‌های آن مورد بررسی قرار دهد و سپس داوری کند که مثلاً سیل بنیان‌کنی که به ویرانی قسمتی از شهرها منجر می‌گردد و گروهی را می‌کشد و عده‌ای را بی‌خانمان می‌سازد سرتاسر زیان‌بار است.

طوفانی در شعاع چند کیلومتری به وجود می‌آید و چند درخت را از جای می‌کند، اگر در علل پیدایش آن دقت کنیم خواهیم دید که چه بسا این طوفان معلول وزش باد مفید و سودمندی در هزاران هکتار زمین بوده که قطعات ابر را از سواحل دریا با خود همراه داشته و به بیابان‌های سوزان و سرزمین‌های آماده‌ای رسانیده است. اگر کمی بالاتر رویم خواهیم دید که این باد در نقطه وسیع‌تری به صورت نسیم ملایمی بوده که به روح و روان ساکنان آن جا فرح و شادی بخشیده است.

بشر در ارزیابی پدیده‌های آفرینش دچار یک نوع خودبینی خاص است و به همه چیز و به هر پدیده‌ای از عینک سودجویانه خویش می‌نگرد. هر گاه حادثه‌ای به سود او و بستگان و دوستان او بود بی‌درنگ به وجد و شادی برمی‌خیزد و اگر فردی مؤمن باشد به شکرانه آن، پیشانی بر خاک می‌ساید و در غیر این صورت آن را بلا، آفت، بدبختی و تیره‌روزی تلقی می‌کند.

یک چنین داوری بسان درگیری ابرقدرت‌ها در نقطه‌ای از جهان می‌باشد که هر گروه و دسته‌ای آن را از دیده منافع خویش تفسیر می‌کند، گروهی آن را نعمت و پیروزی و برخی آن را شکست سیاسی تلقی می‌کنند.

از این بیان روشن گردید که تقسیم سطحی پدیده‌ها به خیر و شر، علتی جز تنگی نظر و یک‌بعدی بودن مطالعه و داوری ندارد.

اصولاً هر پدیده ای را اعم از نیک و بد، زشت و زیبا باید با نظام جهان سنجید و آن را جزئی از مجموع جهان آفرینش دانست و سپس درباره آن داوری نمود، چه بسا برای بقای نظام آفرینش، انفجاری در نقطه ای ضرورت داشته باشد که از فروریختن نظام گیتی جلوگیری کند، این انفجار هر چند گروهی را نابود و آبادی هایی را ویران می کند، اما در عین حال مطابق با حکمت و عدالت پروردگار است. آثار تربیتی بلاها.

بلاها و مصایب در تربیت و پرورش فضایل اخلاقی انسان آن چنان مؤثرند که کمتر عاملی از نظر تأثیر به پایه آن می رسد، اینک به برخی از آثار ارزنده آن اشاره می کنیم:

#### 1. شکوفایی استعدادهای نهفته.

انسان ها با استعدادهای گوناگون گام به پهنه هستی می نهند، ولی برای شکفتگی استعدادهای نهفته شرایطی لازم است که این بذر را در وجود انسان به حرکت و جنبش و به تربیت و پرورش در آورد. انسان در پرتو مصایب، قوای دماغی خود را به کار می اندازد و به قله های مرتفع علم و آگاهی می رسد و اگر سختی ها و محرومیت ها نبود هرگز بشر از نردبان علم بالا نمی رفت.

بنابراین باید گفت: مصایب، مشکلات و بلاها، مادر خوش بختی و کانون راحتی است و اگر زندگی دور از آلام و مصایب بود هرگز بشر به راحتی های موجود دست نمی یافت.

#### 2. استقامت و پایداری.

یکی دیگر از آثار تربیتی مصایب این است که در انسان روح مقاومت و پایداری را تقویت می کند و او را در برابر حوادث صبور و بردبار، بار می آورد و طوفان حوادث نمی تواند درخت وجود او را از جای بکند. پدر و مادری که مراقبند فرزند آنان در کشمکش حوادث و مصایب قرار نگیرد سخت در اشتباهند، این بچه ها در طوفان حوادث بسان درخت بییدی بر لب جویبارند که به هر بادی می لرزند و در گردباد حوادث بسان پر کاهی از این سو به آن سو پرتاب می شوند، ولی افراد بلا دیده و زجر کشیده، مانند سنگ ها و کوه های استواری هستند که در برابر بادهای سهمگین و یا سیل زور آزمای از جای نمی جنبند.

همان طور که فولاد در پرتو آتش سخت تر می شود و چاقو به وسیله سوهان تیزتر می گردد، شداید و سختی ها نیز انسان را مصمم تر و برنده تر می سازد.

تا نبیند رنج و سختی مرد، کی گردد تمام.

تا نیابد باد و باران، گل کجا بویا شود.

پایداری و استقامت میخ.

سزد از عبرت بشر گردد.

بر سرش هر چه بیشتر کوبی.

(ص) پایداری ش بیشتر گردد.

#### 3. زنگ بیدار باش.

از آثار ثمر بخش مصایب، بیداری انسان و توجه او به جهان غیب و وارستگی او از جهان ماده است. زندگی شیرین و لذیذ مایه غفلت است و سبب می شود که انسان در لذایذ ماده و علایق نفسانی آن چنان فرو رود که جز لذات جسمانی و لذت بدنی و خوشی چند روزه دنیا، به هیچ عنصر اخلاقی و فضیلت انسانی توجه پیدا نکند.

وقتی نظام شیرین به هم می خورد و اسباب و مقدمات مادی از کار می افتد و پرده های ضخیم غفلت دریده می شود و انسان خود را در کام مرگ و نابودی می بیند، در این وقت ارتباط و پیوستگی خود را با جهان غیب استوارتر می سازد. بشر غرق در نعمت، مانند مسافری است که با یک وسیله سواری که در آن وسایل استراحت فراهم است، مسافرت می کند؛ به طور مسلم مسافرت با چنین وسیله مجهزی آن هم با سرعت زیاد، در جاده آسفالت، خواب و غفلت را بر انسان آن چنان مستولی می سازد که در طول مسافرت چیزی را درک نمی کند، ولی هنگامی که راننده پا روی ترمز می گذارد، وضع زندگی دگرگون می شود و از خواب و غفلت بیدار می گردد. بلاها و مصایب نیز که چرخ های زندگی را از گردش باز می دارند و زنگ توقف را به صدا در می آورند، در حقیقت مانند ترمزی است که بشر را از خواب و غفلت که نتیجه زندگی شیرین است، بیدار می کند. قرآن مجید می فرماید:

وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّبِيٍّ إِذِ أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ؛ (1)

هیچ پیامبری را در هیچ دهکده و شهری نفرستادیم مگر آن که مردم آنها را به شدت و سختی دچار نمودیم تا شاید (متنبه شده و) به ما متوجه شوند.

وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَ نَقْصٍ مِّنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ؛ (2)

قوم فرعون را به خشک سالی و کمی میوه دچار نمودیم تا شاید متذکر گردند.

در حقیقت مصایب و بلاها مانند سیلی های سخت و گران آن پزشک حاذق است که پس از انجام عمل جراحی به چهره بیمار که در بی هوشی فرو رفته می نوازد و او را با ضربه های سخت از خواب گران که ممکن



است به قیمت جان او تمام شود، بیدار می‌کند؛ و گویی بلاها و مصایب، نعمت‌هایی است که به صورت قهر تجلی می‌کند.

هر گاه انسان از این پیشامدهای ناگوار، بهره معنوی برد و به راستی بیدار گردد، این پیش آمدها برای او لطف، احسان و نیکی خواهد بود، ولی اگر باز هم از خواب بیدار نشود آن جاست که باید گفت: این شخص گرفتار مصیبت شده است، چه مصیبتی از این بالاتر که وسیله خوش بختی و بیداری انسان پیش بیاید، ولی باز او توجه نکند و به خواب ادامه دهد.

## درس 37: چهار پرسش و پاسخ آن (2)

پاسخ سؤال دوم (مرگ).

می‌گویند: چرا خدای بزرگ انسان را در کام مرگ فرو می‌برد، آیا صحیح است کوزه گری سبویی را از خاک و گل بسازد و سپس آن را بشکند، آیا ساختن و خراب کردن کار صحیحی است!

از سخنان ایراد کنندگان پیداست که آنان برای انسان یک حیات و زندگی بیشتر قائل نیستند و مرگ را پایان آن می‌دانند و برای آفرینش انسان هدفی جز این که چند روزی در این جهان بخورد و ببوشد، بزند و بتازد و یا با درد و رنج فراوان هم دم و دمساز گردد چیز دیگری قائل نیستند.

به راستی اگر حقیقت زندگی انسان در همین زندگی عادی چند روزه خلاصه می‌شد و گام از چهار چوب طبیعت بالاتر نمی‌نهاد و چراغ هستی او با مرگ وی برای همیشه خاموش می‌گشت، جا داشت که این سؤال مطرح شود که خدای متعال چرا انسان را می‌آفریند و سپس چراغ پرفروغ زندگی او را خاموش می‌کند.

اما هرگاه مرگ سرآغاز زندگی نوین باشد و بشر با مرگ از منزلی به منزل کامل‌تر کوچ کند و نیستی برای او نباشد این اشکال و سؤال بی‌مورد است.

بر اساس فلسفه الهی، مرگ پایان زندگی نیست، بلکه دروازه ابدیت و پیوستگی است و هدف از زندگی چند روزه جز این نیست که انسان خود را برای یک زندگی کامل‌تر آماده سازد.

واضح است که کیفیت زندگی جاودانی در آن سرا، مربوط به نحوه کردار و رفتار و زندگی ما در این جهان می‌باشد و آن چه در این جهان کاشته ایم در سرای دیگر درو خواهیم کرد. زندگی بشر مانند آن بازرگانی است که بخشی از عمر خود را صرف تجارت و بازرگانی می‌کند سپس از کار و کوشش دست می‌کشد و از سود فعالیت‌های گذشته خود به زندگی ادامه می‌دهد.

دلیل جاودانی بودن انسان.

دانشمندان دلایل جاودانی بودن انسان را با بیان‌های گوناگون ثابت نموده اند، یکی از آنها این است که انسان همیشه توجه به آینده دارد و یکی از آرزوهای او جاویدان ماندن است؛ میل به جاودان ماندن در تمام انسان‌ها موجود است. جان داران از خطی که جان آنها را تهدید می‌کند می‌گریزند و همگی میل به حفظ حیات و زندگی موجود خود دارند و در انسان علاوه بر اینها آرزوی خلود و ابدیت نیز هست و از آن جا که در نظام طبیعت هیچ میلی گزاف و بیهوده نیست، می‌توان آن را گواه بر بقای انسان پس از مرگ دانست. به عبارت دیگر، هر میل و احساسی که در انسان به صورت اصیل خود نمایی کند، خود گواه بر وجود کمال بالاتری است که این حس آن را تعقیب می‌کند؛ مثلاً حس کنجکاو که پدید آورنده علوم و صنایع است، خود گواه بر وجود علمی است که به آن حس، علیت و تحریک می‌بخشد؛ حس زیبا خواهی و زیبا دوستی دلیل بر وجود زیبایی‌هاست که این حس آنها را تعقیب می‌کند؛ حس تشنگی گواه بر وجود آب است، اگر آب نبود تشنگی وجود نداشت و همین‌طور اگر جاودانگی، خلود و ابدیت برای انسان نبود، میل به آن در نهاد او قرار داده نمی‌شد.

قرآن مجید هم هدف از آفرینش انسان را بازگشت به سوی خدا که نشانه خلود و جاودانی بودن اوست، بیان می‌کند:

أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ؛ (3)

آیا تصور می‌کنید که شما را بیهوده آفریده ایم و شما به سوی ما باز نخواهید گشت.

و نیز در روایات وارد شده است که مرگ کوچ کردن از منزلی است به منزل دیگر (نه این که نیستی و فنا باشد).

پاسخ سؤال سوم.

اختلاف استعدادها چرا.

ایراد کنندگان، از یک اصل اساسی غفلت کرده اند و آن این که اختلاف در ذوق، هوش و درک مایه بقای زندگی اجتماعی انسان است و اگر همه افراد از نظر ذوق و استعداد یک نواخت بودند رشته زندگی اجتماعی از هم می‌گسست؛ زیرا اختلاف ذوق‌ها سبب می‌شود که افراد جامعه به صورت فردی در آیند که دارای اعضای مختلف بوده و هر عضوی از او رافع قسمتی از نیازهای او باشد.

روان شناسان می گویند: تمام افراد بشر با استعدادهاي ویژه اي آفریده شده اند، آن چه مهم است این است که شخص نوق خود را دریابد و بداند که عقربه استعداد خود را باید به چه سمتي متوجه سازد و در این صورت مایوس ترین افراد می توانند در کاري که شروع می کنند پیروزي کامل به دست آورند.

در جهان فردي را پیدا نمی کنیم که براي هیچ کاري شایستگی نداشته باشد و هیچ نوع کار اجتماعي از دست او بر نیاید، چیزی که هست این ما هستیم که برخی از کارها را بر اهمیت و بعضي دیگر را بي اهمیت جلوه می دهیم و سرانجام گروهی را که به آن کارهاي به اصطلاح غیر مهم دست می زنند به روز سیاه می نشانیم. به عبارت دیگر در نظام اجتماع، وجود استعدادهاي مختلف لازم و ضروري است و براي گردش چرخ هاي اجتماع لازم است افراد جامعه از استعدادها و نوق هاي گوناگون برخوردار باشند، ولي باید دارندگان همه مشاغل زندگی آبرومندي داشته باشند و اگر خود انسان ها شرایطی پیش آوردند که زندگی بر عهده اي سخت و ناگوار شد، نباید به حساب عدل الهي گذاشت.

البته نباید مصالح اجتماعي را فدای مصالح فردي کرد. درست است که همه می خواهند رئیس، مدیر کل، مهندس و پزشک باشند، ولي آیا با این خواسته زندگی اجتماعي انسان امکان پذیر است، و در صورت امکان به سود بشر است به طور مسلم پاسخ منفي است.

امیر مؤمنان (ع) به این حقیقت اشاره می کند و می فرماید:

لا يَزَالُ النَّاسُ بِخَيْرٍ مَا تَفَاوَتْوا فَاذَا اسْتَوَوْا هَلَكُوا؛ (4)

تا مردم با هم تفاوت دارند در خیر و رفاه هستند، ولي هنگامی که بخواهند از هر نظر يك سان باشند نظام زندگی آنها از هم می پاشد.

پاسخ سؤال چهارم.

فقر و بدبختي و گرسنگي.

معنای رازق بودن خدا این است که خداوند بشر را با نیروي خلاق اندیشه و قوای فعال بدني آفریده و سفره اي به نام طبیعت در برابر او گسترده است که هرگاه برای تحصیل روزي به کار و کوشش بپردازد، می تواند روزي خود را به دست آورد. در تمام مراحل زندگی، کار و کوشش شرط اساسي دست یافتن به روزي است، چیزی که هست نوع فعالیت ها نسبت به مراحل عمر بشر فرق می کند. فعالیت کودک شیرخوار جز این نیست که پستان مادر را بمکد و هرچه گام بالاتر نهد، تکلیف او بیشتر شود تا روزي که جوان نیرومندی گردد. در این موقع شرط تحصیل روزی، همان فعالیت و کار و کوشش و بهره گیری از مواهب الهي است که دست آفرینش در جهان پدید آورده است و هر فردي با استعداد از نیروي فکر و اندیشه و با به کار بستن نیروي بدني می تواند از این سفره گسترده الهي بهره مند گردد.

بنابراین اگر گروهی ستمگر با پدید آوردن يك نظام غلط اجتماعي گروهی دیگر را به روز سیاه نشانند و روز به روز دامنه اختلاف طبقاتي را گسترش دادند نباید آن را به حساب خدا گذارد. هرگز نباید گرسنگي هاي قاره آفریقا، هند و ... را به حساب خدا و عدل الهي بگذاریم و بگوییم: گرسنگي آنها به خواست خدا و در دست خداست؛ زیرا به خوبی پیداست که این جنایات فجیع، ساخته افکار شیطاني غول هاي اقتصادي غرب است که اموال و ذخایر ملت ها را به عناوین گوناگون غارت نموده و مردم را از حقوق حقه خود محروم ساخته اند.

چه بسا آنان برای حفظ قدرت اقتصادي خود میلیون ها تن مواد غذایی را تلف می سازند تا وضع اقتصادي آنان ثابت بماند، در حالی که می دانند میلیون ها بشر در گوشه و کنار جهان از گرسنگي جان می سپارند. مثلاً در آمارهاي مربوط به سال هاي پیش می خوانیم که در هند ده میلیون نفر از گرسنگي جان سپردند و در مقابل در سال 1960 میلادي 120 میلیون تن نان در انبارهاي آمریکا از بین رفت و همین رقم کافي بود که يك سال تمام، میلیون ها نفر از جمعیت گرسنه جهان را سیر کند. خلاصه فقر و گرسنگي در اثر ظلم و ستم خود مردم پیدا می شود و اگر عدالت و نوع دوستي جای گزین ظلم و ستم بشود، همه ملل از سفره عام الهي استفاده خواهند کرد.

### درس 38: صفات ثبوتیه و سلبيه

صفات ذات و فعل.

صفاتی که خداوند دارای آنهاست صفات ثبوتیه یا جمالیه نامیده می شود؛ مانند قدرت، علم، حیات، حکمت و عدالت، و به طور کلي هر صفتي که گفته می شود خداوند آن را دارد از صفات ثبوتیه و جمالیه است.

در مقابل صفاتی که خداوند متعال از آنها منزّه است، صفات سلبيه یا جلالیه نامیده می شود، مانند این که می گوئیم: خدا شريك ندارد، جسم نیست، مکان ندارد، دیده نمی شود، مرکب نیست، نیازمند نیست، عجز، جهل، مرگ و ظلم در او راه ندارد و اصولاً خدای متعال از همه نقص ها پاک و منزّه است و هر صفتي که اثبات نقص کند، از خدای متعال سلب و نفي می شود، و به همین مناسبت این صفات، صفات سلبيه یا جلالیه نامیده شده است.

صفات ذات و فعل.

صفات ذات، یعنی صفاتی که در توصیف ذات به آنها جز ذات به چیز دیگری نیاز نداریم و تصور ذات در توصیف او به آنها کافی است، مانند صفت قدرت، علم، سمیع بودن و بصیر بودن و حیات. اینها صفاتی است که اتصاف خدای متعال به آنها احتیاج به بودن چیز دیگر یا فعل ندارد؛ خدا عالم است چه وجود دیگری باشد چه نباشد، خدا قادر است چه کاری انجام بدهد چه ندهد، خدا زنده است خواه موجود دیگری وجود داشته باشد یا نداشته باشد.

در مقابل، صفات فعل به صفاتی گفته می شود که اتصاف خدای متعال به آنها نیاز به این دارد که فعل او هم در نظر گرفته شود، مانند عدالت، حکمت، خالق بودن و رازق بودن، که اگر خداوند کاری انجام ندهد، حقیقت این صفات تحقق نمی پذیرد.

اتصاف خدا به رازق بودن و روزی دهندگی هنگامی صحیح است که خدا مخلوقاتی داشته باشد و به آنها روزی بدهد و همین طور سایر صفات فعل.

### درس 39 : توضیح يك شعر

در گذشته برای این که دانش پژوهان صفات الهی را بهتر حفظ کنند این شعر را به آنها می آموختند:

عالم و قادر و حیّ است و مرید و مدرک.

هم قدیم و ازلی، هم متکلم صادق.

نه مرکب بود و جسم، نه مرئی نه محل.

بی شریک است و معانی، تو غنی دان خالق.

در بحث های گذشته درباره این که خدا عالم و قادر و حیّ است، و نیز درباره این که مرکب و جسم نیست،

مرئی و دیده شدنی نیست و نیز شریک ندارد و غنی و بی نیاز است توضیح داده شد.

برای تکمیل بحث، لازم است درباره (مرید)، (مدرک)، (قدیم و ازلی)، (متکلم)، (صادق) و (این که خدا محل

حوادث قرار نمی گیرد و بی معانی است، یعنی صفات او عین ذات اوست) توضیح داده شود.

خدا مرید است.

هنگامی که انسان کاری مانند نوشتن کتاب را در نظر می گیرد و آن را به سود خود تشخیص می دهد، در

خود حالت اشتیاق به انجام آن را می یابد و تصمیم به انجام آن می گیرد؛ این حالت را در انسان اراده می

نامند.

اراده به این معنا هرگز درباره خدا صحیح نیست و نمی توانیم او را به این معنا (مرید) بدانیم.

اراده خدا و مرید بودن او یکی از این دو معنا را می تواند داشته باشد:

1. علم داشتن؛ که در این صورت اراده و علم خدای متعال يك معنا خواهد داشت، و (مرید) بودن صفت جداگانه ای نخواهد بود.

2. ایجاد و پدید آوردن اشیا؛ و این که می گوئیم: خدا اراده کرد که انسانی را خلق کند، یعنی او را خلق کرد و

به عبارت دیگر، خداوند مثل ما نیست که قبلاً تصمیم بگیرد و سپس انجام دهد، بلکه اراده او همان آفرینش

اوست؛ زیرا هر گاه برای خدا مثل خودمان اشتیاق و تصمیم فرض کنیم، لازمه اش این است که او محل

حوادث قرار گیرد، در حالی که خدا محل حوادث نیست و اینک توضیح آن:

خدا محل حوادث نیست.

دگرگونی ما بر اثر نوسان های حالات ما بر کسی پوشیده نیست؛ گاهی با سهو و نسیان، با غم و اندوه، با خشم

و غضب، و ... دست به گریبانیم و گاهی در مقابل، موجی از سرور و شادی، خوبی و خوشی به ما رو می

آورد و زندگی را به کام ما شیرین می سازد.

دفترچه عمر انسانی سه برگ بیش ندارد و در هر چند سالی برگي از این دفتر ورق می خورد و با به هم

خوردن هر ورق، فصلی از عمر سپری می گردد و این سه فصل، کودکی، جوانی و پیری است.

اما ذات خدای متعال، مانند انسان ها در معرض چنین حوادثی قرار نمی گیرد؛ زیرا این حالات يك نوع انفعال

هایی است که برای موجوداتی رخ می دهد که عواملی از خارج در ذات آنها تأثیر می کند، نه درباره خداوند

که هرگز محکوم هیچ عاملی نمی گردد.

هشام بن حکم از امام صادق (ع) پرسید: آیا خدای بزرگ خشنودی و خشم دارد آن حضرت فرمود: آری، لکن

نه مانند خشنودی و خشم بندگان. خشنودی وي عبارت است از پاداش نیک او و خشم او عبارت است از کیفر و

عذاب او، بدون این که حالتی بر ذاتش عارض شود که او را تحریک یا تهییج نماید، و حالش دگرگون شود،

زیرا خشم و غضب و خشنودی به این معنا از صفات مخلوق عاجز نیازمند است و خدای متعال از این صفات

منزه است. (5)

خدا مدرک است.

یعنی شنیدنی ها را می شنود، و دیدنی ها را می ببیند و سایر درک شدنی ها را درک می کند. در بحث های گذشته گفته شد معنای شنیدن و دیدن خدا همان علم اوست به شنیدنی ها و دیدنی ها، و معنای مدرک بودن او هم همان علم اوست به درک شدنی ها.  
خدا قدیم و ازلی است.

چیزی که نبوده و بعداً پدید آمده است، حادث خوانده می شود و هر موجود حادث، وجود دهنده ای لازم دارد، در مقابل حادث، قدیم است که به چیزی گفته می شود که سابقه نیستی نداشته و وجود دهنده لازم نداشته باشد. قدیم به این معنا از صفات خدای متعال است و قدیم و ازلی دو کلمه اند که دارای معنای واحدی هستند.  
خدا متکلم است.

حقیقت سخن گفتن و تکلم در انسان این است که زبان با اصطکاک خود به مخارج حروف در دهان موجی پدید آورد و صدایی به نام کلمه و کلام شنیده شود؛ سخن گفتن به این معنا درباره خدا محال است و معنا ندارد؛ زیرا خدا جسم نیست تا دهان، زبان و مخارج حروف داشته باشد، ولی در عین حال، صدور کلام و سخن از خدای متعال می تواند معنای صحیحی داشته باشد و آن این است که خدای متعال حروف و کلمات را در جسمی بیافریند، مثل این که در درختی یا سنگی و کوهی به فرمان الهی حروف و کلماتی آفریده شود تا شخص پیامبر یا دیگران آن را بشنوند.

بنابراین متکلم بودن، از صفات فعل الهی است که تکلم، یکی از کارهای اوست، مانند خالق و رازق بودن. البته درباره کلام و متکلم بودن خدا بحث های زیادی بین شیعه و سنی عنوان شده است که به همین مناسبت علم کلام پیدا شده و به نام علم کلام نامیده شده است، ولی در این جا به خاطر مفید نبودن آن بحث ها از عنوان کردن آنها خود داری شد.  
خدا صادق است.

یعنی کلام الهی و آن چه در کتاب های آسمانی و به وسیله پیامبران خود خبر داده و فرموده همه مطابق با واقع و راست است، و ذات مقدس پروردگار از دروغ و غیر واقع گویی منزه و پاک است.

#### درس 40: صفات خدا عین ذات اوست

از زمان های دیرینه دانشمندان عقاید برای تنزیه خدا از نقص و از شبیه بودن به مخلوق ها گفته اند که، صفات خدا عین ذات اوست و به عبارت دیگر، میان ذات و صفات خدا حد و مرزی نیست و صفات خدا بر ذات او عارض نشده است و سابقه نیستی نداشته است و این که در آن شعر گفته اند: (بی شریک است و معانی) منظور از معانی همین است که صفات او زاید بر ذاتش نیست، و خدای قادر، عالم و حی یک معنا دارد نه چند معنا.

علی (ع) در این باره می فرماید:

كَمَالُ الْاِخْلَاصِ نَفَى الصِّفَاتِ عَنْهُ لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ اَنَّهَا غَيْرُ الْمَوْصُوفِ وَ شَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ اَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ فَمَنْ وَصَفَ اِذْ سَبَّحَانَهُ فَقَدْ قَرَّنَهُ وَ مَنْ قَرَّنَهُ فَقَدْ تَنَاءَى وَ مَنْ تَنَاءَى فَقَدْ جَزَّأَهُ وَ مَنْ جَزَّأَهُ فَقَدْ جَهَلَهُ؛ (6) توحید خالص آن است که صفات زاید بر ذات که در مخلوق ها هست از او سلب کنیم؛ زیرا هر صفتی گواهی می دهد که با موصوف خود مغایرت دارد و هر موصوفی نیز گواهی می دهد که وجود صفت با وجود آن مغایرت دارد. هرگاه خدا را مانند مخلوق های او توصیف کنیم و صفات او را زاید بر ذاتش بدانیم او را با چیز دیگری همراه ساخته و در نتیجه خدا را از یکتایی در آورده و اعتقاد به دوگانگی او پیدا کرده ایم و هر کس خدا را یکتا نداند و او را دوگانه فرض کند و بگوید: ذات او غیر از صفات اوست، برای او جزء قائل شده است و او را مرکب از اجزاء دانسته است و کسی که خدا را دارای جزء بداند خدا را نشناخته است.

علی (ع) در این بیان به عالی ترین برهان ثابت کرده است که صفات خدا عین ذات اوست و نمی تواند زاید و عارض بر ذات او باشد، زیرا لازمه جدا بودن ذات از صفات، این است که خدا را مرکب از اجزائی بدانیم و هر کدام از این صفات به حکم داشتن صفت و جوب، (واجب الوجود) خواهند بود و سرانجام، این عقیده سر از تعدد واجب الوجود در می آورد.

تعدد صفات خدا.

خدای متعال دارای همه صفات کمال و منزّه از همه نقص هاست و این که ما در بحث های خود فقط قدرت، علم، حیات، سمیع و بصیر بودن، عدالت و حکمت را آوردیم و یا در آن شعر صفت مرید، مدرک، قدیم و ازلی، متکلم و صادق را اضافه کردیم معنایش این نیست که صفات خدا در همین چند تا منحصر است.

و همین طور در صفات سلبيه این که در بحث های ما نفی جسم بودن، ترکیب، دیده شدن، نیاز داشتن، شریک داشتن و مکان داشتن عنوان شد و سپس محل حوادث نبودن و زاید نبودن صفات بر ذات اضافه شد، معنایش این نیست که صفات سلبيه خدا منحصر در همین هاست بلکه همان طور که در بالا گفته شد خدای متعال همه

صفات کمال را داراست و از هر نقصی منزّه و پاک است، این است که می بینیم در بعضی از دعاها مانند دعای جوشن کبیر هزار اسم از اسمای خدای متعال که همه آنها حاکی از صفات جمال و جلال اوست ذکر شده است.

و نیز در روایتی آمده است که خدای متعال دارای 99 اسم است که خواندن آنها ثواب دارد و آن اسم ها به این قرار است:.

اذ، الاله، الاحد، الاعلی، الآخر، الأکرم، الأوّل، الباری، الباسط، الباطن، الباعث، الباقي، البديع، البر، البصير، التواب، الجبار، الجواد، الحسيب، الحفی، الحفیظ، الحق، الحكيم، الحلیم، الحمید، الحی، الخالق، الخبير، خيرالناصرين، الديان، الذاری، الرائي، الرازق، الربّ، الرحمن، الرحيم، الرقيب، الرؤوف، السبوح، السلام، السميع، السيد، الشافي، الشکور، الشهيد، الصادق، الصانع، الصمد، الطاهر، الظاهر، العدل، العزيز، العظيم، العفو، العليم، العلی، الغفور، الغنی، الغياث، الفاطر، الفالق، الفتاح، الفرد، القابض، قاضي الحاجات، القاهر، القدير، القديم، القدوس، القريب، القوى، القيوم، الكاشف، الكافي، الكبير، الكريم، اللطيف، المبين، المتكبر، المجيد، المحیط، المصور، المقیت، الملك، المنان، المولى، المؤمن، المهيمن، الناصر، النور، الواحد، الوارث، الواسع، الوتر، الودود، الوفی، الوکیل، الوهاب، الهادی.

شیخ صدوق در کتاب توحید، این روایت را نقل کرده و سپس درباره هر يك این اسم ها توضیح و شرح داده است. (7)

1. اعراف (7) آیه 94.

2. همان، آیه 130.

3. مؤمنون (23) آیه 115.

4. صدوق، امالی، چاپ قدیم، ص 267.

5. صدوق، توحید، ص 169.

6. نهج البلاغه، خطبه اول.

7. ص 194 - 218.

## خدا و پیامبران (1)

درس 41: نبوت عامّه.

درس 42: لزوم بعثت از نظر وضع قوانین.

تکامل انسان از طریق قوانین آسمانی.

1. انسان خواهان زندگی دسته جمعی است.

2. انسان يك موجود مرزشناس است.

3. برای اداره يك جامعه سالم قانون ضرورت دارد.

4. شرایط قانون گذار چیست.

درس 43: لزوم بعثت از نظر تعلیم و تربیت.

لغزش های نابخشودنی.

درس 44: نارسایی های علوم انسانی در زمینه اقتصاد و اخلاق.

نظر قرآن و احادیث درباره بعثت پیامبران.

درس 45: با حقیقت اعجاز آشنا شویم.

معجزه چیست.

اعجاز يك کار خارق العاده است.

درس 46: آورنده معجزه باید مدعی نبوت باشد.

جهانیان در مقابله با آن ناتوان باشند.

عمل وي مطابق ادعای او باشد.

درس 47: معجزه پدیده بدون علت نیست.

1. علل طبیعی ناشناخته.

2. تأثیر نفوس و ارواح پیامبران.

3. علل مجرد از ماده، مانند فرشته.

درس 48: چگونه معجزه گواه بر راست گویی مدعی نبوت است.

راهنمایی قرآن در این باره.

---

درس 41: نبوت عامّه

پیامبران انسان هایی شایسته، پاک، درست کار و بزرگواری بودند که خدای متعال آنان را مبعوث و مأمور فرمود تا میان او و مردم سفیر باشند و پیام ها و دستورهای وی را که به وسیله وحی می گرفتند به مردم برسانند.

پیامبران به وسیله وحی الهی که از هر جهت درست و مطابق واقع است و از هر گونه خطا و اشتباه مصون است جامعه را به خیر و رستگاری هر دو جهان (دنیا و آخرت) رهبری کردند.

بحث درباره پیامبران آسمانی در دو قسمت انجام می گیرد.

1. درباره مطلق پیامبران آسمانی و بدون آن که نبوت شخص معینی، مانند حضرت موسی یا حضرت مسیح و حضرت محمد(ص) مورد بحث قرار گیرد، در این صورت آن را بحث (نبوت عامه) می نامند؛.

2. درباره نبوت شخصی خاص که هدف بیان دلایل و اثبات نبوت فرد معینی از انبیاء، مانند حضرت محمد باشد که آن را بحث (نبوت خاصه) می نامند.

در این درس ها بحث ما درباره (نبوت عمومی) و رسالت عمومی پیامبران است و اصول بحث ما در این زمینه در مسائل زیر خلاصه می گردد:

1. لزوم بعثت پیامبران؛.

2. راه شناسایی پیامبران واقعی از مدعیان دروغین؛.

3. حقیقت وحی که وسیله ارتباط پیامبران با جهان دیگر است چیست.

4. شرایط روحی و جسمی پیامبران الهی.

توضیح این که پیش از هر چیز باید ثابت شود که بشر به پای خود و تنها به راهنمایی عقل نمی تواند به کمالی که هدف آفرینش است و او برای آن آفریده شده است برسد، بلکه برای راهنمایی او به کمال ممکن، آموزگاران لازم است که از سوی خداوند اعزام گردند و او را در این راه کمک کنند و مقدمات تکامل او را فراهم سازند. از این جهت نخستین بخش از مباحث (نبوت عامه) بحث (لزوم بعثت پیامبران از دیدگاه عقل) است.

و از آن جا که در طول تاریخ همواره مقام شامخ (نبوت) مورد طمع گروهی از شیادان و تبهکاران قرار گرفته و آنان با تزویر و دروغ، تظاهر به پیامبری نموده و خود را سفیران الهی نامیده اند دانشمندان برای شناسایی مدعیان دروغ گو از پیامبران واقعی و راستین، طرق و راه هایی را معرفی کرده اند که از آن راه ها، می توان نبی واقعی را از (متنبی) دروغ گو شناخت و ما در آینده درباره این طرق به طور مشروح بحث خواهیم کرد و خواهیم گفت که، یکی از آنها (و نه طریق منحصر) اعجاز و معجزه پیامبران است و درباره حقیقت اعجاز به طور گسترده سخن خواهیم گفت و این بخش، یعنی (راه شناسایی پیامبران) دومین بحث ما را تشکیل می دهد.

و چون زیربنای تعالیم پیامبران را (وحی) و ارتباط با جهان غیب تشکیل می دهد در کتاب های (عقاید) بخشی به نام (وحی و حقیقت آن) مطرح گردیده و نظرها و آرای دربار واقعیت این ادراک و شعور مرموز بیان شده است.

ما در این قسمت، بیشتر به انتقاد از نظریه ای پرداخته ایم که در کتاب های غرب زدگان و برخی خاورشناسان مکرر به چشم می خورد و آن این که تعالیم پیامبران را مولود نبوغ فکری و عظمت درک روحی آنان قلمداد کرده اند! ما در این بخش خواهیم گفت کسانی که دستورها و مقررات پیامبران را زائیده قدرت فکری آنان می دانند، (اگر نه آگاهانه و مستقیم لاقلاً ناآگاهانه و غیر مستقیم) منکر اصل (نبوت و سفارت الهی) هستند و حقیقت وحی چیز دیگری است که واقعیت آن بر ما پوشیده است و گیرندگی خاص و مرموزی می خواهد که تنها در اختیار پیامبران است. بنابراین، بحث درباره وحی، سومین بحث ما را تشکیل می دهد. از سویی دیگر، هر فردی، لایق و شایسته مقام پیامبری نیست و افرادی لیاقت منصب پیامبری را دارند که يك سلسله شرایط را دارا باشند.

نخست آن که باید معصوم از گناه باشند، یعنی در همه زندگی گرد گناه نگشته و دامن خود را به گناه آلوده نکرده باشند و نه تنها باید در برابر گناه و هر نوع نافرمانی، معصوم و بیگناه باشند، بلکه باید در ابلاغ احکام و مقررات الهی نیز از هر نوع اشتباه و خطا مصون و محفوظ باشند و نیز از هر نوع (بیماری) و (نقص عضوی) که موجب تنفر و دوری مردم از گرایش به آنها می شود، منزله و پیراسته باشند. این قسمت، از مباحث مهم مسأله (نبوت) است که از نخستین روزهای تدوین علم (عقاید و مذاهب) (علم کلام) برای علما مطرح بوده و آنان کتاب ها و رساله هایی در این زمینه نوشته اند. با طرح این موضوع، بحث های چهارگانه نبوت عامه به پایان می رسد.

درس 42: لزوم بعثت از نظر وضع قوانین

دانشمندان (لزوم بعثت پیامبران) را از سوی خدا از طرق گوناگون مورد بررسی قرار داده و با دلایل مختلفی آن را ثابت نموده اند.

تکامل انسان از طریق قوانین آسمانی.

پایه های این برهان را امور زیر تشکیل می دهد. هر يك از این امور را به طور فشرده توضیح می دهیم:

1. انسان خواهان زندگی دسته جمعی است.

برچیده شدن زندگی فردی انسان ها در بیابان ها و بیغوله ها و جنگل ها و شکاف کوه ها، و گسترش زندگی دسته جمعی حاکی از آن است که بشر خواهان زندگی گروهی است تا در پرتو معاونت و همکاری بتواند بر بسیاری از مشکلات پیروز گردد و موانعی را که بر سر راه زندگی سعادتمند او قرار گرفته است از میان بردارد.

2. انسان يك موجود مرزشناس است.

هر انسانی دارای غریزه (حب ذات) و (خویشتن خواهی) است و در این راه هیچ حد و مرزی را نمی شناسد و همه چیز را برای خود و از آن خود می داند و اگر به همکاری تن می دهد و در برابر مقررات سنگین اجتماعی تسلیم می شود از این جهت است که نیل به سعادت و خوش بختی را بدون آن ممکن نمی بیند، و چون می داند که دیگران در برابر اراده او، بدون قید و شرط تسلیم نمی شوند گاه ناچار می گردد که حقوق دیگران را محترم شمارد و به نوع دوستی تظاهر نماید.

3. برای اداره يك جامعه سالم قانون ضرورت دارد.

برای تعدیل و رهبری حس (حب ذات) و غریزه (خود خواهی) انسان و به منظور پایان بخشیدن به خودکامگی های او قوانینی لازم است که دو مزیت زیر را دارا باشد:

الف) وظایف افراد را در اجتماع روشن سازد، زیرا يك فرد هر چه هم پاك و دادگر باشد تا روش کار و حدود وظایف او معلوم نگردد نمی تواند وظایف خود را به طور صحیح انجام دهد و یا از تصادم قهری و برخورد با حقوق دیگران که لازمه هم زیستی است خود را باز دارد، زیرا بسا افرادی بر اثر تربیت های خانوادگی و فرهنگی حاضرند از مرز دادگری گام فراتر نهند، ولی بر اثر عدم آشنایی به وظایف و حقوق خود به این کار موفق نمی شوند و در نتیجه تصادم هایی پدید می آید که منجر به نزاع، قتل و يك رشته مفاسد اخلاقی و اجتماعی می گردد و از تکامل که هدف آفرینش است باز می مانند.

ب) قانون باید با تعیین کیفرها و پاداش ها غریزه خود خواهی انسان را تعدیل نماید و اندیشه تجاوز به حقوق دیگران را از ذهن او بیرون سازد.

اکنون باید دید که چنین طرحی که زیربنای يك اجتماع انسانی است باید به دست چه کسی تنظیم و ارائه گردد.

4. شرایط قانون گذار چیست.

از آنجا که قانون گذار با دستگاه آفرینش همکاری نموده و می خواهد انسان ها را با تنظیم برنامه خاصی به سوی کمال رهبری نماید باید شرایط زیر را دارا باشد:

الف) چون هدف قانون گذار تأمین نیازمندی های جسمی و روانی انسان است، باید از همه رموز و اسرار جسمی و روحی او به طور دقیق مطلع و آگاه باشد؛ زیرا نسخه پزشک هر چه هم دقیق و کامل تنظیم گردد، در صورتی مفید و سودمند واقع می شود که پزشک از وضع روحی و جسمی بیمار کاملاً آگاه باشد و نسخه را مطابق وضع مزاج بیمار و شرایط واقعی جسم و روان او تنظیم کند و در غیر این صورت سودمند واقع نخواهد شد.

و به عبارت دیگر، قانون گذار باید (انسان شناس) و (جامعه شناس) بوده و از غرایز، عواطف انسانی و همه ویژگی ها و ابعاد وجودی انسان ها در شرایط گوناگون کاملاً آگاه باشد و دقیقاً نیازهای آنان و درست ترین راه پاسخ به نیازها را بداند و مصالح فردی و اجتماعی را به خوبی درک کند.

ب) قانون گذار باید کوچک ترین نفعی در تدوین و تنظیم قانون نداشته باشد تا حس سودجویی و غریزه (حب ذات) حجاب ضخیمی در برابر دیدگان عقل وی پدید نیآورد و او را از تشخیص منافع و مصالح نوع ناتوان نسازد.

ج) قانون گذار نباید تنها به اصلاح ظاهر و برون و اعمال و افعال جامعه اکتفا کند، بلکه در اصلاح عقاید و افکار جامعه نیز که سرچشمه هر نوع اصلاح می باشد بکوشد.

به عبارت دیگر، سوق دادن جامعه به سوی کمالی که برای آن آفریده شده است در صورتی عملی می گردد که نظارت و مراقبت قانون گذار از چهارچوب افعال بگذرد و مراقب افکار و اخلاق جامعه نیز باشد.

اکنون ببینیم این شرایط در چه کسی و در چه مقامی به طور کامل وجود دارد:

اگر بناست شخص قانون گذار (انسان شناس) کامل باشد، انسان شناسی کامل تر از خدا که سازنده و آفریننده اوست نداریم و هیچ کس به اسرار مصنوع، از سازنده آن آگاه تر نیست.

خدایی که سازنده ذرات وجود انسان و پدید آورنده سلول ها و ترکیب دهنده قطعات مختلف وجود اوست از هر کس دیگری بر اسرار وجود انسان آگاه تر است و نیازمندی های نهان و آشکار، مصالح و مفاسد و اندازه

احساسات و غرایز آفریده خود را بهتر می‌داند. از این رو، این شرط به صورت کامل در خدا وجود دارد. در شرط دوم نیز تنها خداست که نفعی در اجتماع ما ندارد و از هر نوع غرایز خود خواهی پیراسته است و همه افراد بشر کم و بیش به حس خود خواهی که آفت قانون گذاری صحیح است، گرفتارند و هر چه هم سعی کنند که خود را از چنگال این غریزه برهانند، بیشتر گرفتار می‌شوند.

در شرط سوم، نظارت بر اعمال درونی و مراقبت افکار و غرایز در خلوت خانه‌ها هم تنها در پرتو قوانین آسمانی امکان پذیر است که بر پایه ایمان به خدا، روز رستاخیز و پاداش و کیفر استوار است؛ زیرا قوانین بشری فقط بر اعمال نظارت دارد نه بر افکار و عقاید و هرگز نقشی در اصلاح اندیشه و افکار ندارد و اگر تصمیم بگیریم که برای اصلاح باطن انسان، قوانینی وضع کنیم و باطن آنها را از طریق قانون اصلاح کنیم متأسفانه بی‌نتیجه است؛ زیرا ضامن اجرا نخواهد داشت در صورتی که همه کارهای انسان زاینده طرز تفکر و احساسات درونی اوست و هر نوع اصلاحی منهای اصلاح باطن، نقش بر آب است.

اما در روش های دینی و اصلاحات مذهبی این شرط کاملاً رعایت می‌شود و سفیران الهی و آموزگاران آسمانی با پدید آوردن دگرگونی‌هایی عمیق در افکار و عقاید مردم و ایجاد ایمان به خدا و روز جزا، پایه‌های نظارت و مراقبت افکار و اعمال درونی را پی‌ریزی و انسان را چنان تربیت می‌کنند که خود پلیس خود شود و مراقب تمام شؤون درون و برون خود باشد.

این جاست که لزوم بعثت پیامبران از نظر قانون گذاری که اساس سوق جامعه انسانی به سوی کمال است روشن می‌گردد، زیرا چیزی که انسان را از نظام جنگل و محیط درندگان جدا می‌سازد، رعایت حقوق انسان‌ها و افراد است و پایه رعایت حقوق، وجود قوانینی است که روشنگر راه انسان باشد و این قوانین در صورتی مفید واقع می‌شود که شرایط سه‌گانه را دارا باشد و این شرایط جز در قوانین الهی که به وسیله پیامبران الهی ابلاغ می‌گردند، در جای دیگر وجود ندارد، از این رو خداوند که خواهان تکامل و پیشرفت انسان است باید برای ابلاغ فرمان‌ها و دستورهای خود، انسان‌هایی را به عنوان پیامبران اعزام بدارد و در غیر این صورت انسان از رسیدن به کمال مطلوب باز می‌ماند.

#### درس 43: لزوم بعثت از نظر تعلیم و تربیت

هیچ فرد منصفی هر چه هم با نظر سطحی به جهان آفرینش بنگرد، نمی‌تواند باور کند که هستی، بی‌هدف بوده و آفریدگار بزرگ، جهان آفرینش را بدون هدف پدید آورده است؛ زیرا خداوند جهان (حکیم) است و شخص حکیم هرگز کار لغو و عبث انجام نمی‌دهد.

نظام و پیوستگی جهان آفرینش و هماهنگی همه موجودات جهان با یکدیگر، حاکی از یک هدف مشخص و معین در اصل آفرینش است و بی‌تردید می‌توان گفت: غرض از خلقت این است که هر پدیده‌ای از گیاه و جان دار و خصوصاً انسان به کمال شایسته خود برسد.

اکنون باید دید راه وصول به این تکامل چیست نبات و گیاه در پرتو یک رهبری درونی از هر نوع معلم و آموزگاری بی‌نیازند و حیوان‌ها رموز زندگی را در مکتب (غریزه) آموخته در تکامل خود از آن الهام می‌گیرند و در حقیقت غرایز درونی جای‌گزین عقل و خرد و هر نوع هدایت خارجی می‌شود. هر حیوانی به چگونگی بارداری، زایمان و پرورش اولاد آگاه است و راه درمان بیماری، دفاع از دشمن و گردآوری غذا را می‌داند و همه اینها را از طریق غریزه آموخته است و همین هدایت درونی آنان را از هر راهنمایی بی‌نیاز ساخته است.

ولی نیازمندی‌های انسان به اندازه‌ای زیاد است که غرایز درونی نمی‌تواند یک صدم آنها را برطرف سازد و زمام امور زندگی را به دست گیرد.

چراغ عقل و خرد هر چند بخشی از نواقص را برطرف می‌کند و افق زندگی را در یک محدوده خاصی برای بشر روشن می‌سازد، ولی هرگز نمی‌تواند تمام کسری‌هایی را که از ناحیه کمبود غرایز متوجه انسان می‌گردد جبران کند.

خواهید گفت: چرا.

زیرا بشر در افکار و عقاید خود، مصون از خطا نیست و در بسیاری از موضوعات مرئی و نامرئی دچار اشتباه و خطا می‌گردد و هر روز در مسائل زندگی و امور مربوط به علوم، فرضیه‌ای جای‌گزین فرضیه دیگری شده افکار تازه‌تری به محافل علمی عرضه می‌شود، از این نظر معلومات و دانش بشری در مسائلی که پایه سعادت و اساس تکامل روحی او را تشکیل می‌دهند مورد اعتماد نیست.

ولی وحی آسمانی که یگانه مصدر و منبع علوم پیامبران به شمار می‌رود یک علم خطاناپذیر است، زیرا ادراکی مرموز و پیراسته از هر نوع اشتباه است و تعلیماتی که براساس چنین ادراک استوار گردد، به طور مسلم مورد وثوق و اعتماد بوده و راهنمای واقعی بشر به سوی سعادت خواهد بود.

لغزش‌های نابخشودنی.



اگر خطا و اشتباه بشر، منحصر به مسائلی بود که چندان ارتباطی با سعادت وی نداشت در این فرض ممکن بود که کسی درباره لزوم بعثت پیامبران شك و تردید به خود راه دهد، مثلاً اگر اشتباه وی مربوط و منحصر به مسائل فلکی و فواصل ستارگان، حرکت و سکون زمین، مقدار سیر نور، شماره سبحانی ها و کهکشان ها، تعداد عناصر و... بود و در مسائل مربوط به سعادت، مصون از خطا بود جا داشت لزوم بعثت را انکار کنیم؛ زیرا در این صورت بشر با پای خود و با بال های اندیشه و پرهایی دانش، به هدفی که برای آن آفریده شده بود می رسید، زیرا فرض این است که اشتباه او منحصر به مسائلی است که با سعادت وی ارتباط ندارد، ولی متأسفانه بشر در مسائلی اشتباه می کند که با سعادت واقعی حتی زندگی مادی او به طور مستقیم ارتباط دارد. او در مسأله خدانشناسی که اساس هر نوع سعادت است دچار لغزش می گردد که نه تنها حیات معنوی او را به خطر می افکند، بلکه بر اثر انحراف از جاده توحید تیشه به ریشه حیات مادی او نیز می زند.

امروز ملت هند در برخی ایالت ها با گرسنگی و قحطی دست به گریبان است، در حالی که گاوهای به اصطلاح مقدس هر جا که بخواهند آزادانه می گردند و بر اثر افکار عمومی غلط، کسی جرأت ندارد که درباره آنها سخن بگوید. افکار غلط درباره گاوهای مقدس آن چنان آنان را بیچاره و زبون ساخته که هزاران نفر در طول سال در این کشور پهناور از گرسنگی جان می سپارند، ولی هیچ کس جرأت نمی کند که از گوشت آنها سد جوع نماید و به اصطلاح موجود (دانی) را فدای (عالی) نماید.

روزی که دولت هند اعلام کرد که در آن کشور برای حفظ جان انسان ها از گوشت گاو به مقدار ضرورت استفاده شود، هیجان بی سابقه ای سراسر هند را فراگرفت و نزدیک بود کابینه سقوط کند، از این رو دولت بر اثر فشار افکار عمومی سخن خود را پس گرفت.

هنوز بشر متمدن یا به تعبیر صحیح تر جامعه ماشینی، مشکل (نژاد) را که الفبای تز (زندگی مسالمت آمیز) است به طور صحیح حل نکرده و هر روز در گوشه و کنار دنیا سیلابی از خون بر سر این موضوع جاری می گردد و اعتصاب های دامنه داری به وجود می آید.

هنوز صدها میلیون بشر در سرزمین هند (موزه مذاهب) اجرام آسمانی و گاو مقدس را می پرستند تا آن جا که اگر گاوی بر سر راه قطار بخوابد، هیچ مقامی حق ندارد به مقام رفیع گاو اهانت کرده آن را از جایی خود بلند کند، بلکه باید قطار آن قدر صبر کند که معبود مسافران با کمال میل و رغبت و آزادی از میان خط برخیزد.

هنوز در کشور صنعتی ژاپن، برای هر رویدادی خدایی می اندیشند و بیکرهایی را که حاکی از صورت خیالی آن خدایان دروغین است می پرستند، تا آنجا که دختران دم بخت برای شوهریابی، بت های مخصوص را پرستش می کنند و تصور می کنند که آن بت ها خدای شوهر رسان آنها هستند.

این است وضع خدانشناسی و معارف الهی در عصر فضا و قرن اتم، آن هم پس از بعثت هزاران رهبر آسمانی و بی تردید اگر پیامبرانی برانگیخته نمی شدند و بیکار پی جویانه ای را در راه مبارزه با بت پرستی آغاز نمی کردند معلوم نبود وضع مردم در موضوع (خدانشناسی) به کجا منتهی می شد.

جای گفتگو نیست که اگر مجاهدات سربازان مکتب توحید و آموزگاران آسمانی در سوق دادن مردم به معارف الهی نبود، مشعل توحید در هیچ نقطه ای از نقاط جهان روشن نمی گشت.

هرگاه برخی از نوابغ جهان مانند سقراط، افلاطون، ارسطو و... از طریق فکر و نظر، به خدا راه پیدا کرده اند و بدون الهام از مکتب پیامبران به شاهراه توحید رسیده اند نمی تواند مقیاس قضاوت و داوری در مسأله لزوم بعثت باشد، زیرا ملاک در این مسأله نوع مردم هستند نه افراد استثنایی. گذشته از این، خرد نوابغ به اصل وجود خدا پی می برد و اما در مورد صفات خدا و آن چه که شایسته ذات اوست و آن چه که باید از آن پیراسته گردد، نمی توانند به صورت کامل به آن دست یابند و هم چنین فروغ هدایت پیامبران آسمانی مخصوص به زمان و مکان خاصی نیست، بلکه از روزی که بشر در روی زمین گام نهاده و دارای عقل و شعور شده و قابلیت تکلیف و کسب فیض از مقام سفیران الهی را پیدا کرده است، آموزگاران وحی و رجال آسمانی برای هدایت و راهنمایی او گماشته شده اند و از این جهت هیچ بعید نیست که حتی ایمان و خدانشناسی این گروه از نوابغ، در پرتو تعالیم پیامبران پیشین بوده است که شعاع آن تا سرزمین یونان گسترش پیدا کرده و فروغش آن جا را نیز در بر گرفته است.

#### درس 44: نارسایی های علوم انسانی در زمینه اقتصاد و اخلاق

نارسایی دانش بشر، منحصر به مسائل مبدأ و معاد و خدا و صفات او نیست، تا تصور شود بشر در دیگر قسمت های زندگی از ارشاد و راهنمایی پیامبران بی نیاز است، بلکه دامنه جهل و بی اطلاعی وی بسیاری از مسائل اخلاقی و اجتماعی و اقتصادی که پایه های سعادت دنیوی او را تشکیل می دهند کشیده شده است و افکار متضاد مکتب های گوناگون روشنگر نیاز وی به علمی است که مولود عقل انسانی نبوده و از افق فکر او بیرون باشد. برای روشن شدن مطلب نمونه هایی را یاد آور می شویم.

1. جای گفتگو نیست که اساس زندگی مادی، استقرار یک سیستم اقتصادی در اجتماع است که ضامن سعادت جامعه و حافظ حقوق افراد آن باشد، ولی هنوز بشر با این ترقیات شگرف صنعتی در تشخیص الفبای آن، چنان حیران و سرگردان است که اجتماع کنونی را به دو بلوک شرق و غرب، آن هم بر اساس دو اقتصاد متضاد و مابین (کمونیسم) و (کاپیتالیسم) تقسیم نموده است، در صورتی که میان هر دو گروه دانشمندی وجود دارد که خود را عالی‌ترین رهبر اقتصادی و مکتب خود را بهترین مکتب اقتصاد می‌دانند و هر دو گروه برای اثبات استواری (تثبوت) خود دلایلی دارند و آنها را به وسیله هزاران کتاب و رساله به جهانیان عرضه داشته‌اند، با این وصف هنوز تشخیص اقتصاد صحیح برای بشر به صورت (معمای لاینحل) و کلاف سردرگمی در آمده است.

آیا با این وضع می‌توان گفت که عقل و دانش بشر، می‌تواند او را به هدفی که برای آن آفریده شده است رهبری کند، یا باید در پیمودن این راه از هدایت دیگری که آن را (هدایت تشریحی) می‌نامیم الهام گرفته‌اند و کمبود خود را از این طریق جبران نماید.

2. ارزش‌های اخلاقی، اساس زندگی انسانی است و ملتی که فاقد اخلاق است، فاقد همه نوع کمال انسانی است، ولی هنوز بشر عصر ماشین نتوانسته یک مکتب اخلاقی منظم که بیانگر اصول صحیح اخلاق باشد به جهان عرضه کند، بلکه در تشخیص اصول و الفبای آن، چنان دچار اختلاف و آشفتگی است که گروهی که تا هفتاد سال بر یک سوم جهان حکومت می‌کردند و البته اکنون معظم این طرز تکرار هم فرو پاشیده است اخلاق انسانی را چنین تفسیر می‌کردند:

(هر چه به هدف کمک کند همان اخلاق است!)

طبق این تفسیر هر قتل، جنایت و خراب کاری که به انقلاب (پرولتاریایی) کمک کند و سبب شود که جامعه‌های سرمایه‌داری به سوی (کمونیسم) کشیده شوند فضیلت اخلاقی و عمل انسانی شمرده می‌شود اگرچه موجب قتل میلیون‌ها انسان بی‌گناه و انهدام و نابودی صدها مؤسسه که وسیله تأمین زندگی هزاران رنجبر است باشد!

شاید شما از شنیدن این مطلب تعجب کنید که گروهی در جهان معتقد بودند: (هر نقشه و حيله‌ای که به انقلاب کارگری و هدف حزبی، کمک کند عین اخلاق است و به اصطلاح (الغایات تبریر الوسائل) وصول به هدف، استعمال هر نوع وسیله را مباح می‌سازد، و امروزه که چنین نظامی از ظلم فرو پاشیده ممکن است با شگفتی به خود بگویند: آیا به راستی میان ملل متمدن و درس خوانده یک چنین مکتب اخلاقی با فضیلتی وجود داشته است، و یا هم اکنون نیز در بعضی جاها وجود دارد.

برای رفع تعجب شما جمله‌های زیر را از یکی از پایه‌گذاران این حزب نقل می‌کنیم:

(لنین) می‌گوید:

یک کمونیست باید برای هر گونه فداکاری آماده باشد و در مورد لزوم حتی به انواع نقشه‌ها و حيله‌های جنگی متوسل شود و روش‌های نامشروع را به کار برد و حقیقت را پنهان سازد تا در اتحادیه‌های بازرگانی راه یابد.

اما در کشورهای سرمایه‌داری که تظاهر به اخلاق بیش از جاهای دیگر است، مکتب اصیل اخلاقی وجود ندارد و آن چه را که اخلاق می‌نامند چیزی جز تجلی روح استثمار در لباس اخلاق نیست. در سراسر مکتب اخلاقی آنان سخنی از این نیست که چه کنیم که خدا را راضی و خشنود سازیم یا چه عملی را انجام دهیم که به وظیفه انسانی خود عمل کرده باشیم، بلکه همه بحث‌ها و گفتگوها و پیشنهادهای بر این دور می‌زند که چه کنیم جامعه را به خود خوش بین سازیم و چگونه با مردم سخن بگوییم تا آنها را به خود جلب کنیم و بالآخره شالوده زندگی مادی خود را روی چه اساسی قرار دهیم که استفاده بیشتری برده و به لذت بیشتری نایل آیم.

یک چنین اخلاقی انعکاس روح نفع‌پرستی و مادیگری است و هرگز نمی‌تواند زنده‌کننده فضایل و سجایای انسانی در جامعه گردد.

آیا با یک چنین افکار آشفته درباره اخلاق، بشر می‌تواند بدون اتکا به مکتب وحی، به اصولی راه یابد که زنده‌کننده فضیلت و شرافت انسانی و ضامن معنویت و حاکم بر قلوب باشد!

اگر هنوز در پاره‌ای از نقاط جهان حقایقی از ارزش‌های اخلاقی وجود دارد و گروهی اخلاق را برای خود اخلاق، و معنویت را برای خود آن می‌خواهند و هدفی جز آراستن روح و روان با یک رشته فضایل اخلاقی ندارند همگی نتیجه مجاهدات و تبلیغات پی‌گیر رهبران آسمانی است. 3. شناخت عوامل سعادت و شقاوت و به عبارت دیگر آشنایی به اموری که با خوش‌بختی و بدبختی انسان رابطه مستقیم دارد یکی از پایه‌های وصول به کمالی است که بشر برای آن آفریده شده است و بسیاری از ملل جهان در پرتو تعالیم پیامبران با قسمتی از این عوامل آشنا شده‌اند و اموری را به عنوان (فرايض) اجتماعی و یا (محرمات) و (منکرات) شناخته‌اند و اگر راه (وحی) به روی بشر گشوده نمی‌شد و پیامبرانی برای ابلاغ مصالح و مفاسد مبعوث نشده بودند چقدر

طول می کشید که بشر با فکر خود بر آنها دست یابد پاسخ به این سؤال و تعیین مدت آن بسیار مشکل و پیچیده است.

هیچ بعید نیست که اگر بعثت انبیا نبود، بشر تا این لحظه یا دست کم تا مدت مدیدی در جهالت خود درباره مصالح و مفاسد اخلاقی و اجتماعی باقی می ماند؛ زیرا مثلاً مشاهده می شود با این که عقل و هوش بشر به اندازه کافی تکامل یافته و در پرتو آزمایش ها و مطالعات دقیق به آثار سوء و خانمان برانداز نوشابه های الکلی و مضرات گوشت خوک و حشرات و خون و خطرات سهمگین رباخواری و... پی برده است هنوز این نوشابه ها و غذاهای پلید در آمریکا و اروپا رایج است! چه رسد به جهان عقب افتاده دیروز که با الفبای علوم امروز آشنایی نداشتند و آب و شراب در نظر آنها یک سان بود و گوشت گوسفند و خوک و داد و ستد و ربا نزد آنها با هم فرقی نداشت.

آیا با این نارسایی عقل انسان، صحیح بود که خداوند بشر را خلق کند و عنان زندگی وی را به دست خود او بسپارد و از او بخواهد که به سوی هدفی که برای آن آفریده شده است گام بردارد و به آن برسد. نظر قرآن و احادیث درباره بعثت پیامبران.

از این بیان روشن گردید که یکی از اهداف پیامبران را رفع اختلاف در میان بشر می داند و می فرماید: **تَعْلِيمَ بَشَرٍ وَ تَكْمِيلَ عَقْلٍ وَ دَانِشَ نَاقِصٍ اَوْسَتِ وَ اِيْنَ حَقِيْقَتٍ بِهٖ عِبَارَتٍ هَايِ مَخْتَلَفٍ دَرِ قُرْآنِ وَ اِحَادِيْثِ وَاَرَدَ شَدَّهٖ اَسْتِ؛ مَثَلًا قُرْآنَ كَرِيْمٍ عَلَتْ بِعَثْتِ بِبِامْبِرَانَ رَا رَفَعَ اِخْتِلَافَ دَرِ مِيَانَ بَشَرٍ مِي دَانَدِ وَ مِي فَرْمَايَدِ:..**

**فَبَعَثَ اِذَ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِيْنَ وَ مُنذِرِيْنَ وَ اَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فَيَمَا اِخْتَلَفُوا فِيْهٖ...؛ (1)** خداوند پیغمبران را که بشارت دهنده و بیم دهنده هستند برانگیخت و با آنان کتاب نازل نمود تا در میان مردم درباره مسائلی که در آن اختلاف دارند داوری کند.

ناگفته پیداست اختلاف نظر، حاکی از نارسایی فکر و کوتاهی دانش است و پیامبران در پرتو وحی، حقیقت هر موضوعی را که مردم درباره آن اختلاف دارند روشن می سازند.

پیامبر عالی قدر اسلام ضمن روایتی تصریح می کند که هدف از بعثت، تکمیل عقول بشر است و از این جهت است که باید عقل و دانش هر پیامبری از عقل و دانش امت وی بالاتر و برتر باشد چنان که می فرماید:

**وَ لَا بَعَثَ اِذَ نَبِيًّا وَ لَا رَسُوْلًا حَتَّى يَسْتَكْمِلَ الْعَقْلَ وَ يَكُوْنُ عَقْلُهُ اَفْضَلَ مِنْ عُقُوْلِ اُمَّتِهٖ؛ (2)** خداوند هیچ پیامبری و رسولی را برنمیگذاخت جز این که خرد او کامل بوده و عقل او بالاتر از عقول امت وی بوده است.

## درس 45: با حقیقت اعجاز آشنا شویم

سرشت انسانی با حس (کنجکاوی) و (گواه خواهی) از مدعی آمیخته شده است و برای هیچ انسانی صحیح نیست که ادعایی را بدون دلیل بپذیرد و یا در برابر فردی بی آن که عظمت و شایستگی او را دریابد سر تسلیم فرود آورد.

از این جهت (شیخ الرئیس) می گوید: هرگاه کسی مدعی فردی را بدون برهان بپذیرد، وی فطرت اصیل و سالم انسانی خود را از دست داده و سرشتش دست خوش انحراف گردیده است و در کتاب شفا می گوید: سفیران الهی باید دارای امتیازات و نشانه هایی باشند تا به وسیله آن شناخته شوند و مردم آنها را از مدعیان تقلبی و منتزبان دروغ گو تمیز دهند. (3)

مدعیان مقاماتی مانند سفارت، فرمان داری و استان داری تا سند زنده ای در حوزه حکمرانی خود، به مردم نشان ندهند احدی زیر بار آنها نمی رود تا چه رسد به مدعیان مقام رسالت و نمایندگی از جانب خداوند بزرگ که هرگز قابل قیاس با مقامات مادی نیست.

چه مقام و منصبی بالاتر از این که فردی ادعا کند من سفیر الهی و نماینده خدا در روی زمین هستم و همه مردم باید بدون چون و چرا از من پیروی کنند.

گذشته از این، صفحات تاریخ گواهی می دهد که در ادوار گذشته يك مشت مردم جاه طلب برای هوس های زودگذر مادی، مدعی رسالت و نبوت شده و گروهی از ساده دلان را فریب داده اند و گاهی با يك سلسله دسیسه بازی و صحنه سازی محیط کوچکی را تحت نفوذ خود درآورده و گاه منطقه ای را متوجه خود ساخته اند.

روی این دو جهت (که فطرت هیچ انسانی اجازه نمی دهد ادعایی را بدون دلیل بپذیرد پیامبران تقلبی در طول تاریخ وجود داشته اند) باید ادعای مدعی نبوت با دلیل قاطعی همراه باشد.

از این نظر دانشمندان عقاید برای شناسایی پیامبران، طرق و نشانه هایی معین کرده اند که هر کدام از آنها می تواند سند زنده ای برای حقانیت مدعی نبوت باشد. (4)

یکی از دلایل ارتباط پیامبران با جهان غیب و این که آنان برانگیختگان خدا و مأموران الهی می باشند، معجزه های آنان است. پیامبران، همواره در طول تاریخ به معجزه های خود استناد جسته و آن را سند حقانیت خود می دانستند و مردم جهان آنها را روشن ترین گواه بر صدق گفتار و ارتباط آنان با مقام ربوبی تلقی می نمودند تا آن جا که گاهی انسان از شنیدن لفظ (پیامبر) و (امام) به یاد اعجازهای آنان می افتد، گویا میان این دو، نوعی ملازمه وجود دارد که انسان به حکم (تداعی معانی) از شنیدن نام یکی به دیگری منتقل می شود. در این جا برای این که حقیقت اعجاز به صورت صحیح روشن گردد، قبلاً آن را به صورت فشرده تعریف می کنیم، سپس درباره حقیقت آن بحث می نماییم.

### معجزه چیست؟

دانشمندان عقاید و مذاهب، اعجاز را چنین تعریف می کنند: اعجاز، کار خارق العاده ای است که مدعی مقام نبوت آن را برای اثبات ارتباط خود با خدای جهان، انجام می دهد و همه جهانیان را برای مقابله و معارضه دعوت می کند و هیچ کس نمی تواند مانند آن را انجام دهد.

در این تعریف برای اعجاز قیود و مشخصاتی در نظر گرفته شده است که هر کدام در خور توضیح و تشریح است و آن قیود عبارتند از: .:

1. اعجاز يك امر خارق العاده است؛

2. آورنده معجزه باید مدعی منصب نبوت باشد؛

3. جهانیان در مقابله با آن عاجز و ناتوان باشند.

اینک توضیح هر یک از این قیود: .:

اعجاز يك کار خارق العاده است.

جای گفتگو نیست که هیچ پدیده ای بدون علت، جامه وجود به خود نمی پوشد، و بشر به تدریج به علل پدیده های طبیعی از طریق عادی و یا مجرای علمی دست می یابد، ولی معجزه در حالی که خود يك پدیده واقعی است و طبعاً دارای علتی می باشد، لکن مانند سایر پدیده ها نیست که بتوان علل پیدایش آن را از طریق عادی و یا از راه کاوش های علمی به دست آورد و هرگز نمی توان پیدایش آن را با علل عادی و یا علمی که علم و دانش برای این نوع حوادث تعیین می نماید، تفسیر و توجیه نمود و مقصود از خرق عادت این است که بر خلاف آن روشی است که ما در نظایر این نوع پدیده ها به آن عادت کرده ایم و علل آن، غیر از علل ساده پدیده هایی است که در این موارد به آنها انس و الفت گرفته ایم.

آن چه ما در طول زندگی به آن انس گرفته ایم این است که مثلاً رشد و نمو بچه مار به آهستگی صورت گیرد و در اثر مرور زمان بزرگ شود و سرانجام افعی گردد و یا آب های زیرزمینی با حفر قنات بر روی زمین جاری شود و بیماران از طریق دارو و مراقبت های پزشکی بهبود پیدا کنند، ولی هرگز نه از طریق عادی و نه از طریق علمی ندیده ایم يك چوب خشک در يك لحظه افعی گردد، یا با زدن عصا بر سنگ، چشمه هایی از آن جاری شود، و یا با کشیدن دست بر مریضی بی درنگ خوب شود، از این نظر می گویند: (معجزه) يك نوع (خرق عادت) است.

از این بیان دو نتیجه می گیریم: .:

الف) هر گاه علت وجود پدیده ای به طور عادی معین گردد معجزه نخواهد بود؛ زیرا در این صورت کوچک ترین کاری بر خلاف جریان عادی انجام نگرفته است و چنین پدیده ای یا علت عادی دارد که همه مردم از آن آگاهند و یا سبب علمی دارد که دانشمندان آن رشته از آن مطلع هستند و می توانند مانند آن را بیآورند، بلکه همه مردم نیز پس از تحصیل در آن رشته قادر به انجام آن خواهند بود؛

ب) معجزه اگر چه باید از نظر جریان عادی يك امر غیر ممکن و محال باشد، ولی از نظر عقل و خرد باید امری ممکن شمرده شود و در شمار محالات ذاتی و عقلي قرار نگیرد.

یعنی باید مورد درخواست ما از نظر عقل يك کار ممکن و بلا مانع باشد، از این نظر از آنان نمی توان خواست که در يك لحظه و در يك مکان هوا را هم روشن و هم تاریک سازند یا در يك زمان و در يك مکان، هم باران ببارد و هم نبارد، زیرا این چنین امور، محال ذاتی هستند و قدرت بر آنها تعلق نمی گیرد. اینک به مثال های زیر توجه فرمایید: .:

1. بردن جسم سنگین و بزرگی از نقطه ای به نقطه دیگر امری است ممکن و جزء محالات نیست، ولی اسباب عادی آن این است که با وسیله باربری و یا جرثقیل و یا وسایل نقلیه دیگر، این کار انجام می گیرد و هرگز دیده نشده است که جسم سنگین با يك دعا و یا يك نگاه از نقطه ای به نقطه دیگر منتقل گردد و این کار بر خلاف جریان عادی است و از حدود نظام علل و معلولاتی که علم و عادت برای این نوع کارها تعیین نموده بیرون است و به اصطلاح عادتاً محال شمرده می شود و در عین حال چنین کاری با وسیله ای غیر عادی عقلاً و ذاتاً محال نیست، زیرا در صورت دوم، همان کار انجام می گیرد که در صورت نخست انجام می شد، چیزی که هست عامل، در صورت نخست برای انجام آن، از اسباب عادی و معمولی استفاده می کند و در

صورت دوم از اسباب غیر عادی و خارج از متعارف مدد می‌گیرد و اگر نفس کار، کار محالی بود باید در هر دو صورت محال باشد.

علت این که ما از دیدن و شنیدن کار دوم در شگفت می‌مانیم این است که از روزی که چشم به جهان گشوده ایم حرکت اجسام را در پرتو عوامل و اسباب ظاهری دیده ایم و بس و هرگز انجام چنین کاری را از طریق اسباب غیر عادی، یعنی به اتکای نیروی الهی و غیبی مشاهده نکرده ایم. پس چنین کاری بر خلاف عادت خواهد بود نه بر خلاف عقل، خرق عادت خواهد بود، نه خرق قوانین عقل.

2. روزی بود که معالجه نابینایان مادرزاد و یا مبتلایان بیماری (سل) از حیثه قدرت بشر خارج بود، با این که رفع و علاج چنین نقص و یا بیماری امکان داشت، دست بشر بر اثر قصور و کوتاهی قدرت علمی، به آن نمی‌رسید ولی پس از قرون متمادی، بشر در راه علم و تمدن گام‌های بلندی برداشت و این نوع بیماری‌های سرکش را تا حدی مهار نمود.

پیروزی بر چنین بیماری‌ها از دو راه ممکن است: یکی این که از طریق عوامل متعارف و اسباب عادی وارد شویم؛ مثلاً بر روی پرده‌های چشم عمل جراحی انجام دهیم و بیمار را تحت مراقبت و کنترل پزشکی قرار داده و با دارو و غذاهای مقوی، بیماری را ریشه کن سازیم.

راه دیگر این که به اتکای قدرت الهی و استمداد از نیروی بی‌پایان او که هر کار ممکن را در هر لحظه با هر شرایطی می‌تواند انجام دهد، بر این مشکل پیروز شویم، و نابینایان و بیماران را با یک دعا و یا یک لمس و دست کشیدن و... شفا بخشیم. ماهیت هر دو کار یکی است و آن انجام یک کار ممکن می‌باشد، ولی عمل نخستین اسباب ظاهری و عادی دارد، اما عمل دوم محصول اسباب و عوامل نامرئی است که از حدود اطلاعات بشر، خارج و بیرون است.

3. تسخیر فضا و فرود آمدن بشر در ماه طبعاً امری است ممکن و در نظر عقل مانند (اجتماع وجود و عدم) محال ذاتی نیست و از این رو بشر قرن‌ها انتظار می‌کشید که به آرزوی خود برسد تا آن که بر اثر پیشرفت صنعت و تکنیک و در پرتو کوشش‌های هزاران نفر ریاضی‌دان، فیزیسین، تکنیسین، کارگر و... بشر توانست برای اولین بار به وسیله آپولوی یازده گام در ماه گذارد، و بر یک چنین امر ممکن از طریق علم و دانش و کوشش‌های دست جمعی، جامه عمل بپوشاند.

به طور مسلم یک چنین کار هر چه با عظمت باشد، اعجاز نیست اگرچه تعجب میلیون‌ها جمعیت جهان را برانگیزد، زیرا این کار از مجرای اسباب ظاهری و ابزار علمی که در اختیار دانشمندان است، انجام گرفته است و هر کس از این راه وارد شود و در این رشته تخصص داشته باشد همان نتیجه را می‌گیرد.

ولی هرگاه بشری توانست بدون این ابزار، و بدون کوچک‌ترین کوشش علمی و فکری، به وسیله یک امر ساده فضا را تسخیر کند و یا در پرتو یک اراده و تصمیم، از خانه خود به سوی آسمان‌ها پرواز نماید، در این صورت این کار معجزه شمرده خواهد شد.

حقیقت هر دو کار یکی است و در هر دو، فضا تسخیر گردیده و یا گام در ماه نهاده شده است، ولی در یکی از ابزار عادی و علمی استفاده شده و در دیگری از یک سلسله عوامل نامرئی که جز مردان الهی از آن آگاهی ندارند استمداد به عمل آمده است.

#### درس 46: آورنده معجزه باید مدعی نبوت باشد.

دومین امتیاز معجزه این است که آورنده آن باید مدعی مقام شامخ پیامبری و رهبری مردم از جانب خدا باشد و آن را به عنوان یک سند زنده برای اثبات مقامی که ادعا می‌کند بیاورد و در غیر این صورت هر چه هم خارق العاده باشد معجزه نخواهد بود، بلکه در اصطلاح به آن (کرامت) می‌گویند.

بنابراین، امور خارق العاده‌ای که گاه از اولیای دین و عارفان و سالکان حقیقی که بر اثر صفای روح و روان و قرب به درگاه الهی دیده می‌شود و به اذن الهی در جهان هستی تصرف می‌کنند، معجزه نامیده نمی‌شود؛ زیرا آنان نه مقامی را ادعا می‌کنند، و نه آن را به عنوان یک سند زنده برای اثبات مقامی که دارا هستند انجام می‌دهند.

خداوند در آیه 37 سوره آل عمران، حضرت مریم را با کرامت خاصی یاد می‌کند و می‌فرماید:..

همواره مریم، روزی خود را در محراب عبادت حاضر و آماده می‌دید و هر موقع زکریا بر او وارد می‌شد روزی او را در کنار محراب او آماده مشاهده می‌کرد، و از روی تعجب می‌پرسید که این غذا از کجا رسیده است (تو در خانه من هستی و من کفیل زندگی تو هستم و یک چنین غذایی در خانه من وجود ندارد) و مریم پاسخ می‌داد: این غذا از سوی خدا و از غیب رسیده است، اوست که به هر کس بخواهد روزی بدون حساب

می‌دهد. (5)

و در میان امت های پیشین و امت اسلامی شخصیت هایی بودند و هستند که با يك خواست، کارهایی را انجام می دهند که هرگز با موازین عادی، قابل توجیه و تفسیر نیست، ولی چون مدعی مقامی نیستند به آنان صاحبان کرامت می گویند.

جهانیان در مقابله با آن ناتوان باشند.

این سومین امتیاز معجزه است و این امتیاز دو قید را در بر دارد:.

الف) آورنده معجزه مردم را به مقابله دعوت کند؛.

ب) همه مردم را در مقام معارضه ناتوان و بیچاره سازد و کسی نتواند با او مبارزه نماید.

در این صورت هرگاه انجام دهنده معجزه، اصلاً مردم را دعوت به مقابله نکند و یا بر فرض دعوت در مقام مقابله مغلوب گردد و دیگران مشابه کار او را نیز انجام دهند در این صورت از حد اعجاز بیرون خواهد بود. به عبارت دیگر، معجزه آن کار خارق العاده ای است که نوع بشر حتی دانشمندان و متخصصان و نوابغ جهان از انجام مانند آن عاجز و ناتوان باشند و در این صورت روشن می شود که تکیه گاه او نیروی بی پایان الهی است که از حیثه بشر عادی بیرون می باشد.

بنابر این اعجازهای علمی پزشکان، اختراعات و اکتشافات مخترعان و مکتشفان، امور شگفت انگیز مرتاضان، عیاران، ساحران و شعبده بازان، از حدود اعجاز بیرون است؛ زیرا عمل برخی از آنها گرچه کم نظیر و برخی دیگر به راستی مانند امور خارق العاده می باشد، ولی نوع بشر از مبارزه و مقابله با آن عاجز و ناتوان نیست و همکار هر يك می تواند، مشابه کار همکار خود را انجام دهد.

نخستین روزی که عمل پیوند قلب در آفریقای جنوبی به وسیله دکتر (بارنارد) انجام گرفت، مطبوعات جهان از روی مبالغه آن را يك نوع اعجاز علمی و پزشکی خواندند، ولی دیری نپایید که مشابه آن در کشورهای دیگر به وسیله جراحان قلب نیز انجام گرفت.

عمل وی مطابق ادعای او باشد.

برخی شرط دیگری بر شرایط اعجاز افزوده اند که خرق عادت در صورتی در ردیف اعجاز قرار می گیرد که ادعای مدعی را تصدیق کند. مثلاً هرگاه مدعی مقام نبوت، معجزه خود را شفای بیماران از طریق کشیدن دست بر سر و صورت آنها معرفی کند، ولی هنگام عمل نتیجه معکوس بگیرد، یعنی هنگام لمس، وضع بیمار بدتر شود، در این موقع يك چنین امر خارق العاده ای را معجزه نمی گویند؛ زیرا این کار نه تنها نشانه ارتباط با مقام ربوبی نیست، بلکه گواه بر کذب و افترا به مقام ربوبی است.

علت افزودن این قید این است که در زندگانی (مسئله) که از مدعیان نبوت است، نقل شده که وی در مقام اعجاز، آب دهان خود را به چاه افکند که آب زیاد شود، ولی آب چاه فرو نشست، و دست خود را به عنوان برکت بر سر و صورت برخی از کودکان قبیله (بنی حنیفه) کشید، ناگهان گروهی از آنها دچار کچلی شدند و برخی عیب دیگری پیدا کردند. (6)

#### درس 47: معجزه پدیده بدون علت نیست

جای بحث و گفتگو نیست که هر پدیده ای دارای علتی است که آن را به وجود می آورد، و قانون علیت و معلولیت از قوانین محکم و استوار عقل است که ابدأ قابل استتنا نیست، بنابراین، معجزه پیامبران که خود پدیده ای محسوب می شود، باید دارای علتی باشد که سرچشمه وجود آن به شمار رود. اکنون باید دید معجزه پیامبران در سایه چه علتی پدید می آید.

برای معجزه پیامبران یکی از سه علت زیر را می توان نام برد:.

1. علل طبیعی ناشناخته؛

2. تأثیر نفوس و ارواح پیامبران؛

3. علل مجرد از ماده، مانند فرشته.

1. علل طبیعی ناشناخته.

ممکن است برای پیدایش يك پدیده دو راه وجود داشته باشد، یکی از آن دو راه، معروف و شناخته شده باشد و دیگری مجهول و ناشناخته باشد، ولی از آن جا که پیامبران با سرچشمه علم نامتناهی (خدا) ارتباط دارند، ممکن است از راه وحی به این قسم از علل آشنا شوند و پدیده ای را به وجود آورند.

در اجتماع ما نیز شبیه و مانند آن وجود دارد، مثلاً يك مهندس کشاورزی بر اثر آگاهی از عوامل رشد و نمو و موانع آن، نهال درختی را ظرف سه سال به ثمر می رساند در صورتی که يك باغبان عادی و غیر مطلع از اصول گیاه شناسی، این راه را در مدت ده سال طی می کند.

آموزگاران مجرب و آزموده و به اصطلاح (کارکشته) کاری را که معلمان تازه کار در ظرف شش سال انجام می دهند، آنها در مدت دو سال انجام می دهند، از این نظر هیچ مانع ندارد که پیامبران بر اثر ارتباط با جهان

(غیب) و در پرتو داشتن حس و شعور مرموزی به نام (وحی) از یک سلسله علل طبیعی مجهول و ناشناخته آگاهی داشته باشند که نوع انسان ها از آن غافل و بی اطلاع باشند و از این طریق در ایجاد پدیده های مورد نظر، کمک بگیرند.

2. تأثیر نفوس و ارواح پیامبران.

ممکن است برخی از پدیده ها معلول تأثیر نفوس پیامبران و اثر مستقیم ارواح نیرومند آنها باشد، زیرا ما مرتاضانی را مشاهده می کنیم که در پرتو ریاضت و مجاهدت به مقامی می رسند که قادر به انجام کارهای عجیب و حیرت انگیزی می گردند که از حیطة توانایی افراد عادی بیرون است. به کارهایی دست می زنند که جز این که آنها را معلول اراده نیرومند و نیروی مرموز نفوس آنان بدانیم تفسیر دیگری ندارد.

درباره این گروه، کتاب ها، رساله ها و مقالات فراوان نوشته شده و عکس و شرح کارهای آنها در مطبوعات جهان منعکس است به طوری که برای کسی جای انکار اصل موضوع را باقی نگذارده، اگرچه نمی توان تمام خصوصیات و جزئیات آن چه را که در مطبوعات منعکس شده پذیرفت، اما اصل کلی مطلب را نیز نمی توان انکار نمود.

بنابراین چه مانع دارد بگوییم: نفوس پیامبران بر اثر توجه و عنایت بی پایان خداوند به انجام کارهایی قادر می گردند که از حیطة قدرت بشر بیرون است.

و انگیزه آنان برای انجام این کار، کسب شهرت و یا قدرت نمایی و سایر اهداف پست مادی نیست، بلکه آنان برای اثبات ارتباط خود با جهان غیب و این که نماینده خداوند در روی زمین هستند، به این کارها دست می زنند و خداوند نیز نفوس آنها را به انجام چنین اعمالی قادر و توانا می نماید. این همان راهی است که فلاسفه اسلام در تفسیر صدور معجزات و یا کرامات از اولیای خدا پیموده اند، آنان در این باره چنین می گویند:

روح و روان انسان از نظر قدرت و تأثیر در جهان طبیعت، به جایی می رسد، که می تواند با یک اراده و خواست، بادهای شدید و طوفان های مهلک و کشنده به وجود آورد، بیماران را شفا بخشد و درندگان را فرمانبر خود سازد. نکته آن این است که همان طور که روح انسان بر بدن او تسلط کامل دارد و تمام بدن تحت تسخیر اوست، گاهی در پرتو عظمت و وسعت قدرت روح، جهان مادی برای او حکم بدن را پیدا کرده و مطیع او می گردد و در پرتو اراده و خواست خود در جهان ماده تصرف می کند و ماده عالم را به هر صورتی که صلاح بداند در می آورد.

مؤید این نظر، همان کارهای خارق العاده مرتاضان جهان است که بر اثر تقویت اراده و بریدگی از ماده و لذایذ جهان، نیروی مرموزی در آنان پدید می آید و به کارهای شگفت انگیزی دست می زنند که اعجاب هر بیننده ای را برمی انگیزد. و شك و تردید در صحت این نوع گزارش ها يك نوع وسوسه و بدبینی بی جهت است که در برخی از افراد دیده می شود و برای این افراد لازم است قدم رنجه بفرمایند و به شرق و غرب جهان سفری بنمایند تا با دیدگان خود این نوع هنرنمایی ها را مشاهده کنند.

سرچشمه تمام کارهای آنان همان نیروهای مرموزی است که در روح آنان به وجود می آید و اینها همه بر اثر انقطاع از تن پروری و میل به مادیات حاصل می شود، تو گویی میان بروز این نوع نیروهای روحی و توجه به لذایذ زندگی، تقابلی وجود دارد و هر چه بشر توجه خود را به مسائل مادی کمتر کند، قوای مرموز روحی، برای ظهور و بروز خود مجال گسترده تری پیدا می کند، هم چنان که اگر بشر به امور مادی و لذایذ زندگی بیشتر توجه نماید، نیروهای مرموز روحی در زوایای روح پنهان گردیده، مجالی برای خودنمایی پیدا نمی کنند.

3. علل مجرد از ماده، مانند فرشته.

ممکن است در پیدایش پدیده ای عوامل مجرد از ماده مانند فرشته مؤثر باشد، یعنی فرشته از طرف خداوند مأمور گردد که دهکده ای را ویران کند و یا پس از خواست پیامبر، به دست او معجزه ظاهر سازد، زیرا فرشتگان مظاهر قدرت الهی و مأموران تدبیر و سپاه حق در جهان خلقت می باشند و از این نظر قرآن از آنان به لفظ (فالمدبرّات امرأه) (7) تدبیر کنندگان امور خلقت و آفرینش تعبیر کرده است.

خلاصه يك پدیده طبیعی علاوه بر علت عادی، می تواند در پرتو یکی از این عوامل سه گانه نیز لباس وجود بر تن کند. هرگز علت يك پدیده، منحصر به همان عامل طبیعی عادی و شناخته شده نیست که منکران اعجاز تصور کرده اند، بلکه هر يك از این عوامل می تواند پدیده ای را به وجود بیاورد و اگر در پیدایش پدیده ای علت عادی را ندیدیم نباید فوراً تصور کنیم که این پدیده بدون علت به وجود آمده است.

و معجزات پیامبران را باید به یکی از سه راه اخیر توجیه و تفسیر نمود و گفت: آنان در این موارد یا از علل مادی ناشناخته استفاده می نمایند و یا نفوس نیرومند آنان که بر اثر بندگی و اطاعت خدا، قدرت و نیرو یافته است قادر بر انجام چنین کارهایی می گردد و یا امکان دارد همگی معلول يك سلسله علل غیبی باشد که به فرمان حق و به وسیله مدبران جهان آفرینش و جنود الهی و کارپردازان دایره وجود انجام می پذیرد و در هر حال هیچ معجزه ای معلول بلا علت نیست، بلکه فاقد علت عادی می باشد نه علت واقعی و حقیقی. .

## درس 48: چگونه معجزه گواه بر راست گویی مدعی نبوت است ؟

از راه های شناختن راست گویی مدعی نبوت، همان معجزه اوست که به وسیله آن می توان نبی واقعی را از متنبی دروغ گو تشخیص داد، در این جا سؤالی مطرح است و آن این که: چگونه اعجاز مدعی نبوت، گواه بر راست گویی اوست و چگونه انجام کار خارق العاده که از توانایی همه افراد بشر خارج است می تواند گواه بر صدق گفتار آورنده آن گردد زیرا باید میان مدعا (نبوت) و دلیل و برهان (اعجاز) رابطه ای وجود داشته باشد.

کسانی که معجزه را گواه بر راست گویی گفتار پیامبران می دانند بسان این است که عمل پیوند قلبی دکتر (بارنارد) را گواه بر راست گویی نظریه های او در مسائل فضایی و فلکی بدانند! اصولاً چگونه، مار و افعی گشتن چوب خشک و شفا پیدا کردن بیماران و ... می تواند گواه بر صدق گفتار مدعی نبوت در مسائل مربوط به مبدأ و معاد گردد.

پاسخ: حل این اشکال بستگی دارد به این که دو اصل زیر را قبلاً بپذیریم:

1. جهان خدایی دادگر و حکیم دارد که هرگز برخلاف هدف خود، کاری را انجام نمی دهد؛
2. خداوند خواهان سعادت و هدایت مردم به سوی مبدأ و معاد و آیین حق است و هرگز خواهان ضلالت و گمراهی مردم نیست.

با پذیرفتن این دو اصل، پاسخ اشکال روشن می شود که: دادن چنین قدرت (قدرت بر انجام کارهای خارق العاده که مقابله با آن در امکان کسی نیست) به فرد دروغ گو، موجب گمراهی مردم است و گمراهی مردم با هدف خدای حکیم ناسازگار است.

توضیح این که وجود معجزه در دست یک شخص در صورتی سند زنده برای نبوت اوست که لااقل واجد دو شرط زیر باشد:

1. در طول زندگی از هر نوع عیب اجتماعی و آلودگی اخلاقی پیراسته باشد؛
  2. شریعت و آیینی که مردم را بر آن دعوت می کند، مطابق فطرت و سرشت و مطابق عقل و خرد باشد.
- و علت لزوم این دو شرط روشن است. اگر مدعی نبوت سوابق ننگینی داشته باشد، وجود چنین سوابقی مانع از گرایش مردم به وی می باشد و خداوند حکیم چنین فردی را که موجبات گریز مردم در او جمع است برای هدایت مردم نمی فرستد، زیرا چنین فردی نمی تواند هدف الهی را تأمین نماید.

هم چنین اگر آیین او برخلاف عقل و خرد باشد، در این صورت عقل و خرد رسالت او را محکوم نموده و به رسمیت نخواهد شناخت و دیگر نوبت به معجزه خواهی نمی رسد.

ولی هرگاه در مدعی نبوت و آورنده اعجاز، این دو شرط جمع گردد، در این صورت هر دو شکل مسأله را بررسی می کنیم یا او در این ادعا راست گوست یا دروغ گو. اگر راست گوست و معتقدیم که چنین شرایط جز برای پیامبر راست گو پیش نمی آید، در این صورت مدعی ما ثابت شده است و اگر فرض کنیم که او با این شرایط دروغ گوست در این صورت این سؤال پیش می آید که چرا خداوند حکیم یک چنین قدرتی را در اختیار شیبادی نهاده است که گروه انبوهی را بفریبد.

خدایی که آگاه است و می داند که اعجاز، بر عظمت معنوی مدعی می افزاید و این شخص به وسیله همین اعجاز، موقعیت خود را در جامعه تحکیم می کند و حساب خود را از مردم جدا می سازد و مردم خواه ناخواه به سوی وی کشیده می شوند و مطیع او می گردند، با این وصف چطور یک چنین حربه برنده و مغناطیس دل ها را در اختیار او نهاده است، مگر او حکیم نیست، مگر او به هدایت مردم علاقه ندارد و خدایی که واجد این صفات است کاری نمی کند که ضربه ای بر هدف او وارد سازد.

از این نظر شق دوم که معجزه در اختیار مدعیان دروغ گو قرار بگیرد باطل بوده و قهراً صورت نخست که این قدرت به مقتضای حکمت فقط در اختیار افراد صالح و راست گو قرار می گیرد ثابت می شود و معجزه، سند زنده بر صدق گفتار مدعی نبوت تلقی می گردد.

راهنمایی قرآن در این باره.

کتاب آسمانی ما قرآن که با دلایل روشن و علمی و خریدپسند، جامعه بشری را به اصول و معارف حقه هدایت می نماید درباره پیامبر اسلام چنین می فرماید:

وَلَوْ نَقُولُ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقْوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ؛ (8)

هرگاه او (محمد) نسبت های بی اساس به ما می داد او را با قدرت (هرچه تمام تر) می گرفتیم سپس رگ قلبش را قطع می کردیم و هیچ کس از شما نمی توانست از (مجازات) او مانع شود.

صریح آیه این است که هر گاه پیامبر اسلام نسبت های بی اساسی به خدا بدهد، خداوند برای روشن شدن بطلان ادعای او بی درنگ نعمت حیات را از او سلب می کند. آیا این آیه مخصوص حضرت محمد است یا شامل هر فردی است که بخواهد نسبت دروغ به خدا بدهد و دین و آیینی از خود بسازد.



هیچ کس نمی تواند بگوید که آیه عمومیت دارد و شامل تمام دروغ گویان و آیین سازان تاریخ زندگی بشر است؛ زیرا در طول تاریخ زندگی انسان، کسانی آمده اند و آیین های دروغین ساخته اند و هرگز قهر خداوند شامل حال آنها نشده و شاهرگ آنها را قطع نکرده است و محال است وحی آسمانی و یا خود پیامبر سخنی بگوید که بدهانت بر خلاف آن گواهی دهد.

پس ناچار این آیه، ناظر به حضرت محمد و کسانی که از جهاتی مانند او بوده اند، می باشد. پیامبر اسلام سالیانی دراز با پاکي هر چه تمام تر در میان مردم زندگی کرد، و معارف و اصول و دستوهای او مطابق خرد بود، بالاتر از همه با معجزه بزرگی به نام (قرآن) مجهز بود که تمام نوابغ جهان و بزرگان عالم و پی افکنان علوم و سخنوران گیتی از مبارزه با آن اظهار عجز و ناتوانی کرده اند. در این صورت اگر او در ادعایش دروغ گو باشد قرار دادن چنین قدرتی در دست او که همه شرایط نفوذ در مردم از پاکي و قداست و برتری برنامه ها در او جمع است مخالف هدف حکیمانه الهی است که هدایت بندگان خود را می خواهد، بلکه باید خداوند برای حفظ غرض و هدف خود و مصالح بندگان، نعمت حیات را از او سلب کند تا بندگان او را نفریبند و یا این که قدرت را از او گرفته و شرایط نفوذ او را در مردم از بین ببرد. ولی اگر دیدیم او با آن شرایط و با این معجزه مافوق قدرت بشری، ادامه حیات یافت و مشغول تبلیغ گردید و گزندی از ناحیه خدا به وی نرسید، در این صورت به طور قطع و جزم تصدیق خواهیم کرد که او برگزیده خدا و پیامبر و سفیر واقعی اوست و اگر چنین نبود خداوند به مقتضای حکمت خود یا از او سلب حیات می کرد و یا این معجزه را در اختیار او نمی گذاشت.

---

1. بقره (2) آیه 213.
2. اصول کافی، باب عقل و جهل، حدیث 11.
3. الهیات شفا، بخش نبوت، و نیز به کتاب دیگر وی به نام النجاه، ص 304 مراجعه شود.
4. پیامبران راستین را از مدعیان دروغین از سه راه می توان تمیز داد:  
الف) اعجاز؛  
ب) پیامبر پیشین بر نبوت پیامبر بعدی تصریح کند؛  
ج) قراین و شواهد قاطعی گواهی بر نبوت شخص دهد، به طوری که از مجموع قراین بقین حاصل کنیم که وی فرستاده خداست. ما در آینده درباره این دو طریق نیز گفتگو خواهیم کرد.
5. کَلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِإِنَّ إِذْ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ.
6. ابن اثیر، تاریخ کامل، ج 2، ص 138.
7. نازعات (79) آیه 5.
8. حاقه (69) آیه 46.

## خدا و پیامبران (2)

---

- درس 49: چگونه معجزه را از غیر آن تمیز دهیم.  
درس 50: دوراه دیگر برای شناسایی پیامبران.  
1. تصریح پیامبر پیشین.  
2. گردآوری قراین.  
درس 51: وحی یا شعور مرموز!  
وحی و دانشمندان مادی.  
درس 52: چرا وحی حس همگانی نیست.  
درس 53: وحی از نظر لغت و قرآن.  
درس 54: آیا وحی زاینده نبوغ است.  
نارسایی این تفسیر.  
این نظر با گفتار خود آنان نیز مخالف است.  
درس 55: چگونه ممکن است يك فرد در برابر گناه معصوم باشد.  
چگونه ممکن است يك فرد در برابر گناه معصوم باشد.  
درس 56: چرا باید پیامبران معصوم باشند.  
درس 57: گواه اول بر عصمت پیشوایان الهی از گناه.  
تربیت در سایه عمل.  
درس 58: گواه دوم بر عصمت پیشوایان آسمانی.

جلب اعتماد.

درس 59: مصونیت از خطا و اشتباه.

راهنمایی پیشوایان.

درس 60: اطلاعات وسیع، علم و دانش سرشار.

پیراستگی از عیوب و نقایص.

---

## درس 49: چگونه معجزه را از غیر آن تمیز دهیم

هر گاه سخن از اعجاز به میان می آید و گفته می شود که معجزه يك نوع امر خارق العاده ای است که از حدود توانایی دیگران بیرون است، بی درنگ سؤالی به شرح زیر مطرح می گردد:

چگونه معجزه را از دیگر خارق عادت ها تمیز دهیم، زیرا مرتاضان و ساحران نیز کارهای شگفت انگیزی که از حدود قوانین عادی بیرون است و اعجاب و شگفتی دیگران را بر می انگیزد انجام می دهند و ساحران و جادوگران با تصرف در مشاعر عقلی اشخاص، اموری را که حقیقت ندارد به صورت يك امر واقعی جلوه می دهند و حقه بازان با تردستی خاصی معرکه هایی را برپا می کنند؛ در این صورت ما چگونه اعجاز را از سحر، جادو، ریاضت و تردستی تمیز دهیم و به راستی این قسمت، از نقاط حساس بحث اعجاز است. برای تمیز و شناسایی معجزه از دیگر خوارق عادات، نشانه هایی وجود دارد که در پرتو آنها می توان حق را از باطل و معجزه را از سحر، تمیز داد اینک بیان این طرق:

1. نیروی مرموزی که مرتاضان و جادوگران و حقه بازان به آن مجهزند، نتیجه مستقیم آموزش ها و پرورش هایی است که زیر نظر استادان فن انجام می دهند، و همه آنها استاد دیده و مکتب رفته اند، آنان سالیان درازی به تعلیم و تمرین پرداخته تا توانسته اند به این ویژگی برسند.

آن مرتاض هندی که روی میخ های تیز می خوابد و سنگ های بزرگ را روی سینه او می شکنند، روز نخست يك فرد معمولی بوده و در پرتو ریاضت و تمرین های زیاد، روح قوی و نیرومندی پیدا کرده و به اصطلاح امروز، واجد نیروی مرموزی گردیده است که بدن خود را از تأثیر این عوامل باز می دارد و این عوامل روی بدن او اثر نمی گذارد.

ساحران و عیاران مدت متمادی در مکتب استادان سحر درس می آموزند و پس از تمرین های خاصی به هنرنمایی می پردازند، تعلیم و تمرین اساس ریاضت و جادوگری است، ولی اعجاز پیامبران جنبه ادعایی دارد و کوچک ترین سابقه تعلیم و تمرینی در کارهای آنها نیست و تاریخچه زندگی آنها بهترین گواه این ادعاست.

2. اعمال شگفت انگیز مرتاضان و ساحران، قابل معارضه و مقابله است، زیرا از آن جا که مبادی آن، تعلیم و تمرین می باشد، دیگر مرتاضان و ساحران نیز قدرت بر انجام همان عمل را دارند؛ مثلاً یکی از کارهای مرتاضان این است که يك ماه با خوردن يك بادم، زنده بمانند و یا مدت ها در يك جعبه در بسته و بدون هوا به سر ببرند و چون همه این کارها از مجرای تعلیم و تمرین است، دیگران نیز می توانند از همان طریق وارد شده و مانند آنان هنرنمایی کنند.

3. مرتاضان و جادوگران هرگز مردم را به مقابله و معارضه دعوت نکرده اند و به اصطلاح در برنامه زندگی آنها (تحدی) نیست، زیرا می دانند اگر تحدی کنند بی درنگ منکوب و سرکوب می شوند و در محیط ریاضت و سحر نمونه کار آنان فراوان پیدا می شود.

از آن جا که در هیچ دوره ای ساحر و جادوگر منحصر به يك فرد نبوده و هم اکنون نیز در محیط هند که ریاضت و سحر رونق خود را از دست نداده است بازیگران این صحنه ها بی شمار و فراوان هستند، از این نظر مرتاضان و جادوگران دعوی تحدی و مقابله طلبی ندارند، ولی پیامبران و دارندگان اعجاز همواره مردم را به تحدی و مقابله دعوت می نمایند و از روز نخست اعلام می دارند که شما توانایی مقابله با آن را ندارید و قرآن که معجزه باقی پیامبر اسلام است به طور آشکار دعوت به تحدی می نماید و می فرماید:

قُلْ لَنْ اجْتَمَعَتِ الْاِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلَيَّ اَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا؛ (1)

بگو: اگر انس و جن اتفاق کنند که مانند این قرآن را بیآورند همانند آن را نخواهند آورد، هر چند یکدیگر را (در این کار) کمک کنند.

و اگر روزی گروهی از روی عناد و لجاج به تحدی بپردازند و بخواهند با معجزات معارضه نمایند فوراً با شکست فاحشی روبه رو شده عقب نشینی می نمایند.

موسی بن عمران با معجزات خود وارد میدان مبارزه شد و فرعون خیره سر، به گمان این که آیات موسی از قماش سحر ساحران است، جادوگران را دور خود گرد آورد و به آنان وعده بدل و بخشش داد، ولی موسی قبلاً به آنان اخطار کرد که:

ما جئتم به السحر ان اذ سبیطله؛ (2)

آن چه شما به میدان مبارزه آوردید همگی از نوع سحر است و خداوند همه را باطل می سازد.

چیزی نگذشت که نخستین کسانی که در صف مقدم مبارزه بودند، نخستین کسانی شدند که به او ایمان آوردند، زیرا از آن جا که آنان اهل فن و استاد سحر بودند دانستند که آیات موسی از قماش سحر نیست، بلکه آیات الهی است که به وی اعطا شده است و علت این که جادوگران در صحنه مبارزه شکست می خوردند روشن است، زیرا تکیه گاه مرتاضان و جادوگران جز نیروی محدود انسانی چیز دیگری نبود. از این نظر جادوگران هر چه کنند کارهای آنها از چهارچوب نیروی انسانی تجاوز نمی کند، ولی پیامبران به قدرت نامحدود الهی تکیه دارند و از آن قدرت بی پایان بهره مند می شوند.

4. پیامبران همواره دارای اهداف عالی انسانی اند و مردم را به فضایل انسانی و سجایای اخلاقی که ضامن سعادت و نیک فرجامی آنان است دعوت می کنند و اساس مکتب آنها را خداپرستی و اعتقاد به روز رستاخیز و دعوت به صداقت و شرافت، نیکی و جوانمردی، تقوا و عفت، عدالت و مراعات حقوق، ادب و اخلاق و ... تشکیل می دهد، ولی هرگز مرتاضان و ساحران دارای چنین اهدافی نبوده و نخواهند بود. آنان فقط برای جلب قلوب مردم و به دست آوردن پول و شهرت، دست به چنین کارهایی می زنند؛ برخی را دیده ایم که یک عمر رنج می برند و جان خود را در چهارچوب ریاضت حبس می کنند تا از این طریق شهره آفاق شوند و در میان مردم انگشت نما گردند، و تا کنون در طول حیات بشر، دیده شده که جادوگر و یا مرتاضی یک مکتب اخلاقی و یا اجتماعی از خود به یادگار بگذارد، بلکه همواره از این معانی به کلی بی خبر بوده و این مفاهیم عالی را باور نکرده اند.

از این مطلب کاملاً روشن است، زیرا پیامبران انسان های برگزیده ای هستند که از طرف خدا برای هدایت مردم به راه حق و حقیقت مبعوث شده اند و باید دارای چنین اهداف عالی و مکتب ارجمندی باشند، ولی دیگران رابطه خود را از خدا گسسته و طوق بندگی نفس، به گردن نهاده اند و تشنه نیل به مقاصد پوچ مادی اند و از یک چنین جمعیت نمی توان چنین انتظاری داشت.

5. پیامبران از نظر روحیه و اخلاق و ملکات با مرتاضان و ساحران در دو قطب مخالف قرار دارند، پیامبران آسمانی دارای صفات حمیده و ملکات عالی انسانی اند و در طول تاریخ زندگی آنها نقطه تاریک و زنده ای وجود ندارد؛ ولی گروه مقابل نوعاً افرادی لا ابالی و دور از فضایل انسانی هستند و اگر کسی چند جلسه با آنها معاشرت کند به درون تاریک آنان پی می برد و از خلال افعال و گفتارشان روحیه آنها را به دست می آورد.

### درس 50: دو راه دیگر برای شناسایی پیامبران

آیا راه شناختن پیامبران واقعی، منحصر به اعجاز و کار خارق العاده است، یا راه های دیگری نیز برای شناسایی آنها وجود دارد.

پاسخ این پرسش مثبت است و دو راه دیگر برای شناسایی پیامبران وجود دارد که بیان می گردد:

1. تصریح پیامبر پیشین.

کسی که نبوت او از روی دلایل قطعی ثابت شده است پیامبر آینده را با ذکر نام و مشخصات، تعیین می نماید، خواه این دو نفر در یک عصر زندگی کنند یا در دو عصر مختلف و در هر حال تصدیق نبی پیشین، باید آن چنان صریح و روشن و آشکار و دور از هر نوع ابهام و تردید باشد که برای افراد حقیقت جو، موجب اطمینان و یقین گردد. از باب نمونه به آیه زیر توجه فرمایید:

وَ إِذْ قَالَ عِيسَىٰ بَنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُّصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ النُّورِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ...؛(3)

و (به یاد آر) وقتی را که عیسی بن مریم گفت: ای بنی اسرائیل! من پیامبر و فرستاده خدا به سوی شما هستم و تصدیق کننده توراتم که در برابرم قرار دارد و بشارت دهنده ام به پیامبری که پس از من می آید و نام او (احمد) است.

عیسی در این گفتار خود، با بیان هر چه کامل تر، به نبوت شخصی که پس از وی می آید و نام او احمد است، تصریح نموده و شک و تردید را درباره نبوت (احمد) از اذهان حقیقت جویان زدوده است.

اصولاً مقامات شامخ و بلندمانند نبوت و امامت باید با دلایل قطعی و روشن ثابت گردد و جمله ای که بیانگر نبوت آینده است باید آن چنان روشن باشد که برای آیندگان سند قطعی شمرده شود.

حضرت موسی با کمال صراحت از خداوند خواست که برادر او را در کار تبلیغ دخالت دهد و او را وزیر و یاور موسی قرار دهد و این حقیقت را با جمله زیر بیان نمود:

وَ اجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِ هَرُونَ أَخِي أَشُدُّ بِهِ أَزْرِي وَ أَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي؛(4)

از کسانم برای من وزیر و پشتیبان قرار ده، هارون برادرم را، و پشت مرا به سبب او محکم نما و او را در کار تبلیغ شریکم فرما.

خداوند نیز با صراحت هر چه کامل تر به ندای او پاسخ مثبت گفته می فرماید:

قَدْ أوتيتَ سُوْلَكَ يَا مُوسَى؛ (5)

ما درخواست تو را اجابت نمودیم.

در جای دیگر به نبوت هارون تصریح نموده می فرماید:

وْهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا آخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا؛ (6)

از رحمت خود (به موسی برای یاری و کمک) برادرش هارون را که پیامبر است بخشیدیم.

بهره برداری از این راه برای اثبات نبوت پیامبر اسلام بستگی به این دارد که از مجموع بشارات وارد شده در عهد جدید و قدیم، نبوت حضرت محمد به طور صریح و روشن استفاده شود و علما و دانشمندان بزرگ اسلام بشارات زیادی را که در کتاب عهد جدید و قدیم درباره نبوت حضرت محمد آمده گرد آورده اند و درباره آنها کتاب ها و رساله ها تألیف کرده اند و لازم است برای حقانیت دین اسلام این تحقیقات با گستردگی هر چه بیشتر ادامه یابد.

2. گردآوری قراین.

راه دیگر جهت شناسایی پیامبران گردآوری قراین و شواهد است تا انسان از مجموع این قراین و شواهد نبی را از متنبی تمیز دهد.

امروزه یکی از طرق قضاوت و داوری در محاکم رسمی، گردآوری قراین و شواهدی است که بتواند حقیقت را کشف کند. با مراجعه ای کوتاه به پرونده های محاکم قضایی این مطلب به اثبات می رسد که برای آشکار شدن حقیقت و شناخت مدعی راست گو از دروغ گو از این طریق استفاده می کنند.

این قراین درباره پیامبران می تواند امور زیر باشد:

الف) بررسی خصوصیات روحی و اخلاقی مدعی و علاقه او به مال و جاه و سوابق زندگی او در میان مردم؛

ب) محیطی که از آن جا برخاسته است؛ مثلاً با دقت هر چه بیشتر باید دید که آیا محیط وی بعثت چنین مدعی ای را ایجاد می کرده یا نه به طور مسلم هر گاه از میان یک ملت درس نخوانده و نیمه وحشی مردی برخیزد که با نداشتن تحصیلات عادی، مردم را به پاکی و نیکی و نظام صحیح زندگی دعوت کند بی تردید چنین بعثتی گواه برانگیختگی وی از طرف مقام ربوبی است؛

ج) محتویات آیین او از نظر معارف و احکام؛ هرگاه سخنان او در باب معارف علمی با موازین عقل و خرد تطبیق کند و در شناسایی معارف از قبیل صفات خدا و آن چه مربوط به مبدأ و معاد است از صحیح ترین راه وارد شود و در بیان نظام اخلاقی و اجتماعی، اجتماع را به عالی ترین نظام رهبری بنماید و با طریقی دور از افراط و تفریط فضایل انسانی و سجایای اخلاقی را میان پیروان خود پرورش دهد و آنان را از سوق به ناپاکی ها و صفات پست باز دارد خود این محتویات می تواند گواه بر ارتباط او با مقام بالا باشد؛

د) ثبات او در راه دعوت؛ ثبات او در طریق دعوت خود یکی دیگر از قراینی است که می تواند گواه بر صدق گفتار او باشد. هرگاه او در طول زندگی به تمام آن چه که می گوید و دعوت می کند عمل نماید و تا آخر زندگی در این راه استقامت ورزد و از دعوت خود باز نگردد خود این عمل گواه بر صدق اوست؛

ه) وسایلی که از آن برای پیشرفت آیین خود استفاده می کند؛ هرگاه مدعی نبوت برای پیشرفت اهداف خود از وسایل صحیح که عقل و خرد آن را تصدیق می کند استفاده نماید و از دروغ و ستم و صحنه سازی برای پیشبرد مقاصد خود اجتناب ورزد، و از منطق غلط (الغایة تبرر الوسيلة) (هدف مجوز به کار بردن هر نوع وسیله است) بیزار باشد، خود این کار نشانه سلامت روح و فکر اوست و بعید است که چنین فردی در اصل دعوت خود دروغ بگوید؛

و) وضع پیروان وی؛ وضع روحی، فکری و اخلاقی افرادی که دور مدعی نبوت را می گیرند روشنگر وضع پیشوای ایشان است، هرگاه بیشتر نزدیکان و بستگان وی که کاملاً از وضع داخلی او آگاهند به وی ایمان آورند و یا غالب کسانی که به وی می گروند گروهی باشند که در خرد و دقت و پاکی در میان مردم نمونه باشند در این صورت انسان به صدق دعوت مدعی، اطمینان پیدا می کند.

## درس 51: وحی یا شعور مرموز!

سومین بخش از بحث های ما درباره نبوت عامه، (وحی) است. وحی آسمانی که سرچشمه علوم و معارف پیامبران الهی است، یکی از مسائل دقیق و پیچیده ای است که شایان تحقیق و بررسی عمیق است.

پیامبران دستورها و برنامه های خود را از طریق وحی می گیرند و به نام پیام های غیبی در اختیار مردم می گذارند، ولی حقیقت این ادراک چیست، و آنان در پرتو چه حس مرموزی این مطالب را دریافت می کنند اینها از جمله اموری است که دقت بیشتر و بررسی فوق العاده ای لازم دارد.

به طور اجمال باید گفت: ادراک منتهی به وحی، از سنخ ادراک های بشری و معمولی نیست، بلکه ادراکی است غیر عادی و به وسیله حس مخصوصی که ویژه پیامبران آسمانی است انجام می گیرد.

بشر معمولاً بسیاری از معلومات خود را از جهان ماده به وسیله یکی از حواس ظاهری دریافت می کند و آنها را به صورت علوم طبیعی، تاریخ، جغرافیا و... تدوین نموده منتشر می سازد.

قسمت دیگر از معلومات بشر، نتیجه ریاضت های فکری و ثمره استدلال های عقلی اوست. بشر در پرتو نیروی عقل و خرد به سلسله ای از حقایق فلسفی و ریاضی که هرگز وجود مادی و خارجی ندارد واقف می گردد، مثلاً آن چه را که فیلسوف در (الهیات) درباره وجود خداوند و صفات و افعال او بحث می کند و یا آن چه که در (فلسفه) به نام اصول کلی مورد بررسی قرار می گیرد و بر وجود یک سلسله قوانین فلسفی استدلال می شود، همگی زاینده فکر و تعقل و طرز تفکر فلسفی است و این پدیده های علمی، مدرکی جز فکر و استدلال ندارد و هم چنین است بسیاری از فرمول های ریاضی.

قسمت سوم از ادراکات بشر، پرتوی از غرایز نفسانی و فطرت انسانی اوست. درک گرسنگی و تشنگی، میل به امور جنسی، علاقه به مقام و منصب و ثروت، گرایش به فضایل اخلاقی و سجایای انسانی و ... همگی ریشه فطری دارند و پرتوی از تجلی فطرت و غرایز اوست.

برخی از آثار ادبی و هنری انسان اثر مستقیم ذوق و استعداد خدایی اوست، گروهی بدون سابقه تعلیم و یا با تعلیم و تربیت بسیار مختصر، پدید آمده عالی ترین اثر هنری و ادبی می باشند و لطیف ترین نکته های ادبی و روح نوازترین مناظر طبیعی و شیرین ترین عواطف انسانی را در قالب داستان و شعر می ریزند. همه این علوم و ادراکات هر چه باشند از راه طبیعی و بشری است.

کوتاه سخن این که، همه ادراکات، یک سلسله درک های بشری و پدیده های طبیعی است که به وسایل گوناگون عادی در محیط فکر انسان وارد می شود، ولی معلومات پیامبران از طریق وحی، شبیه هیچ یک از این ادراکات با اختلافاتی که دارند نیست، بلکه ادراکی است غیر عادی که به وسیله حس مخصوصی که دارند، انجام می گیرد.

پیامبران آسمانی هم چنان که خود آنان نیز تصریح کرده اند، دارای حس خاص و مرموزی هستند که بدون ابزار و اسباب ظاهری، با جهان غیب ارتباط دارند و پیام های الهی را بدون کم و زیاد به صورت دستورات او در اختیار مردم می گذارند و کوچک ترین تصرفی در آن نمی کنند.

گواه روشن بر این ارتباط و بر وجود چنین حسی علاوه بر ادعای خود آنان که صادق و راست گو هستند و معجزات آنها گواه بر راست گویی آنان می باشد همان آثار و معارف فوق العاده وسیع و دور از اندیشه انسان هاست که هرگز بدون ارتباط با مبدأ جهان، ممکن نیست در اختیار بشری محدود (شخص پیامبر) قرار گیرد. نهضت های عمیق و دامنه دار آنان که بشر مانند آن را در هیچ یک از جنبش های فردی و اجتماعی ندیده است و فداکاری های زاید الوصفی که در راه تحقق بخشیدن به پیام های الهی، از خود نشان می دادند نشانه ارتباط آنها با جهان بالاست که یک چنین برکات و آثاری را در بر دارد.

وحی و دانشمندان مادی.

برای یک فرد مادی که دایره هستی را منحصر به جهان ماده می داند و جز ماده و پدیده های آن به چیزی اعتقاد ندارد درک این نوع مسائل بسیار مشکل است و تا دگرگونی عمیقی در طرز تفکر یک فرد مادی به وجود نیاید و به جهانی بالاتر از ماده معتقد نگردد هرگز قادر به درک این سنخ مسائل نخواهد بود.

کسانی که ابزار تحقیق آنها لابراتوار و یا چاقوی تشریح و میکروسکوپ است و اصرار دارند که به هر حادثه و رویدادی رنگ پدیده مادی بدهند، هرگز نخواهند توانست که با یک فرد الهی که افق دید وی بسیار وسیع است و جهان هستی را منحصر به چهارچوب ماده نمی داند و شعاع وجود را تا مجردات و ماورای طبیعت گسترده می داند در این مباحث هم گام و هم فکر شوند.

علت این که یک فرد مادی به مسائلی مانند وحی و فرشته و مانند آنها نمی تواند معتقد گردد، این است که می خواهد همه چیز را با ابزار ناقص مادی خود اندازه گیری کند و سپس درباره آنها داوری نماید، در صورتی که با این ابزار با همه نقصی که دارند فقط می توان درباره وجود و عدم قسمتی از امور مادی داوری نمود و امور معنوی و مجرد از ماده از نظر درجه بندی وجود در مرتبه بالاتر از این ابزار قرار گرفته اند و تحت حکومت آنها واقع نمی شوند؛

مثلاً هرگز نمی توان روح مجرد را با چاقوی تشریح و یا میکروسکوپ و یا سایر وسایل مادی مشاهده نمود و از این طریق درباره آن به نفی و اثبات پرداخت.

آن دانشمندان مادی که می گویند: ما در بررسی ها و آزمایش های خود به موجودی به نام (روح) و ادراکی به نام (وحی) برخورد نمی کنیم، باید در پاسخ آنان گفت: شما با این ابزار مادی نمی توانید جز درباره امور مادی قضاوت کنید و موضوعاتی که از نظر سنخ وجود بالاتر از ماده است با این ابزار تحت تجزیه و آزمایش قرار نمی گیرند، بلکه این نوع مسائل برای خود راه اثبات جداگانه و دلایل مخصوصی دارند که اگر با کمال بی طرفی از راه ویژه آن وارد شوید به وجود چنین جهانی اعتراف خواهید نمود.

بنابراین يك فرد مادي تا به وجود ماوراي طبيعت معتقد نگردد، بحث با او در این نوع مسائل ثمری نخواهد داشت، بلکه قبلاً باید این جاده را برای او هموار ساخت سپس در وجود ادراکی به نام (وحی) که از سنخ ادراک های معمولی نیست با او گفتگو نمود.

## درس 52: چرا وحی حس همگانی نیست؟

اعتراف به وحی که اساس تصدیق نبوت پیامبران است ما را بر آن می دارد که امکان وجود چنین ادراکی را ارزیابی کنیم.

ممکن است گفته شود: نتیجه بحث پیش این شد که پیامبران آسمانی دارای دستگاه گیرنده مرموزی هستند که می توانند به وسیله آن با مبدأ آفرینش و یا سفیران وی (فرشتگان) ارتباط برقرار کنند و به عبارت روشن تر، يك نوع ادراک و حس علمی است که با آن می توانند در هر نقطه ای که قرار دارند بدون ابزار مادی از جهان غیب گزارش دهند و اخبار و پیام های آن جا را دریافت نمایند.

در این صورت این سؤال پیش می آید که آیا چنین حسی امکان دارد، و اگر امکان دارد چرا در انسان های دیگر از چنین حسی خبری نیست.

پاسخ در امکان چنین حسی کافی است که علم و فلسفه آن را مردود نهموده است، ولی چرا همه انسان ها دارای چنین ادراک مرموزی نیستند، چندان سؤال موجهی نیست. زیرا لزومی ندارد اگر حسی در فردی پیدا شد در همه افراد نیز وجود داشته باشد.

حواس پنج گانه از عمومی ترین حواس انسان است، ولی افرادی پیدا می شوند که فاقد يك یا دو یا چند حس می باشند. آیا این افراد حق دارند، دارندگان حواس پنج گانه را به باد انتقاد بگیرند و حسی را که خود فاقد آن هستند رد و نفي کنند.

نوابغ جهان دارای شعور و ادراک خاصی در حل مسائل و مشکلات می باشند، آیا افراد معمولی به خود حق می دهند که وجود چنین ادراک و شعوری را در آنان انکار نمایند.

تمایلات جنسی کمالي است که در نهاد همه انسان ها، (بالقوه) وجود دارد، ولی فصل رشد و نمو آن دوران بلوغ است و گاهی افرادی بر اثر يك سلسله عوامل ناگوار برای همیشه از آن محروم می گردند. آیا چنین افرادی حق دارند به انکار چنین احساسی برخیزند.

روان شناسان قدیم و جدید می گویند: در پس پرده وجود انسان، مرتبه ای وجود دارد که اگر روزنه ای به سوی آن باز شود چنان که گاهی در اهل ریاضت اتفاق می افتد، بسیاری از اسرار پنهانی برای او مکشوف می گردد.

بنابراین، انتظار این که اگر حسی در فردی یا افراد خاصی پیدا شد باید در همه افراد وجود داشته باشد بسیار انتظار بی جایی است، حتی در حیوانات نیز يك چنین تفاوتی به چشم می خورد.

شب پره، دارای حس خاصی است با این که چشم درستی ندارد پیش از برخورد به مانع، وجود آن را با دقت و مهارت زیاد حس می کند و راه خود را کج می نماید. حس (مانع شناسی) این پرنده به اندازه ای نیرومند است که از پرپیچ ترین راه ها می گذرد، اما هرگز به مانعی برنمی خورد.

بسیاری از حیوانات پیش از ریزش برف و باران، نزول آن را احساس می کنند و با این که هوا صاف است موقع خواب، به نقطه ای پناه می برند که باران گیر نباشد.

بسیاری از جانوران وقوع زلزله را پیش بینی کرده قبل از وقوع حادثه نعره های جگرخراشی می کشند و گاهی در های (طویل) را شکسته به بیابان ها می دوند. برخی جان داران در فصل تابستان از شدت سرمای زمستان سال آگاه می گردند و فعالیت های خود را برای حفاظت خویش و فراهم ساختن توشه زمستان، افزایش می دهند. استاد (میلین ادوارد) استاد دانشگاه سربین درباره حشره ای به نام (اکسیکلوپ) چنین می نویسد:

این حشره، تنها زندگی می کند و بلافاصله پس از تخم گذاری می میرد. وقتی احساس کرد که دوران تخم گذاری اش رسیده سراغ قطعه چوبی می رود و آن را سوراخ می کند. سپس به دنبال شکوفه گل ها و برگ های شکر رفته، اطراف سوراخ را با آنها می پوشاند و يك تخم می گذارد، سپس تراشه ای را به صورت خمیری درمی آورد و آن را به صورت سقف بر روی آن تخم می گذارد و آن را با برگ های مزبور می پوشاند. باز روی آن، تخم گذارده و به همان ترتیب این کار را ادامه می دهد تا تخم گذاری تمام شود و در همان وقت نیز جان می سپارد.

هنگامی که نوزادان سر از تخم درآوردند، به صورت کرم بی بالی هستند که قدرت دفاع از خود ندارند و تا مدت يك سال نمی توانند برای خود غذایی تهیه کنند، این وضع اجاب می کند که نوزادان این حشره، در نقطه ای آرام و محکم يك سال تمام زندگی کنند.

این عمل حاکی است که مادر آنها بسیاری از مسائل زندگی نوزادان خود را می‌داند و آن را درک می‌کند، در صورتی که این حس در همه جانوران و حیوانات وجود ندارد. (7)

موربانه از وجود سیمانی محکم و استوار آگاهی دارد، که بشر هنوز به آن دست نیافته است.

تمام این مثال‌ها برای این است که هرگز نباید انتظار داشته باشیم که تمام افراد انسان و یا حیوان از نظر احساس و ادراک يك سان باشند و اگر فردي یا افرادی دارای شعور خاصی گردیدند افراد دیگر نیز مشابه آن را داشته باشند.

درس 53: وحی از نظر لغت و قرآن.

هر نوع ادراک سري و پنهانی را از نظر لغت (وحی) می‌گویند و اگر به آهسته سخن گفتن (وحی) می‌گویند، از این نظر است که گوینده به طور سري می‌خواهد مخاطب را از مقصد خود آگاه سازد و دیگری متوجه نگردد.

در قرآن مجید این لفظ در معانی گوناگونی به کار رفته است، ولی همه این معانی به ریشه واحدی که بیان گردید برمی‌گردند. اینک برخی از این معانی:

1. آشنا ساختن موجودات به وظایف خود به طوری که هر موجودی به وظیفه تکوینی خود عمل کند؛ مانند:

فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحِي فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرًا؛ (8)

آنها را در ظرف دو روز به صورت هفت آسمان قرار داد و وظیفه هر آسمانی را برعهده آن نهاد. و از این طریق هر آسمانی به وظایف خود آشنا گردید.

2. درک غریزی؛ مانند:

وَ أَوْحِي رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا؛ (9)

خدای تو، به زنبور (وحی) نمود که از کوه‌ها برای خود لانه گیرد.

بنابراین کلیه فعالیت‌های این حشره و حشرات دیگر از قبیل لانه‌سازی و گردآوری شیره درختان، پرورش نوزادان و... يك نوع وحی فکری است و همه این جان‌داران از طریق رهبری فطرت و غریزه به وظایف خود آشنا می‌شوند. این قسم از وحی را در اصطلاح دانشمندان (وحی تکوینی) می‌گویند.

3. الهام قلبی؛ مانند:

وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ؛ (10)

به (قلب) مادر موسی الهام نمودیم که نوزاد خود را شیرده.

4. القای کلام به طور سري و پنهانی؛ مانند:

وَ إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَلْيَوَّخُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ؛ (11)

شیاطین به دوستان خود مطالبی مخفیانه القا می‌کنند.

5. ارتباط پیامبران با جهان بالا و دریافت حقایق و دستورهایی از آن جهان و این همان وحی است که مورد گفتگوی ماست.

اگر به پیامبران آسمانی (نبی) می‌گویند از این نظر است که آنان مطالبی را از جهان دیگر گزارش می‌دهند و بر اثر ارتباطی که با خداوند دارند، دستورهایی او را در اختیار بندگان وی می‌گذارند و این ارتباط به صورت‌های گوناگونی تجلی می‌کند:

الف) گاهی روح قوی و نیرومند و مؤید پیامبر حقایقی را در عالم رؤیا می‌بیند و راز الهی و احکام وی از این راه به او می‌رسد، چنان‌که ابراهیم برای ذبح اسماعیل از این طریق مأموریت یافت. به طور مسلم خواب اولیای الهی که همواره مورد مراقبت خداوند متعال و فرشتگان آسمانی هستند با خواب افراد معمولی که هیچ نوع مصونیت ندارند فرق دارد؛

ب) گاهی دستورهایی الهی به روح و قلب پاک آنها القا می‌گردد و روح بزرگ آنان مرکز نزول وحی آسمانی می‌شود؛

ج) گاهی ممکن است که خالق جهان در عین حالی که در حجاب غیب است از طریق ایجاد صوتی با پیامبر خود سخن بگوید؛

د) معمولاً وحی آسمانی به وسیله پیک وحی و فرشته حامل آن انجام می‌گیرد و فرشته آسمانی در برابر دیدگان پیامبر به صورت خاصی تمثیل می‌جوید.

قرآن مجید به مراحل چهارگانه وحی در آیه زیر اشاره کرده می‌فرماید:

وَ مَا كَانَ لَيْسَتْ أَنْ يُكَلِّمَهُ إِذْ إِی وَحِيًّا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلُ رَسُولًا فَيُوحِي بِلَاذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِي حَكِيمٌ؛ (12)

و شایسته هیچ انسانی نیست که خدا با او سخن گوید مگر از راه وحی یا از پشت حجاب یا رسولی می‌فرستد و به فرمان او آن چه را بخواهد وحی می‌کند، چرا که او بلند مقام و حکیم است.

1) (ای وحیاً)؛ این جمله به دو قسم نخستین وحیی که همان ادراک در رؤیا و القا در قلب است اشاره می‌کند.

2) (أو من وراء حجاب)؛ مقصود از آن این است که گوینده در پشت حجابی باشد و شخص او دیده نشود، ولی سخن او شنیده گردد و این همان وحی به وسیله امواج صوتی است. مانند آن که حضرت موسی، صدای وحی الهی را از کوه یا درخت شنید، گویی خدا از پشت حجاب سخن می گوید.

3) (أو يُرْسِلُ رُسُلًا)؛ و مقصود از آن پیک وحی است که حامل دستورهای الهی است و به صورتی در برابر پیامبر خدا جلوه گر می شود.

در بسیاری از آیات، خداوند بزرگ، خود را وحی کننده و فرستنده وحی معرفی کرده است و از تمام آیات و روایاتی که در این زمینه وارد شده استفاده می شود که آن چه را پیامبر از طریق وحی اخذ می کند سخن خدا و دستور پاک و دست نخورده اوست و هرگز زاییده فکر پیامبر یا نبوغ او و سایر امور نیست.

## درس 54: آیا وحی زاییده نبوغ است؟

بحث های پیشین به خوبی ثابت کرد که وحی یک ادراک خاص و یک نوع شعور مرموزی است که تنها در یک دسته از افراد بشر به نام پیامبران وجود دارد و آنان در پرتو این حس، تعالیم الهی را بدون کم و زیاد و بدون کوچک ترین خطا و لغزش از جهان دیگر گرفته، در اختیار مردم می گذارند.

و این که حقیقت این حس چیست، و حالات روانی پیامبران در زمان فراگرفتن وحی آسمانی چگونه است از جمله مسائلی است که فهم و درک کنه آن برای ما ممکن نیست و باید بسان بسیاری از مسائل غیبی (مانند ذات و صفات خدا و حقیقت برزخ و روز رستاخیز) به آن ایمان بیآوریم، هر چند با خرد کوچک خود واقعیت آن را لمس نمی کنیم.

در برابر این نظر، گروهی وحی را مولود نبوغ پیامبران دانسته و از این طریق خواسته اند از ارزش آن بکاهند. آنها میان پیامبران و دیگر نوابغ جهان تفاوتی قائل نیستند و افکار هر دودسته را محصول فکر انسان و زاییده نبوغ آنان می دانند.

دارندگان این نظریه چنین می گویند: دستگاه آفرینش، افراد نابغه و خیرخواهان بشریت را در دامن خویش پرورش می دهد و آنها روی نبوغ ذاتی و افکار عالی خود، جامعه را به اخلاق نیک و اعمال شایسته و رعایت عدالت اجتماعی و... دعوت نموده از این رهگذر گام های مؤثری برای سعادت بشر برمی دارند و آن چه را که به عنوان دستور و قانون به مردم عرضه می دارند جز نتیجه نبوغ و مولود فکر عالی آنان چیزی نیست و هرگز ارتباطی با جهان دیگر ندارد.

و می گویند: وحی منبعی جز عقل انسانی و ادراکی جز ادراک معمولی نیست و در طول تاریخ عمر بشر، در هر قرنی نوابغی که عالی ترین تجلیات افکار انسانی را دارا بودند، به پاخاسته و به جهان انسانیت خدماتی ارائه داده اند.

برخی از دارندگان این نظریه پا را فراتر نهاده وجود نبوغ را معلول یک سلسله حوادث و اتفاقات روانی دانسته و کوشیده اند که با بررسی های وهمی و پنداری، این علل را در زندگی پیامبران نیز پیدا کنند.

عواملی که موجب بالا رفتن استعداد و پیدایش نبوغ می گردد در نظر آنان به قرار زیر است:

1. عشق، این عامل قوی ترین و پرنرزی ترین افکار را به وجود می آورد، زیرا عشق، محبت و کشش و توجه شدید و خارق العاده به چیزی یا شخصی یا هدفی می باشد و چنین کشش و توجه شدید در هرکس پدید آید موجب بسیج و انگیزش قوای جسمی و روحی او می شود و از جمله فکر و اندیشه او در مناسبت با عشق نیرومند و پویا و پرنرزی می گردد؛

2. ستم کشی طولانی، سبب می شود که فرد ستم دیده فکر خود را برای رفع ستم به کار اندازد و دقیقه ای آرام ننشیند؛

3. در اقلیت و شرایط نامساعد اجتماعی بودن از عوامل تشدید این افکار است، زیرا یک اقلیت برای پر کردن فاصله ای که با اجتماع دارد ناچار است به فکر پردازد و سر انجام آن چه را می خواهد به دست آورد؛

4. کودکی، چون در این سن کودک برای مبارزه با مشکلات آمادگی ندارد در برابر پیشامدهای ناملازم به درون گرای می پردازد، در این صورت افکار کودک تشدید پیدا می کند؛

5. تنهایی و زندان، به افکار انسان شدت می بخشد، زیرا هنگامی که با افراد دیگر هستیم مجبوریم لااقل برای مدت کم هم که باشد مغزو افکار خود را در اختیار دیگران بگذاریم؛

6. سکوت و بی کاری، سبب می گردد که اراده کمتر فعالیت کند و افکار غیر ارادی آزادانه جریان یابد و استواری پیدا کند؛

7. پرورش نخستین، در پیدایش نبوغ نقش بزرگی دارد.

سپس از این بیانات نتیجه می گیرند که این علل به اضافه وجود یک اجتماع فاسد و بی قانون سبب می شود که افکار پیامبران درباره مسائل اجتماعی استوار شود و راه های تازه برای زندگی به مردم نشان دهند. (13)

نارسایی این تفسیر..



دارندگان این نظریه بسان کسانی هستند که قبلاً مدعای خود را ساخته اند و سپس به دنبال دلیل آن می روند، آنان چون در جهان هستی به اصالت چیزی جز ماده معتقد نیستند و جهان غیب را زائیده و هم بشر می دانند، ناچار همه مطالب مربوط به جهان دیگر را از این طریق و امثال آن توجیه می کنند.

از خصایص فکر مادی این است که می خواهد با دانش کوتاه خود و اصول نارسای مادیگری به تفسیر همه حقایق موفق گردد، از این جهت دارندگان چنین طرز تفکری درصددند که مسأله وحی و نبوت را از راهی که بیان شد حل کنند، غافل از آن که یک چنین توجیهی برای مسأله وحی که مظهر تجلی عالی ترین حقایق علمی و فلسفی و قوانین سعادت بخش و استوار انسانی است؛ مانند این است که بگوییم: زلزله شدید در فلان نقطه جهان معلول تیری بوده است که برای شکار حیوانی شلیک شده بود و یا مولود فروریختن یک اتاقک چوبی در روستاهای اطراف آن جا بود.

انکار نمی کنیم عوامل مزبور ممکن است افکار غیر ارادی انسان را تشدید کند و استعداد نهانی او را آشکار سازد، ولی هرگز نمی تواند آفریننده پیامبری باشد که کتاب آسمانی او پس از چهارده قرن در میان تمام افکار نوابغ انسانی، مانند مشعل فروزانی بدرخشد و تمدنی را به وجود آورد که هنوز تاریخ تمدن انسان مانند آن را نشان نداده است و درباره معارف عقلی، فلسفی، قوانین مربوط به جهان طبیعت و اصول زندگی و فضایل اخلاقی، مطالبی را به جهان عرضه بدارد که همیشه صحت و استحکام خود را در زمینه های گوناگون حفظ کند.

این نظر با گفتار خود آنان نیز مخالف است.

هر گاه منطق وحی مربوط به نبوغ این نوع افراد است، چرا پیامبران اصول، قوانین، معارف و علوم خود را به عالم دیگر نسبت می دهند و از این که مربوط به خود آنها باشد به طور واضح خود داری می کنند و می گویند:

إِن آتَّبِعْ إِي مَا يُوحِي إِلَيَّ؛ (14)

من فقط از آن چه که به من وحی می شود پیروی می کنم.  
یا این که می گویند:

إِن هُوَ إِي وَحِي يُوحِي؛ (15)

آن چه می گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست.  
اصولاً ما در جهان دو گروه (مصلح) داریم:

گروهی که تمام طرح ها و نقشه ها را معلول فکر خود و یا حزبی که به وجود آورده اند می دانند.

و گروه دیگری که طرح ها و نقشه های خود را از عالم غیب گرفته اند و مردم را به سوی خدا فرا می خوانند و با ایجاد شوق به پاداش و بیم از کیفرهای او، برنامه اصلاحی خود را طرح و اجرا می نمایند. در این صورت دلیلی ندارد که با این تفاوت هر دو گروه را از شاخه یک درخت بدانیم و همه را زائیده نبوغ معرفی کنیم.

برای گروه نخست هدف و مقصد در مرحله اول، خود شخص است و اگر این گروه دارای فضایل اخلاقی باشند، هدف و مقصد آن توسعه یافته و برنامه های اصلاحی آنان به نزدیکان خانواده یا قبیله و هم وطن و هم نوع نیز می رسد. این گروه همه چیز جهان را برای خود و کسان و کشور و هم نوع خود می خواهند. به کوه و دریا و زمین و آسمان و حتی به علم و اخلاق نیز از نظر احتیاج و استفاده ای که از آنها می توانند بنمایند نظر می کنند. حتی توجه به خدا و دعا را برای بهبود حال و توفیق در آمال و عوطف دنیایی خود انجام می دهند و در حقیقت می خواهند امور معنوی را در جهت تمنیات مادی خویش استخدام نمایند.

ولی گروه دوم که پیامبران باشند مکتبی به عکس این گروه دارند. اینها هدف و مقصد را خدا می دانند و در سایه این عقیده به اصلاح جامعه می پردازند. دگرگونی و تحولی که پیامبران در عالم افکار و آمال بشری ایجاد کردند خیلی شبیه به انقلابی است که کپرنیک در هینت بطلمیوس ایجاد کرد، و نظام نظریات دانشمندان را در مورد وضع نسبی زمین و خورشید دگرگون ساخت. تا قبل از کپرنیک همه دانشمندان، زمین را مرکز جهان و خورشید و تمام دنیا را در حرکت به دور آن می دانستند؛ اما کپرنیک گفت: درست عکس این است، ما مرکز عالم نیستیم، بلکه زمین به دور خورشید می گردد. برای غیر انبیا چه عامی و خودخواه، چه روشن فکر و غیرخواه، مرکز و مقصد و اساس کوشش ها و کاوش ها نفس انسان یا نوع انسان است. همه چیز باید در استخدام و استفاده او باشد، اما برای پیامبران مرکز و مقصد خداست. و در سایه خداپرستی و اعتقاد و تدارک آخرت است که جامعه باید اصلاح و آباد شود. (16)

درس 55: چگونه ممکن است یک فرد در برابر گناه معصوم باشد؟

آیا مقام و منصبی خطیرتر و پر مسؤولیت تر از مقام رهبری جامعه هست، آیا يك فرد بدون داشتن يك سلسله امتیازات روحی و جسمی، می تواند رهبری جامعه را حتی در يك قسمت از شؤون زندگی به عهده بگیرد تا چه رسد رهبری مردم، آن هم در تمام شؤون مادی و معنوی که از آن رهبران آسمانی است. رهبران سیاسی که فقط مسائل سیاسی مملکت را رهبری می کنند و یا متخصصان مسائل اقتصادی که زمام اقتصاد و درآمد کشور را در دست دارند، بدون داشتن يك سلسله شرایط و صفات برجسته که تفوق و برتری آنان را بر دیگران ثابت کند هرگز نمی توانند بر مسند رهبری سیاسی و اقتصادی مملکت تکیه زنند. بنابراین، پیامبران آسمانی که رهبران واقعی جامعه در کلیه شؤون زندگی هستند باید از يك سلسله صفات عالی و برجسته که موقعیت و مقام رهبری آنان را تحکیم کند، برخوردار باشند و در حقیقت بر اثر داشتن این امتیازات است که این منصب خطیر به آنان واگذار می گردد.

شما می توانید امتیازات لازم را تحت عناوین زیر خلاصه کنید:

1. مصونیت از گناه و نافرمانی خدا؛
2. مصونیت از خطا و اشتباه در فراگرفتن احکام از خدا و تبلیغ آنها در میان مردم؛
3. اطلاعات کافی و وسیع درباره مسائلی که تبلیغ آنها به عهده آنان واگذار شده است؛
4. پیراستگی از روحيات بد و عیوب جسمانی که موجب تنفر مردم و عقیم شدن اثر تبلیغ آنان می شود.

بنابراین لازم است هر يك از این چهار مطلب مورد بحث قرار گیرد.

چگونه ممکن است يك فرد در برابر گناه معصوم باشد.

عصمت، يك صفت نفسانی و نیروی درونی است که دارنده را از فکر و خیال انجام گناه تا چه رسد خود گناه باز می دارد و به عبارت دیگر، يك حالت خداترسی باطنی است که شخص را در برابر گناه و حتی فکر و تصمیم بر انجام گناه بیمه می کند.

در این جا این سؤال پیش می آید که چگونه می شود يك شخص در برابر تمام گناهان مصونیت پیدا کند، چنان که نه تنها مصونیتی از او سر نزنند، بلکه حتی به فکر گناه و نافرمانی نیز نباشد. پاسخ این سؤال این است که عصمت و مصونیت در برابر گناه، از شؤون و لوازم علم به مفاسد گناه است، البته این مطلب، نه به این معناست که هر نوع علم به لوازم گناه، پدید آورنده مصونیت و عصمت است، بلکه باید واقع نمایی علم به اندازه ای قوی و نیرومند باشد که لوازم و آثار گناه را آن چنان در نظر انسان مجسم و روشن سازد که انسان لوازم کارهای خود را با دیده دل، موجود و محقق ببیند. در این موقع صدور گناه از وی، به صورت يك (محال عادی) در می آید. برای تقریب ذهن به مطلب زیر توجه فرمایید:

هر يك از ما در برابر بعضی از اعمال که به قیمت جان ما تمام می شود، يك نوع عصمت و مصونیت داریم و این نوع مصونیت، زاینده علم ما به لوازم این گونه اعمال است؛ مثلاً هر فرد عاقل و خردمندی که به حیات و زندگی خود علاقه مند است در برابر هر سم کشنده ای که نوشیدن آن به قیمت جان انسان تمام می شود و یا سیم لخت برق که تماس با آن، انسان را خشک و سیاه می سازد و یا باقیمانده غذای بیماری که مبتلا به مرض «جذام» و (برص) است و خوردن آن موجب سرایت بیماری های مزبور می گردد، يك نوع مصونیت و عصمت دارد، یعنی انسان هرگز و به هیچ قیمت این اعمال را انجام نمی دهد و صدور این اعمال از وی محال عادی است و علت این مصونیت همان تجسم آثار مرگ بار این اعمال است و این آثار چنان در نظر وی مجسم و محقق و از نظر دیده عقل آن چنان مسلم و موجود است که در پرتو آن فکر اقدام به چنین کارها را در ذهن خود نمی پروراند تا چه رسد که عملاً به این کار اقدام نماید.

ما ملاحظه می کنیم که برخی از افراد از خوردن مال یتیم بی نوا کوچک ترین پروایی ندارند، ولی در مقابل، گروهی از خوردن لقمه ای حرام امتناع می ورزند، چرا اولی با کمال بی پروایی مال یتیم را حیف و میل می کند، ولی دومی از کوچک ترین تصرف خودداری می نماید علت آن این است که شخص نخست با اساساً معتقد به لوازم و تبعات این نوع نافرمانی نیست و یا اگر هم نیمه ایمان و اعتقادی داشته باشد، لذا بد زودگذر جهان آن چنان حجاب غلیظی میان دیده دل و عواقب شوم عمل، به وجود آورده است که از این آثار جز شباهی احساس نمی کند، ولی دومی آن چنان علم قوی و نیرومند به لوازم این گناه دارد که هر قطعه ای از مال یتیم در نظر او با قطعه ای از آتش برابر است و در نتیجه به اتلاف و حیف و میل آن اقدام نمی کند، زیرا او با دیده علم و بصیرت می بیند که چگونه این اموال به آتش های سوزنده مبدل گردیده است، از این رو در برابر این عمل مصونیت پیدا می کند.

هرگاه برای شخص نخست، چنین علم و بینشی رخ دهد قطعاً او نیز مانند دومی از هر نوع تصرف ظالمانه خود داری می کند.

قرآن کریم درباره کسانی که طلا و نقره را کنز کرده و حقوق واجب آن را در راه خدا نمی پردازند چنین می فرماید:

این فلزها در روز رستاخیز به صورت آتش در آمده و با آنها پیشانی، پهلو و پشت کنزکنندگان را داغ می

اگر برخی از کنزکنندگان، این منظره را با دیدگان خود مشاهده کنند و ببینند که چگونه همکاران آنها به کیفر اعمال خود رسیدند، سپس اخطار شود که اگر شما نیز ثروت خود را کنز سازید، سرانجام به همین سرنواشت دچار می شوید، آنان فوراً تمام ثروت های کنز شده نامشروع را آزاد می سازد.

گاهی برخی از افراد در همین جهان، بدون مشاهده منظره کیفر الهی، آن چنان به مفاد این آیه ایمان پیدا می کنند که اثر آن ایمان، کمتر از شهود اثر آن گناه نیست، تا آن جا که اگر پرده های این جهان از برابر دیدگان آنها برداشته شود کوچک ترین تفاوتی در ایمان آنان به وجود نمی آید، در چنین صورت این افراد در برابر این گناه (کنز کردن طلا و نقره) يك نوع مصونیت و عصمت پیدا می کنند؛ یعنی هرگز طلا و نقره را کنز نمی کنند.

حالا اگر فرد یا گروهی به کیفر تمامی معاصی چنین حالتی پیدا کنند و کیفر الهی آن چنان بر آنها روشن و یقینی شود که ارتفاع حجاب و از بین رفتن فواصل زمانی و مکانی، کوچک ترین اثری در ایمان و اعتقاد آنان نگذارد در چنین صورت این فرد یا آن گروه در برابر همه معاصی يك نوع مصونیت و عصمت صدرصد پیدا می کنند و نه تنها گناه از آنان سر نمی زند بلکه به فکر گناه نیز نمی افتند.

بنابراین، عصمت در مورد افراد معصوم، اثر مستقیم ایمان شدید و علم قاطع به کیفر اعمال است و هر فردی برای خود يك نوع عصمت در برخی از موارد دارد. چیزی که هست پیامبران بر اثر احاطه علمی به کیفر اعمال و آگاهی کامل از عظمت خداوند درباره تمام گناهان، عصمت جامع و کامل دارند و براساس همین علم، تمام دواعی گناه و غرایز سرکش انسانی در آنها مهار شده و لحظه ای از خطوطی که خداوند تعیین کرده است تجاوز نمی کنند.

در پایان از یاد آوری نکته ای ناگزیریم و آن این که درست است که پیامبران در برابر گناه و هر نوع نافرمانی مصونیت دارند و همگی نسبت به آن بیمه هستند، ولی آن چنان نیستند که دیگر توانایی و قدرت بر انجام گناه نداشته و در پیروی از فرمان های خدا مجبور باشند، بلکه آنان نیز بسان سایر مردم از حریت و آزادی در عمل برخوردارند و بر اطاعت و عصیان قادر و توانا هستند، ولی چون با چشم باطن که نتیجه علم وسیع و گسترده آنان به جهان هستی است، لوازم اعمال را می بینند و به حقایق اعمال خود که در لسان شرع به آنها پاداش و کیفر گفته می شود، واقف و آگاهند، از این جهت از هر نوع گناه و نافرمانی خود داری می کنند.

از باب مثال به مطلب زیر توجه فرمایید. جای گفتگو نیست که خداوند بر انجام هر نوع کار زشت و قبیح قادر و تواناست، اما هیچ گاه کار های قبیح و ناشایست که بر خلاف عدل اوست انجام نمی دهد، ولی انجام ندادن این نوع کارها گواه بر عدم قدرت او نیست.

افراد معصوم در برابر گناه نیز همین حالت را دارند. آنان در عین قدرت و توانایی بر گناه، گرد معصیت نمی گردند.

## درس 56: چرا باید پیامبران معصوم باشند؟

اینک، پس از آگاهی از حقیقت عصمت و علل آن، لازم است درباره مراحل سه گانه عصمت (در زمینه های گناه و نافرمانی) توضیح داده شود.

مراتب عصمت در این زمینه ها به قرار زیر است.

1. عصمت از نظر ایمان و عقیده به مبدأ و معاد و دیگر اصول مسلم دین؛
2. عصمت در بیان احکامی که از طرف خداوند مأمور به ابلاغ آنها شده است، یعنی نباید پیامبر در بیان دستورهای الهی دروغ بگوید و یا آنها را تحریف کند؛
3. عصمت از نظر اعمال و افعال، یعنی باید گفتار و کردار پیامبر مطابق آیین الهی باشد و دچار لغزش و نافرمانی نگردد.

عصمت در مرحله نخست از مراحل سه گانه فوق، مورد اتفاق تمام دانشمندان عقاید است، یعنی همگی معتقدند که، پیامبران آسمانی باید در تمام ادوار زندگی از اشکال و خلل در اعتقاد مصون بوده و مؤمن و موحد باشند و لحظه ای به خدا کفر نوزند و برای او شریک قرار ندهند و پیوسته او را از صفات ناشایست مبرا و منزله دانند و به روز رستاخیز و سزای اعمال معتقد گردند، خلاصه از يك عقیده صحیح به طور کامل برخوردار باشند.

منظور از عصمت در مرحله تبلیغ، این است که پیامبران آسمانی باید آن چه را که از آموزگار وحی دریافت می دارند بدون کم و زیاد در اختیار مردم بگذارند و هرگز به خدا دروغ نیندند و دستورهای او را تحریف

نکنند و رسالت خود را آن چنان که خدا دستور داده است انجام دهند. در این مرحله کسی از علمای اسلام مخالفت نکرده و همگی به طور اتفاق، پیامبران را از دروغ بستن به خدا و شریعت وی منزه می دانند. و گواه عصمت در این مرحله بسیار روشن است؛ زیرا منظور از ارسال پیامبران این است که مردم را به دستورهای سعادت آفرین الهی رهبری کنند و انتخاب فردی برای این کار که از دروغ و تحریف پروا ندارد نقض غرض است و هیچ فرد علاقه مند به هدف خود، به چنین کاری اقدام نمی کند. و اما عصمت در مرحله سوم، یعنی عصمت پیامبران در اعمال و افعال خارجی خود که ربطی به بیان و تبلیغ احکام ندارد. این مرحله از عصمت میان دانشمندان و علمای عقاید مورد بحث و گفتگوست، ولی عقیده دانشمندان شیعه این است که باید پیامبر گرامی در تمام مراحل زندگی از گناه و آلودگی و لغزش در رفتار و گفتار پیراسته باشد و برای این مطلب دلایل استواری دارند که در درس های آینده به توضیح برخی از آنها می پردازیم.

## درس 57: گواه اول بر عصمت پیشوایان الهی از گناه

تربیت در سایه عمل.

هدف از بعثت پیامبران، تربیت و راهنمایی انسانهاست و یکی از عوامل مؤثر تربیت این است که موجبات گرویدن مردم به مربی در او جمع باشد، مثلاً اگر مربی دارای گفتار شیرین و سخنی فصیح و منطقی استوار باشد، ولی در وجود و صفحات زندگی او عوامل تنفرانگیزی وجود داشته باشد که موجب تفرق و دوری مردم گردد، در این صورت هدف بعثت تأمین نشده و مقصود به دست نمی آید، بر همین اساس است که در آینده خواهیم گفت: که پیامبران آسمانی باید از يك سلسله عیوب جسمی و روانی که باعث تنفر مردم از آنان می گردد، منزه و میرا باشند تا هدف اساسی بعثت تأمین گردد.

بزرگ ترین عامل تنفر مردم از يك رهبر، این است که قول و فعل او را متضاد و متناقض يك دیگر ببینند، در این صورت نه تنها راهنمایی های او ارزش خود را از دست می دهد، بلکه اساس نبوت او نیز متزلزل می گردد.

دانشمند بزرگ شیعه مرحوم (سید مرتضی) این دلیل را چنین تقریر می کند: کسی که درباره او احتمال آلودگی می دهیم و اطمینان نداریم که خود را به گناه آلوده نمی کنند هرگز با قلبی آرام به گفته هایش گوش جان فرا نمی دهیم و سخن او مانند سخن کسی نیست که می دانیم صددرصد به گفتار خود عمل می کند.

اثر ارتکاب گناه در انظار مردم، کمتر از کم عقلی و کم حیایی و بی پردگی مربی نیست، همان طوری که صفات مزبور، مردم را از گرایش به مربی باز می دارد هم چنین ارتکاب گناه و تناقض گفتار با کردار همان اثر را دارد.

اگر طبیبی درباره مضرات نوشابه های الکلی کتابی بنویسد یا فیلم مؤثری را نشان دهد، اما خود در انظار مردم شراب بنوشد، در این صورت تمام گفته ها و زحمات او بی اثر و عقیم می ماند و نتیجه نمی بخشد. فرض کنید رهبر گروهی هر روز بر کرسی خطابه قرار می گیرد و درباره حقوق بشر یا عدالت و مساوات سخن رانی می کند، اما عملاً اموال مردم را به غارت برد و یا در برابر غارتگران و پایمال کنندگان حقوق بشر سکوت کند در این صورت عمل او اثر گفته او را از بین برده و بی نتیجه می سازد.

خداوند برای تأمین همین منظور، باید به فرستادگان خود آن چنان علم و ایمان و خویشتن داری بدهد که در برابر تمام گناهان بیمه گردند.

بر این اساس پیامبران نه تنها باید پس از بعثت، گرد گناهان نگردند، بلکه باید صفحات زندگی آنها پیش از بعثت نیز درخشان و از هر نوع نقطه ضعف و لکه سیاه خالی باشد، زیرا مردی که پاسی از عمر خود را در معصیت و گناه صرف کند، و در میان مردم پرونده ای سیاه و مملو از نقاط ضعف داشته باشد، نفوذ معنوی این شخص در قلوب مردم نسبت به کسی که سوابق درخشانی در میان مردم داشته باشد به مراتب کمتر خواهد بود.

حکمت بالغه خداوند ایجاب می کند که عوامل نفوذ را در پیامبر و فرستاده خود به وجود آورد و او را از هر نوع عامل نفرت خیز دور بدارد. ناگفته پیداست که سوابق بد و اعمال ننگین گذشته انسان از نفوذ و قدرت تأثیر او در روح و روان مردم می کاهد و می گویند: خود او که تا دیروز آلوده به این فجایع بود چطور شد که امروز مردم را از این کارها باز می دارد.

با دقت در این دلیل، عصمت پیامبران در هر دو دوره، پیش از بعثت و پس از آن، به خوبی ثابت می گردد.

## درس 58: گواه دوم بر عصمت پیشوایان آسمانی

جلب اعتماد.

شرط مهم و اساسی تربیت و تعلیم که عالی ترین هدف پیامبران است این است که شخص مورد تربیت، به صدق گفتار مربی خود مؤمن باشد، زیرا کثرت و تمایل انسان بستگی به مقدار ایمان و اعتقاد او به صحت آن دارد. یک برنامه اقتصادی، اجتماعی و بهداشتی وقتی مورد تأیید یک شورای عالی و علمی قرار گرفت با استقبال پرشور مردم رو به رو می شود، زیرا احتمال خطا در نظریه دسته جمعی دانشمندان بسیار کم است. حالا اگر ما درباره رهبران مذهبی احتمال ارتکاب گناه بدهیم، قطعاً احتمال تحریف حقیقت و دروغ نیز خواهیم داد و با چنین احتمال، اطمینان به گفته های آنان از ما سلب می گردد و از بعثت پیامبران اثر مطلوب حاصل نمی شود.

ممکن است گفته شود برای جلب اطمینان کافی است که آنان دروغ نگویند و تنها گرد گناه دروغ نگردند تا مورد اعتماد مردم قرار گیرند و لازم نیست از گناهان دیگر اجتناب ورزند، زیرا مصونیت و عدم مصونیت نسبت به معاصی دیگر، ربطی به مسأله اعتماد و اطمینان ندارد.

پاسخ این پرسش روشن است، زیرا چگونه ممکن است یک نفر به هیچ قیمتی حاضر به دروغ گفتن نباشد، ولی از ارتکاب گناهان دیگر مانند خیانت و اعمال منافی عفت پروایی نداشته باشد. شخصی که حاضر است برای لذایذ زودگذر همه گونه خلاف را انجام دهد، چگونه می شود برای نیل به آنها از دروغ بپرهیزد. اصولاً باید توجه کرد که بازدارنده انسان از هر گناه یک نیروی باطنی و حالت خداترسی و تملک نفسانی است که انسان را در برابر گناهان بیمه می سازد. در این صورت چگونه ممکن است در مورد دروغ، خویشتن دار باشد، ولی در مورد گناهان دیگر که از نظر وجهه عمومی و فشار وجدان شدیدتر از دروغ هستند، خویشتن دار نباشد. تازه اگر چنین تفکیکی را از نظر ثبوت بپذیریم، از نظر اثبات و پذیرفتن مردم دچار اشکال خواهد بود؛ زیرا هرگز نوع مردم نمی توانند چنین تفکیکی را بپذیرند.

از این گذشته صدور یک سلسله معاصی همان طور که باعث تنفر مردم می شود، موجب سلب اعتماد و اطمینان به گوینده نیز می گردد، و منطق (انظر الي ما قال و لا تنتظر الي من قال) (18) فقط درباره یک دسته از مردم مؤثر است که می توانند میان شخصیت گوینده و سخن او فرق بگذارند، ولی درباره نوع مردم که به ارزش سخن از دریچه شخصیت گوینده و پاکی و طهارت و قداست او می نگرند این منطق مؤثر نیست.

این بیان همان طور که حاکم بر لزوم عصمت پس از رسیدن به مقام پیامبری است هم چنین حاکم بر وجوب عصمت قبل از آن نیز می باشد؛ زیرا شخصی که مدت ها عمر خود را در گناه و لا ابالی گری و در جنایت و خیانت بگذراند، مردی که مدتها منادی ستم و فحشا باشد، بعدها هر چه هم توبه کند و انقلابی روحی و معنوی در او پدید آید، سپس منادی عفت و تقوا و احسان و نیکی گردد، از آن جا که خاطرات سوء و تلخ اعمال او در دل ها محفوظ می باشد نوع مردم نسبت به دعوت او بدبین بوده تصور می کنند که او در این ادعا راه ریا کاری پیش گرفته و از این طریق قصد فریب مردم را دارد و سرانجام مردم به گفته های او از دریچه تردید می نگرند و باور نمی کنند که او راست گو باشد، به ویژه در مسائلی که جنبه تعبدی دارد و عقل و تجربه راهی برای ثبوت آن ندارد.

سخن کوتاه این که قبول یک شریعت در عقاید و احکام، همگی براساس استدلال و تجربه نیست تا شخص پیامبر مانند یک فیلسوف و یا یک معلم از آن راه وارد گردد، و در پرتو استدلال، سخنان خود را به کرسی بنشاند، بلکه شریعت براساس وحی و تعالیم آسمانی است که بشر در طول قرون به اسرار و فلسفه و علل آن پی می برد و شرط رهبری در این مسائل به وجود آمدن یک نوع اعتماد صددرصد در دل پیروان اوست که آن چه را می شنوند وحی الهی و عین واقع بدانند و این حالت در مردم درباره رهبری که صفحات زندگی وی درخشان و روشن نباشد هرگز به وجود نمی آید. (19)

## درس 59: مصونیت از خطا و اشتباه

هدف این بحث آن است که روشن شود پیامبران نه تنها باید در برابر گناه مصون باشند، بلکه باید در پرتو تأییدات خداوندی، از هر نوع اشتباه دیگر نیز پیراسته باشند. سهو و اشتباه درباره پیامبران در این سه مورد امکان پذیر است که به طور اجمال بررسی می شود:

1. اشتباه در تبلیغ آیین خدا و بیان احکام الهی؛
2. خطا در انجام وظایف مذهبی اعم از فردی، مانند اشتباه در رکعات نماز و یا اجتماعی، مانند کشتن فرد بی گناه؛
3. اشتباه در امور روزانه زندگی.

اشتباه پیامبران در امر تبلیغ به دلایلی که درباره عصمت آنان از گناه بیان کردیم، ممنوع است و امکان اشتباه در این قسمت، اعتماد عمومی را درباره تعالیم آنان از بین می برد؛ زیرا نخستین پایه تربیت، اعتماد به گفته مربی است. اگر کسی در قسمتی از تعالیم یک مربی اخلاقی، احتمال خطا و اشتباه بدهد هرگز در خود، کثرتی

برای عمل به تعالیم او احساس نمی‌کند و به همین جهت علمای عقاید در این موضوع، اتفاق نظر دارند که پیامبران الهی در تبلیغ فرمان‌ها و دستورهای آسمانی از اشتباه و خطا مصون و محفوظند. به بیان روشن‌تر، هرگاه ما در یکی از تعالیم و دستورهای پیامبری احتمال خطا و اشتباه بدهیم، در سایر برنامه‌ها و فرمان‌های او نیز این احتمال خطا را می‌دهیم و در این صورت هرگز بر خود لازم نمی‌بینیم که از گفتار وی پیروی کنیم.

در باره مورد دوم، یعنی اشتباه در عمل به وظایف مذهبی، دو نظر وجود دارد: معروف میان دانشمندان بزرگ اسلام این است که پیامبران از خطا و اشتباه در این قسمت نیز مصون و معصومند و گواه آن نیز روشن است، زیرا موضوع جلب اعتماد مردم که پایه تربیت و اصلاح اجتماع است ایجاب می‌کند که پیامبر در عمل به وظایف مذهبی نیز از اشتباه مصون باشد؛ زیرا اشتباه در این قسمت کم سبب می‌شود که مردم به تعالیم و گفته‌های وی به دیده تردید و شک بنگرند، زیرا با خود چنین فکر می‌کنند که وقتی پیامبر در مقام عمل به وظایف شخصی، خطا می‌کند از کجا معلوم که در بیان احکام و وظایف مردم اشتباه نکند.

به همین دلیل در مورد سوم هم باید گفت: پیامبر در کارهای عادی خود نیز دچار اشتباه نمی‌شود؛ زیرا درست است که اشتباه در امور روزانه و عادی ملازم با اشتباه در بیان احکام الهی نیست، چه بسا ممکن است کسی از جانب خداوند در بیان احکام و معارف کاملاً مصونیت داشته باشد، ولی در امور عادی و روزانه که اشتباه در آنها به جایی ضرر نمی‌زند خطا کار گردد و تقویک میان این دو قسمت برای دانشمندان امکان پذیر است، اما نوع مردم به زحمت می‌توانند میان این دو موضوع فرق بگذارند. چه بسا با دیدن خطا و اشتباهی در امور جزئی و عادی، به کلیه تعالیم وی بدگمان شده و در تمام گفته‌های او احتمال اشتباه دهند، و سرانجام اعتماد و اطمینان به گفته او که پایه تربیت است از میان برود.

راهنمایی پیشوایان.  
در سخنان پیشوایان بزرگ ما مسأله سهو و اشتباه معصوم مطرح گردیده و صریحاً نفی شده است، مخصوصاً اگر (روح القدس) را که همواره مؤید و کمک و راهنمای پیامبران است در نظر بگیریم در این صورت احتمال سهو و خطا منتفی خواهد بود. امام صادق (ع) به مفضل فرمود:

رُوحُ الْقُدْسِ تَحْمِلُ الْتَّوْبَةَ وَ رُوحُ الْقُدْسِ لَا يَنْأَمُ وَ لَا يَغْفُلُ وَ لَا يَلْهُو وَ لَا يَسْهُو؛ (20)  
پیامبران گرامی پیوسته به وسیله روح القدس کمک می‌شوند، آنان در پرتو کمک‌های او حامل نبوت می‌گردند و پیامبران در سایه نگرهبانی این قوه معنوی، از چیزی غافل نمی‌شوند و سهو بر آنها عارض نمی‌گردد. امام هشتم در توصیف امام می‌فرماید:

فَهُوَ مَعْصُومٌ مُؤَيَّدٌ مُوَفَّقٌ مُسَدَّدٌ قَدْ آمَنَ مِنَ الْخَطَا وَ الزَّلَلِ وَ الْعَثَا؛ (21)  
امام از گناه، معصوم و فردی مؤید و موفق و موفّق و موفّق و موفّق و موفّق است. (22).

## درس 60: اطلاعات وسیع، علم و دانش سرشار.

یکی دیگر از امتیازات پیامبران، داشتن اطلاعات وسیع و گسترده نسبت به هدفی است که برای آن برانگیخته شده‌اند. در درس چهل و سوم گفته شد که هدف از بعثت پیامبران همان تربیت و تعلیم مردم است. بنابراین لازم است پیامبران عالی‌قدر هر نوع علم و دانشی را که در مسیر این دو هدف قرار گیرد، دارا باشند. پیامبر اسلام علاوه بر این دو مقام، حافظ حقوق و مجری حدود و پایه‌گذار عالی‌ترین حکومت جهانی است. در این صورت هر نوع علم و دانش نیز که در تأمین این هدف لازم باشد باید داشته باشد. پیراستگی از عیوب و نقایص.

یکی دیگر از امتیازات پیامبران این است که برای تأمین هدف بعثت که همان تعلیم و تربیت است باید از یک سلسله عیوب جسمی و روحی که موجب دوری و تنفر مردم از آنان می‌گردد پیراسته باشند؛ مثلاً خشونت و تندخویی، دنائت و پستی، امراض و بیماری‌های مسری و بدنامی خانوادگی نداشته باشند؛ زیرا اینها عواملی هستند که موجب دوری و مایه تنفر مردم می‌گردند و هدف بعثت را عقیم می‌سازند، از این رو باید تمام رهبران آسمانی در همه ادوار زندگی از این عیوب مادی و معنوی پاک و پیراسته باشند. در کتاب‌های کلام برای پیشوایان آسمانی، امتیازات دیگری نیز شمرده‌اند که لزوم آنها چندان روشن نیست، اگر چه همه آنها در پیشوایان ما جمع بوده است.

---

2. یونس(10) آیه 81.
3. صف(61) آیه 6.
4. طه(20) آیه های 29-32.
5. همان، آیه 36.
6. مریم(19) آیه 53.
7. مناهل العرفان، ص 63-64.
8. فصلت(41) آیه 12.
9. نحل(16) آیه 68.
10. قصص(28) آیه 7.
11. انعام(6) آیه 122.
12. شوری(42) آیه 51.
13. عزت الله مجیدپور، نبوغ و علل آن (نقل با تلخیص).
14. انعام(6) آیه 50.
15. نجم(53) آیه 4.
16. مسأله وحی، ص 56.
17. وَ الَّذِينَ يَكْنُزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اذ فبشرهم بعذاب الیم. یَوْمَ یُحْمَى عَلَیْهَا فِی نَارِ جَهَنَّمَ فُتُكْوِیْ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كُنْتُمْ لَأَنْفُسِكُمْ فَتَوْفُوا مَا كُنْتُمْ تُكْنِزُونَ ؛  
و کسانی که طلا و نقره را گنجینه (و ذخیره و پنهان) می سازند و در راه خدا انفاق نمی کنند به مجازات دردناکی بشارت ده! در آن روز که آن را در آتش جهنم گرم و سوزان کرده و با آن صورت ها و پهلوها و پشت های شان را داغ می کنند (و به آنها می گویند): این همان چیزی است که برای خود اندوختید (و گنجینه ساختید) پس بچشید چیزی را که برای خود می اندوختید (توبه (9) آیه 35).
18. یعنی به حقیقت گفتار گوینده توجه کن و شخصیت او را در تشخیص حق و باطل در نظر بگیر.
19. لازمه جلب اعتماد این است که پیامبر در تمام حالات و ادوار زندگی، خواه پیش از بعثت و خواه پس از آن از گناه و آلودگی پیراسته باشد، زیرا يك اعتماد صدر صد و بدون دغدغه در صورتی امکان پذیر است که از شخص مطلقاً گناهی دیده نشود. اشخاصی که پاسی از عمر خود را در گناه صرف می کنند، سپس راه توبه را پیش می گیرند، اگر چه می توانند تا حدودی اعتماد مردم را به خود جلب نمایند، ولی يك چنین اعتمادی، صد درصد و بدون تردید خاطر نخواهد بود، بلکه از این بیان می توان نتیجه گرفت که پیامبران باید هم از گناهان عمدي و هم از گناهان سهوي پیراسته باشند، زیرا گناه عمدي سلب اعتماد می کند و گناه سهوي اگر چه موجب سلب اعتماد نمی گردد، ولی لطمه جبران ناپذیری بر موقعیت انسان وارد می سازد. گناه سهوي اگر چه کیفر ندارد و انسان در پیش گاه خرد معذور است، ولی در افکار عمومی اثر بدی از خود می گذارد و موجب دوری مردم می گردد، خصوصاً گناه سهوي که از قبیل قتل نفس و مانند آن باشد.
20. بصائر الدرجات، ص 134.
21. بحار الانوار، ج 17، ص 108.
22. محدث بزرگ شیعه مرحوم کلینی در اصول کافی، ج 1، ص 273، بایه دارد که در آن احادیثی از پیشوایان معصوم ه را نقل می کند که همراه پیامبر گرامی و دیگر پیشوایان، فرشته ای است با عظمت تر از جبرئیل و میکائیل که آنان را از خطا و اشتباه مصون می دارد. گویی سرشت انسان خطاخواه و اشتباه کار است، اما چنین نیروی مرموز و پاسدار الهی، آنان را از لغزش خطا صیانت می کند. حالا حقیقت چنین روح القدس و فرشته با عظمت تر از جبرئیل چیست، که پیوسته با پیامبر و امام همراه است، مورد بحث ما نیست.

## خدا و پیامبر اسلام (1)

---

- درس 61: دعوتی جدید و آیینی نو.  
مشخصات آیین اسلام و دیگر ادیان.  
راه شناسایی پیامبران.  
درس 62: قرآن معجزه جاویدان پیامبر.  
افسانه به جای معجزه.  
چرا پیامبر اسلام با قرآن (تحدی) نمود.  
معجزه باید هماهنگ با فن رایج زمان باشد.  
فن رایج در شبه جزیره عربستان.  
سؤال و جواب.

درس 63: امتیازات دیگر قرآن.

امتیاز اول.

امتیاز دوم.

امتیاز سوم.

درس 64: معجزه و شرایط آن.

1. ادعای نبوت.

2. دعوت به مقابله.

3. ناتوانی مردم از مقابله.

درس 65: اعجاز قرآن (1)

اعجاز قرآن از نظر فصاحت و بلاغت.

1. زیبایی الفاظ.

2. عظمت معانی.

درس 66: اعجاز قرآن (2)

اعجاز قرآن از نظر فصاحت و بلاغت.

گواهی های تاریخی بر ناتوانی عرب از مقابله با قرآن.

الف) داورى ولید درباره قرآن.

ب) داورى عتبه بن ربیعہ.

ج) قضاوت طفیل درباره قرآن.

---

درس 61: دعوتی جدید و آیینی نو

چهارده قرن پیش هنگامی که تیرگی های شرک و بت پرستی و حکومت خدایان مصنوعی سراسر گیتی را فرا گرفته بود و جامعه روم و ایران از مظالم تبعیض های ناروایی دو امپراتوری بزرگ به ستوه آمده بودند و ابرهای شوم یأس و نومیدی آسمان ملت های جهان را تیره و تار ساخته بود و رجال اصلاح طلب از هرگونه (رفرم) و انقلاب اصلاحی مأیوس و نومید بودند و ملل جهان در انتظار انقلاب و انفجاری عمیق و اساسی به سر می بردند در این اوضاع و شرایط در سرزمینی خشک و سوزان و بی آب و گیاه، از نقطه ای دور از تمدن و از میان ملتی به تمام معنا عقب افتاده از خاندانی شریف، مردی برخاست و خود را رهبر ملت های جهان، پاره کننده زنجیرهای اسارت، سرکوب کننده هر نوع بت و بت پرستی و تبعیض های ناروای حامی مظلومان و افتادگان، خواستار عدل و داد، طرف دار علم و دانش و ... خواند، و اساس انقلاب و دعوت خود را فرمان های الهی و وحی آسمانی معرفی کرد و خود را خاتم پیامبران و آیین خود را خاتم آیین ها دانست.

او در انقلاب همه جانبه خود، چنان پیروز گردید که در مدت کوتاهی دامنه انقلاب وی شرق و غرب را فرا گرفت و جهان متمدن را زیر پوشش آیین خود درآورد و تمدنی انسانی، اصیل و ریشه دار، که در آن همه جنبه های مادی و معنوی بشر رعایت شده بود، به وجود آورد و از این طریق بشریت و جامعه انسانی را از سقوط و پاشیدگی نجات بخشید. او در سال 610 میلادی برای نجات انسان ها برانگیخته شد و در نخستین وحی آسمانی، (خدای جهان) او را با فرمان زیر خطاب نمود و فرمود:

إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ؛ (1)

بخوان به نام پروردگارت (که جهان را) آفرید، انسان را از خون بسته ای خلق کرد، بخوان که پروردگارت بزرگوارتر است، همان کسی که به وسیله قلم آموخت و به انسان آن چه را نمی دانست یاد داد.

این آیات که طلیعه وحی و نخستین آیاتی است که بر قلب او نازل گردید، بسان نطق های افتتاحی رهبران و زمام داران جهان است که در آن خطوط کلی سیاست آنها مشخص می گردد، از این رو می توان گفت که در این آیات اهداف کلی اسلام و مقصدی که پیامبر گرامی برای آن مبعوث شده است مشخص گردیده و آشکارا می رساند که هدف نهایی از بعثت او تعلیم انسان ها و راهنمایی آنان به سوی خدا از مجرای وحی آسمانی است و بس.

بنابراین رهبری وی بسان پیامبران گذشته از مجرای دستورهای آسمانی صورت خواهد پذیرفت و بسان پیامبران (اولوالعزم) دارای کتابی خواهد بود که اساس و اصول و کلیات دین در آن منعکس است. مشخصات آیین اسلام و دیگر ادیان.

تفاوتی که میان پیامبر اسلام و دیگر شخصیت های آسمانی وجود دارد این است که رسالت سایر پیامبران الهی جهانی و جاودانی نبوده؛ مثلاً آنان برای امت و گروه محدودی مبعوث و برانگیخته شده بودند و اگر هم رسالت آنان از این نظر محدود نبود، ولی مدت و زمان رسالت آنها کاملاً محدود و موقت بود و هرگز آنان مدعی رسالت جاودانی و نبوت ابدی نبودند.



گذشته از این، معجزه آنان کتاب آسمانی آنها نبوده و کتاب های آنان فقط منبع الهام بخش دستور های خدا به شمار می رفت، اما پیامبر خاتم نه تنها آیین خود را جاودانی و رسالت خود را جهانی و برای همه بشر و در تمام زمان ها نافذ و لازم الاتباع می دانست، بلکه کتاب آسمانی خود را نیز بزرگ ترین سند نبوت و مدرک رسالت جاودانی خود به شمار می آورد.

تفاوت دیگری که میان او و دیگر رهبران آسمانی وجود دارد این است که دین وی، زندگی بشر را از جهات مادی و معنوی مورد توجه قرار داده و بشر را از طریق کتاب آسمانی و فرمان های الهی خویش از هر نوع تشریح و تقنین، در زمینه نیاز های جسمی و روحی و با در زمینه های سیاست، اخلاق، اقتصاد، اصول اجتماعی و قضایی بی نیاز کرده است. در صورتی که چنین جامعیتی از نظر مادی و معنوی در ادیان دیگر مشهود نیست.

از نظر نفوذ و گسترش نیز، دین وی در میان جوامع مختلف به همین اندازه کافی است که دین اسلام یکی از بزرگ ترین ادیان روی زمین است و حدود یک میلیارد پیرو دارد و هم اکنون متجاوز از چهل دولت به نام این دین تشکیل شده و بر بخش بزرگی از جهان حکومت می کنند.

آیا در این صورت، وظیفه یک فرد حقیقت جوی منصف این نیست که درباره این دین و آورنده آن تحقیق کند تا اگر پیرو این آیین است، پیروی وی با دلیل و منطق توأم و هماهنگ گردد و اگر پیرو آن نیست در اندیشه هایش تجدید نظر کند و از نو به طور دقیق و عمیق درباره این دین به مطالعه و تحقیق بپردازد.

این همان مطلبی است که ما در بحث های خود به دنبال آن هستیم و با بررسی و پی گیری از راه های گوناگون در این باره به بحث و تحقیق می پردازیم، با این که ما مسلمانیم و افتخار پیروی این آیین را داریم. راه شناسایی پیامبران.

1. نخستین راه برای شناسایی پیامبران واقعی از مدعیان دروغ گو همان اعجاز و امور خارق العاده آنان است. اعجاز از این جهت گواه بر صدق ادعای مدعی است که دادن قدرت بر انجام کار های خارق العاده که از توانایی نوع بشر بیرون است به کسی که به دروغ ادعای سفارت و نبوت می کند موجب گمراهی مردم است و با هدف خداوند جهان که همان هدایت و سعادت مردم است سازگار نیست، در این صورت وجود چنین قدرت خارق العاده گواه بر راست گویی پیامبر خواهد بود. در این باره در درس چهل و هشتم به تفصیل سخن گفته شد؛

2. راه دیگر این است که پیامبر پیشین که نبوت او با دلایل قطعی ثابت شده است بر نبوت پیامبر بعدی تصریح کند و تصریح پیامبر قبلی باید از نظر سند و دلالت آن چنان قطعی و صریح باشد که برای افراد حقیقت جو موجب یقین گردد؛

3. گرد آوری قراین و شواهد؛ امروزه یکی از دلایل قطعی در محاکم رسمی، گرد آوری قراین و شواهد است که می تواند حقیقت را کشف کند و درباره استواری آیین اسلام می توان از این راه نیز استفاده نمود و قراین و شواهدی در زندگی پیامبر و محتویات دعوت و محیط زیست و پرورش یافتگان او به دست آورد و از این راه صدق دعوت او را قطعی و ثابت و روشن نمود. در این باره نیز در درس پنجاهم به طور خلاصه و گذرا سخن گفتیم.

ما در این درس ها نبوت او را از نخستین راه تعقیب می کنیم و بحث در دو راه دیگر را به کتاب های دیگر موکول می نماییم.

## درس 62: قرآن معجزه جاویدان پیامبر

پیامبر اسلام علاوه بر قرآن، معجزات دیگری نیز داشت و بسان پیامبران گذشته کار های شگفت انگیزی که نمی توان آنها را با موازین و قوانین طبیعی توجیه کرد، انجام می داد.

و این موضوع بر خلاف اندیشه برخی از مسیحیان و گروهی از غرب زدگان جامعه اسلامی است که اصالت و استقلال فکری خود را برابر مکتب های نوظهور غربی از دست داده اند و می گویند: اعجاز پیامبر اسلام منحصر در قرآن است و آن حضرت معجزه دیگری نداشته است.

موضوع معجزات پیامبر اسلام را علاوه بر این که برخی از آیات قرآن تأیید می کند از دو راه نیز می توان ثابت نمود:.

1. احادیثی که محدثان بزرگ اسلام در تمام اعصار و قرون آنها را نقل کرده اند و در کتاب های حدیثی ضبط شده اند و تعداد و شماره این احادیث آن چنان نیست که بتوان آنها را به بهانه این که قطعی نیستند رد کرد، زیرا شماره روایان حدیث به اندازه ای است که نمی توان گفت: این گروه در عصر پیامبر گرامی و پس از آن برای جعل این احادیث توطئه کرده اند و به ساحت پیامبر اسلام دروغ بسته اند؛

2. پیامبر گرامی اسلام برای پیامبران گذشته، معجزاتی اثبات نموده و در قرآن از آنها یاد نموده است، آیا ممکن است پیامبری که خود معترف چنین فضیلت بزرگی برای دیگر پیامبران است و خویش را خاتم

پیامبران و برترین آنان می‌داند در مقام درخواست اعجازی همانند معجزه های آنان، اظهار عجز و ناتوانی کند و بگوید: من جز قرآن معجزه ای ندارم!

پزشکی که خود را سرآمد پزشکان عصر می‌داند و خود را در یک رشته و یا رشته هایی متخصص می‌داند، آیا ممکن است در معالجه بیمارانی که مربوط به رشته تخصصی اوست اظهار ناتوانی کند، در صورتی که دیگر پزشکانی که در دانش و بینش به پایه او نمی‌رسند قادر به معالجه آن باشند.

از این روست که باید گفت: پیامبر گرامی علاوه بر قرآن، دارای معجزات دیگری بوده که حدیث و تاریخ قسمتی از آنها را ضبط نموده است.

### افسانه به جای معجزه

جای گفتگو نیست که امروزه برخی از مردم از شنیدن لفظ (معجزه) وحشت می‌کنند و معجزه در نظر آنان در ردیف افسانه ها و پندارها قرار گرفته است، البته این مطلب علمی دارد که یکی از آنها را که با بحث ما ارتباط مستقیم دارد یادآور می‌شویم.

اطلاعات دینی گروهی از مردم منحصر به چیزهایی است که از پدران و مادران و یا درویش های معرکه گیر و یا داستان سرایان بی اطلاع شنیده اند. ناگفته پیداست که اگر هر نوع اطلاعات دینی درباره پیشوایان، به چنین افراد غیر وارد منتهی گردد، جز یک مشت اساطیر کهن و افسانه های رؤیایی چیز دیگری نخواهد بود. بخش چنین افسانه های دروغین که هرگز با موازین عقلی و شرعی تطبیق نمی‌کنند جز این نتیجه نخواهد داشت که معجزات صحیح و حقیقی اولیای دین فدا و قربانی این نوع خیال بافی ها گردد. در این جا بد نیست که نمونه ای از آن را یاد آور شویم.

(شق القمر) از معجزات راستین پیامبر اسلام است و قرآن مجید با صراحت خاصی آن را نقل می‌کند و از نظر علوم امروز کوچک ترین اشکالی ندارد، ولی گروهی برای آن پیرایه ای بسته اند که چهره واقعی آن را با این پیرایه باطل، پوشانیده اند. آن جا که می‌گویند: ماه دو نیم شد و روی زمین فرود آمد و هر دو نیم آن از آستین های پیامبر در آمد و بار دیگر به سوی آسمان رفتند و در آن جا به هم پیوستند.

هنگامی که یک چنین اندیشه باطلی به آن حقیقت راستین ضمیمه گردید، در ذهن برخی از مردم ساده و بی اطلاع که اصل پذیرفتن معجزه های راستین برای آنان خالی از اشکال و ابهام نیست، چه اثر سوئی خواهد گذارد!

این نمونه را برای این یاد آور شدیم که از این به بعد در نقل معجزات پیامبران و پیشوایان بزرگ اسلام راه احتیاط را در پیش بگیریم تا موضوعی را در مدارک صحیح نبینیم و یا صحت آن را از دانشمندان بزرگ نشنویم از نقل آنها خود داری نماییم و تصور نکنیم که بازگویی این نوع مطالب مقام و شخصیت آنان را در اجتماع بالا می‌برد، بلکه زیان این نوع افسانه ها و لطمه ای که بر مقام و شخصیت آنان در نظر مردم وارد می‌کند بیش از منافع زودگذر آنهاست.

### چرا پیامبر اسلام با قرآن (تحدی) نمود؟

با این که پیامبر اسلام به جز قرآن معجزه های دیگری نیز داشت، اما بیشتر به قرآن تکیه می‌کرد و در اثبات نبوت خویش به آن استناد می‌جست و پیوسته مخالفان را به معارضه با آن دعوت می‌نمود و هم اکنون معجزه جاویدان اسلام همان قرآن است که مرزهای زمان و مکان را درهم شکسته و بسان مشعلی فروزان، بر تارک اعصار می‌درخشد و در هر عصر و زمانی سندی زنده و آیتی درخشان و دلیلی گویا بر آسمانی بودن آیین اسلام به شمار می‌رود.

ممکن است سؤال شود چرا پیامبر اکرم در میان معجزات خود به قرآن تکیه می‌کرد و چرا این معجزه در میان معجزات دیگر او درخشندگی خاصی دارد و به عبارت دیگر، چه خصوصیتی در زمان پیامبر و یا در آیین وی وجود داشت که نخستین روزی که برانگیخته گردید، خدا او را با این معجزه مجهز ساخت این سؤالی است که باید به آن پاسخ قاطع و روشن داد.

معجزه باید هماهنگ با فن رایج زمان باشد.

پاسخ این سؤال را باید در اوضاع و شرایط پیامبران و آورندگان معجزه ها جستجو نمود، زیرا شرایط محیط هر پیامبری ایجاب می‌کرد که او به معجزه خاصی مجهز گردد و در صحنه مبارزه، با حربه مخصوصی وارد کار شود.

توضیح این که: کسانی می‌توانند معجزه پیامبران را بشناسند که خود در آن رشته و فن تخصص داشته باشند؛ زیرا دانشمندان هر فن، به خصوصیات و رموز و ریزه کاری های آن، احاطه کامل و آشنایی دقیق دارند و بر اثر این تشخیص، بهتر از دیگران به معجزه و یا غیر معجزه بودن آن پی می‌برند. ولی درهای شک و تردید پیوسته به روی افراد کم اطلاع باز است. آنان مادامی که به اصول فنی ای که معجزه به آن شباهت دارد مسلط نباشند، هرگز نمی‌توانند به طور مستقیم حق را از باطل، اعجاز را از سحر و جادو و صنعت را از معجزه تشخیص دهند.

در زمان حضرت موسی (جادوگری) به اوج خود رسیده بود و جادوگران در سرزمین مصر فراوان بودند، از این جهت خداوند نبوت حضرت موسی را با عصا و ید بیضا همراه ساخت تا جادوگران که به حدود و خصوصیات جادو و تفاوت آن با معجزه بیش از دیگران آگاهی داشتند، در این باره بیندیشند و داوری کنند که معجزات نه گانه موسی از حدود جادو بیرون بوده و در پایه ای است که از مرز قدرت و نیروی بشری خارج است و اگر تمام متخصصان فن جادو دانش و بینش خود را گرد آورند، نمی توانند به مقابله و معارضه با آن برخیزند؛ بنابراین برهان نبوت موسی از سنخ جادو نیست و حقیقتی جز جادو دارد، از این جهت جادوگران بدون این که از خشم و تهدید فرعون بترسند ایمان خود را به رسالت موسی اعلام داشتند.

در زمان حضرت مسیح، طب یونانی رواج داشت و پزشکان زمان وی، در کشور یونان و مستعمرات آن، مانند سوریه و فلسطین طبابت های شگفت انگیزی انجام می دادند. از این جهت اراده حکیمانه خدا بر این تعلق گرفت که برهان رسالت حضرت مسیح را چیزی قرار دهد که از نظر ظاهر شبیه فن رایج آن عصر باشد و برای همین جهت رسالت و دعوت او را با کارهای شگفت انگیزی مانند شفای بیماران صعب العلاج همراه ساخت که دانشمندان و متخصصان فن پزشکی آن عصر، قضاوت کنند که کارهای او از حدود توانایی بشر بیرون است و ارتباطی با فن پزشکی ندارد، بلکه او در این کار از نیروی مافوق طبیعت مدد می گیرد.

فن رایج در شبه جزیره عربستان.

عرب جاهلی در فن فصاحت و بلاغت، در انشای خطبه های فصیح و بلیغ و سرودن اشعار نغز و شیرین برملا دیگر برتری داشت. در فنون ادب به عالی ترین درجه رسیده بود و برای مسابقه در فن شعر و خطابه محافلی ترتیب می داد و در هر سال گویندگان و شعرای آنان در بازارهای معینی برای ایراد سخن و شعر فصیح و بلیغ دور هم گرد می آمدند و برندگان مسابقه از طرف جامعه عرب مورد تقدیر و تشویق قرار می گرفت.

عنایت آنان به موضوع شعر فصیح و بلیغ به حدی رسیده بود که از میان اشعار دوران جاهلیت هفت قصیده را از بهترین اشعار عرب انتخاب کرده و آنها را با آب طلا روی پارچه کتانی نوشته و به دیوار کعبه آویخته بودند.

یکی از این مسابقات در مراسم حج در بازار عکاظ انجام می گرفت و یگانه داور مسابقه (نابغه ذبیانی) بود که برای او خیمه سرخ رنگی از چرم بنا می کردند و شعرای عرب از نقاط مختلف عربستان در آن نقطه گرد می آمدند و اشعاری را که در طول سال سروده بودند در حضور او و گروهی از مردم می خواندند.

از این رو مشیت حکیمانه الهی بر این تعلق گرفت که پیامبر خود را با سلاحی مجهز سازد که آنان خود را در آن موضوع سر آمد روزگار می دانستند تا بدین وسیله بیشتر در بلاغت قرآن، شیرینی بیان و جذب و کشش آیات خدا تفکر کنند و سپس اذعان نمایند که این نوع سخن گفتن از حدود توانایی بشر بیرون است و امکان چنین سخن گفتن جز با استمداد از نیروی غیبی برای کسی میسر نیست.

پاسخی که در این جا آورده شد مشروح گفتار امام هادی (ع) است در پاسخ سؤال دانشمند برجسته ای به نام (ابن سکیت) که پیشوای لغت و ادب عربی در عصر خویش بود. (2)

سؤال و جواب.

ابن سکیت از امام هادی (ع) می پرسد: چرا خداوند، موسی بن عمران را با عصا و ید (بیضا) و کارهایی که شبیه اعمال خارق العاده ساحران بود برانگیخت و حضرت مسیح را با طبابت و شفای بیماران و حضرت محمد را با کلام و سخن خارق العاده به سوی مردم فرستاد.

امام در پاسخ او فرمود:.

هنگامی که خداوند حضرت موسی (ع) را به رسالت برانگیخت فن رایج در عصر او سحر بود. او از ناحیه خدا معجزاتی شبیه فن رایج آن زمان آورد که مقابله با آن در آن دوران برای کسی ممکن نبود و از این طریق با معجزات خود سحرهای ساحران را باطل ساخت و حجت را بر آنان تمام نمود.

وقتی حضرت عیسی برای هدایت مردم از جانب خدا مبعوث گردید، طبابت و پزشکی رونق به سزایی داشت. او از ناحیه خداوند با معجزات مشابه فن رایج زمان خود، برانگیخته شد و کسی را مقابله با آن ممکن نبود. او با زنده کردن مردگان و شفا بخشیدن نابینایان و بیماران مبتلا به (برص) حجت را بر ملت آن زمان تمام نمود.

وقتی حضرت محمد از طرف خدا مبعوث گردید القای خطبه و انشای کلام فصیح و بلیغ، فن رایج عصر او بود. او از جانب خدا برای آنان قرآن را آورد که مقابله با آن در امکان مردم آن زمان نبود و حجت را به وسیله برتری و عدم امکان معارضه، بر آنان تمام نمود و قول آنان را باطل ساخت. (3)

درس 63: امتیازات دیگر قرآن

امتیاز اول.

از امتیازات دیگر قرآن این است که این کتاب آسمانی گذشته از این که برهان راست گویی آورنده آن است، هدایت و تربیت و راهنمایی پیروان خود را تا آخرین درجه کمال انسانی به عهده دارد و این مزیت در معجزات پیامبران گذشته موجود نیست؛ مثلاً عصای موسی و شفا بخشیدن حضرت مسیح، فقط برهانی محکم برای راست گویی آنان بود و دیگر این معجزه ها امت را به سوی فضایل اخلاقی و معارف بلند عقل و واجبات و فرائض الهی هدایت نمی کرد، ولی معجزه جاودان پیامبر اسلام علاوه بر این که گواه بر راست گویی اوست، بزرگ ترین راهنمای امت به معارف، اخلاق و احکام است.

به عبارت دیگر، معجزه پیامبران پیشین، جنبه جسمانی داشت؛ مثلاً اعجاز آنان مرده را زنده می کرد، بیماران را شفا می بخشید و مانده ای از آسمان فرو می آورد، اما دیگر، این اعجازها با دل و جان پیروان خود، سرو کاری نداشت، روح و روان آنان را با کلمات حکیمانه و معانی بزرگ صیقل نمی داد و افکار و عقول آنها را برای اندیشه و فکر، برای عبادت و پرستش و برای خضوع و کوچکی در برابر خدا بر نمی انگیخت. در حالی که قرآن با مغزها و اندیشه های متفکر انسانی و ارواح پاک، ارتباط مستقیم دارد و با معانی بلند و معارف اعجاب انگیز و فرمان های اخلاقی خود، جامعه را به تکامل ممکن سوق می دهد.

قرآن همان مربی و راهنمای بزرگی است که عرب سرکش و آلوده به صفات زشت را به سوی تقوا و عدالت و پاکی رهبری کرد. قرآن در مدت کوتاهی از این ملت بت پرست و جاهل که پیوسته به جای تحصیل علم و دانش و تهذیب روح به نبردهای داخلی و تفاخرهای جاهلی می پرداختند، ملتی ساخت که از نظر معارف و فرهنگ و اخلاق اجتماعی و فردی دارای عظمتی خاص شدند.

مطالعه تاریخ اسلام و جنبازی و فداکاری تربیت یافتگان مکتب قرآن در راه پیشبرد اهداف عالی این دین، ما را از اقامه هر نوع دلیل و برهان بی نیاز می سازد.

امتیاز دوم.

و از امتیاز دیگر قرآن مجید این است که در هر زمان معرفت خویشتن است و هرگز لازم نیست که آورنده آن همراه آن باشد. این کتاب در هر عصر، مردم را به رسالت پیامبر گرامی دعوت و بر حقانیت آن استدلال می کند و همه جهانیان را برای تحدی و مقابله با خود دعوت می نماید و سرانجام از میدان مبارزه پیروز خارج می شود، در صورتی که معجزات پیامبران پیشین دارای چنین امتیازی نبود و بزرگ ترین امتیاز آن معجزات این بود که مکمل گفتار پیامبران و آورندگان خود بودند.

امتیاز سوم.

امتیاز سوم قرآن این است که از بسیط ترین و ساده ترین موضوع استفاده کرد و به وسیله آن تحدی جست و با حربه ای وارد میدان شد که در اختیار همه مردم جهان قرار داشت، مگر نه این است که تمام آیات قرآن از الفاظی تشکیل یافته است که خمیر مایه آن، همان حروف الفباست که در اختیار همه قرار دارد، و مگر نه این است که آسان ترین و ساده ترین موضوع برای مردم جهان، همان سخن و انشای کلام است و شاید برای بشر چیزی آسان تر از تکلم نباشد.

با این همه، قرآن از همین حروف الفبا و از همین کلمات و الفاظ، انشا شد و عقل های کلام آفرینان عرب و افکار سخن سازان جهان را مبهور و متحیر ساخت و تا کنون که چهارده قرن از دعوت به مقابله و تحدی آن می گذرد، محافل علمی بشر، خطیبان و سخن پردازان جهان نتوانسته اند سوره ای همانند یکی از سوره های کوتاه قرآن بیآورند.

به عبارت دیگر این نوع اعجاز، مانند معجزات موسی و مسیح نیست که نیاز به اطلاعات و معلومات خاصی داشته باشد تا آورنده آن را به داشتن معلومات خاصی متهم سازند؛ زیرا سخن گفتن و ساختن کلام از امور فطری همه مردم است. اگر سخنان و شیوه گفتار او در حدود توانایی بشر بود باید لااقل بیشتر مردم بتوانند با آن مبارزه کنند؛ زیرا سخنان او نه دارای مواد خاصی بود که در اختیار همگان نباشد و نه ساختن کلام از این مواد کار مشکلی بود که از عهده انسان ها خارج باشد.

## درس 64: معجزه و شرایط آن

حقیقت اعجاز جز این نیست که مدعی نبوت عمل خارق العاده ای را انجام دهد و دیگران را برای مبارزه و مقابله با آن دعوت کند و آنان از مقابله با آن عاجز و ناتوان باشند.

در این تعریف کوتاه برای اعجاز، حدود و قیودی گفته شده که همگی درباره قرآن صدق می کند:

1. ادعای نبوت.

آیات زیادی از قرآن گواهی می دهد که پیامبر اسلام خود را پیامبر آسمانی خوانده و نیز خود را خاتم پیامبران معرفی کرده است.

وي به فرمان خداوند، جهانیان را با جمله زیر مورد خطاب قرار داده است:.

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولٌ أَدُّ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا؛ (4)

بگو ای مردم من فرستاده خدا به سوی همگی شما هستم.

بنابراین نخستین شرط اعجاز که همان ادعای رسالت و سفارت از سوی خداست درباره پیامبر محقق بوده و جای هیچ تردیدی نیست.

2. دعوت به مقابله.

او از نخستین روزی که نبوت خویش را آشکار ساخت و سند نبوت خود را کتاب آسمانی معرفی کرد، همه جهانیان را برای مقابله و معارضة با آن دعوت نمود. نه تنها آنان را دعوت به مقابله کرد، بلکه آنان را برای مبارزه تشویق و تحریک نمود و در دعوت به مقابله و (تحدی) رموزی به کار برد که روح حماسی و مبارزه جویی آنان تحریک شود تا به فکر معارضة بیفتند و پس از عجز و ناتوانی مطمئن گردند که این کلام، مخلوق اندیشه بشر و آفریده قوای محدود انسانی نیست.

قرآن مجید از طرق گوناگونی آنان را برای معارضة تشویق و تحریک کرد.

برای نخستین بار در محیط حجاز که مرکز سخن، خطابه، شعر و ادب بود و استادان سخن و بلاغت در آن بسیار بودند، اعلام کرد:.

قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَيَّ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا؛ (5)

بگو: اگر انسان ها و پریان (جن و انس) اتفاق کنند که همانند این قرآن را بیاورند همانند آن را نخواهند آورد هر چند يك ديگر را (در این کار) یاری کنند.

نکته تحریک کننده در آیه این است که نه تنها عرب عصر رسالت را دعوت به مبارزه کرد و از عجز و ناتوانی آنان گزارش داد، بلکه همه جهانیان را تا روز رستاخیز به نبرد و مبارزه طلبید و از عجز و ناتوانی همه جهانیان تا جهان باقی است خبر داد.

به طور مسلم چنین تعبیری در میان عرب و ملل جهان شور برمی انگیزد و آنان برای حفظ مقام و موقعیت خود ناچار می شوند که به پا خیزند و کتابی همانند کتاب او بیاورند.

او در مرتبه دوم برای تحریک استادان سخن و پی افکنان فصاحت و بلاغت به مقابله و مبارزه، شیوه (تحدی) و مبارزه جویی را تغییر داد که نه تنها شما نمی توانید کتابی مانند قرآن بیاورید، بلکه همه شماها ناتوان تر از آن هستید که ده سوره مانند سوره های قرآن بیاورید.

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَادْعُوا مَنْ اسْتَضَعْتُمْ مِنْ دُونِ اذِ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ؛ (6)

آنها می گویند: او به دروغ این (قرآن) را (به خدا) نسبت داده و (ساختگی است) بگو: اگر راست می گویند شما هم ده سوره ساختگی همانند این قرآن بیاورید و تمام کسانی را که می توانید غیر از خدا (برای این کار) دعوت کنید.

و چه تحریک و تشویقی بالاتر از این که در مرتبه سوم شرایط مبارزه را به حدی کاهش داد که حاضر شد که آنان تنها يك سوره از سوره های صدوچهارده گانه قرآن را بیاورند و از تمام جهانیان برای ساختن چنین سوره ای کمک بگیرند، سپس هشدار داد که همگی بدانند هر چه هم دانش و بینش خود را گرد آورند نخواهند توانست حتی با سوره ای از سوره های قرآن مقابله کنند.

وَ اِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَيَّ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُوْرَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اذِ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ؛ (7)

و اگر درباره آن چه بر بنده خود (پیامبر) نازل کرده ایم شك و تردید دارید دست کم يك سوره همانند آن بیاورید و گواهان خود را غیر از خدا برای این کار فرا خوانید اگر راست می گویند.

3. ناتوانی مردم از مقابله.

سومین شرط اعجاز این است که مردم جهان از مقابله با آن ناتوان گردند و این شرط نیز به طور روشن محقق است، زیرا چهارده قرن است که این ندهای محکم و استوار، آن هم آمیخته با تعجیز، در گوش جهانیان طنین انداز است و تاکنون کسی نتوانسته است گامی در صحنه مبارزه بگذارد و اگر هم کسی روی اغراض و عللی به فکر مقابله افتاده است جز افتضاح و رسوایی نتیجه دیگری نداشته است.

اگر معارضة با قرآن در امکان ملت عرب بود لازم بود به پشتیبانی نوابغ فصاحت که وجود آنها در آن زمان کم نبود به ندای او پاسخ دهند و حجت و برهان او را بشکنند.

آری، شایسته بود آن مردمی که فصاحت و بلاغت، بارزترین کمال و فن آنها حساب می شد با آوردن يك سوره بلیغ همانند سوره های قرآن با او به معارضة برخیزند و برهان مدعی را که در موضوعی با آنان به مقابله و مسابقه برخاسته از کار ببندازند و با این وسیله در صفحات تاریخ برای خود پیروزی روشن و نام جاوید و مرتبه بلند ثبت کنند و با این حربه ساده و در عین حال برنده، خود را از جنگ های کوبنده، صرف مال، ترک وطن، تحمل شدايد و حوادث ناگوار برهانند.

ولی می دانید چرا عرب از این راه ساده و بی دردسر وارد نشد چون او در بلاغت قرآن فکر می کرد و اعجاز آن را باور داشت و می دانست که اگر بخواهد با آن به مبارزه برخیزد جز شکست چیزی عاید او نمی

گردد، از این نظر گروهی از آنها به ندای پیامبر پاسخ مثبت داده و در برابر دعوت قرآن سر تعظیم فرود آوردند و به آیین اسلام مشرف شدند.

ولی گروهی راه عناد و لجاج را پیش گرفتند و مقابله با شمشیر را بر مقابله با حروف و کلام ترجیح دادند و مبارزه با نیزه را بر معارضه با بیان برگزیدند، ولی این عجز و ناتوانی و مقاومت سرسختانه در برابر دعوت قرآن، بزرگ ترین برهان و گواه است که قرآن وحی الهی است.

چنان که خود قرآن پس از آن که آنان را به آوردن ده سوره همانند قرآن فرامی خواند می فرماید:..

فَإِن لَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَن لَّا إِلَهَ إِذَى هُوَ قَهْلَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ؛ (8)

و اگر آنان دعوت شما را نپذیرفتند بدانید (قرآن) تنها با علم الهی نازل شده و هیچ معبودی جز او نیست. آیا با این حال تسلیم می شوید.

## درس 65: اعجاز قرآن (1)

اعجاز قرآن از نظر فصاحت و بلاغت.

زیبایی الفاظ و عظمت معانی دو امتیاز بزرگ قرآن.

بررسی علل و وجوه اعجاز قرآن مباحث مهم بخش (نبوت خاصه) و نبوت پیامبر گرامی اسلام را تشکیل می دهد. بیان علل برتری و امتیاز قرآن بر کتاب های دیگر در خور کتاب مستقلی است و دانشمندان بزرگ اسلامی درباره آن کتاب هایی نوشته اند. قرآن از جهات گوناگونی معجزه است و تاکنون بشر نتوانسته است به مقابله و معارضه با آن بپردازد.

اکنون باید علت اعجاز قرآن در نظر عرب معاصر با نزول قرآن چه بوده است و از میان امتیازات متعددی که قرآن دارد کدام یک نظر آنان را جلب کرده بود.

روشن تر بگوییم: دانشمندان، قرآن را از جهات مختلفی معجزه می دانند، مانند فصاحت و بلاغت خارق العاده، قوانین محکم و استوار، گزارش های غیبی، باورها و عقاید مذهبی و... آن چه هم اکنون مهم است این است که روشن شود کدام یک از این جهات نظر عرب دوران رسالت را جلب نمود و آنان از خطاب قرآن که می گوید: (مثل و مانند قرآن را بیایید و یا ده سوره و یا سوره ای را همانند قرآن بیایید) چه فهمیدند، و (مثل و مانند) را در خطاب یاد شده چگونه تفسیر نمودند.

### 1. زیبایی الفاظ.

جای شك نیست هنگامی که اعراب جاهلی، آیات الهی را از زبان پیامبر شنیدند ناگهان با سخنی نو و کلامی تازه که نه شعر بود و نه نثر، ولی آهنگی زیباتر از شعر و بیانی رساتر از نثر داشت روبه رو شدند که هرگز کلامی به مانند آن نشنیده بودند. نه تنها شیوه کلام از هر نظر نو بود، بلکه شنیدنش نیز برای آنان آن چنان لذت بخش و اعجاب انگیز و حیرت آور بود که هیچ کلامی از شعر و نثر با آن قابل قیاس نبود.

الفاظ و لغات آن طوری منتخب و گلچین شده و بجا و به مورد به کار برده شده بود که اعجاب و شگفتی همه آنان را برانگیخت و همه را در برابر آهنگ های بکر و جذاب و جمله بندی های ظریف و سبک ممتاز خود مبهوت ساخت.

آنان با ذوق طبیعی و قریحه فطری خود دریافتند که قرآن شعر نیست که پای بند وزن و قافیه باشد و نثر آزاد نیست؛ زیرا آزادی بی قید و شرط نثر را ندارد و در عین حال در بند سجع نیست و از قیدهایی که نویسندگان برای نثر مسجع گفته اند آزاد است (9)، ولی آیات قرآن در پیوستگی، گسستگی، درازی و کوتاهی، دارای سبک خاصی است که در هیچ کلامی شبیه و نظیر آن دیده نشده است.

شیرینی بیان و زیبایی الفاظ و عمق معانی و جذبه و کشش کلمات و جمله های آن مطلبی بود که عرب صحرایی که در آغوش طبیعت بزرگ شده و قریحه عربی او به هیچ وجه دست نخورده بود، آن را درک می کرد و به اصطلاح می چشید، اگرچه قادر نبود آن چه را از زیبایی و حلاوت قرآن درک می کند بیان نماید، اما در دل احساس می کرد چنین سخنی با این جذبه و کشش نشنیده و هرگز قادر نیست که نظیر آن را بیاید، زیرا درک زیبایی کلام و شیرینی بیان و رسایی تعبیر و جذبه و کشش سخن از امور چشیدنی است نه گفتنی و مانند (ملاحظت) معشوقه است که عاشق دل داده آن را با چشم دل می بیند، ولی نمی تواند آن را به رشته بیان در آورد.

در زبان فارسی نیز همین مطلب حکم فرماست. انسان در بررسی دیوان شعرا به اشعاری برمی خورد که از نظر حلاوت و شیرینی و جذبه و کشش، در سطحی قرار دارد که بر دیگر اشعارشان تفوق آشکار دارد هر چند انسان نتواند نکته برتری آن را درک کند، اما با ذوق خدادادی می تواند به برتری آن واقف گردد، اینک یک نمونه:..

خواجه ابوالقاسم فردوسی درباره اهمیت علم و دانش، شعر معروفی دارد که همگی آن را حفظ داریم:..

توانا بود هر که دانا بود

زدانش دل پیر، برنا بود.

اکنون شما این شعر را با دو بیت دیگر شاهنامه که درباره قدرت نمایی یکی از قهرمانان ایران زمین سروده است مقایسه کنید که زیبایی، شیرینی، جذب و کشش از آن کدام است آن جا که می گوید:.

به روز نبرد آن یل ارجمند

به تیغ و به تیر و به گرز و کمند.

برید و درید و شکست و بیست

یلان را سر و سینه و پا و دست.

برتری این دو شعر بر آن بیت، بلکه بر تمام اشعار حماسی شاهنامه به حدی است که این دو بیت در میان شصت هزار بیت شاهنامه، مانند مشعل فروزان یا در شاهوار می درخشند، با وجود این افراد ناوارد در فن بلاغت نمی توانند علل بلاغت و برتری این دو بیت را تجزیه و تحلیل کنند، اگرچه آن را با ذوق و فطرت خود در می یابند.

درست است که علمای ادب برای فن بلاغت موازین و معیارهایی برشمرده اند و علل بلاغت و برتری کلامی را بر کلام دیگر در قالب قواعد و قوانینی ریخته اند، اما عرب آن زمان همه این نکات را با ذوق سرشار و فطرت دست نخورده خود درمی یافت و احساس می کرد که شیوه سخن گفتن قرآن طوری است که با آن چه تاکنون شنیده و گفته، تفاوت بسیار دارد و زیبایی ظاهر و شیرینی بیان آن را هیچ کلامی ندارد.

2. عظمت معانی.

همان طور که عرب جاهلی درک می کرد که هیچ کلامی از نظر زیبایی به پایه قرآن و شیوه آن نمی رسد، هم چنین درک می کرد که معانی قرآن و اهداف عالی آن در پایه ای است که با آن چه تا کنون شنیده قابل قیاس نیست.

اشعار دوران جاهلی و سخنان سخنوران آنان غالباً درباره مطالب بسیار مبتذل دور می زد، محور سخن فصیحان عرب و گویندگان بلیغ چشم، ابرو، لب، چهره معشوق، آثار دیار، خیمه و خرگاه او بود.

شعراي حماسي آنان درباره جنگ و غارتگری و کشتار خود و قبیله خویش سخن می گفتند و گروهی از خود راضی که به مال و ثروت خود افتخار می کردند، در بذل و بخشش خود و یا رئیس قبیله خویش داد سخن می دادند.

عالی ترین آثار ادبی و فکری که از ادبیات دوران جاهلیت به یادگار مانده است همان قصاید هفت گانه است که آنها را با آب طلا نوشته و بر دیوار کعبه آویخته بودند و هم اکنون تمام این قصاید در اختیار ماست و در آن حتی يك نکته اخلاقی و یا يك فکر اجتماعی وجود ندارد. اما دلایل و جهت هایی که سبب می شد عرب جاهلی درباره قرآن انگشت تعجب به دندان گیرد و در حیرت عمیق فرو رود عبارتند از:.

الف) او با ذوق سرشار خود دریافته بود که زیبایی لفظ و شیوایی اسلوب و هماهنگی آیات کاملاً بی سابقه است و سیمای ظاهری آن نه مانند شعر است، زیرا فاقد وزن و قافیه است، گذشته بر این در آن تخیلات شعری وجود ندارد و نه مانند نثر است که از هر نوع قید خالی و دور باشد، بلکه دارای انسجام و فواصل خاصی است که آن را از دایره نثر بیرون برده است؛.

ب) قرآن مطالبی را عرضه می دارد که هیچ گاه در قصاید و خطبه های عرب وجود نداشته است و هرگز به دنبال توصیف خرابه و خانه معشوق و شوق دیدار دوستان و بیان خصوصیات شتر و اسب نیست و محتویات آن از غزل سرایی و مدح افراد و یارثا و بیان مصایب اشخاص پیراسته است و درباره عیش و نوش و کوچیدن کاروان و باده و ساغر سخن نمی گوید و هرگز همانند شاعران در محدوده خاصی بحث نمی کند.

این کتاب درباره خدا و صفات او و سرآغاز و سرانجام بشر و زندگی امت های پیشین که بر اثر طغیان، گرفتار خشم الهی گردیده اند و ... سخن می گوید؛.

ج) الفاظ قرآن زیبا و با معانی کاملاً متناسب است و سخن و منظور خود را بدون این که لفظ را فدای معنا و یا معنا را فدای لفظ نماید با سبکی کاملاً ممتاز و زیبا بیان می کند؛.

د) هرگاه شاعر و یا نویسنده ای عبارتی یا داستانی را تکرار کند، لطف و زیبایی کلام، بر اثر تکرار از بین می رود، ولی قرآن گاهی با عبارتی فشرده و موجز و گاهی مبسوط و گسترده، از سرگذشت پیامبر یا از صفات مبدأ و خصوصیات معاد به طور مکرر سخن می گوید و هرگز لطمه ای بر لطافت و زیبایی آن وارد نگردیده است؛.

ه) در میان خطابه خطیبان و قصاید شعرا گاهی جمله ها و ابیاتی درخشندگی خاصی پیدا کرده خودنمایی می کند و همین چند بیت و جمله، ارزش هنری و شعری دارد و باقی مانده آنها بی ارزش و پیش پا افتاده است، اما آیات و سوره های قرآن با آن همه گستردگی و توسعه، همگی خارق العاده و در سطحی عالی است.

و کافی است که در این باره به داستان یوسف که در سوره ای به طور مبسوط بیان شده است نظری بیفکنیم و ببینیم که تمام آیات آن در درجه اعلاي فصاحت و بلاغت قرار دارد؛.

و) این کتاب معانی بسیار بزرگی را در قالب الفاظی کوتاه ریخته و آنها را به شیوه ای بدیع بیان کرده است و کافی است در این باره آیه الکرسی و آیات آغازین سوره حدید را ملاحظه کنیم که در آن يك جهان حقایق فلسفی و معارف عقلی بیان شده است و بدین سبب اعجاب افراد را برانگیخته است؛  
 ز) این کتاب می‌کوشد بشر را با آفرینش جهان و اسرار گیتی و فضایل اخلاقی و رذایل نفسانی و حلال و حرام آشنا سازد و پیوسته می‌خواهد او را معتقد سازد که مرگ پایان زندگی نیست.  
 خطیبان و بلیغان عرب که معاصر با رسول خدا بودند تحت تأثیر برتری اسلوب، زیبایی ظاهر، شیرینی بیان، رسایی تعبیر، بداعت و ابتکار معانی و عظمت مفاهیم آن قرار گرفته بودند و حیرت و بهت خاصی بر افکار و اندیشه های آنان سایه افکنده بود و اعجاز قرآن را از این حیث درک می‌کردند.

## درس 66: اعجاز قرآن (2)

اعجاز قرآن از نظر فصاحت و بلاغت.  
 گواهی های تاریخی بر ناتوانی عرب از مقابله با قرآن.  
 بررسی های آینده به روشنی ثابت خواهد کرد که اعجاز قرآن منحصر به فصاحت، بلاغت، زیبایی الفاظ، عمق معنا، بداعت و ابتکاری بودن مضامین آن نیست، بلکه قرآن از جهات مختلف و دیدهای گوناگون معجزه است، ولی تحدی قرآن در آن زمان فقط در ظاهر قرآن خلاصه می‌شد و اگر قرآن، ملل عرب را برای مبارزه و مقابله می‌طلبید، منظور معارضه در همین جهت بود و بس.  
 به عبارت روشن تر، قرآن از جهات مختلف معجزه است، اما عرب دوران جاهلی از این جهات فقط یکی را درک می‌کرد و آن زیبایی الفاظ و بداعت و تازگی معانی، دل ربایی تعبیر، رسایی عبارات، شیوایی و شیرینی بیان و علو مضامین و کشش و جذب اسلوب آن بود و جهات دیگر اعجاز قرآن به مرور زمان بر اثر گسترش بینش ها و عمیق گشتن دیدها برای بشر روشن گردید.  
 آنان چنان تحت تأثیر این امور قرار می‌گرفتند که پس از شنیدن چند آیه در برابر عظمت آن مات و متحیر می‌شدند و نمی‌دانستند که درباره آن چه بگویند و تحدی آن و عجز و ناتوانی خویش را چگونه توجیه کنند.  
 اکنون به نقل چند گواه تاریخی از داورى فصیحان عرب درباره قرآن بسنده می‌کنیم و هدف از انعکاس آن دو مطلب است:.

1. اعتراف استوانه های بلاغت و استادان سخن به عجز و ناتوانی خویش در برابر قرآن؛
2. این که محور تحدی قرآن در نظر آنان موضوع فصاحت، بلاغت، جذب و کشش خارق العاده قرآن بود.

الف) داورى ولید درباره قرآن.  
 قضاوت و داورى یکی از بلیغان و حکیمان عرب درباره قرآن که به او (ریحانه) و (حکیم عرب) می‌گفتند روشنگر موضوع ماست و سخنان او گواه روشن بر نحوه برداشت عرب از تحدی و اعجاز قرآن است.  
 گروهی از قریش برای حل مشکل نفوذ روزافزون اسلام در میان جوانان و افراد آزادمنش به (ولید بن مغیره مخزومی) مراجعه کردند و از او خواستند که نظر خود را درباره قرآن بیان کند. دانای عرب از آنان مهلت خواست تا پس از استماع آیات قرآن نظر خود را اظهار نماید، از این روی وی از جای برخاست و در حجر اسماعیل، کنار پیامبر نشست و به او گفت: پاره ای از اشعارت را بخوان! پیامبر فرمود: آن چه من می‌خوانم شعر نیست، بلکه سخن خداست که برای هدایت شما فرستاده شده است. سپس پیامبر سیزده آیه از آغاز سوره (فصلت) را تلاوت کرد و هنگامی که به این آیه رسید: **فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَ ثَمُودَ (10)**  
 هرگاه از دعوت تو روی برگردانند بگو: من شما را از صاعقه ای همانند صاعقه قوم عاد و ثمود برحذر می‌دارم.

ولید سخت به خود لرزید و موهای او بر بدنش راست شد و در حالی که سراپای وجود او را بهت و تحیر فرا گرفته بود راه خانه را در پیش گرفت و چند روزی از خانه بیرون نیامد تا آن جا که برخی از قریش به او بدبین شده و گفتند: ولید راه نیاکان خود را ترک گفته و راه محمد را پیش گرفته است. (11)  
 او با شنیدن این سیزده آیه فقط به يك جنبه از جهات اعجاز قرآن توجه پیدا کرد و آن همان جذب و کشش اسلوب قرآن و آسمانی بودن معانی آن بود و شنیدن این آیات آن چنان او را تحت تأثیر قرار داد که لرزه بر اندامش افتاد و مو بر بدن او راست گردید.

مفسران می‌گویند: روزی که سوره (غافر) بر پیامبر نازل گردید پیامبر با صدای دل نشینی آن را تلاوت می‌کرد و (ولید بن مغیره) نزدیک پیامبر نشسته بود و بی اختیار آن را می‌شنید: **حَمَّ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مَنْ إِذْ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِي الطُّولِ لَا إِلَهَ إِذِ هُوَ إِلَهُ الْمَصِيرِ مَا يُجَادِلُ فِي آيَاتِ إِذِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَا يَغْرُرُكَ تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلَادِ (12)**



حم، این کتاب از خدای قادر و دانا فرو فرستاده شده است، خدایی که بخشنده گناه و پذیرنده توبه است، خدایی که مجازات او سنگین و نعمت های او فراوان است، جز او خدایی نیست، سرانجام هر چیزی به سوی اوست، درباره آیات الهی جز کسانی که کفر ورزند کسی مجادله نمی کند، فعالیت و زندگانی آنان در شهرها تو را نفریبد.

این آیات و آیات بعدی، آن چنان حکیم عرب را تحت تأثیر قرار داد که وقتی (بنی مخزوم) دور او را گرفتند و از وی درباره قرآن داوری خواستند گفت:..

وَإِذْ لَقَدْ سَمِعْتُ مِنْ مُحَمَّدٍ أَنْفًا كَلَامًا مَا هُوَ مِنْ كَلَامِ الْإِنْسِ وَلَا مِنْ كَلَامِ الْجِنِّ وَ إِذْ أَنْ لَهُ لِحَالَوَةٌ وَإِنَّ عَلَيْهِ لَطَلَاوَةٌ وَإِنَّ أَعْلَاهُ لَمُئْتَمِرٌ وَإِنَّ أَسْفَلَهُ لَمُعْدِقٌ وَإِنَّهُ يَعْلُوُ وَلَا يُعْلِي عَلَيْهِ؛ (13)

من از محمد سخنی شنیدم که هرگز شبیه کلام انس و جن نیست، سخن او شیرینی خاص و زیبایی مخصوصی دارد، شاخسار آن پرمیوه و ریشه های آن پر برکت است، سخنی است برجسته و هیچ سخنی از آن برجسته تر نیست (و هرگز قابل معارضه و مبارزه نمی باشد).

او این جمله ها را گفت و راه خود را در پیش گرفت و قریش تصور کردند که وی به آیین محمد گرویده است. به قول یکی از دانشمندان بزرگ، (14) این جمله نخستین تقریظی است که از سوی استادی از استادان بلاغت درباره قرآن گفته شده است و تدبر در مضامین جمله های او نحوه برداشت عرب را از اعجاز قرآن در عصر رسول خدا روشن می سازد و معلوم می شود که:

اولاً، قرآن کلامی است که مبارزه با آن از قدرت بشر بیرون است؛

ثانیاً، آنان از میان جهات مختلف اعجاز، تنها به جذب، کشش، حلاوت و شیرینی الفاظ، ابتکاری و آسمانی بودن معانی آن توجه داشتند و هرگز نظیر چنین سخنی نشنیده بودند.

برای این که به عظمت و فصاحت و بلاغت قرآن از دیده استاد فن بلاغت عصر نزول قرآن، پی ببریم شایسته است که سخنان وی را توضیح دهیم.

حکیم و بلیغ جامعه عرب نظریه خود را ضمن شش جمله کوتاه و پرمحتوا تشریح کرده می گوید:..

1. لَا يَشْبَهُ كَلَامَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ.

از محمد سخنی شنیدم که هرگز به کلام انس و جن شبیه نیست. شبیه سخنان انسان نیست؛ زیرا سخنان معمولی انسان همان نثر معمولی است که به زنجیر سجع و قافیه کشیده نمی شود و شبیه سخنان جن نیست؛ زیرا سخنان جن همان ها بودند که از زبان کاهنان می شنیدند که دارای مقاطع خاص و سجع ویژه و الفاظ ظریف بودند و پیچیدگی معانی و تجانس حروف از ویژگی های آن به شمار می رفت و این خصوصیات، آن را از سخنان معمولی ممتاز می ساخت. آنان مفید بودند که در مقام سخن گفتن با جمله هایی کوتاه و مختصر که دارای مقاطع خاص و سجع ویژه ای بود با مردم سخن بگویند. الفاظ غریب و نامأنوس، دشواری معانی و تجانس حروف از خصوصیات سخنان آنها بود.

2. وَإِنَّ فِيهِ لِحَالَوَةٌ.

آن دارای شیرینی خاصی است که عقول و نفوس را به سوی خود می کشد و انسان از شنیدن آن لذت می برد.

3. وَإِنَّ فِيهِ لَطَلَاوَةٌ.

زیبایی خاصی دارد، زیبایی الفاظ و جمله های آن بر محسنات قرآن افزوده و شکوه خاصی به آن بخشیده است.

4. وَإِنَّ أَعْلَاهُ لَمُئْتَمِرٌ.

قرآن درخت عظیمی است که شاخسارهای آن پر بار و پرثمر است.

5. وَإِنَّ أَسْفَلَهُ لَمُعْدِقٌ.

قسمت زیر و پایین آن ریشه دار و پربرکت است. ماده (غدق) در معنای برکت به کار می رود چنان که قرآن می فرماید:..

وَ أَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَي الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِينَاهُمْ مَاءً غَدَقًا؛ (15)

اگر در راه حق استقامت ورزند با آب پر برکتی آنها را سیراب می کنیم.

مقصود ولید این است که قرآن درختی با ریشه های فراوان است که در نقاط مختلف روح و روان رسوخ می کند و هم چنین ممکن است اشاره به معانی گوناگونی باشد که گاهی از يك آیه استفاده می شود.

6. وَإِنَّهُ يَعْلُوُ وَلَا يُعْلِي عَلَيْهِ.

قرآن دارای بلاغت فوق العاده ای است که نمی توان با آن معارضه نمود.

این جمله های کوتاه و پر مغز روشننگر نظر عرب آن روز درباره قرآن است و استاد فن بلاغت، ولید، صریحاً اعلام می کند که معارضه و مقابله با قرآن در خور انسان نیست.

ب) داوری عتبه بن ربیع.

(عتبه بن ربیع) از سران و مشاهیر قریش به شمار می رفت، گرایش حمزه عموی پیامبر به اسلام، آسمان زندگی قریش را تیره و تار ساخته بود، زیرا بیم آن می رفت که نفوذ (محمد) به تدریج همه جا را فرا گیرد و دیگر شخصیت ها نیز به سوی اسلام جذب شوند.

یک روز عتبه رو به دوستان خود کرد و گفت: من اکنون پیش محمد می روم و به او چند چیز پیشنهاد می کنم، شاید او یکی از آنها را بپذیرد. دوستان وی با فکر او موافقت کردند. او برخاست و به سوی رسول خدا که در مسجد نشسته بود رفت و به وی چند پیشنهاد کرد. وقتی او از سخنان خود فارغ گشت پیامبر رو به او کرد و گفت: (افرغت یا ابولید؛ آیا سخنان خود را به آخر رسانیدی) گفت: آری. پیامبر فرمود: (پاسخ پیشنهادهای شما در همین آیاتی است که اکنون می خوانم. پیامبر 37 آیه از سوره (فصلت) برای او خواند و به سجده رفت و سپس سر برداشت و گفت: (ابولید! پیام خدا را شنیدی).

(عتبه) مجذوب آیات قرآن شده بود و در حالی که بر دست های خود تکیه کرده بود مدتی خیره خیره به چهره پیامبر نگریست. گویی جذبه و کشش قرآن توانایی سخن را از او سلب کرده بود. وی پس از لحظاتی بدون این که کلمه ای با پیامبر سخن بگوید، از جای خویش برخاست و به سوی دوستان خود بازگشت. دیدگان هم فکران او به صورت (عتبه) دوخته شد. همگی از او پرسیدند: نتیجه چه شد او به شرح واقعه پرداخت، سپس افزود: من از محمد کلامی شنیدم (واذ ما هو بالشعر ولا بالسحر ولا بالكهانة؛ سخنان او نه شعر است و نه شبیه گفتار ساحران و کاهنان می باشد) چه بهتر او را میان قبایل رها سازیم، اگر او را کشتند همگی از ناحیه او راحت می شویم و اگر در میان آنان نفوذ پیدا کرد و حکومتی برپا نمود در این صورت او از فامیل ماست و برای ما بهره ای خواهد داشت. (16)

ما از سخنان و اعجاب این دو نفر که هر کدام استوانه سخن و پیشوای عرب در فن بلاغت بودند دو چیز استفاده می کنیم:

1. آن چه مایه اعجاب و شگفتی آنان بود همان شیرینی، زیبایی و به اصطلاح بلاغت خارق العاده قرآن بود که قرآن را از دیگر سخنان جدا می کرد.

ولید بن مغیره با صراحت گفت که، کلام (محمد) شبیه کلام انس و جن نیست و دارای شیرینی و زیبایی خاصی است. عتبه گفت: قرآن شعر نیست و هرگز ارتباطی با سخنان ساحران و کاهنان ندارد و هرگز این دو نفر به جهات دیگر اعجاز قرآن اشاره ای نکردند، زیرا جهات دیگر اعجاز قرآن به مرور زمان و با کنجکوی دانشمندان به فکرها راه یافت و در کتاب ها نوشته شد؛

2. استادان بلاغت در عصر پیامبر با صراحت کامل اعتراف کردند که، مبارزه با قرآن امکان ندارد و هرگز شیوه سخن گفتن قرآن، شبیه سخنان انسان ها نیست.

(ج) قضاوت طفیل درباره قرآن.

روزی (طفیل بن عمرو) که شاعری شیرین زبان و خردمند بود و در میان قبیله خود نفوذ کلمه داشت وارد مکه گردید. اسلام آوردن مردی مانند (طفیل) برای قریش بسیارگران و سنگین بود از این رو سران قریش و بازیگران صحنه سیاست دور او را گرفتند و گفتند: این مردی که کنار (کعبه) نماز می گزارد با آوردن آیین جدید، اتحاد و اتفاق ما را به هم زده و با سحر بیان خود سنگ تفرقه میان ما افکنده است. ما می ترسیم که در میان قبیله شما نیز دودستگی بیفکند. چه بهتر که اصلاً با این مرد سخنی نگوییم!

(طفیل) می گوید: سخنان آنها چنان مرا متأثر کرد که از ترس تأثیر سحر بیان او تصمیم گرفتم با او سخن نگویم و سخن او را نشنوم و برای جلوگیری از نفوذ سحر او، هنگام طواف مقداری پنبه در گوش های خود قرار دادم که مبادا زمزمه قرآن و نماز او به گوش من برسد.

بامدادان در حالی که پنبه را در گوش های خود کرده بودم وارد مسجد شدم و هیچ مایل نبودم سخنی از او بشنوم، ولی نمی دانم چطور شد یک مرتبه کلام و سخن بسیار شیرین و زیبایی به گوشم رسید و بیش از حد احساس لذت کردم. با خودم گفتم: مادرت عزادار شود تو مردی سخن پرداز و خردمندی. چه مانع دارد سخن این مرد را بشنوی. هرگاه نیک باشد بپذیری و اگر زشت باشد آن را رد کنی. برای این کار آشکارا با آن حضرت تماس نگرفتم. مقداری صبر کردم تا رسول خدا راه خانه خود را پیش گرفت و وارد خانه شد و من نیز اجازه گرفتم و وارد خانه شدم. واقعه را از آغاز تا پایان بازگو کردم و گفتم: قریش درباره شما چنین و چنان می گویند و من در آغاز کار تصمیم نداشتم با شما ملاقات کنم، ولی حلاوت قرآن شما مرا به سوی تو کشیده است. اکنون می خواهم حقیقت آیین خود را برای من تشریح کنی و مقداری قرآن شما مرا به سوی تو بخوانی. رسول خدا آیین خود را بر او عرضه داشت و مقداری قرآن خواند. (طفیل) می گوید: به خدا سوگند کلامی زیباتر از آن نشنیده و آیینی معتدل تر از آن ندیده بودم (17). سپس (طفیل) به حضرتش عرض کرد:

من در میان قبیله خود یک فرد نافذالقول هستم، برای نشر آیین شما فعالیت خواهم کرد. (18)

تا این جا به خوبی روشن گردید که فصیحان عرب و بلیغان قوم در برابر قرآن کمال ناتوانی را ابراز داشته و جز تسلیم و اظهار عجز چاره ای نداشتند.

1. علق (96) آیه های 5-1.
2. (ابن سکیت) از ادبای شیعی و از استوانه های ادب در عصر متوکل عباسی و مؤلف کتاب (اصلاح المنطق) می باشد. وی بر اثر برجستگی در ادبیات عرب از طرف خلیفه برای تدریس و تعلیم و تربیت (معزز) و (مؤید) پسران متوکل انتخاب شده بود، روزی متوکل موقع درس بر آنها وارد شد و از استاد پرسید: فرزندان مرا بیشتر دوست داری یا حسنین را وی در پاسخ گفت: من قنبر غلام علی را با خود تو و پسرانت مبادله نمی کنم و باز پرسید: من و پسرانم نزد تو بهتریم یا علی و حسنین وی در پاسخ گفت: قنبر خادم علی از تو و پسران تو بهتر است. متوکل دستور داد که زبان او را از قفا بیرون آورند، سپس به امر متوکل غلامان وی او را به زیر پا انداخته و لگدمال نمودند و فردای آن روز پنجم رجب سال 243 دیده از جهان بربست.
3. اصول کافی، ج 1، ص 24-25.
4. اعراف (7) آیه 58.
5. اسراء (17) آیه 88.
6. همان جا.
7. هود (11) آیه 13.
8. همان، آیه 14.
9. اگر می گوئیم: قرآن دارای سجع نیست، مقصود دو نوع سجع است: الف) سجعی که در سخنان کاهنان وجود داشت و نمونه آن سخنان (سطیح) کاهن معروف است. ب) سجع هایی که نویسندگان عصر عباسی به آن پای بند بودند و نمونه آن، مقامات حریری و مقامات استاد او بدیع الزمان همدانی است وگرنه در آیات قرآن سجع مطلوب فراوان است که در اصطلاح به آن (فواصل) می گویند.
10. فصلت (41) آیه 13.
11. اعلام الوری، ص 27-28.
12. غافر (40) آیه 1-4.
13. تفسیر مجمع البیان، ج 5، ص 387.
14. مرحوم علامه شهرستانی در کتاب المعجزة الخالدة.
15. جن (72) آیه 16.
16. ابن هشام، سیره، ج 1، ص 293-294.
17. قَلاَ وَاذَ مَا سَمِعْتُ قَوْلًا قَطُّ أَحْسَنَ مِنْهُ وَ لَا أَمْرًا أَعْدَلَ مِنْهُ.
18. ابن هشام، سیره، ج 1، ص 410.

## خدا و پیامبر اسلام (2)

- درس 67: اعجاز قرآن (3)  
 اعجاز قرآن از نظر فصاحت و بلاغت.  
 قرآن و بلیغان عرب.  
 سرگذشت چهار دانشمند عهد عباسی.
- درس 68: اعجاز قرآن (4)  
 هماهنگی در اسلوب و بیان.
- درس 69: اعجاز قرآن (5)  
 هماهنگی در مضمون.
- درس 70: اعجاز قرآن (6)  
 اعجاز قرآن از دیدگاه احکام و قوانین.
- درس 71: اعجاز قرآن (7)  
 اعجاز قرآن از دیدگاه احکام و قوانین.  
 امتیازهای قوانین قرآن.
1. قوانین اسلام با هر تمدن صحیح انسانی سازگار است.
  2. قوانین قرآن با مقتضیات فطرت هماهنگ است.  
 حل اشکال.
- انسان دارای اصول ثابتی است.
- درس 72: اعجاز قرآن (8)  
 اعجاز قرآن از دیدگاه احکام و قوانین.  
 امتیازهای قوانین قرآن.

3. واقع بینی و ژرف نگری در تشریح.

4. میانه روی در تشریح.

---

### درس 67: اعجاز قرآن (3)

#### اعجاز قرآن از نظر فصاحت و بلاغت.

قرآن و بلیغان عرب.

گاهی تصور می شود که در آغاز اسلام، فصیحان و بلیغان عرب با قرآن به مبارزه برخاسته اند، ولی بر اثر مرور زمان برای ما مخفی مانده و حکومت های نیرومند اسلام از ابراز و اظهار آن به شدت جلوگیری کرده اند، ولی این اندیشه آن چنان باطل و بی اساس است که ما خود را از هر نوع پاسخ به آن بی نیاز می دانیم، زیرا اگر عرب به معارضه با قرآن موفق شده بود قطعاً آن را در محافل ادبی، اجتماعات بزرگ، موسم های حج و بازارهای بازرگانی که از نقاط عربستان به آن جا روی می آوردند اعلان می کرد و آن را بر ملت عرب می خواند و دشمنان اسلام آن را مانند سرود در همه محفل ها و مجلس ها با صدای رسایی می خواندند و در هر مناسبتی آن را تکرار می کردند و نسل به نسل به یک دیگر تلقین و منتقل می نمودند و بسان مدعی که در حفظ گواه خود می کوشد در حفظ و بقای آن کوشش می کردند.

زیرا این آیات بیش از تاریخ و اشعار دوران جاهلی که کتاب های تاریخ و جوامع ادبی را پر کرده است، موجبات روشنی دیدگان آنان را فراهم می آورد و به محافل و انجمن های ادبی آنها نشاط خاصی می بخشید، با وجود این ما از چنین معارضه، کوچک ترین اثری نمی بینیم و نمی شنویم.

گذشته از این، قرآن، نه تنها عرب عصر رسالت را به معارضه با خود دعوت کرده است، بلکه تمام بشر و بالاتر، همه انس و جن را مورد خطاب قرار داده و همگی را به مبارزه با قرآن دعوت کرد و دعوت خود را به گروه معینی محصور نساخته است و با یک ندای جهانی پیامی به شرح زیر فرستاده است:..

بگو اگر انس و جن اتفاق کنند تا همانند این قرآن را بیاورند همانند آن را نخواهند آورد هر چند برخی، برخی دیگر را کمک کنند. (1)

این آیه قرن هاست که در گوش بشر و انسان ها طنین انداز است و تاکنون هیچ کس نتوانسته است به معارضه با قرآن برخیزد.

ما مسیحیان و دشمنان اسلام را می بینیم که برای پایین آوردن عظمت و شرافت اسلام و به منظور بدگویی درباره پیامبر اکرم و انتقاد از کتاب مقدس او، هر سال و هر ماه اموال گزافی خرج می کنند. اگر برای آنان معارضه با قرآن و یا معارضه با سوره ای از سوره های قرآن امکان داشت، قطعاً از این راه وارد شده با آن به معارضه برمی خاستند.

زیرا معارضه با قرآن علاوه بر این که آنان را از صرف هزینه های زیاد و تحمل مشقت های فراوان آسوده می سازد، بزرگ ترین گواه و برهان برای آنها محسوب می شود و نزدیک ترین وسیله برای رسیدن به آرزوی آنهاست. در صورتی که خردمندان آنان هرگز به فکر معارضه با قرآن نیفتاده اند.

اصولاً اگر انسان با کلامی، انس بیشتر بگیرد چیزی نمی گذرد که احساس می کند که می تواند نظیر آن را بیاورد، ولی این مطلب در قرآن به کلی بر عکس است، ممارست بیشتر با قرآن و تلاوت سوره های آن چنین قدرتی را به انسان نمی بخشد و هر چه هم ساعاتی در این فکر فرو رود، سرانجام جز عجز و ناتوانی چیزی در خود احساس نمی کند.

و این خود گواه بر این است که اسلوب قرآن کاملاً از حدود تعلیم و تعلم و اندیشه بشری خارج است.

خلاصه پیامبر اسلام به وسیله قرآن ضربه شکننده ای بر جامعه بت پرستی و سازمان زندگی آنان وارد ساخت تا آن جا که میان پدر و پسر، برادر و برادر و زن و شوهر جدایی افکند و سران شرک در خاموش کردن این مشعل به همه چیز چنگ زدند، از انکار و استهزاء، از آزار و شکنجه و توسل به عموی پیامبر، حضرت ابوطالب تا نبردهای خونینی که به صورت برادرکشی در آمد، از هر دری وارد شدند و نتیجه ای نگرفتند و اگر امکان مبارزه با قرآن که برنده ترین حربه اسلام بود وجود داشت و یا اگر سوره ای مانند سوره های قرآن آورده بودند بیش از همه از آن استفاده کرده و شخص پیامبر را در محافل و مجالس خود به محاکمه می کشیدند و در سرتاسر شبه جزیره اعلام می نمودند. قریح ادبی و ذوق شعری آنان در درجه بسیار عالی بود و مواد قرآن و حروف آن را کاملاً در اختیار داشتند.

پس از درگذشت پیامبر، انبوه بی شماری از یهود و نصارا در یمن و سوریه و عراق زندگی می کردند و همه آنان یا عرب بودند که به یکی از دو آیین گرایش داشتند و یا با زبان عربی کاملاً آشنا بودند، ولی در طول این مدت کوچک ترین مبارزه ای از خود نشان ندادند و اقدام به آوردن سوره ای مانند سوره های قرآن نکردند.

عداوت منافقان هم در مدینه کمتر از دیگران نبود. آنان در تمام لحظات در کمین اسلام نشسته و از هر راهی بر ضد اسلام استفاده می کردند، ولی راه مبارزه با قرآن را به روی خود بسته دیدند و از این راه وارد نشدند.

با این بیان می توان یقین پیدا کرد که هرگز عرب معاصر با نزول قرآن و یا کسانی که پس از دوران رسالت زندگی کرده اند نظیر قرآن و یا نظیر سوره های آن را نیافرده اند. سرگذشت چهار دانشمند عهد عباسی.

اکنون سرگذشت چهارتن از نویسندگان نامی دوران عباسی را که به فکر مبارزه با اسلام از طریق آوردن قرآنی مانند قرآن محمد افتاده بودند، نقل می کنیم:

هشام بن حکم از یاران دانشمند امام جعفر صادق (ع) است. وی از امام صادق (ع) نقل می کند که چهار تن از سران الحاد به نام های ابن ابی العوجاء، ابوشاکر، عباد بن مقفع و عبدالملک بصری در مسجد الحرام گرد آمدند تا در باره مبارزه با قرآن تصمیمی بگیرند و با خود چنین گفتند که، اساس آیین اسلام، قرآن است و یگانه برهان مسلمانان همین کتاب آنهاست که می گویند: انس و جن نمی توانند کتابی نظیر آن را بیاورند و اگر ما چهار نفر که سر آمد نویسندگان عصر حاضریم دانش و بینش خود را روی هم گرد بیاوریم و هر کدام به اندازه قرآن سخن بسازیم در این صورت برهان مسلمانان را از بین برده ایم.

سپس هر چهار نفر تصمیم گرفتند که هر کدام در نقطه ای به تنظیم یک چهارم کتابی همانند قرآن همت گمارد و سال آینده در همین نقطه با هم ملاقات کنند.

سال به پایان رسید و همگی در مسجد الحرام گرد آمدند و هر یک نتیجه کار خود را چنین بیان کرد:

ابن ابی العوجاء اعتذار جست که بلاغت این آیه مرا در این مدت به خود مشغول کرده است:

قُلْ لَوْ كَانَفِيهِمَا آلِهَةٌ إِيَّاذَلْفَسَدَتَا؛ (2)

هرگاه در آسمان ها و زمین خدایانی جز از بود فساد و تباهی سراسر هستی را فرا می گرفت.

دومی گفت: این آیه مرا شیفته خود ساخت و از فکر مبارزه با قرآن باز داشت:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبٌ مِّثْلَ فَاَسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَا يُجَمِّعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبُهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعْفَ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ؛ (3)

هان! ای مردم! مثلی زده شده و به مفاد آن گوش فرا دهید، خدایانی که جز خدا می خوانید به اندازه ای ناتوانند که نمی توانند مگسی را بیافرینند و اگر مگسی چیزی از آنها بگیرد نمی توانند آن را بازستانند ستایشگر و ستایش شده چقدر ناتوانند.

سومی گفت: من وقتی این آیه را خواندم شیرینی و شیوایی تعبیر آن مرا از کار بازداشت:

يَا أَرْضُ اْبْلِعِي مَاءَكَ وَ يَا سَمَاءُ اَقْلَعِي وَ غِيضَ الْمَاءِ وَ قَضِيَّ الْأَمْرِ وَ اسْتَوْتِ عَلَي الْجُودَى وَ قِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ؛ (4)

به زمین گفتند که، آب خود را فرو بر و ای آسمان! بازگیر، آب کاسته شد و فرمان خدا انجام گرفت و کشتی بر کوه (جودی) نشست و گفته شد گروه ستمگر دور باد.

چهارمی گفت: بلاغت و شیرینی بیان این آیه مرا از تفکر در آیات باز داشت:

فَلَمَّا اسْتَيْسَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا؛ (5)

وقتی آنان نومید شدند برای نجوا و رازگویی به گوشه ای رفتند.

در این لحظه امام صادق از کنار آنان گذشت و این آیه را خواند:

قُلْ لَئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَيَّ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كَانَبَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا؛ (6)

هرگاه انس و جن اتفاق کنند تا مانند قرآن را بیاورند همانند آن را نخواهند آورد هر چند هم دیگر را پشتیبانی

کنند. (7)

## درس 68: اعجاز قرآن (4)

هماهنگی در اسلوب و بیان.

همگی می دانیم که حالات درونی انسان از نظر نشاط و شادی، غم و رنج و کام یابی و ناکامی در شیوه سخن گفتن او کاملاً مؤثر است. هنگامی که احساسات شیرین و یا تند وحاد به انسان دست می دهد قوای فکری و مشاعر انسان تحریک می شود و انسان احساسات درونی خود را در بهترین قالب از نظر لفظ و معنا می ریزد و دیگران را از غوغایی که در درون او حکم فرماست آگاه می سازد در حالی که همین شخص در مواقع عادی نمی تواند به چنین شیوه ای سخن بگوید و یا بنویسد.

امن و آرامش و یا جنگ و ستیز در شیوه سخن گفتن انسان کاملاً مؤثر است. افکار و الفاظی که در لحظات فراغ، از دل و دماغ تراوش می کند با آن چه که در زمان گرفتاری از ذهن انسان می تراود کاملاً متفاوت است.

نه تنها حالات درونی در شیوه بیان انسان مؤثر است، بلکه فصول مختلف زندگی از جوانی تا پیری که عقل و فکر انسان در این فاصله ها تکمیل و پخته می شود، در طرز تفکر و نحوه سخن گفتن کاملاً مؤثر است.

بر این اساس است که نویسندگان و سراینندگان زبردست هنگام نشر آثار علمی و فکری و ادبی کوشش می کنند که آنها را گلچین کنند و از قسمتی از آثار خود چشم پوشیده آنها را به دور اندازند، زیرا هنگام نشر آثار خویش، از نظر تکامل فکری به پایه ای می رسند که آثار دیرینه خود را با مقام و شؤون فعلی خود متناسب نمی بینند.

معمولاً در آثار علمی و ادبی شخصیت های جهان یک نوع اختلاف و ناهمگونی به چشم می خورد و این ناهمگونی به این جهت است که آثار و تألیفات آنها در فصول گوناگون زندگی آنان تدوین و تألیف شده است، از این جهت نمی توانند یک نواخت و هماهنگ باشند.

نویسنده بزرگ اسلامی عماد الدین ابو عبداز محمد بن حامد اصفهانی که در سال 597 درگذشته است می گوید: انسانی را ندیدم که امروز چیزی بنویسد مگر این که فردای آن روز تغییر عقیده داده می گوید: اگر این قسمت را عوض کنم و یا این را اضافه نمایم زیباتر می گردد و یا این فصل را از آغاز کتاب بردارم و در جای دیگر قرار دهم یا به کلی حذف کنم بهتر می شود.

این نوع تمناها گواه بر این است که نقص و بیچارگی بر انسان استیلا دارد و او پیوسته رو به تکامل می رود. سخنان یک فرد عادی، هر چند در شیرینی گفتار و زیبایی کلام و انشایی معانی، سرآمد روزگار باشد نه تنها نمی تواند در تمام اوقات یک نواخت باشد، بلکه در گفتار و سخنان او نوسان کاملی وجود خواهد داشت. سراینندگان سخن پرداز و گویندگان فصیح و بلیغ، هر اندازه در فن شعر و خطابه قوی و نیرومند باشند، همه سروده ها و سخنان آنان زیبا، شیرین، فصیح و بلیغ نیست. اگر قسمتی از اشعار و خطبه های آنان ممتاز و عالی باشد برخی دیگر مبتذل و در درجه نازل و پایین قرار دارد.

اسلوب و روش قرآن برخلاف آنهاست. قرآن در عین این که برخی از آیات آن بر برخی برتری دارد، همگی دارای اسلوب و روش واحدی است که آنها را به پایه اعجاز و مافوق معارضه رسانیده است و هرگز اختلافات و نوسان در اسلوب که برخی به پایه اعجاز برسد و برخی دیگر در ردیف سخنان عادی قرار گیرد در آن وجود ندارد.

قرآن با این که در ظرف 23 سال در حالات مختلف و اوضاع گوناگونی بر پیامبر نازل گردید و هر کدام از آن حالات در ایجاد اختلاف در سبک و بلاغت کلام نقش مؤثری دارند با وجود این همه سوره های آن دارای اسلوب و روش واحدی است و میان اولین سوره ای (علق) که بر پیامبر نازل گردید با آخرین سوره ای (نصر) که فروفرستاده شد اختلافی وجود ندارد و اسلوب 83 سوره و یا 85 سوره که در مکه نازل گردید و با ضعف اسلام و مسلمانان و رنج و مصایب توأم بود با روش سوره های دیگر که در مدینه نازل شد از لحاظ استحکام بیان و کمال بلاغت و جهت اعجاز یکی است و اگر قرآن سخن بشر بود باید اوضاع و احوال داخلی در اسلوب بلاغت آن اثر می گذاشت.

وانگهی هر موضوعی از موضوعات، قلمی خاص و انشایی ویژه دارد، قلم نامه نگاری با قلم پند و اندرز فرق دارد. روش وقایع نگاری و بیان اوضاع ملت های دیرینه با روش تألیف کتاب علمی متفاوت است. طرز نویسندگی قوانین و احکام طوری است که با سبک لغز سرایی و معما نویسی کاملاً تفاوت دارد. قلمی که در مدح و ستایش و تهنیت و یا تیریک افراد به کار می رود با قلم هجو و مذمت و یا انشا یک سان نیست. برخی در غزل سرایی استادند، اما در مراحل دیگر توانایی کامل ندارند. برخی در تابلو کردن مناظر طبیعی یا ترسیم اوضاع جنگ ماهر و زبردستند حتی بیان و گفتار آنان، جانشین تصویر و فیلم می گردد، اما در غیر آن موضوع عاجز و ناتوانند و علت آن این است که هر موضوعی برای خود قریحه و نوقی خاص و تخصص و تمرین ویژه ای لازم دارد و هرگز تاکنون دیده نشده که یک نفر در تمام موضوعات، دارای قلمی روان و انشایی صحیح و اسلوبی مخصوص به خود باشد.

از این نظر نویسندگان و شعرا هر ملتی هر کدام در موضوعی مهارت داشته و در قسمت های دیگر ناتوان بوده اند، به همین جهت هنگامی که از امیر مؤمنان سؤال شد بهترین شعر ا کیست و ی در پاسخ فرمود:

الناس لم یجروا فی حلبه و احدی حتی تعرف الغایة عند قصبها؛ (8)

شعراي دوران جاهلیت در يك میدان به مسابقه نپرداختند تا سرآمد آنان معلوم گردد.

در میان شعراي فارسی زبان نیز غزل حافظ، حماسه فردوسی و نثر و نصیحت سعدي معروفند و هر کدام در بخشی از سخن سرایی برتری دارند و اگر از آن خارج شوند لطافت و زیبایی کلام خود را تا حدی از دست خواهند داد.

ولی قرآن مجید با وضع حیرت آوری در موضوعات گوناگونی مانند تاریخ ملت های گذشته، اصول و عقاید و معارف عقلی الهی، ارشاد و هدایت مردم، از طریق اندرز و نصیحت و یا از طریق تشریح قوانین مدنی و جزایی و موضوعات دیگر سخن گفته و در تمام آنها شیوایی تعبیر و گیرایی بیان و بلاغت اعجاز رعایت شده است و هیچ گونه تفاوتی در این زمینه ها در انشا و تعبیرات دیده نمی شود.

این گواه بر آن است که قرآن گفته بشر نیست، و شاید این آیه نیز ناظر به این جهت از جهات اعجاز قرآن باشد که می فرماید:.

وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِاذ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلافًا كَثِيرًا؛<sup>(9)</sup>  
اگر این قرآن از جانب غیر از پروردگار بود در آن اختلاف زیادی می یافتند.

## درس 69: اعجاز قرآن (5)

هماهنگی در مضمون.  
هماهنگی آیات قرآن از نظر اسلوب و شیوه سخن هر چند اعجاب اهل نظر و دقت را برانگیخته است، ولی هماهنگی مجموع آیات قرآن در مضمون و محتوا و در معانی و اهداف، بالاتر از وحدت اسلوب است.  
قرآن در موضوعات گوناگونی سخن گفته است که تاکنون کسی موفق به شمارش آن نشده است و در هر موضوعی به طور مکرر آن هم در فاصله های مختلف و شرایط متضادی بحث کرده در حالی که در مفاد و مضامین آیات هر موضوع، کوچک ترین اختلافی وجود ندارد.  
اگر کتابی پیرامون یک یا دو موضوع سخن بگوید و مطالب آن در مدت کوتاهی به رشته تحریر در آید و با وجود این در محتویات آن تناقض و اختلاف وجود نداشته باشد چندان اعجاب اهل نظر را برنمی انگیزد، ولی هرگاه کتابی در مدت 23 سال تنظیم گردد و درباره موضوعات بسیار متنوعی بحث و گفتگو کند و نظر دهد و نخستین نظر او درباره هر موضوعی با آخرین نظرش درباره همان موضوع یک سان و یک نواخت باشد، قطعاً باید چنین کتابی را زابیده فکر بشر ندانست، زیرا امکان ندارد فردی آن هم درس نخوانده در زمینه های زیادی در حالات متضاد کراراً سخن بگوید، و هیچ گاه دچار اختلاف و تضاد نگردد.  
افراد بشر در طول زندگی خود، دچار افکار مختلف و متضاد می گردند و هر فکری پس از مدتی جای خود را به دیگری می دهد تا دوران پیری و فرتوتی فرا می رسد و مغز از پیشروی و تکامل باز می ایستد. هرگاه انسانی مجموع افکار مثلاً بیست ساله خود را درباره هر موضوعی یاد داشت کند خواهد دید که در طول زندگی، درباره یک موضوع چند جور فکر کرده و نظر داده است. این کار عجیب نیست و نشانه تکامل افراد عادی است.

هرگاه همین فرد نه تنها در موضوعاتی نظر دهد و فکر ارائه کند، بلکه درباره حوادث تکان دهنده و رقت بار امم گذشته بدون مراجعه به کسی و یا کتابی سخن بگوید و بسیاری از حوادث را به جهت مناسبت هایی در فاصله های مختلفی تکرار کند، اما هیچ گاه دچار اختلاف و تضاد نگردد قطعاً باید گفت آن چه می گوید از جهان وحی گرفته است.

هرگاه انسان حادثه ای را از کتابی به طور مکرر نقل کند و در نقل خود دچار اختلاف نگردد نمی توان آن را یک کار غیر عادی تلقی کرد. ولی هرگاه یک فرد درس نخوانده و در محیط دور از علم و دانش، بدون مراجعه به کسی و کتابی، سرگذشت امت ها را در فاصله های مختلفی به طور مکرر بازگو کند و کوچک ترین اختلافی در میان سخنان او دیده نشود باید او را یک فرد راست گو دانست و او را در این که می گوید: این مطالب زابیده فکر او نیست، بلکه از جهان بالا گرفته است تصدیق کرد؛ زیرا هر گاه وی در این ادعا دروغ گو و مطالب وی ساخته فکر او باشد به حکم این که فرد دروغ گو نمی تواند حافظه داشته باشد باید در میان سخنان و بیانات او اختلاف و تضاد حکومت کند.

تا این جا توانستیم اعجاز قرآن را از سه جهت زیر، مورد بررسی قرار دهیم:

1. اعجاز قرآن از نظر زیبایی الفاظ و عمق معانی؛
2. اعجاز قرآن از نظر نبودن اختلاف در اسلوب و روش سخن گفتن؛
3. اعجاز قرآن از نظر عدم اختلاف در مضمون و محتوا.

## درس 70: اعجاز قرآن (6)

اعجاز قرآن از دیدگاه احکام و قوانین.  
آیین اسلام از نخستین روز، از ویژگی های خاصی برخوردار بود که هیچ یک از آنها در دیگر آیین های آسمانی دیده نمی شد.  
اسلام از روز نخست به صورت یک آیین جهانی نه منطقه ای برای بشر عرضه شد و برای نفوذ خود هیچ حد و مرز جغرافیایی و نژادی نشناخت.  
اسلام در میان تمام آیین های آسمانی، خود را خاتم ادیان و آورنده آن را خاتم پیامبران می داند که پس از آن آیین و پیامبری دیگر نخواهد آمد.  
اسلام، تنها آیین راز و نیاز و دین دعا و استغاثه نیست که مجموع رسالت آن را یک مشت اوراد خشک و بی روح تشکیل دهد، بلکه رسالت خود را در متن اجتماع قرار داده و به تمام نقاط و جوانب زندگی بشر چشم انداخته و درباره تمام شؤون زندگی او نظر داده است و هیچ موضوعی از دید تشریح آن بیرون نرفته است.

عظمت قوانین اسلام در صورتی به خوبی جلوه می کند که بدانیم در روز درخشش ستاره اسلام، انحطاط فرهنگی و اخلاقی، سایه شوم خود را بر سر ملل جهان مخصوصاً ملت شبه جزیره عربستان افکنده بود و بر این ملت، جز وحشیگری و قوانین جنگل چیز دیگری حکومت نمی کرد. قلوب و افکار آنان به جایی توجّه به کسب و کار به یغماگری متوجه بود و به بهانه ای آتش جنگ میان آنان شعله ور می شد و آنان از هیچ عمل زشتی روی نمی گردانند و با کمال بی رحمی دختران خود را زنده به گور می کردند.

قرآن در محیطی نازل گردید که در آن جا نه قاضی و داور بود و نه محکمه و دادگاهی وجود داشت و گره خصومت ها تنها به وسیله زور سرنیزه گشوده می شد. در سراسر منطقه حجاز، جز چند کاهن که دور از اجتماع می زیستند و گاهی نزاع را با افکار کاهنانه خود می گشودند کس دیگری نبود و اگر ستمگر زورمندی دست رنج ناتوانی را می گرفت هیچ مرجع صلاحیت داری نبود که حق او را باز ستاند، اینک به یک گواه روشن توجه فرمایید:

شانزده سال پیش از بعثت پیامبر گرامی، مردی با کالای مختصری وارد مکه گردید، و آن را به (عاص بن وائل) فروخت، ولی خریدار از پرداخت بهای آن خود داری کرد. این مرد غریب، در محیط مکه هیچ مقام صلاحیت داری را پیدا نکرد که به اتکالی آن دادخواهی کند. چاره ای جز این ندید که در موقع طلوع خورشید که قریش دور کعبه جلسه هایی تشکیل می دادند بالای کوه ابوقییس برود و از افکار عمومی به نفع خود کمک بگیرد، از این جهت بالای کوه رفت و با صدای بلند با انشای سه بیت شعر استمداد طلبید که ترجمه آن اشعار چنین است:

ای فرزندان (فهر)! به داد ستمدیده ای برسید که سرمایه خود را داخل مکه دور از وطن و اقوام خویش از دست داد! به داد مظلوم محرومی برسید که چهره او غبار آلود است و هنوز از احرام عمره بیرون نرفته است! ای مردان خانه ای که در آن حجر اسماعیل و حجر اسود قرار دارد به فریاد برسید! آن کس حلال و حرام می فهمد که دارای عزت نفس باشد و برای فاجر حلیه گر، حرام مفهومی ندارد.

اشعار جان گداز این مرد، شور و هیجانی در قلوب گروهی از جوانان مکه پدید آورد. در این موقع گروهی در خانه (عبداد بن جدعان) دور هم گرد آمدند و پیمان بستند که اگر ستمدیده ای را در مکه دیدند به کمک او بشتابند و حق او را از ظالم بستانند.

تاریخ می نویسد: پیامبر عالی قدر اسلام در حالی که آن روز 24 بهار از عمر گرامی اش می گذشت از افرادی بود که در پیمان شرکت کرد و پس از اسلام پیوسته نیز از آن یاد می کرد و می فرمود: من در خانه عبداد بن جدعان در پیمانی شرکت کردم که هرگز حاضر به نقض آن نیستم، هر چند در برابر آن به من شتران سرخ بدهند و هم اکنون اگر برای آن خوانده شوم، برای اجابت به پا می خیزم.

مشخصات قوانین اسلامی.

برای آگاهی از اهمیت قوانین اسلام لازم است از مشخصات آن به خوبی آگاه گردیم. مشخصات قوانین اسلام را می توان در شش جهت خلاصه کرد:

1. قوانین اسلام با تمام چهره های تمدن انسانی سازگار است و این خود یکی از نقاط برجسته قوانین اسلام به شمار می رود؛

2. تمام دستورهای آن متکی به مقتضیات فطرت و نهاد انسانی است و قرآن در تمام قوانین خود خواسته های نهاد انسانی را از نظر دور نداشته و کوچک ترین تضادی با سنن خلقت انسان ندارد و رمز مهم بقای قوانین اسلام همین است؛

3. قوانین اسلام با ژرف نگری خاصی وضع شده است و چیزی که با سعادت انسان ناسازگار باشد تحریم شده و آن چه که به حال او مفید و سودمند است حلال معرفی گردیده است و هرگز در تحلیل و تحریم از افکار ملت ها پیروی نکرده است، بلکه ملاک تشریح را مصالح و مفاسد واقعی امور قرار داده است؛

4. انسان موجودی است مرکب از جسم و جان، ماده و معنا، همان طور که وی به ماده و لذایذ جسمانی نیاز دارد به امور روحی و معنوی نیز بسان غذا نیازمند است. از این رو در تمام قوانین قرآن هر دو جانب رعایت شده و در پرتو رعایت قوانین آن تعادلی میان ماده و معنا پدید آمده است و احیای ارزش های اخلاقی و سجایای انسانی و پاک سازی جامعه از کارهای زشت، او را از توجه به بهزیستی جسمی و بهره گیری از لذایذ به استثنای اعمال نامشروع که ویرانگر بنیادهای اخلاقی و ارزش های معنوی و روحی است باز نداشته است؛

5. قوانین قرآن از ضمانت اجرایی کافی برخوردار است. علاوه بر قوای انتظامی و نظامات مادی، ضمانت اجرایی خاصی از قبیل اعتقاد به کیفرها و پاداش ها دارد و یک چنین ضمانت اجرایی در دیگر قوانین جهانی به روشنی به چشم نمی خورد؛

6. قوانین اسلام از جامعیت و گسترش خاصی برخوردار است. قوانین آن، چنان کلی و وسیع است که هیچ موضوعی در گذشته و امروز از قلمرو آن خارج نیست و از مجموع قوانین کلی آن، می توان حکم هر



موضوعی را استنباط کرد و هرگز نیاز ندارد که به سویی قوانین دیگران دست دراز کند تا آن جا که بزرگ ترین فقیه قرن هشتم اسلامی مرحوم علامه حلی در کتاب (تحریر) 40000 حکم از مجموع آیات قرآن و احادیث پیامبر گرامی و جانشینان راستین او استخراج کرده و گرد آورده است. بحث و گفتگو در این مشخصات به بحث های طولانی و گسترده ای نیاز دارد و با مراجعه به کتاب های بزرگان اسلام واقعیت این مشخصات روشن می گردد و ما در درس های آینده به گونه ای مختصر پیرامون این مشخصات بحث و گفتگو می کنیم.

## درس 71: اعجاز قرآن (7)

اعجاز قرآن از دیدگاه احکام و قوانین.

امتیازهای قوانین قرآن.

1. قوانین اسلام با هر تمدن صحیح انسانی سازگار است.

الف) قوانین قرآن و مجموع آن چه از پیامبر گرامی و پیشوایان راستین او به عنوان احکام الهی رسیده است همگی با تمام چهره های تمدن انسان موافق و سازگار است و تضاد میان آن دو وجود ندارد. گواه بر چنین هماهنگی این است که وقتی در های کشورهای ایران و روم که خود، دارای تمدن های اصیل بودند به روی اسلام گشوده شد و تمدن اسلامی که بازگو کننده قوانین قرآن و اسلام بود همراه مسلمانان به این دو منطقه راه یافت نه تنها قوانین اسلام را که منبع مهم آن قوانین قرآن بود با تمدن خویش مخالف و مابین ندیدند، بلکه نوع افراد به استقبال آن شتافتند و آن چنان ابراز علاقه کردند که خود، مروج آن شدند و به توسعه و گسترش تمدن اسلامی که شالوده آن به وسیله پیامبر ریخته شده بود پرداختند.

علت سازگاری قوانین اسلام با تمام چهره های تمدن انسانی این است که اسلام هرگز به شکل و ظاهر قضایا نپرداخته و توجه بیشتر خود را به روح و معنا معطوف داشته است. قرآن به طرح مقاصد و اهداف اصیل اسلامی می پردازد و پیروان خود را در نحوه تحصیل آن آزاد می گذارد و هرگز برای رسیدن به هدف، وسیله خاصی را تعیین نکرده و مقدس نمی شمرد، جز این که گاهی از یک رشته وسایل ضد انسانی و نامشروع جلوگیری می کند.

اسلام با داشتن چنین دید وسیع، قوانین خود را از هر نوع تصادم با چهره های تمدن باز می دارد، مثلاً قرآن در آیات بی شماری مردم را به تحصیل دانش دعوت می کند، آن جا که می فرماید:

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ؛ (10)

آیا دانا و نادان یکی است، فقط صاحبان خرد متذکر می شوند.

ولی در نحوه آموزش علم، وسیله خاصی را مقدس نمی شمرد، زیرا آن چه هدف اسلام است تحصیل علم و دانش است و برای آن وسیله ای مطرح نیست. حالا وسیله آموزش هر چه باشد دست پیروان خود را درباره آن بازگذاشته است و از این رو هر نوع وسیله ای که ما را به هدف برساند از قلم و کاغذ و گچ و تخته سیاه و مجموع وسایل ارتباط جمعی و ... همه مورد پذیرش اسلام است.

ب) از نظر قرآن عفت و پوشش برای زن در خارج خانه و محیط کار یک مسأله حیاتی است و آیات قرآن به طور مکرر زن را به عفت، پاکي و پوشش دعوت کرده است، ولی هرگز اسلام او را در مسأله پوشش به شکل خاصی مقید نکرده است و دست او را در انتخاب نحوه پوشش که تأمینگر هدف اسلام باشد بازگذاشته است و اگر در این مورد او را به لباس خاصی مقید می ساخت با پوشش های محلی و یا با مظاهر تجدد کنونی که پیوسته شیوه و مد پوشش در حال دگرگونی است تصادم پیدا می کرد.

ج) قرآن از مسلمانان می خواهد که صفوف خود را در برابر دشمنان، پیوسته قوی و نیرومند سازند و این اصل اسلامی را چنین بیان می کند:

وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ؛ (11)

تا آن جا که ممکن و مقدر است در برابر دشمن نیرو تهیه کنید و نیرومند باشید.

آن چه اسلام می خواهد قدرت و نیرومندی صفوف مسلمانان در برابر دشمنان است و هرگز آنان را به سلاح و نیروی خاص مقید نکرده است و اگر داشتن تیر و کمان و نیزه و شمشیر در قرون پیشین مظهر نیرومندی بود امروز این هدف با توپ و تانگ، زره پوش، هواپیما، موشک و غیره تأمین می گردد و هر دو شکل مورد رضایت اسلام است و مصداق روشن آیه پیش می باشد.

در زمان های گذشته شکل اجرایی اصل (نیرومند شدن در برابر دشمنان) این بود که مسلمانان در فنون اسب سواری و تیراندازی کامل گردند و در حقیقت این کار، جزو فنون نظامی آن عصر و بهترین شکل برای پیاده کردن قانون نیرومند شدن در برابر دشمن بود در صورتی که آن چه اصالت دارد، مسأله تحصیل قدرت و نیروست و مهارت در اسب دوانی و تیراندازی لباسی است بر تن قانون و با توسعه فرهنگ و دگرگونی

وسایل نظامی و تکامل فنون جنگی باید این جامعه را از تن این قانون در آورد و جامعه روز به آن پوشانید، از این روست که قوانین قرآن با توسعه فرهنگ ها و دانش ها تصادم پیدا نمی کند.

در مسأله تحصیل دانش آن چه هدف اصلی اسلام است همان کسب آگاهی های لازم و مفید به حال افراد و جامعه اسلامی است و هرگز اسلام علم خاصی را به جز علم دین که آن هم لازمه معیشت و زندگی يك انسان است معرفی نکرده و نحوه اجرای این اصل را به خود مسلمانان واگذار کرده است، زیرا آن چه هدف اصلی است همان کسب دانش های لازم و مفید است که مایه عزت و استقلال و سربلندی مسلمانان باشد و شکل اجرایی این اصل در هر زمان به نحو خاصی است.

ممکن است علمی در قرن و عصری پایه ترقی و مایه عزت و استقلال نباشد ولی در عصر دیگر تحصیل این هدف جز با تحصیل این علوم ممکن نگردد.

در گذشته بر اثر دوری جامعه های جهان از يك دیگر تحصیل برخی از علوم برای مسلمانان لازم نبود و يك فرد بازرگان و یا سیاست مدار با همان تجارب محلی خود می توانست اقتصاد کشور را اداره کند در صورتی که امروزه کسب عزت و استقلال و پیشرفت در مسائل سیاسی و اقتصادی و حفظ ثغور و حدود اسلام جز با آشنایی کامل با این علوم امکان پذیر نیست. آن چه مقدس و لازم است تحصیل دانش مفید و کسب استقلال و عزت است، ولی طرق و راه هایی که ما را به آن هدف می رساند برای اسلام مطرح نیست و باید در این شرایط به مقتضیات زمان رفتار کرد.

2. قوانین قرآن با مقتضیات فطرت هماهنگ است.

انگیزه اصلی برای پدایش قوانین و مقررات، همان احتیاجات اجتماعی و انسانی انسان است. او می خواهد در پوشش قانون، نیازهای فردی و اجتماعی خود را برطرف کرده خود را سعادتمند و خوش بخت سازد، ولی نیازمندی های بشر، يك سان و يك نواخت نیست و در حال تحول و دگرگونی است.

تحولات صنعتی و پیشرفت های چشم گیر تکنیکی، ضربت شکننده ای بر بسیاری از سنت های مادی دیرینه بشر فرود آورد و او را به صورت يك موجود نوخواه و نوجو در آورد به طوری که می خواهد پیوند خود را از عادات و رسوم قدیم و دیرینه قطع کند و با مفاهیم نو و سنت های نوین پیوند بزند.

از طرف دیگر مذهب، انسان را به يك رشته اصول و سنت های ثابت و پایدار و ارزش های تغییر ناپذیر دعوت می کند و او را از هر نوع تجدید نظر در مقررات و رسوم دیرینه مذهبی، باز می دارد. انسان مذهبی میان این دو کشمکش، متحیر و سرگردان است، نمی داند چه کند نتیجه پیروی از مذهب، همان حفظ نظام قدیم و دیرینه است در حالی که اثر پیروی از نوخواهی همان تحرك و جستجوی مفاهیم نو و نظام نوین می باشد و برای يك انسان مذهبی، جمع میان این دو اصل بسیار مشکل است.

گروهی برای آسوده ساختن خود از این کشمکش به دژ (مقتضیات زمان) پناه برده اند و در پوشش این واژه، پیوند خود را با سنن مذهبی و ارزش های دیرینه اخلاقی بریده اند در صورتی که اگر مقتضیات زمان به صورت صحیح تفسیر گردد، هرگز چنین نتیجه ای نخواهد داد.

اگر معنای مقتضیات زمان این است که با تمام اصول دیرینه و نظام قدیم وداع کنیم و در تمام زمینه های زندگی با اصول نو و نظام جدید پیوند بزنیم، باید گفت که مقتضیات زمان خطرناک ترین حربه و کوبنده ترین عاملی است که تمام ذخایر و اندوخته های معنوی و انسانی را تهدید می کند و جوانان را با سنن مذهبی و ارزش های اخلاقی بیگانه می سازد.

مسأله مقتضیات زمان به این معنا بیش از همه دین اسلام را تهدید می کند، زیرا آیین اسلام، آیین ابدی و جاودانی است و برنامه های آن منحصر به يك مشیت ورد و عبادت و یا چند برنامه اخلاقی نیست که مرور زمان تحولی در آن ایجاد نکند، بلکه يك سیستم جامع اجتماعی است که تمام نیازمندی های بشر را در زمینه های مدنی و بین المللی در بر گرفته است و ثبات و بقای يك چنین آیین گسترده در برابر تحولات صنعتی و اجتماعی ظاهراً مشکل می نماید.

حل اشکال.

در حل این اشکال باید دو مطلب را در نظر گرفت:

الف) هرگاه اسلام و یا اصولاً مذهب را يك پدیده اجتماعی بدانیم، یعنی مجموع قوانین و آداب و رسوم دینی، ساخته و پرداخته افراد متفکر اجتماع باشند در این صورت باید بسان خود شکل و صورت اجتماع، دست خوش تحول و تبدیل شوند.

و به عبارت دیگر، از آن جا که جامعه انسانی رو به تکامل است و هر روز، گامی به پیش می نهد دلیل ندارد که قوانین و آداب آن يك نواخت باقی بماند. اگر تحول و تکامل، تمام پدیده های مادی را در بر می گیرد، چرا نباید پدیده دین را که در این فرض زاینده مغزهای نوابغ است در برنگیرد ولی اگر دین را يك دستور آسمانی و فرمان خدا بدانیم خدایی که از تمام خصوصیات زندگی انسان ها و نیازمندی های آنان به طور روشن آگاه است و از تمام اسرار، رموز و ریزه کاری های جسم، جان، عواطف و غرایز درونی او کاملاً مطلع است و از آن چه مایه خوش بختی و بدبختی اوست آگاه است در این صورت دستورهای او، از نقطه نظر امکان اشتباه

و احتمال خطا نمی تواند دست خوش تحول و تغییر گردد؛ زیرا فرض این است که چنین قانون گذاری، از هر اشتباه و خطا مصون بوده و به خصوصیات ساخته خود (بشر) آگاه تر است و اما از نقطه نظر دیگر و آن این که تحولات زندگی ایجاب می کند که قوانین و مقررات نیز دست خوش تغییر گردد، پاسخ این سوال را در قسمت دوم بحث خواهیم گفت؛

ب) اگر در تشریح قوانین، انسان طبیعی مورد نظر قرار گرفته و ملاک جعل قانون گردد و قدر مشترك میان انسان ها در نظر گرفته شود، دیگر تحول زمان و مقتضیات عصر نمی تواند كوچك ترین دگرگونی در این قوانین پدید آورد، زیرا در این جهت میان انسان عصر حجر و عصر فضا فرقی نیست؛ زیرا تمام تغییرات و تبدلات و به اصطلاح (مقتضیات) زمان، مربوط به عادات و رسومی است که بر اندام انسانیت پوشانیده شده است و هرگز در ذات انسان تغییر و تبدلی رخ نمی دهد و این مطلبی است که دانشمندان نیز به آن اعتراف دارند و می گویند:

مقررات و عادات به منزله لباس هایی است که عنصر حقیقت (لایتغیر) بدن را پوشانیده است و در هر قوم و ملت و جمعیتی این لباس به شکل و به رنگی است، ولی حقیقت طبیعت انسان یکی است و تابع اصول ثابت می باشد.

انسان دارای اصول ثابتی است.

اساساً هر علمی که مربوط به ذات انسان باشد درباره اصولی بحث و گفتگو می کند که غیر متغیر باشد. روان شناسی درباره روحیات ثابت و نفسیات لایتغیر انسان بحث می کند. پزشکی و یا فیزیولوژی درباره اصولی بحث می کند که آفرینش همه انسان ها بر اساس آن استوار است و این اصول بر تمام انسان های جهان به طور یک نواخت حکومت می کند و مرور زمان در آنها اثر چشم گیری نمی گذارد.

بنابراین اگر فطرت و نهاد انسانی و ساختمان وجودی بشر که در همه افراد و همه زمان ها يك نواخت است، محور جعل قانون باشد، هرگز مقتضیات زمان و تحولات صنعتی مایه دگرگونی چنین قوانینی نمی گردد. اسلام، قوانین خود را بر اساس فطرت بنا کرده و قدر مشترك انسان را در تمام قرون و اعصار در نظر گرفته و قانون گذاری نموده است و رمز ثبات و پایداری قوانین اسلام و ابدیت و جاودانگی آن همین است. قرآن این حقیقت را در آیه زیر بیان کرده است:

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ؛ (12)

به سوی دین خدا روکن (و از باطل به سوی حق بازگرد) دینی که فطرت خدایی است که مردم را بر آن آفریده است و خلقت خدا تغییر ناپذیر است ولی اکثر مردم ناآگاهند.

هرگاه در تشریح قوانین، طبع تغییر ناپذیر انسان در نظر گرفته شود، (طبعی که قدر مشترك تمام انسان هاست و در همه ادوار و در تمام شرایط موجود است) بشر باید از يك رشته اصول ثابت پیروی کند. درست است که تحولات تکنیکی، قیافه زندگی را دگرگون ساخته است و آخرین وسایل مدرن آسایش را، در اختیار بشر نهاده است، ولی هرگز دست تحول به ذات انسان و خواسته های درونی وی و غرایز پرتحرک او راه نیافته است و آن چه که انسان کنونی می خواهد و به آن نیاز دارد همان است که انسان عصر حجر نیز آن را می خواست و به عبارت روشن تر، درست است که وسایل پیشرفت زندگی و دگرگونی اوضاع و احوال، جامعه ها را با نیازهای جدید و تازه ای روبه رو می سازد و برای رفع نیاز ناچار است به وضع قوانین تازه ای دست بزند، ولی با این اعتراف، اصل انسانیت را که قدر مشتركی است میان انسان های دیرینه و انسان های امروزه، نباید دست فراموشی سپرد، زیرا اگرچه اوضاع و احوال جامعه ها و شرایط زندگی دگرگون می گردند، ولی انسانیت در تمام احوال و شرایط محفوظ بوده و دست تغییر به نهاد آن راه پیدا نمی کند و هرگز انسانیت از میان نرفته و قدر مشترك های میان انسان قطبی و انسان های استوایی پیوسته باقی است و از این رو هیچ جامعه و یا انسانی را نمی توان از تغذیه بی نیاز دانست و یا تمایلات جنسی را در او کشت و در برابر چنین درخواستی و هم چنین دیگر درخواست های فطری و نهادی او بی اعتنا بود.

بنابراین بهترین راه برای وضع قانون، مطالعه آفرینش انسان است تا در پرتو شناسایی نیازهای وجودی و شناسایی مصالح و مفاسد طبیعت وی، قوانینی وضع کند که با انسانیت و درخواست فطری او تضادی پیدا نکند و دگرگونی تمدن و اختلاف اوضاع زندگی، خللی بر آن وارد نسازد.

## درس 72: اعجاز قرآن (8)

اعجاز قرآن از دیدگاه احکام و قوانین.

امتیازهای قوانین قرآن.

3. واقع بینی و ژرف نگری در تشریح.

حفظ سلامت جسم و جان بشر، بالاترین هدفی است که اسلام در قانون گذاری خود آن را تعقیب می کند و هر چیزی را که با سلامت جسمی و سعادت روحی او ناسازگار باشد به شدت ممنوع کرده است و در این جا به هوس های افراد و داد و فریاد گروهی که از طریق محرّمات زیان بار کسب و ارتزاق می کنند و به سخنان کسانی که می گویند: از طریق بستن مالیات بر شراب، قمار و فحشا عواید سرشاری به صندوق دولت سرازیر می گردد، گوش فرا نداده و پیشیزی احترام نگذارد است و به عبارت دیگر احکام الهی پیرو مصالح و مفاسدی است که به خاطر همان ها اشیایی را حلال و مباح شمرده و چیزهایی را حرام و ممنوع معرفی کرده است. توضیح این که وجود و هستی در هر مرحله ای با یک رشته آثار و خواص توأم و همراه است و هر موجودی با آثار ویژه خود، جزئی از نظام آفرینش است که با مجموع اجزای جهان هماهنگی خاصی دارد و هر موجودی به جای خود، خوب و زیبا، و یا لازم و ضروری است و جهان با تمام موجودات مختلف و گوناگون خود، نمونه نظام احسن است.

و اگر می گوئیم: هر موجودی به جای خویش نکو و زیباست و مجموع جهان چهره روشنی از نظام کامل است نه به این معناست که هیچ تصادم و تزامی میان دو جزء از اجزای جهان وجود ندارد.

قرآن در تقنین و تشریح با ژرف نگری خود، عوامل مضر و ناسازگاری سعادت بشر را به دقت بررسی کرده و آنها را یک یک شناخته و از نزدیکی به آنها به شدت جلوگیری نموده است.

مثلاً خوک جزئی از جهان آفرینش و جان داری است بسان جان داران دیگر، آفرینش این موجود، بدون جهت و ملاک نیست، هر چند اسرار خلقت بسیاری از موجودات برای ما روشن نیست. اما یک نوع ناسازگاری میان این جان دار و انسان است که اسلام خوردن گوشت آن جان دار را به شدت تحریم کرده است و قسمتی از این ناسازگاری مربوط به جسم انسان و قسمت دیگر مربوط به روح و روان اوست.

خوردن گوشت خوک کرم هایی در روده و معده تولید می کند که به جسم انسان زیان می رساند و از نظر روحی نیز انسان را بی غیرت و نسبت به مسائل ناموسی بی اعتنا می کند و این دو اثر، سلامت جسمی و روحی انسان را تهدید می کند.

خون در میان عروق انسان، مایه حیات و وسیله بقای انسان است، ولی خوردن خون هر چند تمیز و نظیف و استرلیزه شده باشد قساوت و سنگ دلی خاصی در روح انسان پدید می آورد که از ریختن خون افراد بی گناه نه تنها رنج نمی برد، بلکه گاه لذت می برد.

الکل و شراب، سلامت روحی و جسمی انسان را تهدید می کند و ضربت شکننده ای بر دستگاه تفکر وارد می سازد.

قمار، بذر عداوت و دشمنی را میان افراد انسان می پاشد و جامعه را از هر نوع خلاقیت و پیشرفت در طریق علم و دانش، تقوا و پرهیزگاری و دیگر فضایل انسانی باز می دارد و ....

دروغ و تهمت، نامی و سخن چینی، غیبت و بدگویی پشت سر مردم و دیگر محرّمات اخلاقی مفاسد روشن و غیر قابل انکاری دارند و این آثار پیوسته با این موضوعات توأم و همراه است.

الکل، کهنه و نو نمی شناسد. او در هر حال (ام الخبایث) و سرچشمه بسیاری از گناهان است و تشریحی که بر شناسایی آثار و خواص این نوع موضوعات صورت بگیرد، قطعاً جاوید و پیوسته خواهد بود.

با مراجعه به آیات قرآن روشن می گردد که چگونه اسلام با ژرف نگری، موضوعات ضرر آور و زیان بار را تحریم کرده و در تحریم خود به آثار و خواص آنها اشاره نموده است چنان که درباره شراب و قمار می فرماید:

إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قَهْلَ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ؛ (13)

شیطان از طریق شراب و قمار می خواهد میان شما بذر عداوت پخش کند آیا از آنها دوری نمی جوئید. مدت ها بود بشر به علل و مفاسد بسیاری از محرّمات پی نبرده بود و گاهی درباره برخی از محرّمات انگشت تعجب به دندان می گرفت، ولی تحولات علمی شگفت انگیز امروز بشر، از روی بسیاری از محرّمات و مکروهات پرده برداشت و حقایق را روشن کرد.

آیا ملاحظه این نحوه تشریح و تقنین آن هم از یک فرد درس نخوانده خود گواه بر اعجاز قرآن نیست بال اندیشه متفکران که عمر خود را در شناسایی حقوق بین المللی و مدنی صرف می کنند به قله چنین تشریحی نمی رسد تا چه رسد به فکر یک فرد درس نخوانده آن هم در محیط دور از تمدن.

4. میانه روی در تشریح.

در قوانین اسلام به نیازمندی های مادی و معنوی انسان توجه کامل شده است. وجود انسان ترکیبی است از جسم و روح و نیاز او به امور مادی و لذایذ جسمانی کمتر از نیاز او به امور معنوی نیست.

انسان یک واحد صنعتی نیست که تنها تأمین بنزین بدن او (غذا) نیازهای او را برطرف سازد و بهره گیری از لذایذ جسمانی برای او یک زندگی سعادت مندانه ای پی ریزی کند، هم چنان که او فرشته نیست که تنها برای عبادت و پرستش ساخته شده باشد و غرق شدن در معنویات و روی گردانی از مظاهر طبیعت او را به کمالی

که برای آن آفریده شده است، برساند. از این جهت اسلام در تشریح قوانین خود، جنبه های مادی و معنوی او را در نظر گرفته و به جهت خاصی از ماده یا معنا توجه ننموده است.

آیین کنونی مسیح در دعوت به امور معنوی راه افراط را در پیش گرفته و رهبانیت و زندگی در دیرها و شکاف کوه ها و نقاط دور از اجتماع را متن آیین خود قرار داده است و انسان ها را از مداخله در امور اجتماعی و سیاسی بازداشته است و به افراد دستور می دهد که در برابر ظلم و ستم مهر خاموشی بر لب زنند و اگر چه کسی سبلی زدند آن سویی صورت را نیز در اختیار ظالم بگذارد تا سبلی دیگری بزند. (14).

و از این رو در مجموع اناجیل چهارگانه حتی يك قانون سياسي و اجتماعي به چشم نمي خورد و در سراسر اين كتاب ها جز شرح حال حضرت مسيح و يك سلسله برنامه هاي اخلاقي چيز ديگري پيدا نمي شود.

آیین کنونی یهود درست در نقطه مقابل آیین مسیح قرار گرفته و در سراسر تورات حتی يك اشاره هم به معاد و روز رستاخیز وجود ندارد، و در توجه به امور مادی آن چنان راه افراط را در پیش گرفته است که اثر وضعی اطاعت و فرمانبرداری را ثروتمندی و تسلط بر مردم، و اثر وضعی معصیت و گناه را مرگ و از دست دادن مال و قدرت می داند. (15)

اسلام با واقع بینی خاصی انسان را آن چنان که هست مورد بررسی قرار داده و در تشریح خود به يك طرف توجه نکرده است، زیرا به خوبی تشخیص داده است که انسان، موجودي يك بعدي نيست و در ميان انسان ها آن فردي سعادت مند است که مقتصد و میانه رو باشد و به هر دو جنبه جسمی و روانی متوجه گردد، از این جهت امت اسلامي را امت وسط معرفي کرده مي گوید:

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا؛ (16)

ما هم چنان شما را امت میانه قرار دادیم. (17)

دستورات اسلام در رهبری تمایلات مادی و بهره برداری از مظاهر زندگی بیش از آن است که حتی بتوانیم به گوشه ای از آن اشاره کنیم.

شما می توانید با ملاحظه آیات و روایاتی که پیرامون موضوعاتی از قبیل قضاوت و داوری، کار و کوشش، کشاورزی و دام داری، رعایت پیوند خویشاوندی، ضیافت و مهمان نوازی، مجالست و هم نشینی، حسن خلق و خوش رویی، رعایت عهد و پیمان، احترام به امانت و حقوق مردم، عیادت و دیدار بیماران، همدردی با مصیبت زدگان، مشاوره و تبادل نظر در کارها، مسافرت و جهانگردی، جهاد در نبرد با دشمن، احترام به گذشتگان، حمایت از حیوانات و ... وارد شده است از بسیاری از قوانین اجتماعی آگاه گردید و در نتیجه معلوم گردد که اسلام در عین دعوت به معنویت و روحانیت از تشریح قانون برای اداره امور زندگانی بندگان غفلت نورزیده است و قوانین و تشریحات اسلام منحصر به برخی آداب اخلاقی و مراسم بی روح نیایش که بر معابد و کلیساها حکم فرماست نیست، بلکه آیین اسلام در قلب اجتماع قرار گرفته و از تدبیر امور زندگی بندگان، از سیاست و کشورداری و دیگر امور چشم نهوشیده است.

اسلام در مبارزه با عفریت جهل و نادانی، گسترش نظارت عمومی، تعلیم فرزندان، خدمت به خلق و بندگان خدا، یاری مظلومان و ستم دیدگان، نحوه روابط مسلمانان با ملت های اجانب و بیگانگان، نحوه رفتار با خدمت کاران، پرداخت حقوق مالی و مالیات های اسلامی، بخشش در راه خدا، عفو و اغماض، دوری از نفاق و دورویی، حسن ظن و اعتماد به دیگران و ... بیاناتی بس شیوا دارد که منعکس کننده روح اعتدال و میانه روی اسلام در امور زندگی و بهره برداری از لذایذ دنیا است.

تشریح این همه قوانین از عهده يك لجنه بزرگ حقيقي خارج است تا چه رسد به يك فرد عامي و درس نخوانده.

---

1. قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْاِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَيَّ اَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا (اسراء (17) آیه 88).

2. انبیا (21) آیه 22.

3. حج (22) آیه 72.

4. هود (11) آیه 44.

5. یوسف (12) آیه 80.

6. اسراء (17) آیه 88.

7. طبرسی، احتجاج، ص 255.

8. نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره 455.

9. نساء (4) آیه 82.

10. زمر (39) آیه 9.

11. انفال (8) آیه 60.

12. روم (30) آیه 30.  
 13. مائده (5) آیه 91.  
 14. انجیل متی، فصل پنجم، جمله 39.  
 15. از باب نمونه، به سفر تثنیه، باب ششم، جمله های 1724 تا 1818 مراجعه شود.  
 16. بقره (2) آیه 143.  
 17. برخی از مفسران آیه را چنین تفسیر کرده اند، به تفسیر المنار، ج 2، ص 4 مراجعه شود.

### خدا و پیامبر اسلام (3)

درس 73: اعجاز قرآن (9)  
 اعجاز قرآن از دیدگاه احکام و قوانین.  
 امتیازهای قوانین قرآن.  
 5. قوانین اسلام از ضمانت اجرایی کامل برخوردار است.  
 نیروی بازدارنده از گناه یا نیروی انتظامی.  
 مجازات متخلفان.

کیفرها.

پاداش ها.

گسترش قوانین اسلام.

درس 74: اعجاز قرآن (10)

اعجاز قرآن از نظر خبرهای غیبی.

1. جهان ماورای طبیعت.

2. اسرار آفرینش.

3. تشریح اوضاع ملل گذشته.

4. گزارش از حوادث آینده.

الف) ناتوانی بشر از معارضه با قرآن.

ب) روم مغلوب، پس از اندی پیروز می گردد.

ج) خدا حافظ و نگهبان توست.

درس 75: اعجاز قرآن (11)

اعجاز قرآن از نظر خبرهای غیبی.

د) تو به زادگاه خود باز می گردی.

ه) مسلمانان وارد مسجد الحرام می شوند.

و) مردم به آیین اسلام روی می آورند.

درس 76: اعجاز قرآن (12)

اعجاز قرآن از نظر خبرهای غیبی.

ز) در این نبرد گروهی کشته می شوند و گروهی فرار می کنند.

ح) این مرد با حالت کفر می میرد.

ط) ولید نیز با حالت کفر در می گذرد.

ی) قرآن را از تحریف حفظ می کنیم.

---

### درس 73: اعجاز قرآن (9)

اعجاز قرآن از دیدگاه احکام و قوانین.

امتیازهای قوانین قرآن.

5. قوانین اسلام از ضمانت اجرایی کامل برخوردار است.

هدف از جعل قانون، رفع نیازمندی های جامعه است. هرگز این هدف از وجود ذهنی قانون و یا وجود کتبی و لفظی آن تأمین نمی گردد. قانون در صورتی می تواند نیازمندی های جامعه را برطرف کند که در مورد خود اجرا گردد و به اصطلاح (وجود عینی) پیدا کند و در غیر این صورت موجی در هوا و تصویری در ذهن و روی صفحه بیش نخواهد بود.

قانون گذاران برای تأمین این هدف به فکر ضمانت اجرایی قوانین افتاده اند تا از طریق ضمانت اجرایی، قوانین درباره تمام طبقات اجرا گردد.

ضمانت اجرایی در نظام کنونی بشر از دو عامل ترکیب یافته است: الف) نیروی بازدارنده از گناه یا قوای انتظامی که نمی گذارند خلاف در اجتماع پدید آید؛ ب) مجازات و کیفر دادن متخلفان که مربوط به کسانی است که مرتکب گناه می شوند و اکنون باید قانون در حق آنان به وسیله قوه مجریه اجرا گردد. این دو نوع عامل هر چند تأثیر مشترکی دارند، زیرا اجرای قانون درباره گناهکاران، خود نیز یک نوع عامل بازدارنده است، ولی در عین حال، دو نوع تأثیر مختلف به شمار می آیند. اینک بحثی فشرده پیرامون عامل نخست: نیروی بازدارنده از گناه یا نیروی انتظامی.

وجود نیروی انتظامی در معابر و مراکز، خود نیروی بازدارنده اجتماعی از ارتکاب گناه است؛ زیرا برخی از مردم در غیاب دیدگان پلیس، آماده قانون شکنی هستند، و با خود چنین می اندیشند که در این فرصت می توانند به مقصد برسند و در چنگال قانون گرفتار نشوند، برای چنین گروهی نیروهای انتظامی، بهترین عامل بازدارنده از گناه و خلاف است.

هیچ حکومتی حتی حکومت اسلامی از چنین قوایی بی نیاز نیست و اصولاً هیچ حکومتی در جهان نمی تواند بدون چنین نیرویی پایدار باشد.

قوای انتظامی در حکومت اسلامی جزئی از گروه امر به معروف است که باید آن را نظارت خصوصی نام نهاد و قرآن آن را با جمله زیر بیان کرده است آن جا که می فرماید:

وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ (1)

باید از شما گروهی باشند که نیکی ها را در میان مردم اشاعه دهند و از بدی ها بازدارند. به طور مسلم امر به معروف دارای مراتب مختلف و گوناگونی است و هر مرتبه ای برای خود، مأمور و مسئول مشخصی دارد و مجریان تمام قوانین در تمام مراحل حتی مراقبان مواد غذایی جزو امران به معروفند که ستونی از حکومت اسلامی را تشکیل می دهند.

اسلام برای تأمین این هدف و بازداري مردم از گناه، از دو راه دیگر نیز وارد شده است و با تأسیس نظارت عمومی و پرورش ایمان و اعتقاد به خدا و روز رستاخیز توانسته است قوانین خود را در سطوح مختلف اجرا سازد.

اینک بیان این دو قسمت:

الف) نظارت عمومی؛ نظارت عمومی این است که تمام افراد می توانند بر اجرای قوانین نظارت کنند، البته این نوع نظارت از حدود نصیحت و اندرز و یا آگاه ساختن مراجع صلاحیت دار از جرم ها و مجرم ها خارج نیست و یک چنین نظارت به عنوان یک وظیفه مهم مذهبی است که تخلف از آن گناه و مایه دوری از رحمت حق است.

یک چنین نظارت عمومی که همه جامعه را نسبت به یک دیگر سراپا گوش و چشم می کند در اجرای قوانین نقش مهمی دارد. چه بسا در پرتو نظارت عمومی، گناه و جرم در همین مراحل خنثی گردد و نوبت به مراحل دیگر نرسد. هدف آتی که همه افراد جامعه را موظف می سازد که باید امر به معروف کنند، نظارت عمومی است و وظیفه این گروه از وظیفه قوه مجریه که ما آن را نظارت خصوصی می نامیم کاملاً جداست؛

ب) ایمان به خدا و اعتقاد به سزای دیگر؛ این نوع ضامن اجرا در همه جا و در نهان و آشکار وجود دارد و بیشتر در مناطقی می تواند فعالیت کند که از کنترل مأموران نظارت خصوصی و عمومی بیرون باشد و اجرای قوانین برای آنان در آن مراحل ممکن نیست. تأثیر ایمان به خدا و کیفرهای الهی در بازداري انسان از گناه، آن چنان روشن است که ما خود را از هر نوع توضیحی بی نیاز می دانیم.

مجازات متخلفان.

مجازات و کیفرهای دنیوی دومین رکن تأمین کننده عدالت اجتماعی و اجرای قوانین است و در حقیقت نمی تواند موضوع مجازات متخلفان را رکن جداگانه ای شمرد، بلکه مجازات به ضمیمه عامل پیشین، عامل واحدی است که می تواند اجرای قوانین را در سطوحی تضمین کند، ولی اسلام در مسأله مجازات و کیفرها راه خاصی دارد که می تواند مسأله اجرای قوانین را به صورت کامل تری در آورد.

کیفرها.

اسلام متخلفان و متمردان را تنها به کیفرهای دنیوی، مانند قتل، زندان، تبعید و تنبیه های بدنی تهدید نکرده است بلکه برای مجرم دو نوع کیفر قائل شده است:

1. کیفرهای دنیوی؛ که باید به وسیله قوه قضائیه اجرا گردد، از قبیل بریدن انگشتان دست دزد، قصاص قاتل و شلاق زدن؛

2. کیفرهای اخروی؛ امتیاز قوانین الهی در همین نقطه است که به کیفرهای دنیوی اکتفا نکرده و برای گناه، کیفر اخروی که چاره و فراری از آن نیست قائل شده است. ممکن است مجرم به عناوینی بتواند از چنگال کیفرهای دنیوی خود را برهاند، اما کیفرهای اخروی آن چنان در کمین گنهکار است که چاره ای از آن نیست

چه برخی از این کیفرها، لازمه عمل و صورت واقعی گناه است، به این معنا که گناه در روز رستاخیز به آتشی تبدیل می‌گردد.

راستی اگر فردی به مفاد آیه زیر مؤمن باشد، ممکن نیست دور گناه بگردد:

هَذَا كِتَابُنَا يُنطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ - اِنَّا كُنَّا نَسْتَسْخِجُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ؛ (2)

این نوشته‌های ماست که به حق سخن می‌گوید. ما آن چه را عمل می‌کردید می‌نوشتیم.

ما بَلْفِظُ مِنْ قَوْلِ اِي لَدِيهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ؛ (3)

سخن نمی‌گوید مگر این که مراقبی برای ضبط آن آماده است. پاداش‌ها.

اسلام علاوه بر کیفر به پاداش نیز توجه کرده و در پرتو آن به موضوع اجرای قوانین کمک شایان تقدیری نموده است. در قوانین امروز برای کسی که به قانون عمل کند پاداشی در نظر گرفته نشده است، زیرا قانون گذار تصور می‌کند که عمل به قانون، وظیفه‌ای انسانی، اجتماعی و برای تأمین عدالت اجتماعی است که سود آن عاید عامل می‌گردد. و این مطلب منطقی است، ولی آیا تمام افراد این منطق را درک می‌کنند، آیا توده مردم که اکثر قوانین متوجه آنهاست خلاف آن را انتظار ندارند آنان با خود می‌گویند: همان طور که متخلف، کیفر می‌بیند باید عامل به قانون نیز پاداشی داشته باشد.

اسلام با تعیین پاداش‌ها توانسته است این خلأ در ذهن توده‌ها را پر کند تا آنان به طور خودکار از گناهان دوری جویند و به اطاعت و پیروی از قوانین بگرایند.

در مضمون آیه زیر دقت فرمایید که چگونه در افراد، روح آزادی و گذشت از جان و مال را در برابر گسترش آیین خدا پرورش می‌دهد:

اِنَّ اِذَا اسْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اَنْفُسَهُمْ وَ اَمْوَالَهُمْ بِاَنْ لَّهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اِذْ يَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ؛ (4)

خداوند جان و مال افراد با ایمان را در برابر بهشت خریداری نموده است، آنان در راه خدا جهاد می‌کنند، می‌کشند و کشته می‌شوند.

انگیزه بسیاری از افراد با ایمان، برای رعایت قوانین اعم از فرایض و نوافل، همین پاداش‌هاست که آنان را به سوی هدف اعزام می‌کند و هرگز نباید از یک چنین عامل مؤثر غفلت نمود.

اسلام برای نفوذ قانون در دل اجتماع، هرگز کیفر متخلف را با پاداش مطیع یک سان نگرفته است، بلکه به خاطر رعایت عدالت، کیفر را معادل جرم قرار داده در حالی که پاداش بر عمل نیک را ده برابر معرفی می‌کند و چنان که می‌فرماید:

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ اَمْثَالِهَا وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى اِي مِثْلِهَا؛ (5)

هرکس کار نیک انجام دهد ده برابر پاداش دارد و هر کس گناهی انجام دهد به مقدار تخلف، کیفر می‌بیند.

گسترش قوانین اسلام.

هر چند بحث ما درباره اعجاز قرآن است، ولی چون قوانین و احکامی که از احادیث پیامبر گرامی و یا جانشینان معصوم پس از وی استفاده می‌شود از قرآن جدا نیست و به حکم قرآن، ما مأموریم که تمام دستورهای پیامبر را اجرا کنیم و به دستور خود پیامبر، قرآن و عترت او، دو حجت متلازم با یکدیگرند (6)

(روی این جهات) فشار بحث را به جای قوانین قرآن روی قوانین اسلام می‌آوریم.

نخستین منبع برای قوانین اسلام، قرآن مجید است. یک بخش از آیات قرآن را، احکام و قوانین تشکیل می‌دهد و محققان و مفسران اسلامی، به خاطر عظمت چشم‌گیری که این بخش از آیات قرآن دارد، آیات مربوط به احکام و قوانین را به طور جداگانه مورد بحث قرار داده، و کتاب‌های متعددی، تحت عنوان آیات الاحکام نوشته‌اند.

منبع دوم برای احکام اسلامی، احادیث اسلامی است که جامعه اسلامی را از هر نوع تقنین بی‌نیاز ساخته است. در کتاب وسائل الشیعه که یکی از جوامع حدیثی شیعه است متجاوز از 36000 حدیث وارد شده است که می‌توانند الهام بخش هزاران قانون و احکام باشند.

علامه حلی متوفای سال 727 با کمک آیات و احادیث اسلامی در یکی از کتاب‌های فقهی خود به نام تحریر الاحکام توانسته است چهل هزار قانون استخراج نماید.

در هجوم اخیر غرب بر شرق، مشرق زمین خود را در بسیاری از علوم و صنایع به غرب نیازمند دید و دست نیاز به سوی آنان دراز کرد، ولی هیچ‌گاه در قوانین و تشریح، در خود احساس نیاز نکرد، زیرا در متون کتاب‌های فقهی به اندازه‌ای قانون وجود داشت که خود را از هر نوع اقتباس بی‌نیاز احساس کرد.

## درس 74: اعجاز قرآن (10)

اعجاز قرآن از نظر خبرهای غیبی.



دریچه دیگر برای شناسایی اعجاز قرآن همان خبرهای غیبی آن است که به طور قاطع از گذشته و آینده خبر می دهد. این خبرها در عین صحت و استواری، نشانه ارتباط آورنده آن با خدای آگاه و جهان آفرین است. (غیب) در لغت عرب به معنای مستور و پنهان در مقابل محسوس و مشهود به کار می رود و به هر چیزی که از قلمرو حواس ما بیرون باشد (غیب) می گویند. بنابراین غیب در قرآن تنها منحصر به گزارش های صحیح از گذشته و آینده نیست، بلکه دارای اقسامی است که در ذیل به آنها اشاره می شود:

#### 1. جهان ماورای طبیعت.

جهان ماده و حوادثی که در دل عالم طبیعت رخ می دهد به طور اجمال از قلمرو حس بیرون نیست. بشر در شرایط خاصی می تواند آنها را درک کند، اما جهان ماورای طبیعت مانند خدا و صفات جلال و جمال او، هم چنین روح و روان، ملک، فرشته، حوادث پس از مرگ، اوضاع برزخ و رستاخیز نسبت به بشر مادی کاملاً (غیب) و از قلمرو حواس او مخفی و پنهان است اما هرگز نباید آنها را به بهانه این که از قلمرو حس خارج است رد کرد، بلکه باید آنها را پذیرفت، تا آن جا که یکی از نشانه های تقوا این است که باید به آنها با این که از قلمرو حس بیرون است ایمان آورد. (7)

بنابراین تمام بحث های قرآن درباره این گونه موضوعات که هیچ گاه در افق حس قرار نمی گیرد بحث از امور غیبی است و چیزی که بر گزارش های قرآن درباره این نوع از مسائل صحه می گذارد همان براهین و اصول عقلی فلسفی است که در همه جا دوشادوش قرآن پیش می روند.

#### 2. اسرار آفرینش.

بحث های قرآن درباره جهان آفرینش گزارش از یک رشته حقایق غیبی و پوشیده از حس است که از قلمرو حس بیرون است، زیرا هرگز برای بشر ممکن نیست که این حقایق را بدون کسب آگاهی های لازم و ابزار علمی لمس کند و حواس غیر مسلح بشر نمی تواند بر آنها دست یابد.

و اگر این مسائل برای بشر امروز در ردیف مسائل ملموس قرار گرفته است در پرتو ابزار علمی مانند (میکروسکوپ) و (تلسکوپ) و آزمایشگاه ها و آگاهی های خاصی است که جامعه های علمی را بر درک این امور قادر و توانا ساخته است، درحالی که برای بشر غیر مسلح به سلاح علمی روز، این نوع از حقایق علمی در ردیف امور غیبی و مخفی از حس است و در درس های آینده درباره آنها به طور فشرده سخن خواهیم گفت.

#### 3. تشریح اوضاع ملل گذشته.

گزارش های صحیح و متین از زندگی ملل گذشته بدون مراجعه به کتاب های تاریخی و مقیاس های علمی، نشانه ارتباط گزارشگر به جهان غیب است، زیرا زندگی اقوام دیرینه را بدون در دست داشتن کوچک ترین مدرکی در اختیار بشر می گذارد و ما در کتاب برهان رسالت در بحث مقایسه قرآن با دیگر کتاب های به اصطلاح آسمانی درباره این نوع گزارش های غیبی سخن گفته ایم.

#### 4. گزارش از حوادث آینده.

هدف ما از گشودن این بخش، بحث درباره آن رشته از خبرهای آینده است که این کتاب آسمانی از آنها به طور صحیح و قطعی خبر داده است.

تشریح خبرهای غیبی قرآن، خود به تألیف کتاب مستقلی نیاز دارد که تمام گزارش های قرآن از حوادث آینده در آن کتاب گرد آیند. (8) ولی در این بخش نمونه هایی از این نوع گزارش ها را منعکس می کنیم.

(الف) ناتوانی بشر از معارضه با قرآن.

پیامبر گرامی با برنامه خاصی برای هدایت مردم مبعوث گردید و برای اثبات نبوت خود قرآنی آورد و مدعی شد که این کتاب از جانب خداست و هیچ بشری نمی تواند نظیر آن را بیاورد. از این جهت همه جهانیان را به معارضه و مبارزه با آن دعوت کرد و با کمال صراحت گزارش داد که اگر انس و جن دور هم گرد آیند تا کتابی مانند قرآن بیاورند نخواهند توانست، آن جا که فرمود:

قُلْ لَنْ أَجْتَمِعَ الْإِنْسُ وَالْجِنَّ عَلَيَّ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا؛ (9)

بگو: اگر انس و جن اتفاق کنند که مانند قرآن را بیاورند مانند آن را نخواهند آورد هر چند برخی، برخی دیگر را کمک کنند.

اکنون چهارده قرن از این خبر می گذرد و هنوز بشر نتوانسته است مانند سوره های قرآن بیاورد و این معجزه جاودان همانند مشعل فروزان بر تارک اعصار می درخشد.

(ب) روم مغلوب، پس از اندی پیروز می گردد.

آشوبگران و فتنه جوینان، انوشیروان را به امپراتوری روم بدبین ساختند و سرانجام وی ناچار شد که پیمان (صلح جاوید) را ناپدید بگیرد و به رومیان حمله کند و بالأخره آتش جنگ میان دو طرف شعله ور گردید و سربازان ایران در مدت کوتاهی سوریه را فتح کردند و انطاکیه را آتش زدند و آسیای صغیر را تاراج نمودند و پس از بیست سال جنگ، طرفین قدرت و امکانات خود را از دست دادند و بار دیگر پیمان صلح بسته شد و سربازان هر دو امپراتوری به مرزهای پیشین خود بازگشتند.

انوشیروان دیده از جهان بریست و پس از وی تخت و تاج ایران دست به دست گشت. سرانجام خسرو پرویز زمام امور را به دست گرفت. وی در سال 614 میلادی بهانه هایی به دست آورد و مجدداً به رومیان تاخت و در حمله نخست، شام، فلسطین و آفریقا را فتح و اورشلیم را غارت کرد و کلیسای قیامت و مزار مسیح را به آتش کشید و شهرها را ویران ساخت و جنگ به نفع ایرانیان پایان پذیرفت. در چنین زمانی که جهان متمدن آن روز در آتش جنگ می سوخت پیامبر اسلام در سال 610 میلادی به رسالت مبعوث گردید، انتشار شکست رومیان خداپرست به دست ملت آتش پرست، مایه سرور بت پرستان مکه گردید و آن را به فال نیک گرفتند که ما نیز بر محمد و پیروان او پیروز خواهیم گشت و در برابر آن، مسلمانان خداپرست از شنیدن این خبر متأثر گردیدند. در این اثنا پیک وحی نازل گردید و از پیروزی مجدد رومیان خداپرست بر ملت آتش پرست ایران گزارش داد و فرمود: رومیان در سرزمینی نزدیک حجاز شکست خوردند ولی آنان در مدت کمی پیروز خواهند گردید.

پیش گویی قرآن درباره رومیان در سال 625 میلادی برابر سال دوم هجری تحقق پذیرفت و (هرقل) با یک حمله نینوا را فتح کرد و صلیب مسیح را که ایرانیان به غارت برده بودند باز پس گرفت و این پیروزی زمانی رخ داد که مسلمانان نیز در جنگ بدر پیروز گشته برخی از سران شرک و الحاد را از میان برداشته بودند. اینک بررسی آیاتی که از چنین پیروزی گزارش داده است:

الم، غُلِبَتِ الرُّومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ؛ (10).

الم، رومیان مغلوب شدند. (و این شکست) در سرزمین نزدیکی رخ داد، اما آنان پس از شکست به زودی پیروز می گردند.

فِي بَضْعِ سِنِينَ ذَ الْأَمْرُ مِنَ قَبْلُ وَمَنْ بَعْدُ وَ يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرَادِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ؛ (11)

ظرف چند سال (از سه تا نه سال در لغت عرب این فاصله را (بضع) می نامند). زمام امور در گذشته و آینده در دست خداست، در چنین روزی (روز پیروزی رومیان) افراد با ایمان به نصرت خدا خوش حال می گردند. خداوند هر کس را بخواهد یاری می کند و او عزیز و رحیم است.

وَعَدَاذُ لَا يُخْلِفُ أذْ وَعَدَهُ وَلَكِنْ أَذِ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ؛ (12)

و عده خداست، خدا هرگز از وعده خویش تخلف نمی کند، ولی بیشتر مردم نمی دانند.

عظمت این پیش گویی زمانی درست ارزیابی می گردد که کلمات و جمله های مربوط به این پیش گویی را دقیقاً مورد بررسی قرار دهیم:

اولاً، هیچ فرینه ای گواهی نمی داد که بار دیگر ورق برگردد و ملت مغلوب، دو مرتبه پیروز شود با وجود این، قرآن با تعبیری قاطع از پیروزی ملت مغلوب گزارش داده و فرمود:

وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ؛

آنان پس از شکست بار دیگر پیروز می گردند.

ثانیاً، مدت پیروزی را تعیین کرد و فرمود: (فی بضع سنین) نه سال نمی گذرد مگر این که این پیروزی محقق می گردد.

ثالثاً، در همان روزها که رومیان بر آتش پرستان پیروز می گردند مسلمانان نیز بر دشمنان پیروز می گردند چنان که می فرماید:

يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرَادِ؛

در چنین روزی افراد با ایمان با نصرت و کمک های خداوند خوش حال می گردند.

ظاهر این جمله این است که همان روزی که رومیان پیروز می گردند، افراد با ایمان نیز به کمک های خدا خوش حال می شوند و مقصود از این خوش حالی کمک به مسلمانان است.

بسیاری از مفسران خوشحالی افراد با ایمان را مربوط به این می دانند که آنان نیز بر دشمنان مشرک خود در سرزمین حجاز پیروز می گردند و اتفاقاً جریان همان طور که پیش بینی شده بود، تحقق پذیرفت و سال پیروزی روم، مقارن با پیروزی مسلمانان بر سران قریش بود.

رابعاً، قرآن مجید این پیش گویی را با قاطعیت عجیبی بیان می کند و آن را وعده تخلف ناپذیر خدا می داند آن جا که می فرماید:

وَعَدَاذُ لَا يُخْلِفُ أذْ وَعَدَهُ؛

این وعده قطعی خدا است و خداوند از وعده های خود تخلف نمی کند.

اکنون باید دید پیامبر گرامی چنین گزارشی را آن هم گزارش پیروزی نزدیک (پیروزی رومیان بر پارسیان و پیروزی مسلمانان بر سران قریش) با قاطعیت تزلزل ناپذیر از کجا تحصیل کرده است.

آیا خرد و انصاف اجازه می دهد که آن را در ردیف پیش گویی کاهنان و ساحران و سیاست مداران و مفسران سیاسی در آوریم و یا این که باید چنین گزارش های دقیق را آن هم در زمینه ای که قراین و شواهد بر چنین

پیش گویی گواهی نمی داد، مربوط به ارتباطی با جهان غیب و علم وسیع خدا بدانیم و یک چنین شخص مرتبط با جهان غیب، مسلماً در ادعای نبوت خود صادق و راست گو خواهد بود. (ج) خدا حافظ و نگهبان توست.

تاریخ زندگی پیامبرگرامی حاکی است که از روزی که وی دعوت خود را در میان مردم آشکار ساخت، دشمنان مشرک وی پیوسته در کمین بودند و نقشه آزار و اذیت و قتل او را می کشیدند. آخرین نقشه آنان در مکه این بود که تصمیم گرفتند نیمه شب چهل تن شمشیر زن از قبایل مختلف به خانه او بریزند و او را قطعه قطعه کنند تا خون او در میان قبایل گوناگون پخش گردد، ولی خدای بزرگ او را از توطئه دشمنان آگاه ساخت و او با قرار دادن امیرمؤمنان (ع) در خوابگاه خود، مکه را به عزم مدینه ترک گفت و از تیر رس مکیان خارج گردید. پیامبر گرامی در مدت اقامت ده ساله خود در مدینه در 27 جنگ شرکت کرد و در لحظات حساس، او نزدیک ترین فرد به دشمن بود و نه تنها از جان خود دفاع می کرد، بلکه از جان یاران خود نیز دفاع می نمود. امیر مؤمنان شجاعت و پیش قدم بودن پیامبر را در صحنه های نبرد چنین توصیف می کند.

كُنَّا إِذَا أَحْمَرَ الْبَاسَ اتَّقِينَا بِرَسُولٍ إِذْ قَلِمَ يَكُنْ أَحَدٌ مَّا أَقْرَبُ إِلَي الْعَدُوِّ مِنْهُ؛ (13)

هر گاه عرصه بر ما در صحنه نبرد تنگ می شد به وسیله پیامبر گرامی از شر دشمن مصون و محفوظ می ماندیم، در آن لحظات هیچ کس به دشمن نزدیک تر از آن حضرت نبود.

در تاریخ غزوات اسلامی می خوانیم که در جنگ (احد) پیامبر بیش از دیگران به دشمن نزدیک بود تا آن جا که دشمن قصد جان او را کرد و هجوم آورد تا او را بکشد و به زندگی وی خاتمه دهد، با این که دشمن، هجوم سرسختانه ای کرده بود و افرادی که از جان پیامبر دفاع می کردند در اقلیت بودند، ولی نتوانست بر او دست پیدا کند و او به سلامت ماند.

در غزه (ذی الامر) پیامبر قدری از لشکرگاه فاصله گرفت. پیراهن خود را در آورد و روی درختی افکند تا زیر سایه آن به استراحت بپردازد در این هنگام یکی از دشمنان که از بالای کوه، حرکت پیامبر را زیر نظر گرفته بود، فهمید که پیامبر در نقطه ای دور از چشم یاران خود به استراحت پرداخته است. بی درنگ فرصت را مغتنم شمرده از کوه پایین آمد و بالای سر پیامبر ایستاد و با صدای خشنی گفت: حافظ و نگهدار تو از شمشیر برهنه من کیست.

پیامبر گرامی با صدای بلند فرمود: اذ (خدا خدا) با شنیدن این پاسخ، ترس و لرز، مهاجم را فرا گرفت و شمشیر از دست او افتاد. پیامبر گرامی از جای برخاست و شمشیر را برداشت و همان سخنی را که وی به پیامبر گفته بود پیامبر به او گفت. وی در پاسخ پیامبر به بیچارگی و زبونی خود اقرار کرد و گفت: من کسی را ندارم که مرا یاری کند، ولی اعتراف می کنم که خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد فرستاده خداست. دیگر هیچ کسی را بر ضد تو نمی شورانم. پیامبر جوان مردی کرد و شمشیر او را به خودش پس داد، ولی او شمشیر خود را به پیامبر بخشید و گفت: تو به این شمشیر شایسته تر و سزاوارتر هستی. (14)

در جنگ حنین مسلمانان در تاریکی هوا از گذرگاه (حنین) عبور می کردند، ناگهان مورد حمله مردان جنگ جو که در پشت سنگ ها کمین کرده بودند قرار گرفتند، و تیر بسان رگبار بر سر و صورت آنان فرو ریخت و ترس عجیبی بر مسلمانان حکم فرما گردید و نظام ارتش از هم گسیخت و اکثریت قریب به اتفاق پا به فرار گذارند. در این میان برخی از منافقان تصمیم گرفتند که نور حیات پیامبر را خاموش سازند. این بار نیز خدای مهربان وجود او را بر اثر پایداری گروهی از یاران فداکار حفظ کرد. (15)

هنگام بازگشت از جنگ تبوک گروهی از منافقان نقشه قتل او را کشیده بودند و هدف آنان این بود که موقع عبور از گردنه، شتر رسول خدا را رم دهند. پیامبر در حالی که حذیفه شتر او را می راند و مهار آن را می کشید از گردنه بالا رفت. هنوز پیامبر خدا از گردنه بالا نرفته بود که به پشت سر خود نگاه کرد و سوارانی را دید که از پشت سر او حرکت می کنند و برای این که شناخته نشوند چهره های خود را پوشانیده و آهسته آهسته سخن می گویند. پیامبر نهیب سختی به آنها زد و حذیفه دستور داد که با عصای خود شتران آنها را برگرداند. آنان فهمیدند که رسول خدا از نقشه آنها آگاه شده است، از این رو بی درنگ، از راهی که آمده بودند بازگشتند و به سایر سپاهیان پیوستند. (16)

با این حوادث و رویدادهای روزافزون، خداوند از روز نخست از طریق وحی قرآن به وی اطمینان داده بود که وجود او را از شر دشمنان مشرک و توطئه ها حفظ و صیانت خواهد نمود.

سال سوم بعثت هنگامی که پیامبر مأمور شد رسالت خود را با دعوت خویشان به آیین اسلام آشکار سازد، خداوند جهان او را با آیات زیر که حاکی از حفاظت او در طول رسالت وی است خطاب کرد و فرمود:

قَاصِدٌ بِمَا تُؤْمَرُ وَ أَعْرَضَ عَنِ الْمُشْرِكِينَ إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ؛ (17)

آن چه را که به آن امر شده ای آشکار ساز و از گروه بت پرست اعراض بنما، ما تو را از آزار استهزا کنندگان حفظ می کنیم.

این آیات در سال سوم بعثت نازل شد و از مصونیت قطعی پیامبر از شر دشمنان گزارش داد و گذشت زمان راستی و درستی آن را به روشنی ثابت کرد.

روز غدیر که پیامبر از سوی خداوند مأمور شد علی (ع) را بر منصب خلافت و امامت نصب کند و قراین روشنی گواهی می داد که این کار غضب و خشم گروهی را برخواهد انگیزد خداوند برای تحکیم عزم پیامبر گرامی به وی نوید داد که تو را از شر دشمنان حفظ خواهیم کرد.

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَأَذِيعِيكَ مِنَ النَّاسِ إِنْ أذِيعِيكَ مِنَ الْكَافِرِينَ؛ (18)

ای پیامبر گرامی! آن چه که از طرف خدایت بر تو نازل گردیده است به مردم ابلاغ کن و در غیر این صورت رسالت خویش را (به نحو کامل) انجام نده ای، خداوند تو را از آزار مردم حفظ می کند. خداوند گروه کافران را هدایت نمی کند.

آیا یک چنین خبرهایی غیبی که مرور زمان، صحت و استواری آن را ثابت کرد و در روز گزارش هیچ نوع قرینه ای در دست نبود که وی در طول رسالت خود از شر دشمن مصون خواهد ماند، گواهی بر آن نیست که وی این گزارش ها را از آفریننده دانا و توانا گرفته است.

## درس 75: اعجاز قرآن (11)

اعجاز قرآن از نظر خبرهای غیبی.

(د) تو به زادگاه خود باز می گردی.

قریش برای خاموش کردن مشعل فروزان هدایت، نقشه کشیده و توطئه ها چیدند. سرانجام تصمیم گرفتند به وسیله چهل تروریست خون پیامبر را در خانه او بریزند.

پیامبر گرامی به فرمان خدا مکه را به عزم مدینه ترک گفت، هنگامی که تروریست های قریش، به خانه پیامبر ریختند جز علی (ع) که در بستر او خوابیده بود کسی را ندیدند و مکه و حومه آن را زیر پا نهادند تا بر پیامبر دست یابند، ولی او را نیافتند، پیامبر در پرتو عنایات خداوند راه مدینه را در پیش گرفت و در میسر خویش به مدینه درباره زادگاه خود فکر می کرد که آیا بار دیگر به وطن خویش باز خواهد گشت یا نه. در این هنگام این آیه نازل گردید:.

إِنَّ الَّذِي قَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدُكَ إِلَيْهِ مَعَادٍ؛ (19)

خدایی که تلاوت و تبلیغ قرآن را بر تو واجب کرد تو را به زادگاه خویش باز خواهد گردانید.

(معاد) در لغت عرب به معنای (بازگشتگاه) است از این نظر به وطن (معاد) می گویند که، فرد مسافر هر کجا برود باز به همان جا بازمی گردد.

پیش بینی بازگشت پیامبر به وطن، در لحظه ای که هیچ نوع قرینه ای بر آن گواهی نمی داد جز یک وحی الهی که از گذشته و آینده آگاه است چیز دیگری نمی تواند باشد.

(ه) مسلمانان وارد مسجد الحرام می شوند.

پیامبر گرامی در مدینه در عالم رؤیا دید که وی با مسلمانان وارد مسجد الحرام شده است و سرهای خود را برای خروج از احرام تراشیده اند. پیامبر خواب خود را به یاران خود گفت و افزود: به همین زودی گام در مسجد الحرام می نهیم. چیزی نگذشت پیامبر تصمیم گرفت که با گروهی از یاران خود رهسپار مکه گردد، ولی قریش از دخول مسلمانان به سرزمین حرم (در نقطه حدیبیه) جلوگیری کردند و پس از یک سلسله مذاکرات، هیئت نمایندگی قریش که در رأس آنان (سهیل بن عمرو) بود با پیامبر به توافق رسیدند و قراردادی بر اساس متارکه جنگ به مدت ده سال امضا کردند مشروط بر این که مسلمانان از همان نقطه به مدینه باز گردند و زیارت خانه خدا را به سال دیگر موکول نمایند و در سال های بعد بسان دیگر طوایف عرب می توانند خانه خدا را زیارت کنند مشروط بر این که بیش از سه روز در مکه نمانند و سلاحی جز سلاح مسافر نداشته باشند.

پیامبر صلحنامه را امضا کرد و از همان راه به مدینه بازگشت. گروهی از منافقان لب به اعتراض گشوده و گفتند: ما به مسجد الحرام وارد نشدیم، سرها را نتراشیدیم و در این هنگام آیه زیر که متضمن نوید ورود قطعی مسلمانان به مسجد الحرام بود نازل گردید.

لَقَدْ صَدَقَ إِذْ رَسُولُهُ الرُّءْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ إِذِ آمَنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا؛ (20)

خداوند آن چه را به پیامبرش در عالم خواب نشان داد راست کرد؛ به طور قطع همه شما به خواست خدا با ایمنی به مسجد الحرام وارد می شوید در حالی که سرهای خود را تراشیده اید یا کوتاه کرده اید و از هیچ کس نمی ترسید، ولی خدا می دانست آن چه را که شما نمی دانستید پس قبل از آن، فتح نزدیک قرار داده است.

این آیه دو حادثه بزرگ را پیش بینی کرده است:

1. ورود مسلمانان به مسجدالحرام، آن هم با کمال امنیت و آرامش گزارش داده شده چنان که می فرماید: (لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِذَا شَاءَ إِذْ آمَنِينَ...). چیزی نگذشت که مسلمانان سال دیگر (سال هفتم هجرت) به زیارت خانه خدا موفق شدند و نام آن را (عمرة القضاء) نهادند. از آن جا که سال گذشته موفق به انجام عمره نشده بودند تو گویی عمل خود را در آن وقت به عنوان قضای سال گذشته انجام دادند؛
2. مسلمانان به همین زودی مکه را فتح می کنند. دو سال از امضای صلح (حدیبه) نگذشته بود که مسلمانان بر اثر پیمان شکنی مشرکان، مکه را بدون خون ریزی فتح کردند و به بت پرستی در محیط مکه خاتمه دادند. خداوند این نوید را با این جمله بیان می کند (فَجَعَلَ مِنْ ذَٰلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا) علاوه بر این پیروزی نزدیک، فتح و پیروزی دیگری برای شما مقدر کرده است.

(و مردم به آیین اسلام روی می آورند.)

قرآن مجید نه تنها از فتح مکه و پیروزی مسلمانان بر اهل شرک گزارش داده است، بلکه از گرایش وسیع مردم به آیین اسلام و این که مردم پس از فتح مکه فوج فوج به آیین توحید می گروند نیز گزارش داده است، آن جا که می فرماید:

اِذَا جَاءَ نُصْرَاؤُكَ وَالْفَتْحُ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِكَ إِذْ أَفْوَاجًا فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْ لَهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا؛ (21).

هنگامی که کمک و فتح و پیروزی فرا رسد و می بینی مردم دسته دسته به دین خدا وارد می شوند، خدا را تسبیح و حمد کن و از او آموزش بخواه که او بسیار توبه پذیر است.

این رشته از گزارش های غیبی آن هم بدون این که قرآنی بر آنها باشد گواه بر این است که آورنده قرآن با خدای بزرگ جهان که از آینده و گذشته جهان آگاهی دقیق دارد کاملاً در ارتباط بوده و این گزارش ها را از آن جا می گرفته است.

## درس 76: اعجاز قرآن (12)

اعجاز قرآن از نظر خبرهای غیبی.

(ز) در این نبرد گروهی کشته می شوند و گروهی فرار می کنند.

مشرکان قریش نه تنها آزادی بیان و آزادی دین را از مسلمانان سلب کرده بودند بلکه از آن جا که ثروت مسلمانان مهاجر، در چنگال قریش و مورد مصادره آنان بود، برای مقابله با چنین ستمکاری شایسته بود که کالاهای بازرگانی قریش که از طریق مدینه به شام صادر می شد، از طرف ارتش جوان اسلام مورد مصادره قرار گیرد، پیامبر در این فکر بود که گزارشی به شرح زیر به او رسید:

کاروان بازرگانی قریش که هزار شتر کالاهای آن را حمل می کند و ارزش کالاهای آن حدود پنجاه هزار دینار است به سرپرستی ابوسفیان و معاونت چهل نفر رهسپار شام است. پیامبر اکرم یاران خود را تشویق کرد که به تعقیب کاروان بپردازند، هدف پیامبر از مصادره کالاهای تجارتي قریش علاوه بر جبران ضررهایی که از ناحیه قریش بر مسلمانان وارد شده بود، جلب توجه سران قریش به این مسأله بود که خطوط بازرگانی آنان در قلمرو حکومت اسلام جوان قرار گرفته است و اگر آنان به روش خصمانه خود نسبت به مسلمانان در مکه ادامه دهند کلیه خطوط تجارتي آنان به مخاطره خواهد افتاد و از این به بعد به هیچ وجه نخواهند توانست هر سال کالاهای خود را به شام صادر کنند.

پیامبر گرامی از حرکت کاروان قریش به شام آگاه گردید و به تعقیب آن پرداخت، ولی بر آن دست نیافت از این جهت تصمیم گرفت که هنگام بازگشت کاروان، راه را به روی آن ببندد.

ابوسفیان هنگام رفتن، از تصمیم پیامبر آگاه گردید از این جهت برای حفاظت کاروان از قریش کمک خواست و کمک خواهی ابوسفیان سبب شد که دلیران و جنگ جویان قریش تا دندان زیر سلاح روند و برای نجات کاروان و نبرد با پیامبر گرامی از سرزمین مکه حرکت کنند.

پیامبر گرامی از وقت بازگشت کاروان آگاه بود و می دانست که کاروان در آغاز پاییز به سوی حجاز باز می گردد، از این جهت با 313 سرباز که در میان آنان دوسوار و چند شتر بیش وجود نداشت و سلاح آنان بسیار ناچیز بود، از مدینه خارج گردید و در نزدیکی های سرزمین (بدر) موضع گرفت.

در این هنگام وحی آسمانی فرود آمد و پیامبر را از چند مطلب که هم اکنون به شرح آنها خواهیم پرداخت، آگاه ساخت.

وَإِذْ يَعِدُكُمُ الْإِنشَاءُ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشُّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ أَنْ يُنصِرَ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَ يَقَطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ لِيُحَقِّقَ الْحَقَّ وَيُطْلِغَ الْبَاطِلَ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ؛ (22)

به یاد آرید هنگامی را که خداوند یکی از دو گروه را به شما وعده می داد، ولی شما می خواستید که با آن گروه (کاروان بازرگانی) روبه رو شوید که شوکت و قدرت (دفاع) از خود را ندارد، خدا می خواهد که حق

را با آیات خود پایدار سازد و ریشه کافران را قطع کند. تا حق را ظاهر کند و باطل را بمیراند هر چند گروه مجرم از آن ناراحت شوند.

این آیه حاکی است که خداوند پیامبر را قبل از نزول این آیه از چهار موضوع آگاه ساخته و از يك رشته امور غیبی گزارش داده بود، اینک هر چهار موضوع:

1. با یکی از دو گروه (کاروان تجارتي و یا گروه امدادی) رو به رو می شوید (يَعِدُّكُمْ اذِ احْدَى الطائفتين)؛
  2. از ضمیر و نیت برخي از مسلمانان خبر داده که آنان می خواهند با کاروان تجارتي رو به رو شوند و بدون جنگ غنایمی را به چنگ آورند؛
  3. در این تصادم، خداوند حق را آشکار خواهد کرد (و يُرِيدُ اذِ اَنْ يُحَقَّ الْحَقُّ)؛
  4. ریشه کفر که همان سران آنها باشد قطع خواهد شد (و يَقَطَعُ دَابِرَ الْكَافِرِينَ).
- مضمون آیه حاکی است که پیامبر گرامی، مسلمانان را از این مطالب آگاه ساخته بود و گفته بود که خداوند چنین و چنان خواهد کرد.

آیه مورد بحث ذهن مسلمانان را به همان گفتار معطوف داشته و می فرماید: (اذِ يَعِدُّكُمْ اذِ) به خاطر بیابورید که خداوند مطالب زیر را به شما نوید می داد. معلوم می شود که پیامبر پیش از نزول آیه و یا پیش از قرائت آن، مسلمانان را از این چهار مطلب، آگاه ساخته بود، اگر نوید نداده بود، صحیح نبود بفرماید: (اذِ يَعِدُّكُمْ اذِ). مفسران می گویند: هنگامی که پیامبر گرامی شورای نظامی تشکیل داد و نظر بر این شد که به استقبال قریش بروند فرمود: حرکت کنید خدایم به من وعده داده است که با یکی از دو کاروان روبه رو خواهید شد. من اکنون کشتارگاه ابوجهل، عتبه، شیبه و ... را می بینم. (23)

ولی قرآن در آیه دیگر، در همین زمینه از شکست و فرار قریش روشن تر گزارش داده است چنان که می فرماید:

ام يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرُونَ سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ (24)

یا می گویند که ما با این اجتماع پیروز می شویم به زودی این گروه شکست می خورند و پشت به میدان می کنند.

روز بدر پیش از آن که آتش جنگ میان طرفین روشن گردد ابوجهل گام به پیش نهاد و گفت: ما امروز با این ساز و برگ نظامی، با این سربازان و جنگاوران، بر محمد و یاران او پیروز می شویم. در همان لحظه این دو آیه که یکی حاکی از گفتار ابوجهل و دیگری از شکست قطعی و فرار آنهاست نازل گردید و فرمود:

سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ؛  
این گروه شکست می خورند.  
عمر می گوید: روز بدر پیش از آن که آتش جنگ شعله ور گردد رسول خدا را دیدم که زره بر تن کرده و با نشاط خاصی این آیه را می خواند:

سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ.  
پیش بینی شکست قریش و فرار گروهی که شماره آنها سه برابر سربازان اسلام بود و تا دندان مسلح و با آخرین ساز و برگ نظامی مجهز بودند، جز يك وحی الهی نمی تواند چیز دیگری باشد و هیچ مشاور نظامی نمی تواند يك چنین شکستی را پیش بینی کند.

ح) این مرد با حالت کفر می میرد.  
قرآن در گزارش های غیبی خود از يك رشته رویدادهای شخصی و عاقبت زندگی افراد خاصی خبر می دهد و این نوع خبرگزاری جز از طریق کمک از جهان غیب، برای کسی ممکن نیست. پیامبر با الهام از جهان غیب در اجتماع بزرگ خویش فرمود: ای مردم! عداوت و دشمنی عمومی من (ابولهب) با من جاودانی است و او تا دم مرگ هرگز به من ایمان نمی آورد و در سرای دیگر طعمه آتش می گردد، چنان که می فرماید:

تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَ مَا كَسَبَ سَيِّئَلِي نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ وَ امْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ (25)

بریده باد دو دست ابولهب و نابود باد. هرگز مال و ثروتش و آن چه را به دست آورد به حالش سودی نبخشید و به زودی در آتشی که زبانه می کشد وارد می گردد و زن او در حالی که هیزم کش است و در گردن او ریسمانی از لیف خرماس است.

گزارش قرآن درباره این مرد و زن که از دشمنان سرسخت رسول خدا بودند (زن ابولهب خواهر اوسفیان بود) پس از اندی محقق گشت.  
ابولهب پس از شنیدن شکست قریش در نبرد بدر و کشته شدن هفتاد نفر از سران و شجاعان آنان هفت روز بیمار شد و درگذشت.

ط) ولید نیز با حالت کفر در می گذرد.  
قرآن نه تنها درباره ابولهب و همسر وی چنین گزارش داده است، بلکه درباره (ولیدبن مغیره) پدر خالد که حکیم قریش و داور آنان بود نیز چنین پیش بینی نموده است. حکیم عرب و ریحانه آنان در سخن سرایی و

انشاي خطبه سرآمد روزگار بود. قریش از وي درباره قرآن نظر خواهي كرد. وي پس از تفكر زياد گفت: (ان هذا ای سحر يُؤثر؛ قرآن سحري است كه از ساحران رسیده است.) او براي رضايست خاطر قریش و حسادت و رشكي كه بر پیامبر مي برد، پا روي وجدان خود نهاد و قرآن را سحر دانست كه از ساحران نقل شده است با اين كه نظر واقعي او را درباره قرآن در درس شصت و ششم خوانديم.

قرآن مجيد بلافاصله از سرانجام دردناك وي گزارش داد كه وي نيز همانند ابولهب در دشمني و عداوت خود باقي مي ماند و وارد آتش مي شود چنان كه مي فرمايد:

سَأَصْلِيهِ سَقَرٌ وَمَا ادْرِيكَ مَا سَقَرٌ لِاتَّبِقِي وَ لَا تُدْرِي لَوْ اَحَاةَ لِلْيَشْتَرِ؛ (26).

به زودي او را به دوزخ مي افكنيم. و تو چه مي داني كه دوزخ چيست. آتشي است شعله ور كه همه چيز را مي سوزاند و چيزي را باقي نمي گذارد. چهره و پوست را سياه مي كند.

(ی) قرآن را از تحريف حفظ مي كنيم.

اگر قرآن مجيد در اين دو مورد از سرانجام بد و دردناك دشمنان سر سخت اسلام گزارش داده است، در آيات ديگر از صيانت و حفاظت قرآن از دستبرد حوادث، گزارش داده و از اين طريق حفظ كتاب آسماني را از هر نوع تحريف و كم و زياد گشتن ضمانت كرده است.

اِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ اِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ؛ (27).

ما قرآن را نازل نموديم و ما آن را (از هر حادثه بد) صيانت خواهيم كرد.

قرآن مجيد در طول اين چهارده قرن از هر نوع دستبرد و تحريف مصون مانده و كلمه اي از آن كم نشده است. عنايت مسلمانان در آغاز اسلام به آموزش و نوشتن و حفظ قرآن خارج از حد توصيف و بيان است. بزرگ ترين گواه بر عنايت آنان به قرآن، همان پايه گذاري رشته هاي علوم اسلامي است كه همگي به عنوان كليد فهم مضامين قرآن تأسيس گرديدند و در هر عصري صدها متخصص در فنون مختلف درباره قرآن كار كرده و افكار و زحمات خود را به صورت عالي ترين گنجينه هاي علمي و تفسيرية در اختيار آيندگان گذارده اند.

هنگامي كه عثمان براي جلوگیری از اختلاف و تثبيت لهجه قریش كه صحيح ترين تيره هاي عرب بودند دستور نوشتن چهار قرآن را داد تا هر يكي را به قطري از اقطار اسلامي بفرستد، درباره (واو) وَالَّذِينَ يَكْنُزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ (28) ميان (عثمان) و (ابي بن كعب) اختلاف پديد آمد. عثمان مدعي بود كه آيه ياد شده بدون حرف (واو) است، ولي ابي مدعي بود كه از رسول خدا همان طور شنیده است. سرانجام ابي با تهديد فراوان كه اگر (واو) را ننويسند خوني راه مي اندازد باعث شد كه (واو) در محل خود نوشته شود.

جايي كه براي يك حرف قرآن اين اندازه گفتگو و جنجال بر پا مي گردد تو خود حديث مفصل بخوان از اين مجمل پس ادعای گروهی دور از اطلاع نسبت به تحريف قرآن، با نص الهی و تاریخ قطعی اسلام و اتفاق و اجماع مسلمانان مردود و بی اساس است.

---

1. آل عمران (3) آيه 104.
2. جاثیه (45) آيه 29.
3. ق (50) آيه 18.
4. توبه (9) آيه 111.
5. انعام (6) آيه 160.
6. حديث ثقلین از احاديث متواتر است كه غالب محدثان اسلامي آن را نقل كرده اند.
7. الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ؛ آنان كه به امور پنهان از حس ايمان مي آورند (بقره (2) آيه 3).
8. نگارنده، قسمت اعظم اين گزارش ها را در كتاب مفاهيم القرآن، ج 1، ص 288-320 آورده است.
9. اسرا (17) آيه 88.
10. روم (30) آيه هاي 1-3.
11. همان، آيه هاي 4 و 5.
12. همان، آيه 6.
13. نهج البلاغه (عبده)، كلمات قصار، ص 214.
14. واقدي، مغازی، ج 1، ص 194-196.
15. ابن شهر آشوب، مناقب، ج 1، ص 166.
16. واقدي، مغازی، ج 3، ص 1042.
17. حجر (15) آيه هاي 94 و 95.
18. مائده (5) آيه.
19. قصص (28) آيه 85.
20. فتح (48) آيه 27.

21. نصر (110) آیه های 3-1.

22. انفال (8) آیه های 7 و 8.

23. واقفی، مغازی، ج 1، ص 48؛ ابن هشام، سیره، ج 1، ص 615؛ مجمع البیان، ج 2، ص 522.

24. قمر (54) آیه های 44 و 45.

25. مسد (111) آیه های 5-1.

26. مدثر (74) آیه 27.

27. حجر (15) آیه 9.

#### خدا و پیامبر اسلام (4)

درس 77: اعجاز قرآن (13)

اعجاز قرآن از دیدگاه دانش های امروز.

قرآن کتاب علوم طبیعی نیست.

درس 78: اعجاز قرآن (14)

قرآن و جاذبه عمومی.

پایه گذاران هیئت جدید.

درس 79: اعجاز قرآن (15)

اعجاز قرآن از دیدگاه دانش های امروزی.

زوجیت در گیاهان و موجودات جهان.

بررسی لفظ زوج از نظر لغت.

تاریخ پیدایش نظریه زوجیت در گیاهان.

زوج بودن همه موجودات جهان.

درس 80: اعجاز قرآن (16)

اعجاز قرآن از دیدگاه معارف عقلي.

1. خداشناسی و مسأله فطرت.

2. ابطال تثلیث در قرآن.

---

#### درس 77: اعجاز قرآن (13)

اعجاز قرآن از دیدگاه دانش های امروز.

قرآن مجید یگانه معجزه جاودانی پیامبر اسلام است که در هر زمان گواه روشن بر نبوت اوست. اعجاز و خارق العاده بودن آن به زمان پیامبر اکرم و یا جامعه عرب اختصاص ندارد، بلکه پیوسته مانند سندی زنده و گواهی روشن و برهانی استوار بر تارک اعصار و قرون می درخشد. یکی از خصایص قرآن حالت (نهایت ناپذیری) آن است. با این که چهارده قرن از تاریخ نزول آن می گذرد و در هر عصری صدها متخصص درباره آیات و مفاهیم و معانی آن کار کرده اند و تفسیرهایی به صورت های گوناگون بر آن نوشته اند، با وجود این، امروز دانشمندان معاصر از بررسی آیات قرآن، حقایق را در زمینه های علوم طبیعی، روان شناسی، جامعه شناسی و ... کشف می کنند که بر متخصصان گذشته مخفی و پنهان بوده است و این حالت، یعنی (نهایت ناپذیری) از خصایص قرآن است که در دیگر کتاب های آسمانی و نوشته های بشری وجود ندارد. گویی قرآن، نسخه دوم جهان طبیعت است که هر چه بینش ها وسیع تر، و دیده ها عمیق تر گردد و هر چه درباره آن تحقیقات و مطالعات زیادتری انجام گیرد، رموز و اسرار آن بیشتر تجلی می کند و حقایق تازه تری از آن کشف می گردد.

از کتابی که از جانب خدای نامتناهی، برای هدایت بشر فرستاده شده است جز این انتظار نیست، کتاب او باید همانند خود او (نامتناهی) و خصیصه مقام ربوبی را دارا باشد و در نمایاندن انتساب خود به مبدأ جهان به دلیل و برهان نیاز نداشته باشد و همانند خورشید، دلیل خویش بوده و خود را نشان دهد و محیط خود را روشن سازد.

پیامبر عالی قدر در سخنان خود، به خصیصه (نهایت ناپذیری) قرآن اشاره می کند و می فرماید:

ظَاهِرُهُ اَنبِقُ وَ بَاطِنُهُ عَمِيقٌ لِاِتْحَاصِي عَجَائِبِهِ وَ لِاِثْبَاطِي غَرَائِبِهِ؛ (1)

قرآن ظاهری زیبا و باطنی عمیق دارد، شگفتی های آن پایان نمی پذیرد و تازه های آن کهنه نمی شود.

امیر مؤمنان نیز در یکی از خطبه ها به این خصوصیت اشاره می کند و می فرماید:

سِرَاجاً لِاتَّخِبُو تَوْفُؤَهُ وَ بَحْرًا لِاَيْدِرَاكُ قَعْرِهِ؛ (2)



قرآن مشعل فروزانی است که فروغ و تابش آن به خاموشی نمی‌گراید و دریای عمیقی است که فکر بشر به ژرفای آن نمی‌رسد.

و این حقیقت، امروزه برای دانشمندان کاملاً ملموس است و هر روز از قرآن، حقایق تازه تری را کشف می‌کنند و یکی از علل جاودانی بودن قرآن، همین است که در هر عصری دانشمندان جهان به فراخور دانش و اطلاعات خود، از آن بهره‌مند می‌شوند.

شخصی از امام هشتم علی بن موسی الرضا (ع) پرسید: چرا قرآن پیوسته طراوت و تازگی دارد و انس و ممارست با قرآن و تلاوت و خواندن آن سبب کهنگی آن نمی‌گردد.

امام در پاسخ فرمود:

إِنَّ اذَّ تَعَالَى لَمْ يَجْعَلْهُ لِمَازَانَ دُونَ زَمَانٍ وَ لَا لِلنَّاسِ دُونَ نَاسٍ، فَهُوَ فِي كُلِّ زَمَانٍ جَدِيدٌ وَ عِنْدَ كُلِّ قَوْمٍ غَضُّ اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ (3)

خدا قرآن را برای زمان مخصوص و محدودی و یا گروه معینی نفرستاده است از این جهت قرآن در هر زمان و نزد تمام اقوام تا روزستاخیز تازه است.

قرآن کتاب علوم طبیعی نیست.

قرآن کتاب علوم طبیعی نیست و برای تدریس علوم و فنون زندگی که بشر به نیروی تفکر می‌تواند به آنها دست یابد نیامده است و هرگز پیامبر اسلام برای این مبعوث نگردیده که علوم فیزیک و یا شیمی و یا دیگر مسائل ریاضی و نجومی و فلکی به ما بیاموزد.

قرآن همان طور که خود را معرفی کرده است کتاب (هدایت) و تربیت است، و هدف از نزول آن رهبری بشر به سوی خدا و فضایل اخلاقی و سجایای انسانی است. از این رو از این کتاب نباید انتظار داشت که روش خیاطی و معماری به ما بیاموزد و درباره انواع بیماری‌ها و داروهای آن و یا فرمول‌های ریاضی و معادلات جبری سخن بگوید، زیرا همه اینها از هدف یک کتاب تربیتی بیرون است، ولی با اعتراف به این مطلب، گاهی قرآن در ضمن رهبری بشر به مبدأ و معاد، یا در میان سخن از قدرت بی‌پایان خدا، از مسائلی پرده برداشته است که قبل از تحول اخیر علمی هیچ کس از آن آگاه نبود این کتاب اسراری از جهان آفرینش را در خود منعکس کرده است که نمی‌توان آن را معلول تصادف و یا نتیجه اطلاعات زمان نزول قرآن دانست، زیرا نمی‌توان یک چنین اطلاعات وسیع و گسترده از عالم خلقت را که دانشمندان عصر حاضر در پرتو آلات و ابزار علمی بر آنها دست یافته اند معلول تصادف دانست و گفت که این مطالب بی‌اختیار بر زبان گوینده قرآن جاری شده است، هم چنان که نمی‌توان آن را اثر اطلاعات آن زمان دانست، زیرا در زمان نزول قرآن از این علوم و اطلاعات اثری نبود، بلکه چاره‌ای جز این نیست که بگوییم: آفریننده جهان، این اطلاعات را در آن به کار برده است و از این طریق برگی زرین بر برگ‌های پر افتخار قرآن و تاریخ پیامبر اکرم افزوده است.

ما در دو درس آینده به برخی از معجزات علمی قرآن که با اکتشافات اخیر و دانش‌های روز کاملاً مطابق است اشاره و آیاتی را مطرح می‌کنیم که از نظر دلالت بر مقصود، در نهایت استحکام و استواری باشد و مورد تطبیق آیه نیز از قطعیات علوم امروزی و از مسائل ملموس و مشهور به شمار رود و از تطبیق آیات الهی بر فرضیه‌های متزلزل و لرزان پرهیز می‌کنیم، زیرا مفاسد یک چنین تطبیقی بر کسی پوشیده نیست.

## درس 78: اعجاز قرآن (14)

قرآن و جاذبه عمومی.

صفحه نیلگون آسمان ما با ستارگان درخشنده خود پیوسته مورد توجه انسان بوده و در هر دوره‌ای به نحوی مورد تفسیر واقع شده و نظریات گوناگونی درباره آن ابراز گردیده است. روزگاری هیئت (ذیمقراطیس) و دورانی هیئت (فیثاغورث) افکار دانشمندان جهان را به خود مشغول ساخت. سپس در قرن دوم میلادی هیئت (بطلمیوس) (4) پدید آمد و قریب پانزده قرن بر جوامع علمی جهان از شرق و غرب حکومت کرد و در نهضت اخیر علمی غرب، اساس آن به وسیله چهار دانشمند غربی متزلزل گردید و معلوم شد که آن همه تفسیرها و دقت‌ها درباره آسمان‌ها و زمین، پنداری بیش نبوده است.

پایه‌گذاران هیئت جدید.

چهار تن هیئت جدید را پایه‌گذاری کردند و هر یک از این چهارتن توانستند پرده از روی رازی از جهان آفرینش بردارند. آنان عبارتند از:..

1. (کپرنیک) لهستانی که مرکزیت زمین را تکذیب کرد؛
2. (کپلر) آلمانی که ثابت نمود هر سیاره‌ای در گردش خود به دور خورشید یک مدار بیضی شکل را طی می‌کند؛
3. (گالیله) ایتالیایی که با اختراع دوربین، ستارگان نامرئی بسیاری را کشف کرد؛

4. (نیوتن) انگلیسی که با کشف قانون جاذبه عمومی، ثابت کرد (برخلاف پندار بطلمیوس که تصور می کرد ستارگان مانند میخ بر پیکر جسمی بی رنگ (فلك) کوبیده شده اند، میلیون ها منظومه شمسی و کهکشان ها و سحابی ها در فضا معلقند و در پرتو قانون جاذبه و قانون نیروی گریز از مرکز که در سراسر جهان آفرینش، در تمام کرات، سیارات، کواکب، کهکشان ها و حتی میان دو ذره بسیار کوچک و ناچیز حکم فرماست، از سقوط و اصطکاک مصون و محفوظ مانده اند.

خلاصه در پرتو این دو قانون است که تمام اجسام دارای حالتی هستند که یک دیگر را جذب می کنند و هیچ موجودی از جان داران و غیره از این قانون مستثنا نیست. نیروی جاذبه با فاصله دو جسم، نسبت معکوس دارد؛ یعنی هر چه اجسام به هم نزدیک تر و فاصله آنها کمتر باشد، نیروی جاذبه آنها بیشتر می گردد و هر چه فاصله اجسام بیشتر باشد، نیروی جاذبه آنها کمتر می شود، در نتیجه اگر تنها قانون جاذبه بر جهان حکومت می کرد، اجرام و اجسام به هم می پیوستند و انتظام از بین می رفت. و اگر تنها قانون نیروی گریز از مرکز وجود داشت، نظام کنونی از میان می رفت و هر سیاره ای به گوشه ای سقوط می کرد. قوه گریز از مرکز در همه اجسامی که حرکت دورانی دارند وجود دارد؛ مثلاً هنگامی که آتش گردان را می چرخانیم احساس می کنیم که دست ما را می کشد این همان نیروی گریز از مرکز است. در سایه این دو قانون، میلیون ها موجود در فضا معلق و بدون ستون است و بدون سقوط به حرکت خود ادامه می دهند.

شکی نیست که نیروی مرموزی در درون زمین وجود دارد که همه اجسام را به سوی خود می کشد و همه پیش از نیوتن آن را احساس می کردند، اما این که این قانون به صورت عمومی بر سرتا سر جهان آفرینش حکومت می کند کسی پیش از نیوتن ظاهراً از آن آگاهی نداشت و تنها او بود که برای نخستین بار در قرن هفدهم میلادی با الهام گرفتن از سقوط یک سیب به زمین، پرده از روی این قانون بزرگ برداشت. می خواهید شما هم مسأله سقوط سیب را افسانه و ساختگی بدانید آن چنان که (هوپ) دانشمند معروف تصور کرده است یا برای آن واقعیت قائل باشید در هر دو صورت این را نمی توان انکار کرد که کاشف قانون جاذبه عمومی نیوتن است.

اهمیت این قانون به قدری است که بعضی قرن هفدهم را قرن نیوتن نامیده اند. نیوتن ساعت های طولانی در سکوت و اندیشه فرو رفت تا توانست این قانون پیچیده را کشف کند.

قرآن مجید متجاوز ازده قرن قبل از نیوتن به این حقیقت علمی در دو جای قرآن تصریح کرده می فرماید:

اذ الذی رَفَعَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا؛ (5)

خداوندی که آسمان ها را بدون ستون هایی مرئی برافراشت.

خَلَقَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا؛ (6)

(او) آسمان ها را بدون ستون هایی که آن را ببینید آفرید.

با توجه به این که جمله (ترونها) صفت لفظ (عمد) که جمع (عمود) است می باشد و ضمیر در (ترونها) به عمد برمی گردد، معنای جمله چنین است: خداوندی که آسمان ها را برافراشت بدون ستونی که آن را ببینید. در حقیقت، آیه ستون مرئی را نفی می کند نه اصل ستون را.

این نظر را بسیاری از مفسران از جمله ابن عباس اختیار کرده اند (7). و احادیثی که از پیشوایان ما رسیده کاملاً آن را تأیید می کند.

حسین بن خالد از امام هشتم علی بن موسی الرضا (ع) نقل می کند که آن حضرت فرمود:

أَلَيْسَ إِذْ يَقُولُ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا قُلْتُ بَلَى قَالَ: ثُمَّ عَمَدٌ لَكِنْ لَا تَرَوْنَهَا؛ (8)

آیا خداوند نمی فرماید که بدون ستون هایی که آن را ببینید گفتم آری، فرمود: در آن جا ستون هایی وجود دارد، ولی دیده نمی شوند.

مؤید این نظر روایتی است که از امام امیر مؤمنان (ع) نقل شده که فرمود:

هَذِهِ النُّجُومُ الَّتِي فِي السَّمَاءِ مَدَائِنٌ مِثْلُ الْمَدَائِنِ الَّتِي فِي الْأَرْضِ مَرْبُوطَةٌ كُلُّ مَدِينَةٍ إِلَى عَمُودٍ مِنْ نُورٍ؛ (9)

این ستارگان شهرهایی هستند مانند شهرهای روی زمین و هر شهری با شهر دیگر با ستونی از نور مربوط است.

بر این اساس باید گفت: منظور از ستون های نامرئی که ستارگان را از سقوط و اصطکاک حفظ می کند، همان نیروی مرموز ناپیدایی است که نیوتن و دانشمندان دیگر نام آن را (جاذبه عمومی) نهاده اند و عبارتی رساتر و همگانی تر از (ستون نامرئی) نمی توان پیدا کرد.

قرآن در رسانیدن این حقیقت علمی تعبیری را انتخاب نموده که در تمام ادوار برای بشر قابل درک و فهم باشد، حتی در آن دورانی که بشر به واقعیت این ستون نامرئی پی نبرده بود، از این عبارت می فهمید که این کاخ به ظاهر بی ستون، ستون هایی نامرئی دارد که همانند ستون های عمارت ها، این کاخ برافراشته را حفظ می کند. (10)

قرآن مجید در آیات دیگر نیز به بی ستون بودن آسمان ها و زمین اشاره کرده، آن جا که می فرماید:

إِنَّ أذِ يَسْبِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْ تَزُولَا...؛ (11)

خداوند آسمان ها و زمین را از این که از محل خود بیرون بروند نگاه می دارد.  
امام امیر مؤمنان(ع) در برخی از خطبه ها به این حقیقت علمی درباره زمین تصریح کرده می فرماید:  
آرساها علی غیر قرار، و اقامها بغیر قوام، و رقعها بغیر دعائم؛ (12)  
زمین را بدون تکیه گاه استوار ساخت و آن را بدون پایه به پا داشت و بدون ستون ها برافراشت.

## درس 79: اعجاز قرآن (15)

اعجاز قرآن از دیدگاه دانش های امروزی.

زوجیت در گیاهان و موجودات جهان.

یکی از مسائل قابل توجه که در قرن اخیر مورد بحث قرار گرفته است، موضوع زوج بودن گیاهان، بلکه تمام موجودات جهان طبیعت است، در صورتی که نزد بشر عصر رسالت چنین موضوعی اصلاً مطرح نبود و درباره آن کوچک ترین آگاهی نداشت، ولی قرآن مجید با اصرار کم نظیری درباره زوج بودن نباتات، بلکه همه موجودات جهان آفرینش، سخن گفته و برای ایجاد توجه در مسلمانان که مسأله را از راه علمی نیز مورد بررسی قرار دهند چنین اصراری ورزیده است.

مفسران پیشین نه تنها در این آیات دقت شایسته را انجام نداده اند، بلکه آیات مربوط به زوج بودن نباتات و کلیه موجودات آفرینش را طوری تفسیر کرده اند که فقط با علوم و آگاهی های محدود آن زمان تطبیق می کند.

قرآن مجید درباره زوجیت گیاهان با بیان قاطع و روشن چنین می فرماید:

أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ أَخْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ؛ (13)

آیا به زمین نمی نگرند که در آن جا از هر جفت زیبا و ارزنده ای رویانده ایم.

درباره زوج بودن تمام موجودات جهان آفرینش با صراحت می فرماید:

وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ؛ (14)

و از هر چیزی جفت آفریدیم شاید شما (به عظمت جهان آفرینش و قدرت آفرینش آن پی برده و) متذکر گردید.  
قرآن با این که به خردمندان دستور می دهد که در آفرینش جهان تفکر بیشتری کنند (15) و یکی از نشانه های بندگانه خدا را این می داند که در آیات خلقت، دقت بیشتری کرده و آنها را سطحی نگیرند (16) با وجود این، از طرف مسلمانان در این حقیقت قرآنی که خود یکی از معجزات علمی قرآن است و پژوهشگران اخیر جهان علم بر این راز دست یافته اند، دقت کافی به عمل نیامده است.

گروهی آیات مربوط به زوجیت تمام کائنات را از طریق مرکب بودن هر چیزی از جوهر و عرض و یا (ماده) و (صورت) تفسیر کرده اند و افزوده اند که هدف از یادآوری زوج بودن اشیا، توجه دادن بشر به این است که (فرد) مطلق که هیچ نوع ترکیبی در آن نیست فقط خداست. (17)

برخی گفته اند که مقصود از زوج بودن گیاهان همان اصناف و انواع مختلف است و در حقیقت لفظ زوج و ازواج در این موارد به معنای اصناف و انواع است. (18)

در صورتی که معنای حقیقی زوج، جفت بودن است و اگر به دو صنف و یا دو نوع مختلف زوج گفته شود در واقع جنبه مجازی دارد و گرنه زوجیت اصناف مختلف یا انواع گوناگون به معنای واقعی وجود ندارد.

هم چنین تفسیر زوجیت به ترکیب موجودات از جوهر و عرض یا ماده و صورت، یک تفسیر فلسفی است که تنها مورد توجه فلاسفه جهان است در حالی که خطاب قرآن به نوع افراد و انسان هایی است که خبر از مسائل فلسفی ندارند.

بررسی لفظ زوج از نظر لغت.

لفظ زوج از نظر لغت در زبان عربی به چیزی گفته می شود که معادل و لنگه دارد؛ مثلاً به هر يك از زن و مرد (زوج) می گویند. چنان که قرآن در مقام خطاب به آدم چنین می فرماید:

أَسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ؛ (19)

تو با زوج (همسر) خود در بهشت سکنی گزین.

گاهی لفظ زوج در لغت عرب به هر يك از دو لنگه نیز گفته می شود، مثلاً به شوهر (زوج) و به همسر (زوجه) می گویند، از این رو، قرآن هنگام بیان زوجیت موجودات جهان لفظ زوج را (تثنیه) آورده می فرماید:

مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ؛ (20)

از همه چیز دو زوج و جفت آفریدیم.

و نکته آن همان است که گفته شد که در این زبان به هر يك از دو چیز که جفت است زوج می گویند. از این رو، در بیان ریشه انسان که نر و ماده است باز این لفظ را تثنیه آورده و می فرماید:

وَ أَنَّهُ خَلَقَ الذَّكَرَ وَ الْأُنثَى؛ (21)

او است که دو زوج نرو ماده را آفرید.

تاریخ پیدایش نظریه زوجیت در گیاهان.

از دیر زمان بشر به وجود جنس نر و ماده در میان درختان پی برده بود، حتی در نقاط خرما خیز این مسأله روشن بود که اگر گرده نر را روی قسمت ماده نریزند نخل ثمر نمی دهد، ولی هرگز نمی دانستند که این قانون يك قانون عمومي است و همه گیاهان، نر و ماده دارند و تلقیح و گرده افشانی آنها با باد یا حشرات و گاه به طور مصنوعی انجام می گیرد. (22)

نخستین کسی که این حقیقت علمی را به طور واضح تشریح کرد دانشمند معروف سوئدی (شارل لینه) (1707-1787) بود. وی همواره نباتات را دوست می داشت. روزی یکی از نوشته های گیاه شناس فرانسوی (سبایستن وایان) به دستش افتاد و علاقه مند شد که درباره اسرار نباتات دقت کند و برای اولین بار نوعی تقسیم بندی براساس آلت نر و مادگی را طرح ریزی کرد و از آن فایده بزرگی برد، زیرا بلافاصله در دانشگاه (اویسال) مقامی برای او معین کردند. (23)

این حقیقت امروزه یکی از مسلمات جهان علوم و در درجه مسائل حسّی قرار گرفته و جزئیات آن روشن گردیده است. شما نیز می توانید با بررسی ساختمان يك گل به حقیقت آن پی ببرید. زوج بودن همه موجودات جهان.

تحقیقات عمومی بشر درباره ماده جهان، به این جا منتهی شده بود که ماده نخستین جهان، موجود ریزو نشکنی به نام (اتم) است و همه جهان جز ترکیبات گوناگون این ذرات چیز دیگری نیست، ولی با شکسته شدن اتم پرده از روی راز نهفته ای برداشته شد و ثابت شد که هر يك از ذرات، خود دارای اجزای ریزی است و هر اتمی مرکب از دو جزء می باشد، یکی به نام (الکترون) ذرات گردنده اتم که بار منفی دارند و دیگری (پروتون) هسته مرکزی که بار مثبت دارد و بر اثر داشتن این دو بار مختلف و به اصطلاح (ناهمنام) کشش و جاذبه عجیبی میان این دو جنس مخالف حکم فرماست که بی شباهت به جاذبه جنسی میان دو جنس مخالف نیست. بعید نیست که هدف قرآن از حکومت زوجیت بر سرتاسر جهان خلقت همین باشد و در روز نزول قرآن امکان نداشت این حقیقت علمی را جز با بیانی که در قرآن وارد شده است ذکر نمود و ممکن است که مقصود از زوج بودن تمام موجودات، معنای دیگری باشد که علم در آینده از آن پرده بر خواهد داشت.

## درس 80: اعجاز قرآن (16)

اعجاز قرآن از دیدگاه معارف عقلی.

معارف عقلی قرآن سلسله بحث هایی مربوط به (ایدئولوژی) مذهبی و زیربنای مسائل دینی است، مانند بحث از دلایل وجود خدا، صفات ذات و افعال، خلقت جهان و سرنوشت انسان، زندگی پس از مرگ، شناسایی پیامبران الهی و جانشینان آنان، شرایط و صفات هر يك و مباحث مربوط به هدایت و ضلالت و... اهمیت و عظمت معارف عقلی در صورتی معلوم می شود که بدانیم معارف عقلی یکی از اهداف سه گانه قرآن است و آیاتی که درباره اصول کلی و معارف دینی نازل شده تقریباً يك سوم قرآن را تشکیل می دهند. باز عظمت این بخش در صورتی روشن می گردد که در تحلیل آیات مربوط به آن، راه (مقایسه) و روش (تطبیقی) را پیش گیریم، یعنی عقاید و مذاهب ملل مختلف جهان و بالأخص عقاید محیط ظهور قرآن را کنار اصول کلی و معارف علمی آن قرار دهیم. پس از مقایسه و تطبیق باکمال بی طرفی و دور از تعصب درباره اصول کلی و معارف قرآن داور می کنیم.

بهترین راه درباره ارزیابی معارف قرآن بررسی عقاید یونانی، بودایی، زرتشتی و عرب جاهلی است که هر يك بر قسمتی از جهان آن روز حکومت می کرد و بسیاری از این عقاید خلاصه افکار گروهی از پی افکنان فلسفه و استادان علوم الهی بود که قرن ها در محافل علمی جهان شهرت به سزایی داشت و هم اکنون قدرت و عظمت خود را در قلوب گروهی از ملل دور افتاده جهان حفظ کرده است.

در این ارزیابی فرد بی غرض اذعان پیدا می کند که آیات مربوط به عقاید و معارف، همگی در سرحد اعجاز است و محال است يك بشر درس نخوانده و تحصیل نکرده و پرورش یافته محیط جهل و بربریت قادر به طرح اصول و معارفی باشد که نوابغ و فلاسفه جهان پس از قرن ها به درک قسمتی از آن چه که او گفته است موفق گردیده اند؛ اینک دو نمونه:.

1. خداشناسی و مسأله فطرت.

قرآن مجید، خداپرستی را يك امر درونی و نهادی می داند، گویی آفرینش بشر باحس خداشناسی همانند احساسات و غرایز دیگر انسانی، عجین شده است و هر انسانی ناخودآگاه تحت تأثیر آن قرار می گیرد.

قرآن در حالی که برای اثبات وجود خدا براهین و دلایلی علمی و فلسفی یاد آور می شود، اما معتقد است که هر فردی فطرتاً خداخواه و خداجوست هر چند این حس، بیشتر خود را در مواقع گرفتاری نشان می دهد چنان که می فرماید:.

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ آدَمَ الَّذِي أُنزِلَ عَلَيْهِ لَخَلْقَ آدَمَ لَدِينَهُ الْقَائِمَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ؛ (24).

پس روی خود را متوجه آیین حنیف و خالص پروردگار کن! این فطرتی است که خداوند انسان ها را بر آن آفریده، دگرگونی در آفرینش الهی نیست، این است آیین استوار، ولی بیشتر مردم نمی دانند. مقصود از آیین (حنیف) در آیه که آفرینش انسان بر آن بنا شده است همان آیین خداخواهی و خداپرستی است. این آیه با صراحت هر چه تمام تر مادیکری و انحراف از خدانشناسی را مخالف فطرت انسانی می داند و این راز بزرگ که دانشمندان پس از چهارده قرن بر آن دست یافته اند و امروز آن را حس چهارم روح انسان می دانند (25) یکی از حقایق ارزنده ای است که قرآن، در چهارده قرن پیش آن را به ما آموخته است.

2. ابطال تثلیث در قرآن.  
برای شناسایی عظمت معارف قرآن، کافی است که نظر قرآن را در ابطال ثنویت و دوگانه پرستی زرتشت و تثلیث و سه گانه پرستی آیین هندو (26) و یا تثلیث مسیحیت که پیروان آن به تقلید از آیین های پیشین، موضوع سه گانه پرستی را در این دین پاک الهی وارد ساخته اند بررسی کنند.

در آیین هندو (بودا) خدای ازلی و ابدی در سه مظهر و سه خدا تجلی کرده است به نام های:

1. برهما (پدیدارنده)؛
  2. ویشنو (نگهدارنده)؛
  3. سیفا (کشنده).
- و در آیین مسیح به نام های:
1. خدای پدر؛
  2. خدای پسر؛
  3. خدای روح القدس.

در حالی که زیر بنای این آیین ها را تثلیث و سه گانه پرستی تشکیل می دهد، خود موضوع تثلیث آن چنان مهم و پیچیده است که دانشمندان آنان در تفسیر و تحلیل آن کاملاً ناتوانند و در نهایت می گویند: تثلیث، رمزی است که باید به آن اعتقاد جست هر چند به حقیقت آن واقف نشویم.

آنها در تحلیل این عقیده رمزی، در برابر دو فرضیه که یکی از دیگری ابهام آمیزتر و ناراستر و پراشکال تر است قرار دارند، زیرا هرگاه هر يك از خدایان سه گانه را خدای کاملاً مستقل و مالک تمام مقام الوهیت بدانیم در این صورت از جاده مستقیم توحید بیرون رفته و به سوی شرك و اعتقاد به تعدد صانع جهان، منحرف گردیده ایم که براهین توحید، آن را کاملاً مردود شناخته است و یا این که هر يك جزئی از خدا و مالک قسمتی از مقام الوهیت بوده و خدای کامل، از ترکیب سه جزء انجام گرفته است و در حقیقت هر سه نفر با تشکیل شرکت سهامی الوهیت، به چنین مقام بزرگی رسیده اند، این همان فرضیه ترکیب خدا از اجزای محدود و نامحدود است که ادله بسیط بودن خدا آن را باطل می سازد. سرانجام به هر صورتی تصور شود خالی از اشکال نخواهد بود، از این رو گروهی خود را راحت کرده و می گویند: حقیقت تثلیث از قلمرو فکر بشر بیرون است و باید به طور تعبد پذیرفت. گروه دیگر گام فراتر نهاده و می گویند: راه علم و دین از هم جداست و به صراحت گفته اند: میان علم و دین تضاد است.

قرآن مجید با صراحت هر چه تمام تر اندیشه سه گانه پرستی را يك نوع کفر و پوششی بر حقیقت می داند و می فرماید:

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ أَثَلِثُ ثَلَاثَةً؛ (27).

کسانی که می گویند: خداوند یکی از آن سه نفر است، کفر ورزیده اند. و در آیه دیگر می فرماید:

فَأْمُرُوا بِالذِّكْرِ الْوَالِدِ وَالرُّسُلِ وَلَا تَقُولُوا لثَلَاثَةً؛ (28)

به خدای یگانه و پیامبر او ایمان بیاورید و نگویید: خداوند سه تاست.

قرآن اندیشه فرزند خدا بودن (عزیر) و (مسیح) را يك نوع تقلید کورکورانه از ملت های کافر می داند که پیش از این دارای چنین عقیده ای بوده اند (29). آن جا که می فرماید:

قَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ آدَمَ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ آدَمَ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهَوْنَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلِ قَاتَلَهُمْ أَتَى يَوْفَكُونَ؛ (30)

یهود گفتند: عزیر پسر خداست و نصارا گفتند: مسیح پسر خداست و این سخنی است که با زبان خود می گویند که همانند گفتار کافران پیشین است، خدا آنان را بکشد چگونه از حق انحراف می یابند.

قرآن مجید برای تنزیه دو سفیر گرامی خود حضرت موسی و حضرت مسیح از هر نوع دعوت به شرك و بت پرستی می فرماید:

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ؛ (31)

هیچ پیامبری را قبل از تو نفرستادیم مگر این که به او گفتیم (که به مردم ابلاغ کند) که، جز من خدایی نیست و مرا بپرستید.

سرانجام قرآن با فرستادن سوره کوتاهی بر هر نوع اندیشه شرك و تعدد خدا قلم بطلان می کشد و او را خداوند یگانه و بسیط معرفی می کند.

قُلْ هُوَ أَحَدٌ اِذَا الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ؛ (32)

بگو: خداوند یکتا و یگانه است، خداوندی است که همه نیازمندان قصد او می کنند. (هرگز) نژاد و زاده نشد و برای او هیچ گاه شبیه و مانندی نبوده است.

در حقیقت این سوره بدون این که نامی از مسیحیت ببرد عقاید آنان را مستقیماً مطرح و به انتقاد از آنان می پردازد و مسلمانان با خواندن این سوره در نمازهای پنج گانه از عقیده مسیحیت بیزار می جویند.

آیا یک چنین اندیشه بلند و معارف ژرف می تواند زاینده فکر یک فرد درس نخوانده باشد که در محیط جهل و تاریکی بزرگ شده و به جهت تحصیل علم و دانش در برابر کسی زانو نزده است.

---

1. توبه (9) آیه 34.
2. اصول کافی، کتاب القرآن، ص 591.
3. نهج البلاغه (عده)، ج 2، ص 202.
4. تفسیر برهان، ج 1، ص 28.
5. بطلمیوس اصلاً یونانی است، ولی در مصر متولد شده است.
6. رعد (13) آیه 2.
7. لقمان (31) آیه 10.
8. التبیان، ج 6، ص 213.
9. تفسیر برهان، ص 278.
10. سفینه البحار، ج 2، ص 572 ماده نجم و قریب به همین در مجمع البحرین ماده کوكب وارد شده و به جای جمله (عمود من نور)، (عمودین من نور) ذکر شده و ممکن است منظور از (عمودین) (دو ستون) همان قانون نیروی جاذبه و گریز از مرکز باشد.
11. در معنای آیه، احتمال دیگری نیز هست که بسیار ضعیف است و آن این که جمله (ترونها) را صفت (بغیر عهد) نگیریم و بگوییم: (رفع السموات بغیر عمد ترونها؛ یعنی آسمان ها را بدون ستون آفرید و شما به همین نحو می بینید).
12. فاطر (35) آیه 41.
13. نهج البلاغه، خطبه 228.
14. به سوره های شعراء (26) آیه 7؛ طه (20) آیه 53؛ لقمان (31) آیه 10؛ ق (50) آیه 7؛ رحمن (55) آیه 53؛ یس (36) آیه 36 مراجعه فرمایید.
15. ذاریات (51) آیه 49.
16. آل عمران (3) آیه 191.
17. فرقان (25) آیه 73.
18. راغب، مفردات، ص 216.
19. کشاف، ج 2، ص 314.
20. بقره (2) آیه 35.
21. ذاریات (51) آیه 49.
22. نجم (53) آیه 45.
23. حشرات از عوامل مهم گرده افشانی هستند و سبب بارور شدن بسیاری از گل ها و گیاهان می شوند. حشرات به جهت استفاده از دانه گرده و شهد گل ها وارد آنها می شوند و در موقع رفتن از گلی به گل دیگر دانه های گرده ای را که به کرک های تن آنها چسبیده روی کلاله ها می نشانند. اگر از نزدیکی برخی از حشرات به بعضی نباتات و گیاهان ممانعت شود دیگر آنها میوه و دانه نمی دهند.
24. تاریخ علوم، ص 35.
25. روم (30) آیه 30.
26. سه حس دیگر عبارتند از: حس کنجاوی، حس نیکوکاری و حس هنر و زیبایی. برای آگاهی بیشتر از این ابعاد چهارگانه به کتاب (راه خداشناسی) مراجعه فرمایید.
27. در سده ششم پیش از میلاد مسیح، اصلاحاتی در آیین (برهمن) پدید آمد و سبب شد که آیینی به نام (هندو) پدید آید.

28. مائده (5) آیه 73.

29. نساء (4) آیه 171.

30. در این باره در بحث صفات خدا، به گونه ای گسترده سخن گفته شده است.

31. توبه (9) آیه 30.

32. انبیا (21) آیه 25.

33. اخلاص (112) آیه های 1-4.

## خدا و امامت (1)

درس 81: امامت و تشیع

درس 82: لزوم بحث درباره امامت و خلافت.

گامی در راه تقریب.

تقریب است نه تذویب.

درس 83: خصوصیات دو مکتب شیعه و سنی.

آشنایی با خصوصیات دو مکتب.

مقام امامت در مکتب تشیع.

درس 84: بهترین راه برای رسیدن به حقیقت.

درس 85: امام حافظ اصول و فروع اسلام.

الف) رشد فکری آنان در حفظ اصول اسلام.

قرآن پناهگاه امت.

ب) امام، حافظ احکام اسلام است.

ج) امام، حافظ سنت پیامبر است.

درس 86: سیاست داخلی و خارجی اسلام.

سیاست خارجی و داخلی اسلام.

درس 87: پایه آگاهی امت از احکام و فروع.

---

## درس 81: امامت و تشیع

امامت در مکتب تشیع، جزء اصول دین و در ردیف توحید و نبوت و معاد است. وظایف امامت در این مکتب، امتداد وظایف رسالت پیامبر است و امام به همان وظایفی که بر عهده پیامبر بوده قیام می کند و همه را انجام می دهد.

درست است که با درگذشت پیامبر گرامی اسلام باب نبوت و نزول وحی بسته شد و بعد از وی پیامبری نمی آید و بر احدی وحی نازل نمی شود، ولی این به آن معنا نیست که امت اسلامی پس از آن حضرت از بیان اصول عقاید بی نیاز باشد و به تشریح فروع و احکام و حکومت و حاکمیت شخصی که از طرف خدا تعیین شده نپردازد، بلکه نیاز آنان به فردی که این وظایف را انجام دهد، پیوسته باقی است و این کارها همان وظایف مقام رسالت است که پس از درگذشت پیامبر، امام آنها را بر عهده دارد و قیام به چنین وظایفی، بدون علم وسیع و گسترده و بدون عصمت و مصونیت از گناه و خطا، امکان پذیر نیست و نیز شناخت چنین فردی جز از طریق وحی برای مردم امکان ندارد.

شیعه، مقام امامت را یک منصب الهی می داند و معتقد است که امام باید از جانب خدا، منصوب و معین گردد. در مکتب تشیع، فلسفه بعثت پیامبران، با فلسفه نصب و تعیین امام از طرف خدا یکی است و همان عللی که ایجاب می کند خداوند رسولی را بفرستد، همان نیز ایجاب می کند که پس از پیامبر، امامی که عهده دار وظایف رسالت باشد، از طرف خدا منصوب گردد.

علم وسیع و گسترده و عصمت و مصونیت از گناه و خطا از شرایط اساسی امام است و شناسایی چنین فردی جز از راه وحی امکان پذیر نیست.

ممکن است شما چنین بیندیشید که بحث درباره خلافت و امامت و این که پس از پیامبر گرامی، چه کسی لازم بود زمام امور را به دست بگیرد یک بحث تاریخی است که زمان آن سپری گردیده است و چون چرخ زمان به عقب بر نمی گردد بحث در این امور جز از جهت تاریخی، نتیجه دیگری ندارد، ولی لازم است یادآوری شود که امامت، ابعاد گوناگونی دارد که اگر زمان یک بعد آن سپری شده باشد ابعاد دیگر آن هنوز هم از بحث های مفید و سازنده است و از میان این ابعاد به دو بعد اشاره می کنیم:.

1. بحث درباره امامت، بحث در ماهیت حکومت اسلام و شیوه فرمانروایی پس از درگذشت پیامبر تا عصر ماست و چنین بحثی از بحث های مفید و سازنده است که با سرنوشت ما کاملاً ارتباط دارد؛  
2. پس از درگذشت پیامبر، مرجع اخذ احکام و پناهگاه امت در مشکلات فکری و عقیدتی کیست، و باید مردم در این مسائل به کدام مقام مراجعه کنند، آیا امت باید اصول و فروع دین خود را از هر صحابی و تابعی و یا پیشوایانی مانند ابوحنیفه، شافعی، مالک و احمد بن حنبل بگیرد یا این که خود پیامبر گرامی در این موارد پناهگاهی برای امت تعیین کرده است در این درس ها، هر دو موضوع مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

## درس 82: لزوم بحث درباره امامت و خلافت

هر نوع بررسی که از بینش صحیح اسلامی و از وجدان و منطق الهام گیرد، اتحاد و هم بستگی را محکم تر می سازد.

دانشمندان عقاید و مذاهب اتفاق نظر دارند که پس از پیامبر گرامی باید امام و رهبری در میان مردم باشد تا امور دینی و دنیوی آنان را رهبری کند، ولی در این که این امام و پیشوا باید از جانب خدا تعیین شود و یا از طرف امت انتخاب گردد، اختلاف نظر دارند.

آیا باید خدا چنین فردی را برگزیند و از طریق وحی به پیامبر اکرم به مردم معرفی گردد یا خود مسلمانان به انتخاب امام و رهبر خویش بپردازند و او را انتخاب نمایند.

پس از درگذشت پیامبر خدا این دو نظر، به صورت دو (مکتب) و دو (تز) در میان مسلمانان ظهور کرد و انشعابی بزرگ در میان مسلمانان پدید آورد و با مرور زمان طرف داران هر دو (تز) گفتگوهای گسترده ای انجام داده و هر کدام به گونه ای متناسب با زمان و عصر خود، از (تز) خویش دفاع کردند.

پیروان این دو مکتب، دو گروه (شیعه) و (سنی) را تشکیل می دهند. گروه نخست معتقد است که باید از امام علی بن ابی طالب (ع) و دیگر پیشوایانی که همگی از طرف پیامبر معرفی شده اند پیروی کرد و از این نظر به آنان شیعه علی (ع) می گویند. گروه دوم مدعی است که از سنت پیامبر گرامی پیروی می کند و از این جهت آنان به عنوان (سنی) مشهور گردیده اند.

میان این دو گروه از نظر عقاید و اصول دین و فروع احکام، مشترکات بسیار فراوانی وجود دارد که می تواند آنان را در امور اخلاقی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی در مسیر واحدی قرار دهد و موضع گیری آنان را در کشمکش های بین المللی و جهانی کاملاً هماهنگ کند و با وجود یک رشته اختلافات، به همه رنگ وحدت، اتحاد و اتفاق بخشد.

گروهی از مسلمانان که به تشکیل حکومت واحد اسلامی در سرزمین های متعلق به مسلمانان علاقه شدیدی دارند، بحث و گفتگو در مسائل اختلافی را تحریم کرده و آن را مایه اختلاف و تشتت و گامی در راه عقب گرد به دوران جنگ های خونین خلفای عثمانی و سلاطین ایرانی می شمارند.

باید به این گروه یادآور شد که مسأله به این تنگ و تیزی نیست که آنان می انگارند، زیرا بحث ها فرق می کند؛ هر نوع بحثی که با واقع بینی، دور از تعصب های کور و کر و متکی بر مدارک اصیل اسلامی که مورد اتفاق طرفین است انجام گیرد و عقاید اصیل اسلامی را روشن سازد، نهایت آمان اسلام است.

گروهی که بحث در مسائل اختلافی را تحریم می کنند و نویسندگان این مسائل را عوامل اختلاف انداز و شکاف آفرین قلمداد می نمایند، باید متوجه گردند که پیروی از چنین (تز)ی سبب می شود که قسمتی از آیات قرآن و احادیث پیامبر و بخش اعظم تاریخ اسلام به دست فراموشی سپرده شود، نه کسی آنها را تفسیر کند، نه درباره آن بررسی به عمل آورد و نه در بسیاری از حوادث مبهم، پرده ها بالا برود.

بهنتر آن است که به جای حربه تحریم و ترور فکر و اندیشه، حربه اصلاح و پند به دست بگیریم و به نویسندگان اسلامی سفارش کنیم هر نوع مسأله ای را با کمال بی طرفی بدون تعصب کور، بی آن که در تجزیه و تحلیل مسأله، عواطف گروه دیگر را جریحه دار سازند، مورد بررسی قرار دهند و بدانند قضاوت ها و داوران ها و نوشته های آنان، در روزستاخیز جزو پرونده اعمال آنها خواهد بود.

خلاصه از دو نظر باید مسائل عقیدتی که بنیاد فکری هر مذهبی را تشکیل می دهد، مطرح گردند:

1. اتحاد و وحدت، فرع شناسایی قدرمشترک ها و موارد اختلاف است و وحدت های کورکورانه بدون شناسایی چنین موارد، یک اتحاد سطحی و ناپایدار است؛

2. از آن جا که ما به صحت و استواری مکتب خود عقیده مندیم، فرزندان ما باید با خصوصیات این مکتب آشنا گردند و آن را با دلیل و منطق فرا گیرند و از تقلید در عقاید بپرهیزند. در این صورت برای فرا گرفتن این افراد هم که باشد باید، مسائل مورد اختلاف را طرح و بررسی کنیم و مکتب خود را به اخلاف و جانشینان خود بیاموزیم و گر نه مکتب به دست فراموشی سپرده می شود و جزنامی از آن باقی نمی ماند.

گامی در راه تقریب.



هر نوع بحث به گونه یاد شده، نه تنها زیان بخش و اختلاف آفرین نخواهد بود، بلکه گامی در راه وحدت اسلامی و یکپارچگی جامعه مسلمانان محسوب خواهد شد. هرگاه اندیشمندان هر گروه، مسائل اختلافی را دور از هر نوع مجامله و عوام فریبی تشریح کنند، بسیاری از تهمت ها و دروغ ها، سوء ظن ها و بدگمانی ها، فرو ریخته و سیمای حقیقت به روشنی خود را نشان می دهد و روشن می گردد که شیعه با داشتن ده هاقدر مشترك، در کنار برادران مسلمان خود قرار دارد و این دو گروه هر چند دربرخی از مسائل عقیدتی، اختلاف نظر دارند، ولی اختلاف این دو گروه در بسیاری از مسائل اصولی و فقهی بالاتر از اختلاف اشعری با معتزلی و یا حنفی با شافعی نیست. چطور این اختلاف ها مایه نزاع و جنگ بین اهل تسنن نمی گردد و پیروان هر دو مذهب، برادرانه در کنار یک دیگر زندگی می کنند و در يك دانشگاه درس می خوانند، به همین گونه اختلاف شیعه و سنی نباید مایه جنگ و نزاع و ... گردد.

تقریب است نه تذویب.

از گام های مؤثر و مثبتی که در حدود سال 1327 هجری شمسی در راه تقریب و وحدت اسلامی برداشته شد، تأسیس (دارالتقریب بین المذاهب الاسلامیه) بود. در عظمت این مؤسسه همین بس که شیخ عبدالمجید سلیم و شیخ محمود شلتوت و شیخ محمد مدنی که هر کدام به ترتیب شیخ از هر و امام اکبر عصر خود بودند، از اعضای مؤثر و نویسندگان پر شور مجله رساله الاسلام ارگان رسمی دارالتقریب، به شمار می رفتند. این مؤسسه و این مجله گام های مؤثری در راه تقریب میان طوایف اسلامی برداشت و بر اثر داشتن بینش صحیح، توانست عواطف دینی مرجع بزرگ شیعه مرحوم آیه اذ بروجردی را به خود جلب کند و دارالتقریب مورد تأیید ایشان قرار گیرد تا آن جا که نامه هایی که میان ایشان و شیخ ازهر (عبدالمجید) رد و بدل می شد، در صفحات این مجله منعکس می گردید.

هدف این جمعیت، تقریب و نزدیک کردن فرقه های اسلامی به یک دیگر بود نه تذویب و آب کردن یکی در دیگری. هرگز نمی خواستند شیعه را سنی کنند و یا سنی را شیعه، بلکه مدعی بودند که با داشتن قدر مشترك های فراوان، نقاط اختلاف دو گروه نباید موجب قتل و جنگ و خون ریزی گردد و حوادث عصر سلطان سلیم و شاه اسماعیل تجدید شود. آنان با داشتن چنین هدف بلند هرگز نمی گفتند که مسائل مورد اختلاف مورد بحث و بررسی صحیح قرار نگیرد، بلکه در صفحات مجله رساله الاسلام، ارگان دارالتقریب، مسائل اختلافی با بینش صحیح مورد بررسی قرار می گرفت و شیوه بحث و نگارش طوری بود که در مدت انتشار مجله، جامعه شیعه در بیان قسمتی از حقایق موقفیت های چشم گیری داشت.

### درس 83: خصوصیات دو مکتب شیعه و سنی.

آشنایی با خصوصیات دو مکتب.

درست است که دانشمندان برای این دو مکتب، مشخصات و ممیزات مختلفی بیان کرده اند، ولی اگر با بینش صحیح در ماهیت این دو مکتب، دقیق شویم، خواهیم دید که ریشه اختلاف يك چیز بیش نیست که هم اکنون به بیان آن می پردازیم.

از نظر دانشمندان اهل تسنن، مقام امامت يك مقام اجتماعی است که در میان تمام ملل جهان وجود دارد، یعنی همان طور که مقام ریاست جمهوری و نخست وزیری يك موقعیت خاص اجتماعی است و در هر اجتماعی مردم به شکل خاصی رئیس جمهور و نخست وزیر کشور را انتخاب می کنند، هم چنین، مقام امامت پس از درگذشت پیامبر گرامی، يك منصب عادی و غیر الهی است که توده مردم یا کسانی که امور مردم در دست آنهاست و به اصطلاح، اهل (حل) و (عقد) هستند، مدیر و مسؤول این مقام را انتخاب می کنند. مقام امامت در مکتب تشیع.

مقام امامت در مکتب شیعه به گونه دیگر و به شکلی کاملاً مغایر با امامت در مکتب اهل تسنن است. در این مکتب، مقام امامت يك مقام و منصب الهی است که باید متصدی و مسؤول آن را خداوند مشخص سازد. به عبارت دیگر همان طور که مقام نبوت، يك مقام و منصب الهی است و باید نبی و پیامبر را خداوند تعیین نماید، و هرگز امکان ندارد فردی از طریق گزینش مردم به مقام نبوت برسد، هم چنین مقام امامت يك مقام الهی است که هرگز فردی از طریق انتخاب مردم و یا انتخاب اهل حل و عقد و شورا به مقام امامت نمی رسد. هرگز مردم بسان حکومت های دموکراتیک، برنامه ای ندارند که فردی را برای پیامبری انتخاب کنند و یا انتخاب نکنند، بلکه در این مورد بحث از انتخاب، شورا، اتفاق آرا و اکثریت بی معناست. در این جا مسأله شناخت و عدم شناخت، ایمان و انکار، تصدیق و تکذیب مطرح است.

اگر همه مردم جهان در يك انتخابات کاملاً آزاد (مسئله کذاب) را با اتفاق نظر برای نبوت برگزینند و به پیامبر اسلام يك رأی هم ندهند، دموکرات ترین روشن فکر لیبرال اگر مؤمن واقعی باشد نباید برای چنین گزینش و ردی، پسیزی ارزش قائل شود.

عین این مطلب در امام نیز حکم فرماست. امامت و اقعیتی است در امام، هم چنان که نبوت حقیقتی است در پیامبر. از این جهت باید نبی و امام را شناخت. گاهی مردم راه شناسایی موضوعی را در اختیار دارند و الماس را از سنگ های قیمتی می شناسند و آن را از شیشه و الماس تقلبی و بلور و الماس مصنوعی تشخیص می دهند، ولی گاهی در مردم چنین تشخیصی وجود ندارد و چنین وسیله تشخیصی در اختیار ندارند. به عبارت روشن تر، امامت و پیشوایی پس از پیامبر، همان انجام وظایف مقام رسالت است و امام، تمام وظایفی را که به رسول و پیامبر واگذار شده، بر عهده دارد. تنها تفاوتی که رسول و امام دارند این است که پیامبر پایه گذار دین و طرف وحی الهی و دارای کتاب است، و امام منهای این جهت نسخه دوم پیامبر است، یعنی مبین و بیانگر اصول و فروع، حافظ و نگهدار دین از تحریف، مرجع کلیه امور دینی و دنیوی و تعقیب کننده تمام وظایف مقام نبوت به عنوان جانشین پیامبر است.

در این نظر و دید که وظایف امامت، ادامه رسالت است و امام نسخه دوم پیامبر منهای نزول وحی آسمانی است، باید این دو شرط را نیز حتماً دارا باشد:

1. اعلم امت و آگاه ترین فرد نسبت به اصول و فروع اسلام و برطرف کننده کلیه نیازهای علمی و معنوی امت گردد و امت با وجود او به کسی و مقامی نیازمند نشود.

به عبارت دیگر، داشتن اطلاع و آگاهی وسیع تر نسبت به کلیه معارف، اصول، فروع و احکام اسلام، برای امام لازم است، زیرا بدون یک چنین علم وسیع، نمی تواند خلئی را که از رفتن پیامبر در جامعه اسلامی پدید می آید پر کند.

2. مصونیت از گناه و پیراستگی از خطا، زیرا بدون داشتن عصمت نمی تواند اعتماد مردم را به گفتار و رفتار خود جلب کند و نمونه ای برای مردم باشد، هم چنان که بدون مقام عصمت نمی تواند در قلوب و ارواح نفوذ کند. از این رو امام به خاطر این دو جهت، یعنی جلب اعتماد مردم و نفوذ در افکار و اندیشه ها باید از تمام لغزش های عمدی و سهوی مصون و محفوظ باشد.

بنابراین وظیفه امام در این مکتب، علاوه بر تأمین عدالت اجتماعی و تحکیم امنیت و گسترش اسلام و دیگر امور متشابه، دو موضوع زیر است:

1. بیان اصول و فروع اسلام و رفع هر نوع نیازمندی های علمی، فکری و سیاسی جامعه اسلامی؛

2. حفظ دین از هر نوع تحریف تا معارف و احکام دین به صورت دست نخورده به دست مردم برسد و از اسلاف به اخلاف منتقل گردد و سوداگران و بازرگانان حدیث و تاریخ و دشمنان خارجی با حقایق دین بازی نکنند.

## درس 84: بهترین راه برای رسیدن به حقیقت

بهترین راه برای درک حقیقت این گونه مسائل این است که زمینه های مساعد این مسأله را در نظر بگیریم و سپس درباره آن داوری کنیم. به عبارت دیگر باید دید آیا شرایط سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اخلاقی مسلمانان آن روز، کدام یک از این روش ها را ایجاب می کرد.

آیا مصلحت دین و دنیای مردم در این بود که از جانب خداوند، فردی مشخص گردد که مرجع فکری، علمی، سیاسی و اجتماعی مسلمانان شود و سرنوشت مردم را از جانب خدا به دست بگیرد و یا این که مصلحت در نقطه مقابل آن بود، آیا لیاقت و شایستگی مردم به حدی رسیده بود که بتوانند زمام دار خود را خود تعیین کنند. روشن تر بگوییم: آیا بقای اسلام و به ثمر رسیدن هسته و نهالی که به دست باکفایت پیامبر گرامی غرس گردید، در سایه کدام یک از دو روش عملی بود.

این جاست که مسأله رهبری پس از پیامبر، ابعاد مختلفی پیدا می کند و می توان آن را از جهات گوناگونی مورد مطالعه قرار داد.

زمینه های مساعد این مسأله عبارتند از:

1. آیا رشد عقلی، فکری و فرهنگی جامعه اسلامی آن روز به پایه ای رسیده بود که بتواند بزرگ ترین میراث الهی، یعنی دین را از گزند حوادث و از تحریف خائنان مصون دارد و آن را در برابر مکتب های باطل و متضاد که هر کدام برای خود دلیل قرآنی و حدیثی ادعا می کردند حفظ کند، یا این که برای حفظ دین، نگهدار و مراقبی لازم بود که اصول، فروع، معارف و عقاید آن را از تحریف و تأویل حفاظت نماید.

به عبارت دیگر، آیا درک و شعور دینی مردم به پایه ای رسیده بود که از بروز مکتب های متضاد و متناقض، از پیدایش اختلاف در اصول و فروع اسلام و ساختن حدیث های دروغ جلوگیری کند، یا این که رشد فکری و فرهنگی در این حد نبود، بلکه برای جلوگیری از این حوادث، مراقب و نگهدارنی لازم بود.

2. آیا سیاست خارجی اسلام، ایجاب می کرد که پیامبر گرامی جانشین و نماینده خود را در میان مردم معین کند، یا ایجاب می کرد که سرنوشت مردم را به دست خود آنان بسپارد.

3. آیا اطلاعات و آگاهی امت از کتاب، سنت، فروع، اصول و کلیه نیازمندی های انسان تا روز رستاخیز به حدی بود که آنان را از وجود امام معصوم و مطلع که علم و عصمت او همانند علم و اطلاع و عصمت پیامبر باشد بی نیاز سازد، یا پس از درگذشت پیامبر اکرم نیاز شدیدی به چنین امام آگاه معصوم داشتند.

4. آیا رشد فکری و قدرت دفاع منطقی امت از حریم عقاید به آن حدی بود که از حریم اسلام دفاع کنند و به سوالات و مناقشات یهود و نصارا پاسخ بگویند.

5. برداشت پیامبر گرامی و یاران پاک او از مسأله امامت چگونه بود، آیا آن را يك مقام انتصابی و الهی تلقی می کردند، همانند دیگر مقام های اجتماعی، مربوط به خود مردم می دانستند.

6. آیا تکامل امت در سایه نصب امام معصوم است، یا انتخاب امام غیر معصوم.

هرگاه تکامل امت در سایه نصب امام معصوم انجام می گیرد، چگونه ممکن است خداوند که خواهان تکامل انسان است، همه نوع ابزار تکامل مادی را در اختیار او بگذارد، ولی او را از وسیله تکامل معنوی که همان نصب امام معصوم است محروم سازد.

7. وضع امامت در امت های گذشته چگونه بوده است، آیا آنان نتیجه زحمات خود را به دست افراد کامل می سپردند و تربیت دیگران را به او واگذار می کردند، یا در این باره سکوت می نمودند.

به عبارت دیگر آیا جانشینان و اوصیای پیامبران پیشین به وسیله پیامبران برای مردم معرفی می شدند یا این که مردم آنان را انتخاب می کردند اگر وضع در امت های گذشته براساس نصب امام بوده است، تغییر و دگرگونی در امت اسلام نیاز به دلیل محکم و بیان رسا دارد که این امت را از آن سیره مستمره باز دارد و در غیر این صورت مردم باید به دنبال سیره امت های گذشته بروند.

8. آیا حکومت حقه الهیه بدون سرپرستی يك امام معصوم و آگاه از حدود و مقررات اسلام، امکان پذیر است. به عبارت دیگر کسی که می خواهد به عنوان خلیفه و جانشین پیامبر حکومت کند، آیا بدون علم گسترده و عصمت می تواند حکومت پیامبر را ادامه دهد و حکومت وی همانند حکومت پیامبر باشد و خلئی که از فقدان وجود پیامبر به وجود آمده است پر کند.

در این جاست که مسأله امامت از نظر تجزیه و تحلیل، ابعاد گوناگونی پیدا کرده و در علوم مختلفی مانند تاریخ، سیاست، جامعه شناسی، تفسیر و حدیث، ریشه پیدا می کند و هر فردی مطابق رشته علمی خود می تواند در این مسأله قضاوت و داوری کند.

همان طور که ملاحظه می کنید داوری در این موضوعات هشت گانه نیاز به يك رشته اطلاعات تاریخی، سیاسی، جامعه شناسی، قرآنی و حدیثی دارد از این جهت کمتر فردی می تواند حق این نکات را ادا کند. ما اندیشمندان بزرگ را دعوت می کنیم که این نکات حساس را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهند، تا حق را برای آنان که آماده پذیرفتن حق هستند روشن سازند.

نتایج این زمینه های هشت گانه تقریباً یکی است و همگی هدف واحدی را تعقیب می کنند، ولی هر کدام از طریق خاصی به آن هدف می رسد:

الف) برخی به روشنی ثابت می کنند که مصالح اسلام و امت ایجاب می کرد که امام و پیشوای مسلمانان، از طریق خدا و پیامبر تعیین گردد و هرگز مصلحت نبود که گزینش امام در اختیار امت باشد.

ب) برخی ثابت می کنند که باید پس از درگذشت پیامبر، امام معصوم با علم گسترده ای در میان امت باشد که نیازهای مردم را برطرف سازد و شناسایی چنین فردی از عهده امت خارج است و باید خدا او را معرفی کند. سرانجام هر دو طریق ما را به يك هدف رهبری می کند و آن این که مقام امامت، پس از پیامبر گرامی انتصابی است، نه انتخابی و شما با مطالعه و دقت در محتویات هر يك از بررسی ها در درس های آینده می توانید تشخیص دهید که کدام بررسی مربوط به کدام يك از دو طریق است.

### درس 85: امام حافظ اصول و فروع اسلام.

در درس های پیش، یادآور شدیم که بهترین راه برای ارزیابی دو طریقه (انتصابی) و (انتخابی) این است که شرایط و زمینه های موجود در عصر رسالت را مورد بررسی قرار دهیم. به طور مسلم نظر شارع حکیم در شیوه حکومت و رهبری مطابق نیازمندی های امت و شرایط لازم و مساعد زمان خواهد بود.

اگر شرایط و مصالح اسلام و مسلمانان ایجاب می کرده که خداوند فردی را برای امامت و پیشوایی بر جامعه اسلامی تعیین کند، طبعاً این کار را انجام داده و مسأله رهبری به خود امت واگذار نشده است.

و اگر مصالح عالی ایجاب می کرده که سرنوشت امت را به خود آنان واگذار کند، قطعاً روش الهی همین بوده است و از آن عدول نکرده است.

بنابراین، مسأله مهم، شناسایی زمینه ها و شرایط آن روز است. یکی از جهاتی که باید به دقت مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد، مسأله پایه لیاقت و شایستگی آنان در حفظ دین و شریعت، مراقبت از اصول و فروع اسلام، بازرگانی مفسدان و شیادان از جعل حدیث و وارد کردن اباطیل ملل سلف در اسلام است.

اینک در سه موضوع زیر دقت فرمایید:..

1. اگر به راستی رشد عقلی، فکری و دینی مردم به حدی بود که لیاقت و شایستگی آن را داشته باشند که حافظ اصول، مبانی فکری و عقیدتی اسلام باشند؛
2. اگر فروع و احکام اسلام آن چنان روشن و آشکار بود و یا اطلاع و آگاهی مردم در این مسائل به حدی بود که می توانستند حق را از باطل تشخیص دهند؛
3. اگر احادیث پیامبر بک جا و درست در اختیار آنان بود که با مراجعه به آن بتوانند حدیث صحیح را از مجعول و افکار اسرائیلی و مسیحی را از اسلامی بازشناسند.

در این صورت، از یک جهت تا جهات دیگر را مورد بررسی قرار دهیم امت از وجود امام معصوم بی نیاز می شد، زیرا فرض این است که خود امت می توانست بر مشکلات خود فایز و پیروز گردد، ولی جان سخن در همین سه (اگر) و امثال آنهاست. اینک قدری درباره این سه (اگر) که بیانگر شرایط و زمینه های ایجاب کننده است، بحث می کنیم:..

الف) رشد فکری آنان در حفظ اصول اسلام.

اسلام با یک سلسله معارف و اصول و با یک رشته مبانی فکری و عقلی به جهان عرضه شد. همه می دانیم که اسلام فقط در مسائل اجتماعی، اقتصادی و سیاسی خلاصه نمی گردد و هدف اسلام، تنها تأمین دنیای مردم نیست، بلکه بخش مهمی از ایدئولوژی اسلامی را معارف عقلی و عقیدتی که زیر بنای بسیاری از مسائل اسلامی است، تشکیل می دهد.

در آیات قرآن و احادیث پیامبر، بخش مهمی از معارف اسلام وارد شده و بسیاری از آیات مکی، متکفل بیان این بخش از معارف است.

فعلاً مجال آن نیست که درباره معارف اصیل اسلامی بحث و گفتگو کنیم و یا به فهرست و رؤوس مسائل آن اشاره کنیم، ولی می توان گفت که بحث در مسائل زیر، جزو معارف اسلامی است:..

مسأله اثبات ذات خدا، صفات و افعال او، لوح، قلم، عرش، کرسی، قضا و قدر، بقاء، سرنوشت، هدف از آفرینش جهان و انسان، حریت و آزادی او در افعال، بعثت پیامبران، صفات آنان، سرانجام جهان، اعراف و برزخ، حشر و نشر، میزان و صراط، توبه و شفاعت، بهشت و دوزخ، خلود در دوزخ و بهشت، تجسم اعمال، حقیقت جزا و ... اینها و مانند اینها یک رشته معارف عقلی الهی است که در قرآن مجید و سخنان پیامبر گرامی وارد شده است، ولی متأسفانه مسلمانان در تفسیر، تجزیه و تحلیل این معارف آن چنان دچار تفرقه و اختلاف شدند که در میان آنان کمتر مسأله عقیدتی را می توان پیدا کرد که روی آن فرقه بازی، مذهب سازی، رأی تراشی نشده باشد. کمتر اصلی را می توان در جامعه اسلامی پیدا کرد که علمای کلام و اندیشمندان آنان روی آن اتحاد نظر داشته باشند.

شما می توانید با مراجعه به کتاب های کلامی و فلسفی و به خصوص کتاب های ملل و نحل، صدق گفتار ما را دریابید.

انسان از مطالعه این نوع کتاب ها دچار وحشت می شود. نوع افراد جز نوابغ و بلند پایگان علم و دانش نمی توانند سیمای حقیقت را از میان این همه اندیشه ها مشاهده کنند. شما سری به کتاب های ملل و نحل بزنید، ببینید که گروه معتزله، اشاعره، خوارج، مرجئه و ... به چند دسته و گروه مختلف تقسیم شده اند.

ما از افرادی که دارای وجدان زنده و دل های بیدار هستند سؤال می کنیم آیا همه این گروه ها بر حق و صراط مستقیم هستند به طور مسلم، نه. حق با یکی است و گروه های دیگر بر باطلند. اگر واقعاً رشد فکری و عقلی ملت اسلام، به حدی بود که حافظ اصول، معارف کتاب و سنت خود باشند یا به حدی بود که بتوانند معارف واقعی، اصول و ایدئولوژی اسلامی را از کتاب و سنت استخراج نمایند، چرا در شهرهای اسلامی و در مهد و کانون این دین، مکتب ها و مذهب ها درست شد.

آن فرد ساده و پاک دلی که می خواهد اسلام راستین را بجوید و از آن پیروی کند، در برابر آن همه افکار غلط و پندارهای بی اساس و مکتب های متضاد و متناقض، چه کند و به کجا پناه ببرد و چگونه حق را از باطل تشخیص دهد.

این جاست که لزوم وجود امام معصوم و آگاه از اصول و معارف اسلام، به روشنی جلوه می کند که در مقابل این مذهب سازی ها و مکتب تراشی ها، قد علم کند و بی پایگی این مذاهب را برملا سازد.

امام در این صورت، میزان حق و باطل و مایه شناسایی نظریه های ناروا خواهد بود. امت می تواند با مراجعه به چنین فرد معصوم، به اختلاف و کشمکش های خود در معارف و اصول دین خاتمه بخشد و چهره معارف اسلام را با افکار لرزان خود مستور نسازد.

قرآن پناهگاه امت.

در این جا ممکن است گفته شود که اگر قرآن پناهگاه امت و مرجع قطعی مسلمانان در مسائل اختلافی است، چرا امت در مواقع اختلاف به جای رجوع به امام، به کتاب آسمانی مراجعه نکند و از این ثقل اکبر بهره نبرد. پاسخ آن روشن است، زیرا کسی منکر داور قرآن و قاطعیت حکم و بیان او در مسائل اختلافی نیست، ولی قرآن مجید با تمام گویایی که دارد و با تمام قاطعیتی که در طرح مطالب از خود نشان می دهد، پس از پیامبر پیوسته مستمسک همه فرقه های اسلامی بوده و هر ملتی با ظواهر قرآن بر معتقدات خود استدلال کرده است. گروه اشاعره بر معتقدات خود با قرآن استدلال می کرد هم چنان که معتزله که در نقطه مقابل آنان قرار داشت، نظریاتی خود را با آیات قرآن توجیه می نمود. گروه خوارج، بدیهی ترین و فطری ترین مسأله، یعنی لزوم حاکمیت در میان ملت را منکر می شد و بر عقیده خود به آیه (إِنَّ الْحُكْمَ إِذِ) استدلال می کرد، تمام فرقه های اسلامی بر قرآن تکیه می کردند و عقاید خود را موافق قرآن معرفی می نمودند.

قرآن برای گروهی می تواند حجت قاطع و رأی فاصل باشد که با ذهن خالی و بدون آرای پیشین و بدون پیش داورهای غلط، رو به قرآن آورند و به جای استادی بر قرآن، در برابر آن شاگردی کنند، اما برای گروه هایی که با صدها پیش داور مجهز و آماده شده اند و عواملی آنان را در عقاید خویش پابرجا کرده است نمی تواند قاضی و داور، هادی و راهنما و روشنگر باشد.

قرآن مجید، حجت صامت و ساکت است، یعنی نمی تواند در برابر گروه های لجوج و عنود و بدفکران و کج اندیشان و خودخواهان و پیش داوران، برخیزد و از خود دفاع کند و سوء استفاده آنها را روشن و آشکار سازد و مشت آنها را باز کند.

این کار بر عهده قرآن ناطق، حجت گویا و امام حی است که در پرتو علم وسیع و گسترده و عصمت و مصونیت الهی از قرآن دفاع کند و دست سوداگران را از آن کوتاه سازد و بی پایگی و تأویل های ناروا و تفسیر های غلط را روشن سازد.

(ب) امام، حافظ احکام اسلام است.

تا این جا لزوم وجود امام معصوم و آگاه برای حفظ اصول و معارف اسلام و حفظ جامعه از مکتب تراشی ها و مذهب سازی ها روشن گردید. اکنون درباره لزوم امام در حفظ شریعت و احکام اسلام گفتگو می کنیم. اگر اختلاف و دو دستی امت اسلامی در تفسیر معارف و عقاید اسلام، واضح و آشکار است، اختلاف و چند دستی فقهایی اسلام در فروع و احکام (واجبات، مستحبات، محرمات، مکروهات و مباحات) کیفیت برگزاری فرایض اسلامی، مانند: وضو، نماز، روزه، زکات و حج، چشم گیرتر است. آنان نه تنها در این مسائل دچار اختلاف و دو دستی هستند، بلکه در مسائل مربوط به شکار و ذبح حیوانات، نحوه تقسیم مواریت، مقدار کيفرها و... اختلاف شدیدی دارند. پیشوایان مذاهب چهارگانه اهل تسنن در کمتر مسأله ای اتفاق نظر دارند. مسلمانان در موضوع وضو که کار روزمره آنهاست، اختلاف نظر دارند و هر فرقه ای با ظاهر قرآن برای نظر خود استدلال می کند. بنابراین وجود امام برای حل این اختلافات و حفظ احکام واقعی اسلام لازم است.

(ج) امام، حافظ سنت پیامبر است.

وجود امام، نه تنها در جلوگیری از اختلافات در اصول و فروع مفید و ضروری است، بلکه وجود وی در مرحله دیگر که خطرناک تر از اختلاف در اصول و فروع است، به صورت ضروری تری تجلی می کند؛ زیرا یکی از بلاهای بزرگی که جامعه اسلامی پس از درگذشت پیامبر با آن رو به رو شد، موضوع داغی بازار جعل حدیث بود. جاعلان حدیث و تاریخ، با انگیزه های گوناگون وارد این میدان شدند. برخی از یهودیان و مسیحیان مسلمان نما مانند (کعب الاحبار) و یا (وهب بن منبه) روی عداوتی که با اسلام داشتند، یک رشته اسرائیلیات و مسیحیات را وارد تاریخ اسلام کردند و گروهی از مسلمانان ضعیف الایمان، به تحریک خلفا و امرای وقت و یا به خاطر شهرت و مقام خواهی یا انگیزه های دیگر دست به جعل حدیث زدند. اینک مشروح این قسمت:

گروه منافق، چه آنهایی که مشرک بودند و به ظاهر مسلمان شدند و یا آنهایی که از آیین یهود و مسیح پیروی می کردند، و سپس به عللی به اسلام تظاهر نمودند، ضربه های سنگینی بر علوم و معارف اسلام وارد آوردند. آنان با وارد کردن خرافات اسرائیلی و مسیحی در بین احادیث اسلامی و یا جعل حدیث از زبان پیامبر گرامی، چهره فرهنگ اسلام را دگرگون کرده و آن چه را که تعالیم اسلام از آن بیزار است، در فرهنگ اسلام وارد ساختند و به خورد جامعه عوام و ساده لوح مسلمان دادند و مردم بر اثر خوش بینی به بیان شیرین و قیافه جذاب و ظاهر الصلاح آنان، تصور کردند که آن چه از آنان می شنوند، همگی حق و حقیقت است.

این جاست که لزوم وجود امام معصوم و پیراسته از گناه و اشتباه که بر صراط مستقیم اسلام باشد کاملاً احساس می گردد تا مردم در پرتو مراجعه به وی، حق را از باطل و حقیقت را از مجاز باز شناسند، و نه تنها در مواقع مراجعه مردم، حقایق را بازگو کند، بلکه همانند صاعقه آسمانی، ریشه این نوع احادیث مجعول و منقولات باطل و افکار بی پایه را بسوزاند و جامعه را از دست این نوع جاعلان حدیث و دروغ پردازان تاریخ برهاند.

## درس 86: سیاست داخلی و خارجی اسلام

در گذشته یاد آور شدیم که آگاهی از صحت و استواری یکی از دو مکتب، در گرو محاسبات زمینه های موجود در زمان پیامبر گرامی است، از این رو، فرد واقع بین، باید شرایط و امکانات حاکم بر عصر رسالت را به دقت مورد بحث و بررسی قرار دهد، زیرا حکم الهی، قطعاً مطابق امکانات و عوامل ایجابی و سلبی آن زمان خواهد بود و هرگز معنا ندارد که شرایط محیط، انتصاب از جانب خدا را ایجاب کند و نیز مصلحت اسلام و امت در آن باشد، ولی خداوند حکیم برخلاف این مصالح، موضوع رهبری را به صورت یک مسأله انتخابی به مردم واگذار کند و یا بر عکس، مثلاً عوامل ایجاب کند که مردم بتوانند خود، پیشوای خویش را انتخاب کنند، ولی وحی آسمانی خلاف آن را تصویب کند. از این رو، بهترین راه تحقیق، بحث و بررسی درباره شرایط و زمینه هاست. آیا شرایط و مصالح ایجاب می کرد که امام از جانب خدا معرفی گردد و یا ایجاب می کرد از جانب مردم انتخاب شود.

سیاست خارجی و داخلی اسلام.

از عوامل تعیین کننده و سرنوشت ساز، بررسی سیاست خارجی و داخلی اسلام در عصر رسالت است. آیا سیاست همه جانبه اسلام، ایجاب می کرد که امام از سوی خدا معرفی گردد، به طوری که اگر معرفی نمی شد و دست مردم را در انتخاب آن باز می گذارد، لطمه شدید، از خارج و داخل متوجه حکومت جوان و جامعه نوپدید اسلام می گردید، و یا این که سیاست مثبت وقت، خلاف آن را ایجاب می کرد.

با در نظر گرفتن این که حکومت نوپدید جامعه اسلامی، پیوسته از جانب دشمنان نیرومند خارجی مانند ایران، روم و منافقان داخلی تهدید می شد، لازم بود که پیامبر گرامی در دوران حیات خود، رهبر جامعه را پس از خویش معرفی کند و با تعیین رهبر سیاسی، همه امت را در برابر دشمن خارجی در صف واحدی قرار دهد و زمینه نفوذ دشمن و تسلط او را که مولود اختلافات درونی است از بین ببرد، زیرا اختلاف در مسأله حساسی مانند رهبری، مایه ضعف قوای داخلی و برتری دشمن و تسلط او بر داخل است و هیچ عاملی برای انحلال جامعه ای و یا تسلط دشمن خارجی بر آن، بدتر از اختلاف داخلی نیست و جامعه در صورت دودستگی، از درون می پوسد و فرو می ریزد.

در سال های آخر عمر پیامبر، دشمنان سه گانه از خارج و داخل، موجودیت حکومت جوان اسلام را تهدید می کردند و بیم آن می رفت که قدرت های بزرگ و کوچک همانند اضلاع مختلف یک مثلث، دست به دست هم دهند و بر محیط اسلامی بتازند.

اینک مشروح این قسمت:..

ضلع اول این مثلث خطر را، امپراتوری روم تشکیل می داد، این قدرت بزرگ که در شمال جزیره، مستقر شده بود، فکر پیامبر را به خود مشغول می داشت.

نخستین برخورد نظامی مسلمانان با ارتش مسیحی روم در سال هشتم هجری در سرزمین فلسطین بود. این برخورد به قتل سه فرمانده ارتش اسلام، (جعفر طیار)، (زید بن حارثه) و (عبداد رواحه) و شکست ناگوار ارتش اسلام و بازگشت آنان به مدینه به رهبری (خالد بن ولید) منجر گردید.

عقب نشینی سپاه اسلام در برابر سپاه کفر، سبب جرأت ارتش قیصر بود و هر لحظه بیم آن می رفت که مرکز اسلام جوان را مورد تاخت و تاز خود قرار دهد. از این جهت پیامبر اکرم در سال نهم هجری با ارتش گران و سنگینی به سوی کرانه های شام حرکت کرد تا هر نوع برخورد نظامی را خود رهبری کند و یا لاقلاً با برخی از قبایل پیمان عدم تعرض و یا همکاری ببندد. در این مسافرت که سراسر رنج و زحمت بود رسول خدا بدون برخورد نظامی به مدینه بازگشت و ارتش اسلام تا حدودی حیثیت دیرینه خود را بازیافت و حیات سیاسی خود را تجدید کرد.

این نوع از پیروزی، پیامبر را قانع نساخت و از فکر جبران شکست بیرون نرفت، از این رو چند روز پیش از وفات خود، به اصحاب خود دستور داد که به فرماندهی (اسامة بن زید) رهسپار کرانه های شام گردند و پیش از آن که دشمن، آنان را غافلگیر کند آماده نبرد و دفاع شوند. این جریان حاکی است که پیامبر تا آخرین لحظات زندگی، از جانب شمال نگران بود و پیش بینی می کرد که ممکن است از طرف دست نشانندگان قیصر، حملات سنگینی متوجه اسلام گردد.

ضلع دوم این دشمن، امپراتوری ایران بود، تا آن جا که خسرو پرویز از شدت ناراحتی، نامه پیامبر را پاره کرد و سفیر رسول خدا را کشت و به فرمان دار خود در یمن نوشت که پیامبر نوظهور را بکشد، و سر او را برای وی بفرستد.

سرزمین حجاز و یمن مدت ها مستعمره دولت ایران بود، ولی در پرتو آیین اسلام، نه تنها به استقلال رسید و بر سرنوشت خود حاکم گشت، بلکه بیم آن می رفت که ورق برگردد و ملت محروم و زجر کشیده حجاز و یمن بر سراسر ایران مسلط گردند.

خسروپرویز، اگرچه در زمان رسول خدا درگذشت، اما موضوع استقلال ناحیه یمن و حجاز و کرانه های این دو سرزمین از چشم انداز فکر سیاست مداران ایران دور نبود و وجود چنین قدرت سنگینی که افراد آن، با قدرت ایمان و اخلاص و فداکاری مجهز بودند، برای آنان قابل تحمل نبود.

آیا با وجود چنین دشمنان نیرومند و کمین گیر، صلاح است که پیامبر اکرم درگذرد و برای ملت جوان خود، جانشین و رهبر فکری و سیاسی تعیین نکند.

عقل، وجدان و محاسبات اجتماعی اجازه نمی دهد که چنین مسامحه ای را به ساحت پیامبر گرامی نسبت دهیم و بگوییم: او همه این مسائل را نادیده گرفت و بدون پدید آوردن یک خط دفاعی محکم و استوار به وسیله زعامت فردی لایق، دیده از جهان فرو بست.

ضلع سوم این خطر، خطر داخلی حزب منافق بود که کراراً قصد جان پیامبر را کرده بودند و در بازگشت از جنگ تبوک، با نقشه خاصی که کاملاً در تاریخ منعکس است، می خواستند شتر پیامبر را رم دهند و به زندگی وی خاتمه بخشند.

چیزی که هست، آگاهی پیامبر از سوء نیت آنان، حضرت را بر آن داشت که تدابیری اخذ کند تا نقشه آنان نقش بر آب شود و برای مصالح عمومی اسلام، از معرفی آنها به جز به (حذیفه) خودداری کرد. (1)

## درس 87: پایه آگاهی امت از احکام و فروع

آیا رشد علمی و فرهنگی مسلمانان آن روز، به پایه ای رسیده بود که درباره اصول و فروع اسلام، از امام معصوم که علم و عصمت او مانند علم و عصمت پیامبر است بی نیاز و به اصطلاح (خودکفا) باشند، یا این که نیاز آنان به ادامه فیض الهی در اصول و فروع باقی بود این مطلب از دو جهت باید مورد مطالعه قرار گیرد:

الف) آیا نصوص کتاب و سنت که در اختیار امت بود در بیان فروع و احکام به اندازه ای بود که پاسخ گوی تمام احتیاجات جامعه اسلامی باشد، یا این که نصوص این دو منبع، با توجه به نیازهای روز افزون آنان، جواب گوی نیازهای فقهی آنان نبود و احکام فقهی که در قرآن و سنت وارد شده به مراتب کمتر از نیاز آنها بود زیرا آنان پس از درگذشت پیامبر با حوادث نوظهوری روبه رو شدند که هرگز حکم آنها در این منبع عظیم اسلامی بیان نگردیده است.

ب) آیا قدرت فکری و استدلالی مسلمانان به پایه ای بود که بتوانند از اصول و عقاید خود در برابر منکران و یهودیان و مسیحیان دفاع کنند و یا به سؤال ها و پرسش های آنان پاسخ بگویند و حیثیت و آبروی اسلام را حفظ نمایند و ضعیفان را در برابر تبلیغات دیگران از خروج از دین باز دارند.

بررسی این دو زمینه از نظر نفی و اثبات، ما را در شناخت حقیقت کمک کرده صحت یکی از دو نظریه مربوط به امامت را کاملاً روشن و محقق می سازد.

به عبارت روشن تر، اگر مسلمانان از نظر علوم و فرهنگ اسلامی به حدی رسیده بودند که بدون رهبری و الهام از او می توانستند تمام احکام و فروع را از منابع اسلامی استخراج نمایند و در میدان بحث و مناظره از عقاید اسلامی دفاع کنند و به پرسش های آنان پاسخ بگویند، امکان داشت کسی بگوید: دیگر نیازی به وجود امام معصوم نداشتند.

ولی اگر ثابت شد که این دو منبع اسلامی پاسخ گوی نیازهای آنان در زمان پس از پیامبر نبود، (2) به گواه این که مسلمانان پس از درگذشت پیامبر، پس از اختلاط با امت های روم و ایران و پس از آمیزش با جمعیت هایی که سرزمین آنان را در شرق، غرب و شمال فتح می کردند، با مسائل نوظهوری روبه رو می شدند که هرگز حکم آنها را در کتاب و سنت پیامبر پیدا نمی کردند و ناچار می شدند که در این موارد به آرا و نظرهای نارسای بشری عمل کنند در این صورت مصلحت اسلام و مسلمانان ایجاب می کرد که پس از پیامبر گرامی، امام معصوم، عالم و آگاهی باشد که این گونه نیازها را برطرف سازد و امت را از عمل به آرا و نظریات انسان های خطاکار که از دایره ظن، تخمین، گمان و حدس تجاوز نمی کردند، بی نیاز سازد و از این راه نعمت و لطف خدا درباره امت، تکمیل گردد.

عین این سخن در (خودکفایی) آنان درباره دفاع از حریم عقاید و پاسخ گویی به پرسش احبار یهود و علمای مسیحی حکم فرماست.

در این جا نظر خوانندگان را به بیان مقدمه ای که روشنگر مقدار موفقیت امت در اخذ احکام از پیامبر عالی قدر اسلام است جلب می کنیم. این مقدمه دارای فرازهایی است که به ترتیب عبارت است از: .

1. دوران رسالت و رهبری پیامبر اسلام، از 23 سال تجاوز نکرده که قسمت مهمی از آن مربوط به پیش از هجرت، یعنی دوران اقامت وی در مکه است. پیامبر سیزده سال تمام، عمر گرانبهائی خود را در راه تبلیغ توحید و دعوت مشرکان مکه و حومه آن گذراند. در این مدت، اگرچه موفقیت هایی به دست آورد و قلوب گروهی را متوجه آیین خود ساخت، اما بر اثر لجاجت های قریش و سرسختی بت پرستان محیط (مکه) نتیجه

چشم گیری نگرفت تا آن جا که دشمنان او نقشه قتل و ی را کشیدند، از این رو ناچار شد به فرمان خداوند مکه را به قصد مدینه ترک گوید و در (مدینه) رحل اقامت افکند.

اساس تبلیغ وی در مدت اقامت سیزده ساله در مکه، در جهت تبیین معارف کلی اسلام و مسائل عقیدتی و مبارزه شدید با بت پرستی و دعوت مردم به توحید و اعتقاد به معاد بود و شرایط و اوضاع اجازه نمی داد که جز در موارد خاصی درباره مسائل اجتماعی، اخلاقی، قوانین مدنی و احکام فرعی اسلام، از قبیل عبادات، سیاسات، عقود و ایقاعات سخن بگوید؛ زیرا طرف سخن وی در مکه، گروهی بود که هنوز در برابر بت سجد می کردند و از آنها حاجت می طلبیدند و مرگ را پایان زندگی می دانستند.

از این جهت می بینیم آیاتی که در محیط مکه نازل شده غالباً بر محور توحید، معاد، تشریح معارف کلی و عقیدتی اسلام دور می زند، حتی بسیاری از دانشمندان، از این راه آیات مکی را از مدنی تمیز و تشخیص می دهند.

استقبال مردم مدینه از آیین اسلام و پشتیبانی آنان از پیامبر اکرم به وی فرصت داد که به بیان سایر مسائل حساس اسلامی بپردازد و یک قسمت از دستورها و احکام اسلام را در محیط خود پیاده و وظایف مردم را از نظر حلال و حرام بیان کند.

با این همه، زندگی پیامبر و مسلمانان در این محیط، نیز دور از غوغا و مزاحمت نبود، زیرا تمرکز مسلمانان در محیط مدینه، رعب عجیبی در دل مشرکان شبه جزیره عربستان افکنده بود. مشرکان برای در هم کوبیدن این نقطه، کراراً مدینه را به وضع شدیدی محاصره می کردند و با دادن تلفات سنگین و گاه وارد ساختن خسارت های مالی و جانی بر مسلمانان و بالاتر از همه، با گرفتن وقت عزیز و گرانبهائی پیامبر که از هر لحظه ای از آن باید در تربیت و رهبری مردم و بیان احکام و دستورهائی الهی استفاده شود عقب نشینی می کردند و مسلمانان را برای مدت کوتاهی به حال خود وامی گذاشتند.

مزاحمت و اشغال وقت پیامبر و بازداشتن مسلمانان از آموزش مسائل دین منحصر به این نبود، چه بسا به پیامبر گزارش هایی می رسید که توطئه خطرناکی بر ضد اسلام در میان افراد قبیله ای در شرف انعقاد است و آنان در فکر جمع پول و سلاح و تنظیم سپاه هستند تا در روز معینی برای کوبیدن حکومت جوان اسلام به مدینه حمله کنند. این گزارش ها که متأسفانه تعداد آنها در تاریخ اقامت ده ساله پیامبر در مدینه بیش از حد عادی بود، پیامبر را بر آن می داشت که یا شخصاً برای کوبیدن آنان رهسپار منطقه شورش شود و یا گروهی را به آن جا اعزام بدارد.

نه تنها منافقان مدینه برای خود حزب نیرومندی داشتند و با اسلام و مسلمانان به مخالفت برخاستند، بلکه یهودیان لجوج مدینه و خیبر و مسیحیان نجران نیز سد بزرگی بر سر راه اسلام بودند و همگی از طریق ایجاد توطئه، جنگ های خونین، مشاجرات و مجادلات بی جا وقت عزیز پیامبر و مسلمانان را می گرفتند و آنان را از آموزش احکام، فروع اسلام و مسائل دیگر اسلامی باز می داشتند.

پیامبر در مدت اقامت ده ساله خود در مدینه در 27 نبرد که برخی از آنها بیش از یک ماه طول کشید، شرکت کرد و برای در هم کوبیدن توطئه های ضد اسلامی، در حدود 55 (سریه) (3) ترتیب داد و انجام هر یک از امور نظامی، مراقبت اوضاع مسلمانان و مرزهای اسلامی به قیمت وقت عزیز او تمام می شد.

چنین زندگانی پر غوغا، مسلمانان را بر آن می داشت که وقت خود را به جای آموزش معارف و احکام اسلام، به دفاع از حریم اسلام و وجود پیامبر گرامی صرف کنند و هر گاه آرامش موقتی پیش می آمد و مسلمانان پروانه وار به گرد شمع وجود پیامبر جمع می شدند تا احکام، فرایض و معارف بلند اسلام را فراگیرند، ناگهان حوادث ناگوار و گزارش های مهم و حساس، سبب می شد که برای نبرد با دشمن و رفع تجاوز، آماده گردند. امکانات مسلمانان نیز به حدی نرسیده بود که گروهی نظامی شوند و گروهی دانشجو بلکه مسلمانان در همان هنگامی که به کار کشاورزی و باغ داری و مانند اینها مشغول بودند به تعلیم و آموزش نیز می پرداختند و در همان هنگام اگر نبردی پیش می آمد همگی لباس رزم بر تن می کردند و به جهاد می رفتند. بنابراین غالباً تمام افراد، هم نظامی بودند، هم کارگر و هم دانشجو.

2. شریعت اسلامی به تدریج راه خود را طی کرده است، زیرا حوادث دوران پیامبر و پرسش هایی که از حضرتش می شد، سبب می گردید که احکام آنها از مجرای وحی بیان گردد و از این راه، شریعت اسلام تکامل خود را طی کند و اصولاً هیچ تشریح و تقنینی نمی تواند مخلوق شرایط یک لحظه و مقتضیات یک روز باشد، بلکه همواره تجدید حوادث و طرح یک سلسله سؤال ها موجب توسعه وضع قانون گذاری می گردد.

در محیط بعثت پیامبر اکرم، علاوه بر این موضوع خصوصیت دیگری وجود داشت و آن این که پیامبر اسلام در میان مردمی به نبوت رسید که فاقد هر نوع قانون اخلاقی و اجتماعی بودند و یکی از بی بندو بارترین ملل جهان به شمار می رفتند. آشنا ساختن چنین ملتی به کلیه قوانین، رموز اخلاقی، اجتماعی و ... در مدت کم، امکان عادی نداشت، حتی اگر پیامبر عالی قدر اسلام و پیروان او گرفتاری های یاد شده را هم نداشتند، تعلیم



این همه حقوق و فرائض اسلامی به يك چنین گروه، از حدودامکان خارج بود و مسلمانان در این مدت کم، ظرفیت و استعداد فرا گرفتن همه آنها را نداشتند.

3. توسعه و گسترش زندگانی مسلمانان بر اثر فتوحات اسلامی، آنان را با مسائل تازه و حوادث جدیدی روبه رومی کرد که در دوران بعثت پیامبر اکرم، نمونه آنها وجود نداشت و طرح و بیان احکام این سلسله از حوادث، در دوران حیات رسول خدا، برای گروهی که با این موضوعات آشنایی نداشتند، امکان پذیر نبود و یا دست کم لازم نبود.

4. از سویی دیگر، پیامبر اسلام، خاتم پیامبران و آیین او آخرین شریعت آسمانی است و باید تمام آن چه راکه بشر ممکن است تا روز قیامت به آن نیاز داشته باشد، در اختیار او بگذارد و او را از هر قانون بشری و تقنین آسمانی بی نیاز سازد.

ملاحظه این امور، ما را بر آن می دارد که به طور قطع و یقین بگوییم: پیامبر عالی قدر اسلام، برای حفظ مصالح اسلام و تحقق هدف بعثت، این قسمت از معارف و احکام را که به جهت علل یاد شده موفق نشد به امت پیامبر پیش فردی از مسلمانان به ودیعت نهاده که مسلمانان پس از درگذشت او در تمام این حوادث به وی مراجعه کنند و همه نیازهای دینی و مذهبی خود را با پیروی از افعال و گفتار او برطرف سازند.

چنین فردی نمی تواند يك فرد عادی و معمولی باشد؛ زیرا در این صورت نمی تواند این همه علوم، معارف، احکام و فرائض را در مدت کم از پیامبر فرا گیرد، بلکه باید او همانند پیامبر دارای علمی گسترده و در برابر هر نوع خطا و اشتباه که موجب سلب اعتماد مردم می گردد مصون و بیمه باشد.

شناسایی چنین فردی که از تمام احکام الهی و قوانین آسمانی که ممکن است بشر تا روز بازپسین به آن نیاز داشته باشد، آگاهی دارد جز برای خدا و پیامبر او برای کسی مقدور نیست.

آری، شناسایی معصوم از غیر معصوم و این که چه کسی در مقابل هر نوع احتمال اشتباه و لغزش های عمدی و سهوی مصون و بیمه است، جز از طریق وحی و تعیین پیامبر ممکن نیست.

از این نظر، تکمیل هدف بعثت و گسترش صحیح آیین اسلام در میان ملل جهان و بی نیاز ساختن امت از هر نوع آرا و نظریات خطای بشری و غیر وحی الهی، ایجاب می کند فردی که چنین شرایطی داشته باشد از طرف خدا به عنوان جانشین تعیین گردد و هرگز امت از طریق انتخاب، نمی تواند به چنین فردی دست یابد.

---

1. مشروح سرگذشت سفر تبوك را در کتاب فروغ ابدیت ج 2، ص 771-799 مطالعه فرمایید.
2. به طور مسلم کتاب و سنت جواب گوی تمام نیازمندی های امت نسبت به فروع و اصول است. اگر می گوییم: این دو منبع نسبت به نیازمندی ها کفایت نمی کند، مقصود سنتی است که در اختیار مردم قرار گرفته بود و اگر مجموع سنت های پیامبر که به عقیده شیعه نزد پیشوایان معصوم، موجود است به آن قسمت منقول از پیامبر ضمیمه گردند، قطعاً سنت برای تمام نیازمندی ها کافی خواهد بود.
3. نبردی که پیامبر شخصاً در آن شرکت نمی کرد و فقط گروهی را برای کوبیدن نقطه تجمع شورشیان اعزام می فرمود (سریه) می نامند.

## خدا و امامت (2)

درس 88: پایه رشد فکری مردم...

توضیح.

نتیجه این بحث.

درس 89: برداشت پیامبر گرامی و یاران او از مسأله رهبری.

دو گواه تاریخی.

درس 90: تکامل روحی امت در پرتو نصب امام معصوم.

درس 91: آیا حکومت الهی بدون امام معصوم امکان دارد.

درس 92: سه طرح برای حل گره امامت و رهبری.

درس 93: آیات قرآن و احادیث، امام را تعیین کرده است.

الف) آیه انذار.

ب) آیه ولایت.

درس 94: پیامبر اسلام امام را تعیین می کند (1)

حدیث منزلت.

بررسی سند حدیث منزلت.

بررسی دلالت حدیث منزلت.

---

## درس 88: پایه رشد فکری مردم...

آیا رشد فکری و قدرت دفاع علمی مسلمانان از حریم عقاید، به حدی رسیده بود که بتوانند از حریم عقاید اسلامی دفاع کنند و به مناقشات یهود و نصارا پاسخ بگویند. آگاهی از اصول و فروع اسلام، مطلبی است و دفاع منطقی از حریم عقاید اسلام و پاسخ گویی به مناقشات، مطلبی دیگر، و حساب این دو را نباید با هم مخلوط کرد. همان طور که باید در میان امت، فرد آگاهی باشد تا نیازهای مردم را درباره خود اسلام، اعم از اصول و فروع برطرف سازد، باید در سنگر دفاع نیز عالمان چیره دستی باشند که از حریم عقاید اسلام دفاع کنند و به سوالات افراد خارج از این مذهب پاسخ بگویند و اعتراضات آنها را برطرف سازند و از این طریق امت اسلام را از شک و تردید در برابر دشمن برهانند و آبروی اسلام و مسلمانان را حفظ کنند.

در زمان پیامبر گرامی و پس از درگذشت او، دانشمندان بزرگ یهود و نصارا، در رأس هیئت هایی وارد مدینه می شدند تا درباره آیین مقدس اسلام، اطلاعاتی کسب کنند و آنان پیوسته سوالات پیچیده علمی مطرح می کردند که جز فرد آگاه از تورات و انجیل کسی نمی توانست به پرسش های آنان پاسخ بگوید و مدعی بودند که طبق نص کتاب های خودشان تنها پیامبران آسمانی و نمایندگان آنان، از محتویات این کتاب ها آگاهند و می توانند به سوالات آنها پاسخ صحیح دهند.

ورود پی در پی آنان به مدینه توجه مسلمانان و دستگاه خلافت را به خود جلب کرد و جز شخصیت و الامقامی که همه اصحاب به علم و دانش گسترده او معترف بودند، کسی قدرت بحث با آنان را نداشت. آیا به جهت حفظ اصالت اسلام، نباید در میان مسلمانان فردی باشد که بتواند آبروی اسلام را حفظ کند چنین فردی باید به علم وسیع و عصمت الهی مجهز باشد تا بتواند این سنگر را حفظ کند؛ زیرا افراد عادی خصوصاً مسلمانان آن روز که با منطق یهود و نصارا آشنا نبودند نمی توانستند دفاع از این سنگر را به عهده بگیرند.

توضیح. جاودانگی يك مکتب و نفوذ آن در دل ها که بتواند ابعاد زمان را در هم شکند و به صورت مکتبی زنده و جاوید در اجتماع باقی بماند، بدون مراقبت های فکری و علمی، از طرف شخصیت های برجسته ای که از نظر صلاحیت همانند پایه گذار آن مکتب باشند امکان پذیر نیست و قدرت های نظامی و نیروهای مادی بدون اتکا به نیروهای فکری و علمی نمی توانند بقا و درخشندگی آن را در طول زمان تضمین کنند، بلکه علاوه بر اینها، شخصیت های علمی برجسته ای لازم دارد که نیازهای معنوی مردم را پس از پیامبر، برطرف سازند. آیین اسلام، پس از درگذشت پیامبر، به پیشوایی عالم و معصوم نیاز داشت، تا از اصول و عقاید اسلام که از طرف هواداران سایر مذاهب جهان، مورد هجوم و تهدید واقع می شد و موجب تزلزل ایمان در میان جامعه اسلامی می گردید، دفاع کند.

اسلام، در آغاز ظهور، نبرد فکری و عقیدتی خود را بر ضد بت پرستی شروع کرد. پیروزی بر این جمعیت علاوه بر منطق محکم، به قدرت نظامی نیاز داشت؛ زیرا بت پرستان، از يك منطق و یا مکتب صحیحی پیروی نمی کردند تا در برابر منطق نیرومند اسلام مقاومت کنند، از این رو افراد پاک و بی غرض آنان، با مذاکره کوتاهی، روش نیاکان خود را ترک می کردند، ولی افراد لجوج و بداندیش آنها، جز در سایه قدرت های نظامی حاضر به ترک بت پرستی نبودند، از این رو همه مظاهر بت پرستی و شرک، پیش از درگذشت پیامبر اسلام از شبه جزیره برچیده شد و اثری از آنها باقی نماند، ولی دشمنان تازه نفسی از یهود و نصارا پیدا شدند که در عداوت و دشمنی خود باقی ماندند و هنوز هم به نبرد خود با اسلام ادامه می دهند.

وقتی نسیم اسلام، در سرزمین (نجران) و (مدینه) که دو مرکز مهم برای پیروان این دو مذهب به شمار می رفت وزیدن گرفت، رعب و وحشت عجبی در دل علمای یهود و نصارا پدید آمد، و برای در هم کوبیدن آیین اسلام نه تنها جنگ های خونینی به راه انداختند، بلکه جنگ سرد و نبرد تبلیغی خود را برای متزلزل ساختن مبانی ایمان و اسلام مردم آغاز کردند. تأثیر نامطلوب این نوع مبارزه به مراتب بیشتر از هجوم های نظامی بود. آنان با طرح سوالات پیچیده و از طریق ایجاد شک و تردید در اصول و معارف اسلام به خصوص نبوت و رسالت پیامبر، به تعالیم اسلام حمله می کردند و مراتب ایمان و علاقه جامعه اسلامی را به اصالت و صحت آیین توحید متزلزل می ساختند.

تا روزی که پیامبر در قید حیات بود، خود وی شخصاً در پرتو وحی با هر نوع جنگ فکری و علمی مبارزه می کرد و به سوالات دانشمندان آنان پاسخ می داد.

پس از درگذشت پیامبر که اسلام در شعاع وسیع تری گسترش یافت، تماس علمای اهل کتاب و هیئت های علمی مذاهب بزرگ جهان با مرکز اسلام بیشتر گردید و پی در پی شخصیت های برجسته ای از دانشمندان ملت های گوناگون، برای تحقیق و بررسی و یا ایجاد شک و تردید و تضعیف عقاید مسلمانان، وارد مدینه می شدند و سوالات بغرنج و پیچیده ای را مطرح می کردند. در نخستین برخورد، تفوق علمی این هیئت ها آشکار بود و آثار عجز و ناتوانی از چهره پاسخ گویان نمایان می گشت، زیرا غالباً طرف مذاکره این افراد، دستگاه

خلافت بود که به تصدیق موافق و مخالف، حتی خود آنها اطلاعات وسیعی در این زمینه نداشتند، اما هنگامی که آنان با علی (ع) آن شخصیت بزرگ اسلامی روبه رو می شدند نه تنها گرد عجز و ناتوانی از چهره مسلمانان زوده می شد، بلکه قلوب گروهی از علمای یهود و کشیشان به سوی آیین اسلام جذب می گردید به گونه ای که آنها به صراحت به رسالت پیامبر و امامت علی (ع) اعتراف می کردند.

تاریخ اسلام، شاهد بسیاری از مناظرات علمی، در زمان خلافت خلفا و پس از آن بود و پیوسته شخصیت های بزرگ اسلام، مانند امیر مؤمنان و حضرت امام باقر (ع) و حضرت رضا (ع) هر کدام در زمان خود یگانه مدافع حریم اسلام و قرآن بودند.

نتیجه این بحث.

بر خداوند حکیم که خواهان گرایش بندگان به آیین توحید و دین اسلام است لازم است که پس از درگذشت پیامبر اسلام، فردی عالم و معصوم را جانشین پیامبر خود سازد تا از این طریق، مقدمات هدایت بندگان خود را فراهم سازد و مسلمانان را از هر نوع تحقیر علمی باز دارد و شناسایی و معرفی چنین فردی جز از ناحیه تعیین و تنصیب الهی ممکن نیست.

مسأله هجوم فکری، ایجاد شک و تردید، رد و نقد آرا و عقاید اسلامی، با گسترش اسلام در اطراف جهان و ترجمه کتاب های فلسفی، علمی و آمیزش مسلمانان با ملت های روم و یونان، توسعه و گسترش یافت و عناصر ضد اسلامی که رسماً از الحاد و انکار مقدسات، طرف داری می کردند، در برابر مسلمانان به صف آریایی پرداختند و نام برخی از آنان مانند (عبدالکریم بن ابی العجاء)، (ابوشاکر دیصانی) و (عبدالملک بصری) در صفحات تاریخ و کتاب های کلام و مناظره ضبط گردیده است، بنابراین آیا می توان گفت که پیامبر اسلام، با توجه به چنین دشمنان نیرومندی که نمونه های آن را در دوران حیات خود دیده بود برای حفظ اسلام از خطر نفوذ افکار بیگانگان فکری نکرده و این خلأ را با تعیین جانشین پر نکرده است جانشینی که علم وی همانند علم خود او از علم بی پایان خداوند سرچشمه بگیرد و از گناه و اشتباه مصون و معصوم باشد.

درس 89: برداشت پیامبر گرامی و یاران او از مسأله رهبری.

زمینه دیگری که ما را به نظر دادن و برگزیدن یکی از دو مکتب کمک می کند، موضوع ارزیابی پیامبر و یاران او از مسأله رهبری است.

آیا برداشت این گروه، از موضوع امامت، برداشت انتصابی از جانب خدا بود، یا انتخابی از جانب امت. سخنانی که در این مورد به طور کلی، از پیامبر و صحابه او نقل شده روشنگر چگونگی حکومت در اسلام است. شما در مجموع سخنانی که از پیامبر گرامی و یاران او نقل شده است، اثری از انتخاب خلیفه از طریق شورا و گزینش امام به وسیله اهل حل و عقد و مانند آنها نخواهید دید.

این نوع اصطلاحات، بسان علل بعد از وقوع است که به مرور زمان پیدا شده و هدف، توجیه خلافت گروهی است که به عقیده برخی، از این طریق برگزیده شده اند.

الفاظی مانند (انتخاب از طریق شورا)، (مهاجر و انصار)، (اهل حل و عقد) و... در زمان مناظره امام با معاویه پیدا شده است و امام می خواست با منطق دشمن، او را محکوم سازد وگرنه موضوع رهبری در عصر پیامبر تنها به صورت انتصاب از جانب خدا بود.

دلایل نقلی گواهی می دهند که مسأله رهبری در زمان پیامبر اکرم (ص)، قیافه انتصابی از سوی خدا داشته و پیامبر عالی قدر، به طور مکرر به مردم می گفت: تعیین جانشین مربوط به خداست. او هر کس را انتخاب کند، همان رهبر خواهد بود و اختیار این موضوع در دست من و در دست امت نیست.

دو گواه تاریخی.

1. پیامبر اسلام، در موسم حج، که قبایل عرب، برای زیارت خانه خدا به مکه می آمدند، آیین خود را بر آنان عرضه می کرد و هدف خود را از بعثت تشریح می نمود، هنگامی که با سران قبیله (بنی عامر) تماس گرفت، یک نفر از آنان حمایت خود را از پیامبر اعلام داشت و افزود هرگاه خداوند تو را بر مخالفان پیروز ساخت، آیا موضوع زمام داری مسلمانان پس از شما به ما واگذار می گردد.

پیامبر در پاسخ وی گفت:

الْأمرُ إلیّ اذ، یضعُهُ حیثُ یشاء؛ (1)

موضوع خلافت، مربوط به خداست آن را هر جا که بخواهد می گذارد.

وی پس از شنیدن این سخن ناراحت شد و گفت: هرگز درست نیست که ما فداکاری کنیم و زعامت از آن دیگران باشد.

2. تنها در این مورد نبود که پیامبر دست رد به تقاضای افرادی زد که چشم طمع به خلافت اسلامی دوخته بودند و ایمان و اسلام خود را مشروط می کردند که موضوع خلافت پس از رحلت پیامبر به آنان محول گردد، بلکه پیامبر در میان نامه هایی که به سران کشورها می نوشت، نامه ای به (هوذ بن علی) زمام دار (پمامه) نوشت و او را به آیین اسلام دعوت کرد. وی نیز همانند آن شخصیت بنی عامری، اسلام آوردن خود و حمایت از آیین اسلام را مشروط به این کرد که مسأله زمام داری پس از رحلت پیامبر به او واگذار گردد.

حضرت در پاسخ وی فرمود:

لا ولاكرامة؛ (2)

این پیشنهاد، صحیح نیست و عزتی در این کار نیست. هر فرد منصف و دور از تعصب، با ملاحظه این دو فراز از تاریخ که از دست تحریف مصون مانده است، می تواند موقعیت مسأله را در زمان پیامبر به دست بیاورد و مطمئن گردد که پیامبر پیوسته از این که موضوع خلافت به او و یا امت مربوط باشد، کاملاً تحاشی نمود و آن را يك امر الهي تلقی می کرد. گذشته از این، هر گاه موضوع انتخاب خلیفه در قلمرو اختیار امت بود، لازم بود که پیامبر موضوع را به مردم بازگو کند، و حتی نه تنها اصل موضوع را تذکر دهد، بلکه امت را از نحوه انتخاب آگاه سازد و حوزه ای که باید خلیفه را انتخاب کند و شرایط افرادی که صلاحیت مداخله در این کار را دارند، مشخص کند در صورتی که پیامبر اسلام، در این باره کوچک ترین سخنی نگفته است.

آیا مسأله زعامت مسلمانان از نظر درجه بندی کمتر از مستحبات و مکروهات است که در لسان پیامبر وارد شده است، چگونه می توان گفت که رسول خدا از توجه دادن امت به يك چنین مسأله خطیر و پر اهمیت که سرنوشت اسلام و مسلمانان به آن بستگی داشت، غفلت ورزید و کوچک ترین سخنی درباره آن نفرمود. دانشمندان اهل تسنن، نه تنها می گویند: که پیامبر برای خود وصی و خلیفه ای تعیین نکرده است، بلکه می گویند: در شیوه خلافت نیز کوچک ترین سخنی نفیاً و اثباتاً به دست آنان نرسیده است.

در این جا بحث ما این نیست که آیا پیامبر، به فرمان خدا، برای امت، امامی را تعیین کرده است یا نه، بلکه فعلاً نظر ما روی جمله دوم است که می گویند: در شیوه خلافت سخنی به ما نرسیده است. اگر به راستی گره خلافت باید از طریق انتخاب گشوده شود، آیا شایسته نبود که پیامبر در طول عمر خود، در این باره سخنی بگوید و از این راه به بسیاری از مناقشات و دسته بندی ها خاتمه بخشد.

تا این جا چهره (رهبری امت) در زمان بنیان گذار شریعت، روشن گردید و معلوم شد که پیامبر عالی قدر از طریق گفتار و کردار، مردم را به اهمیت و خطیر بودن این مقام توجه می داده و می فرموده که موضوع جانشینی از عهده من و امت من خارج است و این مسأله یعنی تعیین امام، انتصابی از جانب خداست نه انتخابی از طرف مردم.

## درس 90: تکامل روحی امت در پرتو نصب امام معصوم.

هر موجودی در این جهان برای هدفی آفریده شده است که آن هدف نسبت به آن موجود، کمال و علت غایی شمرده می شود. دستگاه آفرینش برای رسیدن موجودات به کمال مطلوب خود، هر نوع وسایلی را که در تکامل آنها مؤثر است در اختیار آنها قرار داده و در این راه تنها به وسایل ضروری اکتفا نکرده بلکه وسایل جزئی و غیر ضروری را نیز در اختیار آنها گذارده است.

دستگاه های شگفت انگیز بینایی و شنوایی و دیگر دستگاه های بدن انسان هرکدام به روشنی گواهی می دهند که سازمان آفرینش، عنایت خاصی دارد که هر موجودی را به کمالی که برای آن آفریده شده است برساند. از این گذشته، قدری در پاره ای از وسایل کمال که غالباً مورد غفلت است و نسبت به دیگر ابزار کمال، در درجه دوم اهمیت قرار دارد بیندیشیم.

مثلاً دستگاه آفرینش، در کف پای انسان گودی و فرو رفتگی خاصی آفریده است، تا راه رفتن برای او آسان باشد.

انگشتان ما از نظر طول و ضخامت با يك دیگر فرق روشنی دارند، زیرا اگر همه آنها يك سان بودند، کارهای گوناگونی که بشر به وسیله آنها انجام می دهد، صورت نمی پذیرفت و بر اثر همین اختلاف است که بشر، خلاق هنر و پدید آورنده صنایع ظریف و هنرهای زیبا گردیده است. در کف دست و سر انگشتان، خطوطی وجود دارد که برای برداشتن اشیا کمک به سزایی می کند و از آن جا که خطوط انگشت و کف دست هر فرد به شکل خاصی است، در انگشت نگاری از این خطوط کاملاً استفاده می شود.

از بررسی این مثال ها و مانند آنها چنین نتیجه می گیریم که دستگاه آفرینش، هر نوع وسیله ای را خواه ضروری و خواه غیر ضروری که در تکامل انسان مؤثر است در اختیار او نهاده و در این راه از هیچ بذل و بخششی فروگذار نکرده است.

اکنون این سؤال پیش می آید: خداوندی که تا این حد خواهان تکامل انسان است، چگونه ممکن است تکامل معنوی او را در برخی از امور نادیده بگیرد.

این بیان، همان گونه که بعثت پیامبران و اعزام سفیران الهی را از سوی خداوند ایجاب می کند، لزوم تعیین امام معصوم و آگاه از تمام اسرار معارف و احکام را نیز ایجاب می نماید؛ زیرا تعیین يك امام و پیشوا از سوی خدا به بسیاری از کشمکش ها که مایه جنگ و نفاق و عقب ماندگی جامعه های اسلامی است، خاتمه می دهد و مسلمانان را به صورت يك گروه واحد در می آورد و از هر نوع اختلاف و دو دستی باز می دارد.

مسلمانان بر اثر نادیده گرفتن تنصیص الهی پس از درگذشت پیامبر آن چنان دچار اختلاف و دودستگی شدند که آثار شوم آن پس از چهارده قرن، هنوز از میان نرفته است و هم اکنون ایادی استعمار و کسانیه که خواهان تیرگی روابط مسلمانان هستند، پیوسته بر این اختلاف دامن می زنند. ولی اگر رهبر جامعه مسلمانان، از سوی خداوند تعیین گردد و مسلمانان افکار خام و ناپخته خود را بر تنصیص الهی مقدم ندارند، به طور مسلم هیچ گونه اختلاف چشم گیری میان آنان پیش نخواهد آمد.

گذشته از این، وجود امامی که از گناه، خطا و اشتباه معصوم است و از اسرار، معارف و احکام شریعت آگاهی دارد، گامی بزرگ در تکامل روحی جامعه و افراد انسانی است. آیا می توان گفت: اثر وجود چنین رهبری به اندازه خطوط انگشتان، کف دست، گودی پا و ابروی بالای چشم نیست.

در این صورت، چگونه می توان گفت: خدای جهان همه نوع وسایل تکامل جسمی انسان را در اختیار وی نهاده است، ولی او را از وسایل معنوی که در تکامل روحی او نقش مؤثری دارند، محروم ساخته است. شیخ الرئیس، ابن سینا، در کتاب شفا در بحث نبوت، با این بیان، لزوم بعثت پیامبران را ثابت کرده است، ولی همان طور که گفتیم این بیان علاوه بر این که لزوم اعزام پیامبران را روشن می سازد، لزوم تعیین امام معصوم و آگاه از اسرار شریعت را که مایه تکامل روحی افراد است نیز ثابت می کند.

در روایات منقول از امامان شیعه نیز پیرامون لزوم امام معصوم، بیانات شیوایی وارد شده است که برخی را در این جا یاد آور می شویم:

1. امام صادق (ع) فرمود: **إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُوا إِيَّاهُ إِلَّا مَا إِنْ زَادَ الْمُؤْمِنُونَ شَيْئًا رَدَّهُمْ وَإِنْ نَقَصُوا شَيْئًا أَمَّه لَهُمْ؛ (3)** زمین، خالی از پیشوا نمی باشد تا اگر مسلمانان چیزی در دین افزودند آن را رد کند و اگر کم کردند، تکمیل نماید.

2. ابوبصیر از حضرت صادق و یا حضرت باقر ی نقل می کند که می فرمود: **إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَدَعُ الْأَرْضَ بغير عالمٍ وَلَا ذَلِكَ لَمْ يُعْرِفِ الْحَقُّ مِنَ الْبَاطِلِ؛ (4)** خداوند زمین را از حجت خالی نمی گذارد، زیرا در غیر این صورت، حق از باطل شناخته نمی شود. هشام بن حکم، در مناظره مفصلی که با دانشمند شامی درباره مسأله رهبری پس از پیامبر داشت، به او چنین گفت:

آیا خداوند، پس از درگذشت پیامبر برای رفع هر نوع اختلاف در میان مسلمانان، دلیل و حجتی فراراه آنها قرار داده است یا نه.

- آری، قرآن و احادیث پیامبر برای رفع اختلاف کافی است.  
- اگر قرآن و احادیث، برای رفع اختلاف کافی است، چرا من و شما با هم اختلاف داریم در حالی که هر دو شاخه یک تنه و عضو یک درختیم، چرا هر کدام مسیری را انتخاب کرده ایم که بر خلاف مسیر دیگری است

**(5)** هشام بن حکم، متکلم بی نظیر عصر خود، در مناظره ای که با پیشوای معتزله در بصره یعنی عمرو بن عبید معتزلی انجام داد، به فایده معنوی وجود امام به گونه ای دل پذیر اشاره کرده است:

هشام: آیا چشم داری.  
عمرو بن عبید: بلی.  
- با آن چه می کنی.  
- رنگ ها را می بینم.  
- گوش داری.

آری.  
- با آن چه کار می کنی.  
- با آن صداها را می شنوم.  
- بینی داری.

آری.  
- با آن چه می کنی.  
- بوها را استشمام می کنم.  
وی سپس از وجود دیگر حواس، مانند ذایقه، لامسه و اعضایی از قبیل دست و پا و نقش آنها در وجود انسان پرسید و از عمرو بن عبید، پاسخ های صحیح شنید، سپس افزود:

قلب (عقل) هم داری.  
- دارم.  
- نقش قلب در انسان چیست.

- به وسیله آن آنچه بر اعضاي بدنم مي گذرد تمیز مي دهم.

- نقش دیگر آن چیست.

- هر گاه يکي از حواس در ادراك خود خطا کند يا تردید نماید به قلب (عقل) رجوع مي کند و تردید آن را از بین مي برد.

- پس خداوندي که براي رفع تردید حواس و اعضاي من چنین پناهگاهی را آفریده است، آیا ممکن است جامعه انساني را به حال خود واگذارد و امامي براي آنان تعیین نکند که شك و تردید و حیرت و خطاي آنها را برطرف نماید(6)

## درس 91: آیا حکومت الهی بدون امام معصوم امکان دارد

شکي نیست که يکي از شؤون پیامبران و يکي از شاخه هاي ولایت تشريعي پیامبران، حکومت و فرمانروايي آنان است؛ حکومتي که اصالتاً مربوط به خدا و نیابتاً مربوط به پیامبران و اوليائي الهی است؛ حکومتي که پایه هاي آن را دستورهاي الهی و عدل و دادگري تشکیل مي دهد.

در امت بني اسرائيل، حضرت داوود و حضرت سلیمان به فرمان خدا داراي چنین حکومت حقه الهی بودند، آن جا که مي فرماید:

يا داوود اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْاَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لا تَتَّبِعِ الْهَوَى؛ (7)

اي داوود! ما تو را در زمین خلیفه قرار دادیم، پس میان مردم به حق داوري کن و از هوا و هوس پیروي منما.

حکومت به حق، همان حکومتي است که براساس دستورهاي خدا نه دستورهاي ظني و تخميني که با شك و تردید همراه است و پيراستگي از هوا و هوس استوار باشد و فرمانرواي چنین حکومتي لازم است که از تمام حدود و خصوصيات موضوع و مورد حکومت خود آگاه باشد و در داوري اسير تمايلات دروني و هوا و هوس نگردد و اين دو بدون عصمت و علم وسیع، امکان پذیر نیست.

پیامبر گرامي اسلام به نص قرآن مجید، حاکم، فرمانروا، سياست مدار و قاضي مسلمانان بود و آیات قرآن در اين مورد بیش از آن است که در اين جا منعکس گردد. ما فقط به بيان چند آیه اکتفا مي کنيم:

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اذِ وَ اطِيعُوا الرَّسُولَ وَ اُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ؛ (8)

اي کسانی که ایمان آورده اید! خداوند و پیامبر و اولي الامر از خودتان را اطاعت کنید.

مقصود از اطاعت رسول و اولي الامر، اطاعت در مسائل حکومتي است، مانند دستورهاي مربوط به عزل و نصب افراد، بسیج عمومی، پرداخت مبلغی به بیت المال و... نه اطاعت در احکام، عبادات و مانند آن؛ زیرا پیامبر گرامي در اين قبیل احکام، فرمان و امر و نهي ندارد که اطاعت او واجب باشد، بلکه پیامبر در مورد اين قبیل احکام، بیانگري بیش نیست.

به عبارت روشن تر هرگاه پیامبر به مردم بگوید: خدا به من دستور داده که به شما بگویم: نماز بخوانید و زکات بپردازید، در اين هنگام اطاعت خدا واجب است، نه اطاعت رسول؛ زیرا رسول در اين صورت داراي امر و نهي نیست، بلکه نقش او در اين مورد، جز نقش يك وسیله بیانگر چیز دیگری نیست. ولي در زماني دیگر پیامبر به مردم مي گوید: فلاني از مقام خود معزول و دیگری به جاي او منصوب است يا مي گوید: باید همه مردم آماده جهاد در راه خدا باشند و يا فلان ثروتمند باید مبلغی به عنوان هزینه ارتش اسلام بپردازد و يا باید فلاني دختر خود را به عقد جواني معين در آورد و... در چنین مواقعي است که پیامبر داراي امر و نهي است و اطاعت او امر و لازم و واجب مي باشد و ظاهراً آیه مورد بحث ناظر به چنین امرهاست.

فَلَا وَ رَبِّكَ لا يُؤْمِنُونَ، حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِماً؛ (9)

به پروردگارت سوگند، آنان هرگز مؤمن واقعي نخواهند بود، مگر اين که در مورد اختلافاتشان تو را حکم و داور قرار دهند و از داوري تو در دل هاي خود حرجي نیابند و در برابر قضاوت تو تسلیم گردند.

پیامبر به موجب اين آیه، قاضي و داور امت است و همه مردم در برابر حکم و داوري او که روي حق و حقیقت است باید تسلیم گردند.

وَ ما كانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لا مُمِئَةٍ اِذَا قُضِيَ اِذِ وَ رَسُولُهُ اَمراً اَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ اَمْرِهِمْ وَ مَنْ يَعْصِ اِذِ وَ رَسُولُهُ، فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً مُبِيناً؛ (10)

وقتي خدا و پیامبر او درباره موضوعي حکم کردند، براي هيچ مرد و زن مؤمنی، اختيار و حق رد آن نیست و هر کس خدا و پیامبر را نافرمانی کند آشکارا گمراه شده است.

در اين آیه، قضاوت و داوري پیامبر در کنار داوري خدا قرار گرفته و مخالفت با داوري هاي پیامبر مایه گمراهي آشکار شمرده شده است.

النبیُّ اُولیٰ بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؛ (11)

پیامبر نسبت به اهل ایمان، از خود آنها سزاوارتر است.

حقیقت این اولویت يك حكومت جامع و وسیعی است که پیامبر بر نفوس و اموال آنان دارد.

خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا؛ (12)

از اموال آنان زکات بگیر و از این طریق، آنان را پاکیزه بگردان.

در این آیه به یکی از شؤون پیامبر که اخذ مالیات است اشاره می کند.

اگر مجموع آیات و روایاتی که در این زمینه وارد شده مورد بررسی قرار گیرد، روشن می گردد که پیامبر گرامی، حاکم علی الاطلاق و قاضی و داور به حق و ساین امت است، چنان که درباره امامان معصوم هم در برخی از فقرات زیارت جامعه آمده است: (و ساسة العباد و اركان البلاد).

حكومت و قضاوت پیامبر، پیراسته از هر نوع خطا و اشتباه در احکام الهی و اجرای آن بود. او از تمام خصوصیات احکام الهی و حدود آن اطلاع و آگاهی داشت و نه تنها در میان احکام و اجرای آن اشتباه نمی کرد، بلکه در موضوعات و امور مربوط به غیر حکم نیز از خطا و اشتباه مصون و پیراسته بود.

امامی که پس از پیامبر گرامی می خواهد وظایف رسالت را ادامه دهد همانند پیامبر، عالم و آگاه به تمام احکام و پیراسته از خطا و اشتباه باشد و اگر بخواد به شکل دیگری حکومت و داوری کند، مسأله خلافت و جانشینی منتفی گردیده، و حکومت بسان حکومت های عادی و قضاوتی مانند قضاوت های عادی خواهد بود.

شکی نیست که هدف از بودن امام پس از پیامبر گرامی، پر کردن خلئی است که با درگذشت پیامبر به وجود می آید. پیامبر بر مبنای حق و بر اساس احکام و دستورهای راستین الهی حکومت و داوری می کرد. او در تطبیق حکم بر موضوع، اشتباه و خطا نمی نمود و حکومت او به تمام معنا مصداق آیه: (فاحكم بين الناس بالحق و لا تتبع الهوى) بوده است. پس از درگذشت پیامبر، يك چنین خلئی پدید می آید. این خلأ نمی تواند به وسیله کسانی پر شود که از بسیاری از احکام الهی آگاهی نداشتند و در حوادث و پیشامدها دست نیاز به سوی این و آن دراز می کردند و در صورت بی اطلاعی و جهل، به ظن، تخمین، قیاس، استحسان، رأی و پندار خود عمل می کردند و پرونده زندگی آنان مملو از اشتباهات و خطاهای خطرناک است، بلکه باید این شکاف به وسیله شخصیت های و الامقامی پر شود که نسخه دوم پیامبرند و از تمام احکام و فروع اسلام آگاهی دارند و در علاج و چاره جویی حوادث و پیشامدها راه اشتباه و خطا نمی روند.

تردیدی نیست که حکومت های عادی و حاکم های معمولی نمی توانند این خلأ را پر کنند و وظایف رسالت را ادامه دهند. این جاست که وجود امام معصوم، عالم و آگاه، برای ادامه حکومت حقه الهیه و اجرای حدود و احکام خدا به صورت يك امر لازم و ضروری جلوه می کند.

## درس 92: سه طرح برای حل گره امامت و رهبری

شکی نیست که پیامبر گرامی رهبر و سرپرست جامعه اسلامی است و علاوه بر زعامت روحانی، رهبری سیاسی و مدیریت آن را نیز بر عهده دارد و موضع گیری او در برابر مسأله رهبری پس از خویش نمی تواند از سه صورت خارج باشد.

طرح اول) تصور کنیم که پیامبر گرامی درباره مسأله رهبری، کاملاً بی اعتنا بوده و مردم را پس از خود بلا تکلیف گذارده و مسأله رهبری را به دست تقدیر و شرایطی که پیش بیاید سپرده است و یا به عبارت دیگر به ابتکار و صلاحدید مردم واگذار کرده است.

هیچ خردمندی نمی تواند چنین احتمالی را به پیامبر نسبت دهد، زیرا واضح است پیامبری که تکلیف مردم را در تمام امور مربوط به دنیا و آخرت و جهان مادی و معنوی تعیین کرده و آنها را با واجبات و مستحبات آشنا ساخته، شایسته نیست که در چنین امر حساسی سخن نگوید و شیوه رهبری را به دست تقدیر، شرایط و احوال بسپارد.

یکی از علل بقای دین پس از درگذشت پیامبر، حکومتی صالح و دل سوز است. آیا صحیح است که پیامبر گرامی درباره چنین عاملی و نحوه تأسیس آن لب فروبندد و تکلیف مردم را روشن نسازد.

از این رو نمی توان چنین فکری را به پیامبر نسبت داد و او را درباره مسأله حکومت و زمام داری بی تفاوت قلمداد کرد، در حالی که او به روشنی احساس می کرد که اگر پس از او حکومت مقتدری روی کار نباشد، انقلاب اسلامی او سرکوب می گردد و مردم به دوران جاهلیت بازمی گردند.

فردی که به تأسیس دبستان، دبیرستان و یا درمانگاهی دست می زند، هرگز از این فکر بیرون نمی رود که کاری بکند که این مؤسسه پس از درگذشت او باقی بماند و به خدمت خود ادامه دهد، از این رو برای ادامه و بقای آن، طرح و نقشه می ریزد.

علاقه پیامبر گرامی به بقای دین بالاتر از آن است که این مثال ها و نمونه ها بیانگر آن باشد. آن حضرت در بستر بیماری وفات از فکر موضوع نبرد با رومیان بیرون نمی رفت و هرگاه حال وی کمی مساعد می شد از

حرکت سپاهي که براي مقابله با رومیان ترتیب داده بود، سراغ می گرفت و اصرار می ورزید که سپاه هر چه زودتر مدینه را به عزم سرزمین فلسطین ترک گوید.

ایا پیامبری که در حال بیماری از فکر دشمن و مقابله با آن بیرون نمی رفت، شایسته است که موضوع رهبری و حکومت و زمام داری را که عامل مهم بقای دین و اجرای دستورات آن است، به دست فراموشی بسپارد، ایا صحیح است که بگوئیم: آن چه برای پیامبر اهمیت داشته، نگهبانی از دین در دوران حیات او بوده و آینده آن پس از درگذشت او برای وی مطرح نبوده است.

اخلاص بی نظیر پیامبر در نشر و گسترش دین، زحمت های توان فرسایی که در راه اصل دعوت کشیده بود و خون هایی که خاندان و یاران او در راه پرورش نهال دین داده بودند، مانع از آن بود که پیامبر برای بقای دین و آینده آن، فکر و اندیشه ای نکند و مسأله رهبری را به دست تقدیر بسپارد.

طرح دوم) فرضیه دیگر این که پیامبر گرامی درباره حکومت و مسأله زمام داری، موضع گیری مثبت داشته و رهبری مسلمانان را بر عهده نخستین گروندگان و پیروان زبده خود یعنی مهاجر و انصار نهاده، و دستور داده بود که آنان قیادت و رهبری امت را براساس (سیستم شورا) تعیین کنند.

این فرضیه هر چند مانند نظریه نخست، منفي و رسوا نیست، ولی نقاط ضعف آن برافراد بینوا آگاه پوشیده نیست؛ زیرا اگر قیادت و رهبری در اسلام، پس از درگذشت پیامبر، براساس نظام شورا بود چرا پیامبر گرامی در سخنان خود، در مواقع مقتضی به آن تصریح نکرد و مردم را با خصوصیات و حدود آن آشنا ساخت تا آنان را به واقعیت و ماهیت این نوع از حکومت راهنمایی کند.

نه تنها باید در این مورد تصریح کند، بلکه باید علاوه بر تصریح لفظی، امت اسلامی را با یک رشته عملیات تمرینی برای اجرای شیوه حکومت (شورایی) آماده سازد و همانند استادی که با طرح مسائل تمرینی، شاگردان خود را ورزیده می کند و نیز یک چنین ورزیدگی ای را در نخستین گروندگان خود ایجاد کند و از این طریق، مشکلات کار و راه حل آن را بیاموزد و در طول حکومت خود کراراً رئیسی را از طریق شورا برگزیند تا حدود و مشخصات و حل مشکلات آن را در اختیار امت بگذارد.

ولی وقتی ما صفحات تاریخ زندگی پیامبر را ورق می زنیم نه چنین تصریح و سخنی از پیامبر می شنویم و نه تمرینی از او مشاهده می کنیم.

اگر موضع گیری پیامبر درباره مسأله حکومت براساس شورا بود، چرا نظریه خود را در کتاب و سنت بیان نکرد و چرا یک بار هم رئیسی را از طریق شورا برنگزید.

طرح سوم) پس از ابطال این دو فرضیه، راه سومی بیش باقی نیست و آن این که پیامبر برای حفظ و صیانت دین خویش راه وصایت و تعیین جانشین را برگزیده باشد. این نظر همان است که با نگرش شیعه کاملاً موافق است و شیعه معتقد به آن می باشد و دلایل نقلی هم که در درس های آینده خواهیم خواند این نظریه را به روشنی ثابت می کند.

درس 93: آیات قرآن و احادیث، امام را تعیین کرده است.

در بحث های پیشین، درباره مسأله لزوم نصب امام و تعیین رهبر معصوم و آگاه، سخن گفته شد و اینک ادله سمعی و نقلی را که از پیشوای اسلام، پیامبر گرامی در موضوع رهبری، به ما رسیده است مورد بررسی قرار می دهیم.

ادله یاد شده بر دودسته اند:

1. آیات قرآن مجید؛

2. احادیث متواتر از پیامبر گرامی اسلام.

از میان آیات، دو آیه را مورد بررسی قرار می دهیم، که دلالت آنها بر تعیین امام علی بن ابی طالب (ع)، برای رهبری، واضح و آشکار است:

الف) آیه انذار.

وَ أَنْذَرُ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ، وَ اخْفُضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، فَإِنْ عَصَوْكَ، فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ؛ (13)

بستگان نزدیک خود را از عذاب بیم ده، پر و بال پر مهر و مودت خود را بر سر افراد با ایمان پایین بیاور (و نسبت به آنان ابراز علاقه و محبت کن) و اگر با تو از در مخالفت وارد شدند، بگو: من از کارهای (بد شما) بیزارم.

وحي الهي در کوه حرا بر قلب پیامبر، نازل گردید و او را به مقام نبوت و رسالت مفتخر ساخت، رسالتی که باید در سطح جهانی پیاده گردد و تمام ملل روی زمین زیر پرچم آن در آیند. فرشته وحي اگرچه او را به این مقام رساند، ولی نقطه شروع کار و وقت تبلیغ و رساندن رسالت را به مردم معین نکرد، از این نظر پیامبر به مدت سه سال، از دعوت عمومی خود داری کرد و تنها از رهگذر تماس های خصوصی با افراد قابل و شایسته، توانست گروه کمی را به آیین خویش هدایت کند.



پس از گذشت سه سال، پيك الهي فرا رسيد و به وي فرمان داد كه دعوت همگاني خود را از طريق خويشاوندان و بستگان آغاز كند و با آيه زير او را مورد خطاب قرار داد و گفت: (وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ). دعوت خويشاوندان، براي نقطه شروع انتخاب شد، زيرا اگر نزديكان يك رهبر الهي يا اجتماعي به او ايمان بياورند و از او پيروي بكنند، دعوت او دربارۀ ديگران مؤثرتر واقع مي شود، زيرا نزديكان انسان، پيوسته بر اسرار، رازها و ملكات خوب و بد وي كاملاً واقف و مطلع هستند.

از اين رو، پيامبر به علي (ع) دستور داد كه 45 نفر از شخصيت هاي بزرگ بني هاشم را براي ضيافت ناهار، دعوت كند و غذايي از گوشت همراه با شير آماده سازد.

مهمانان همگي در وقت معين، به حضور پيامبر شتافتند و پس از صرف غذا، (ابولهب) عموي پيامبر با سخنان سبك خود، مجلس را از آمادگي براي طرح سخن و تعقيب هدف انداخت و جلسه بدون اخذ نتيجه به پايان رسيد و مهمانان پس از صرف غذا و شير، خانه رسول خدا را ترك گفتند.

پيامبر تصميم گرفت كه فردي آن روز، ضيافت ديگري ترتيب دهد و همه آنان را جز (ابولهب) به خانه خود دعوت كند. باز علي (ع) به دستور پيامبر، غذا و شير آماده كرد و از شخصيت هاي برجسته و شناخته شده بني هاشم براي صرف ناهار و استماع سخنان پيامبر دعوت به عمل آورد. مهمانان همگي در موعد مقرر حاضر شدند و (پيامبر) پس از صرف غذا، در آن مجمع بزرگ كه شخصيت هاي بني هاشم، گرد آمده بودند، براي دعوت خويشاوندان به آيين توحيد و رسالت خويش، به پا خواست و سخنان خود را چنين آغاز كرد:

به راستي، هيچ گاه راهنماي مردم، به آنان دروغ مي گويد.

به خدايي كه جز او خدايي نيست، من فرستاده او به سوي شما و عموم جهانيان هستم.

هان! آگاه باشيد! همان گونه كه مي خواهيد، مي ميريد و هم چنان كه بيدار مي شويد، (روز رستاخيز) زنده خواهيد شد. نيكو كاران، به پاداش اعمال و بدكاران به كيفر كردار خود مي رسند و بهشت جاويدان براي نيكو كاران و دوزخ هميشگي براي بدكاران آماده است.

هيچ كس از مردم، براي كسان خود، چيزي بهتر از آن چه من براي شما آورده ام، نياورده است. من خير دنيا و آخرت براي شما آورده ام. خدايم به من فرمان داده كه شما را به توحيد و يگانگي وي و رسالت خويش، دعوت كنم. چه كسي از شما مرا در اين راه كمك مي كند تا برادر و وصي و نماينده من در ميان شما باشد.

او اين جمله را گفت و مقداري مكث نمود تا ببيند كدام يك از آنان به نداي او پاسخ مثبت مي گويد. در اين هنگام سكوت آميخته با بهت و تحير، بر مجلس حكومت مي كرد و همگي سر به زير افكنده و در فكر فرو رفته بودند.

ناگهان علي (ع) كه سن او در آن روز، از شانزده سال تجاوز نمي كرد، سكوت را درهم شكست و برخاست، روبه پيامبر كرد و گفت:

اي پيامبر خدا! من تو را در اين راه ياري مي كنم.

سپس دست خود را به سوي پيامبر دراز كرد تا دست او را به عنوان پيمان فداكاري بفشارد. در اين زمان، پيامبر دستور داد كه علي (ع) بنشيند و بار ديگر گفتار خود را تکرار كرد. باز علي (ع) برخاست و آمادگي خود را اعلام كرد. اين بار نيز پيامبر به وي دستور داد كه بنشيند. در مرتبه سوم نيز همانند دو مرتبه پيشين، جز علي (ع) كسي برخاست و تنها او بود كه پشتيباني خود را از هدف مقدس پيامبر اعلام كرد. در اين هنگام پيامبر، دست خود را بر دست علي (ع) زد و جمله تاريخي خود را دربارۀ وي بيان كرد و فرمود:

هان! اي خويشاوندان و بستگان من! بدانيد كه علي برادر، وصي و خليفه من در ميان شماست.

بنا به نقل سيره حلبی، دو لفظ ديگر نيز افزود و گفت:

و وزير و وارث من نيز مي باشد.

از اين راه، نخستين وصي اسلام به وسيله آخرين سفير الهي، در آغاز رسالت كه هنوز جز عده معدودي كسي به آيين وي نگروده بود تعيين گرديد.

از اين كه پيامبر در يك روز به طور هم زمان، نبوت خود و امامت علي (ع) را اعلام كرد و روزي كه به بستگان خود گفت: مردم! من پيامبر خدا هستم، همان روز نيز فرمود كه علي وصي و جانشين من است مي توان مقام و موقعيت امامت را به نحو روشن ارزيايي كرد و نتيجه گرفت كه اين دو مقام و موقعيت از يك ديگر جدا نبوده و همواره امامت، مكمّل نبوت است.

اين سند تاريخي را گروهی از محدثان و مفسران شيعه و غير شيعه بدون كوچك ترين انتقاد از متن و سند آن نقل کرده و از مناقب و فضائل علي (ع) دانسته اند.

(ب) آيه ولايت.

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ؛ (14)

ولي شما، خدا و پيامبر او و كساني هستند كه ايمان دارند و نماز مي گزارند و در حال ركوع زكات مي دهند.

وَمَنْ يَتَوَلَّ أَلًا وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ الَّذِينَ الْغَالِبِينَ؛ (15)

هرکس خدا و پیامبر او و افراد با ایمان را ولیّ خود اتخاذ کند (حزب خداست) و به راستی حزب الهی پیروزند.

شان نزول آیه را بسیاری از مفسران و اهل حدیث، چنین نقل کرده اند: سائلی وارد مسجد شد و درخواست کمک کرد، کسی به او چیزی نداد. علی (ع) در حالی که در رکوع بود با انگشت کوچک خود که انگشتری در آن بود، به فقیر اشاره کرد تا انگشتری را از دست او در آورد. او انگشتری را از دست امام در آورد و به دنبال کار خود رفت.

در این هنگام خبر به پیامبر رسید. وی از خدا درخواست کرد همان طور که برای موسی از خاندان خودش، وزیر معین کردی، برای من نیز از اهل بیتم وزیری معین بفرما! در این لحظه فرشته وحی فرود آمد و آیه یاد شده را برای پیامبر خواند.

شان نزول آیه را به صورتی که نقل گردید، شخصیت های برجسته ای مانند ابن عباس، عمار، جابر، ابورافع، انس بن مالک و عباد سلام نقل کرده اند. (16)

حسان بن ثابت، شاعر معروف عهد رسالت، در اشعار خود که متضمن فضایل و مناقب علی (ع) است چنین می گوید:

مَنْ ذَابِحَاتِهِ تَصَدَّقَ رَاكِعًا  
وَ أَسْرَهَافِي نَفْسِهِ اسْرَارًا.  
مِنْ كَانَ بَاتَ عَلِي فِرَاشَ مُحَمَّدٍ  
وَ مُحَمَّدَ أَسْرِي يَوْمَ الْغَارِ.  
مَنْ كَانَ فِي الْقُرْآنِ سُمِّيَ مُؤْمِنًا  
فِي تِسْعِ آيَاتٍ ثَلَاثِينَ غَزَارًا (17).

شيوه استدلال، بسیار روشن است، زیرا مقصود از (ولی) در این جا همان متصرف و سرپرست و اولی است. چرا که اگر مقصود، دوست و کمک بود، ولایت، اختصاص به گروهی نداشت، زیرا ولایت به این معنا مربوط به تمام افراد با ایمان است، چنان که می فرماید: (وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ، بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ). (18) از این جهت، برای ولیّ در آیه معنایی جز همان متصرف و سرپرست نمی توان تصور کرد.

## درس 94: پیامبر اسلام امام را تعیین می کند (1)

آیاتی که درباره معرفی امام و رهبر پس از پیامبر وارد شده است، منحصر به دو آیه ای نیست که در درس قبل خواندیم، ولی این دو آیه از آیات دیگر که خلافت بلافصل علی (ع) را ثابت می کند روشن تر است. اکنون سخنان پیامبر گرامی را که درباره علی (ع) وارد شده است، مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهیم. در این جا ابتدا احادیثی را بررسی می کنیم که صدور آنها از پیامبر اسلام قطعی بوده و به اصطلاح، متواتر باشد و هرگز احتمال دروغ و ساختگی بودن در آن نرود.

حدیث منزلت.

کاروان بازرگانی که از طرف شام، وارد خاک حجاز گردید، پیامبر را از آمادگی سربازان روم برای یورش به مدینه آگاه ساخت. پیش گیری از وقوع حادثه، بهتر از مقابله با آن است، بدین سبب از سوی پیامبر در مدینه و حومه آن بسیج عمومی اعلام گردید و سی هزار سرباز شمشیرزن، در سخت ترین لحظات که هوای مدینه به شدت گرم و فصل چیدن میوه و برداشتن محصول فرا رسیده بود، خود را برای شرکت در این جهاد بزرگ، آماده کردند و در اردوگاه اسلام گرد آمدند.

در این لحظه به پیامبر گزارشی رسید که منافقان مدینه تصمیم دارند که در غیاب وی در مدینه، دست به کودتا بزنند و گروهی را به قتل برسانند، پیامبر گرامی برای پیش گیری از هر نوع حادثه احتمالی، علی (ع) را به جای خود نصب کرد و دستور داد در مدینه بماند و تا بازگشت پیامبر، مراقب اوضاع باشد و امور دینی و دنیوی مردم را رسیدگی کند.

وقتی منافقان از اقامت علی (ع) در مدینه آگاه شدند خواستند کاری کنند که امام (ع) را از مدینه حرکت دهند. به این منظور شایع کردند که روابط علی با پیامبر به تیرگی گراییده و وی مورد بی مهری پیامبر قرار گرفته است، به گواه این که پیامبر به علی (ع) اجازه نداد که در این جهاد اسلامی شرکت کند.

انتشار چنین شایعه ای در محیط مدینه در حق علی (ع) که از روز تولد تا آن لحظه در پوشش مهر و محبت پیامبر بود، مایه ناراحتی دوستان آن حضرت گردید. از این رو، آن گرامی برای تکذیب گفتار آنان، خود را به پیامبر که چند میلی بیشتر، از محیط مدینه دور نشده بود، رسانید و پیامبر را از شایعه آگاه ساخت. در این لحظه پیامبر مقام و موقعیت علی (ع) را نسبت به خود با جمله تاریخی خویش بیان کرد و گفت:

أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِي أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي، أَنَّهُ لَا يَنْبَغِي أَنْ أَذْهَبَ إِي وَ أَنْتَ خَلِيقَتِي؛ (19).

آیا راضی نمی شوی که نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی باشی جز آن که پس از من پیامبری نیست. هرگز شایسته نیست که من بروم مگر این که تو خلیفه و نماینده من باشی. بررسی سند حدیث منزلت.

این حدیث را در اصطلاح محدثان، حدیث (منزلت) می گویند. هر کسی با کتاب های حدیث و تاریخ سروکاری داشته باشد در صحت و استواری این حدیث شك و تردید نخواهد کرد و اسناد این حدیث به اندازه ای است که حتی نقل صورت فشرده ای از آنها برای ما ممکن نیست. افرادی که اهل تتبع هستند با مراجعه به کتاب هایی که ما نام آنها را می بریم، پایه صحت این حدیث برای آنان روشن می گردد:

1. دانشمند متبوع جهان شیعه، مرحوم سید هاشم بحرینی، متوفای سال 1107، در کتاب غایة المرام، صفحه 109-126، این حدیث را با صد سند از دانشمندان اهل تسنن با ذکر نام کتاب، سند و متن حدیث، نقل کرده است. مطالعه این کتاب و خصوصاً این بخش از آن، مایه تعجب و شگفتی انسان می گردد، به گونه ای که از وسعت تتبع نویسنده آن، انگشت حیرت به دندان می گیرد و او را از جمله مردانی می یابد که علم و دانش را برای خود علم، طلب و تحصیل می کردند. به طور مسلم اگر انگیزه معنوی و ایمانی در تألیف این کتاب وجود نداشت، هرگز وی موفق به گردآوری این احادیث از کتاب های مختلف و متفرق نمی گردید.

2. مرحوم سید عبدالحسین شرف الدین عاملی، رنج تتبع را بر خود هموار کرده و به قسمتی از مصادر حدیث با تعیین جلد و صفحه اشاره نموده و آن را از مدارک زیر نقل کرده است.

امام نسائی، در کتاب الخصائص العلویه صفحه 6؛ حاکم نیشابوری در مستدرک، جلد 3، صفحه 109 و 123؛ ابن حجر هیثمی، در الصواعق المحرقة، صفحه 29، مسلم بن حجاج در صحیح خود، باب فضائل علی، جلد 2، صفحه 323 و 324؛ مؤلف الجمع بین الصحاح الستة در باب مناقب علی، و صاحب الجمع بین الصحیحین، در فضایل علی و باب غزوه تبوک؛ صحیح بخاری جلد 3، صفحه 58، سنن ابن ماجه، جلد 1، صفحه 28؛ احمد بن حنبل در مسند خود، جلد 1، صفحات 173، 177، 179، 182، 185 و 330؛ سیوطی در تاریخ الخلفاء، صفحه 65؛ متقی هندی در کنز العمال، جلد 8، صفحه 152، حدیث 2504.

3. در تعالیق احقاق الحق، با زحمات توان فرسایی، مسانید و مراسیل حدیث، با مراجعه به کتاب های دانشمندان با تعیین شماره جلد و صفحه مطرح گردیده است و در نقل صورت های گوناگون حدیث و ضبط نام کسانی که از صحابه پیامبر گرامی، حدیث به آنان منتهی می گردد، دقت شایان تقدیر به عمل آمده است. برای اطلاع بیشتر به جلد 5، صفحه 133 234 مراجعه گردد.

با ملاحظه این جهات، برای يك فرد منصف، جای تردید در صحت و استواری سند، باقی نمی ماند.

در استواری این حدیث، نیز کافی است که سعد و قاص دشمن امام(ع) آن را یکی از سه نقطه درخشان زندگی علی(ع) خوانده است. هنگامی که معاویه برای اخذ بیعت برای (یزید) وارد مکه گردید در (دارالندوه) انجمنی تشکیل داد که در آن شخصیت هایی از صحابه پیامبر گرد آمده بودند. وی سخن خود را با بدگویی درباره علی(ع) آغاز نمود و انتظار داشت که سعد نیز با او در این کار هم گام گردد. سعد رو به معاویه کرد و گفت: من هر گاه سه نقطه درخشان از زندگی علی را یاد می کنم، از صمیم دل می گویم: ای کاش، این سه فضیلت از آن من بود، این سه فضیلت عبارتند از:..

1. روزی که پیامبر به علی(ع) گفت: نسبت تو به من همانند نسبت هارون به موسی است جز این که پس از من پیامبری نیست؛

2. در یکی از روزهای جنگ خیبر، پیامبر گفت: فردا پرچم را به دست کسی می دهم که خدا و رسول، او را دوست دارند و او فاتح خیبر است و پا به فرار نمی گذارد؛

3. روز مباحله با مسیحیان نجران، پیامبر، علی، فاطمه، حسن و حسین را دور خود گرد آورد و گفت: پروردگارا! اینان اهل بیت من هستند. (20)

بنابراین صدور این سخن از پیامبر گرامی قطعی است.

بررسی دلالت حدیث منزلت.

در درجه نخست، باید در جمله (ای ائمه لا نبی بعدی) که در اصطلاح به آن جمله استثنایی می گویند، دقت کنیم.

معمولاً هر کجا موقعیت کسی را به کسی تشبیه کنند و بگویند: این دو نفر از نظر مقام مثل هم هستند، اهل زبان از این جمله جز این نمی فهمند که این دو نفر از نظر شؤون و مناصب اجتماعی با هم مساوی هستند و اگر پس از چنین تشبیه و تنزیل، مقامی را استثنا کنند آن نیز شاهد دیگری می شود که این دو نفر از هر نظر همتای یک دیگرند، جز در آن مقامی که در سخن گوینده استثنا شده است.

در این حدیث، پیامبر(ص)، موقعیت علی(ع) را نسبت به خود همانند موقعیت هارون نسبت به موسی خوانده است و از میان مقاماتی که هارون داشت، فقط یک منصب را استثنا کرده و آن این که هارون، پیامبر بود ولی

علی(ع) پیامبر نیست، زیرا پیامبر اسلام به حکم آیه (مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولًا اذ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ) (21) خاتم پیامبران است و پس از وی پیامبری نخواهد آمد.

اکنون باید دید مناصب و مقامات هارون به حکم قرآن چه بوده که همه آنها را علی(ع) دارا بوده است، جز نبوت که خود پیامبر در ذیل حدیث آن را استثنا کرده است.

وقتی به قرآن مراجعه می کنیم، می بینیم که موسی برای هارون، مناصب زیرا را از خداوند خواسته است و پروردگار درخواست های موسی را پذیرفته و همه را به هارون داده است:.

1. مقام وزارت؛ موسی بن عمران، از خداوند خواست که هارون را وزیر او قرار دهد، چنان که می گوید: وَ اجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِّنْ اَهْلِ هَارُوْنَ اَخِي؛ (22)

پروردگارا از اهل بیت من، هارون را برای من وزیر قرار ده.

2. مقام رسالت؛ موسی بن عمران از خدا خواست که او را در امر رسالت، شریک وی سازد چنان که می گوید:.

واشْرِكْهُ فِيْ اَمْرِيْ؛ (23)

او را در امر رسالت شریک من قرار ده.

3. تقویت و تأیید؛ موسی از خدا خواست که او را به وسیله برادر خود هارون، تأیید و تقویت کند، چنان که می گوید:.

اَشْدُدْ بِيْ اَزْرِيْ؛ (24)

مرا به وسیله او نیرومند ساز.

قرآن مجید می فرماید که خداوند، به تمام درخواست های موسی پاسخ مثبت گفت و همه این مقامات را به هارون عطا کرد چنان که می فرماید:.

قَالَ قَدْ اَوْتَيْتَ سُوْلَكَ يَا مُوسٰى؛ (25)

فرمود: ای موسی! همه درخواست های تو داده شد.

4. هارون در غیبت موسی، خلیفه و جانشین او بود، چنان که می فرماید:.

وَقَالَ مُوسٰى لِاَخِيْهِ هَارُوْنَ اِخْلُفْنِيْ فِيْ قَوْمِيْ وَ اَصْلِحْ وَ لَا تَتَّبِعْ سَبِيْلَ الْمُفْسِدِيْنَ؛ (26)

و موسی به برادر خود، هارون گفت: تو در میان قوم من خلیفه و جانشین من باش و اصلاح بنما و از مفسدان پیروی منما!.

از مراجعه به آیات یاد شده، مقامات و مناصب هارون کاملاً به دست می آید و به حکم حدیث منزلت، تمام این مناصب و مقامات برای علی(ع) ثابت می گردد.

در این صورت علی(ع)، وزیر، یار و یاور و خلیفه رسول خدا در میان مردم است و باید در غیاب پیامبر، رهبری مردم را به عهده بگیرد.

---

1. تاریخ طبری، ج 2، ص 84؛ تاریخ کامل ابن اثیر، ج 2، ص 65؛ حلبی، سیره، ج 2، ص 3؛ ابن هشام، سیره، ج 2، ص 42.

2. طبقات کبری، چاپ بیروت، ج 1، ص 262. ابن اثیر، تاریخ کامل، چاپ مصر، ج 2، ص 46 نماینده و زمام دار یمامه که حامل پیام او بود چنین گفت: (ان جعل الامر له اسلم و سار اليه و نصره و الا قصد حربه؛ هرگاه این موضوع به او واگذار گردد مسلمان می شود و آیین پیامبر را یاری می کند و در غیر این صورت با آن به نبرد برمی خیزد).

3. اصول کافی، چاپ آخوندی، ج 1، ص 178.

4. اصول کافی، چاپ آخوندی، ج 1، ص 178.

5. همان، ص 172.

6. همان، 1، ص 170.

7. ص 38 آیه 26.

8. نساء (4) آیه 59.

9. همان، آیه 65.

10. احزاب (33) آیه 36.

11. همان، آیه 6.

12. توبه (9) آیه 102.

13. شعرا (26) آیه 214.

14. مائده (5) آیه 55.

15. همان، آیه 56.

16. كنز العمال، ص 405، حديث شماره 6137؛ فخر رازی، تفسیر کبیر، ج 12، ص 26؛ نیشابوری، تفسیر، که در حاشیه تفسیر طبري چاپ شده است، ج 6، ص 154.
17. کیست که در حال رکوع، انگشتری خود را به فقیر داد و این موضوع را در دل پنهان کرد، کیست که در بستر پیامبر خوابید، در حالی که محمد در شب عازم غار ثور بود، کیست که در قرآن، در نه مورد مؤمن خوانده شده است، و آن آیات بسیار زیاد تلاوت می گردد. تذکره الخواص، چاپ نجف، ص 18.
18. توبه (9) آیه 71.
19. ابن هشام، سیره، ج 2، ص 520.
20. مسلم، صحیح، ج 7، ص 120.
21. احزاب (33) آیه 40.
22. طه (20) آیه هاي 2930. در آیه دیگر (فرقان (25) آیه 35) با صراحت هر چه تمام تر به وزارت هارون تصریح می کند و می فرماید: (وجعلنا معه اخاه هارون وزیراً؛ هارون برادر موسی را وزیر وی قرار دادیم).
23. طه (20) آیه 32.
24. همان آیه 31.
25. همان آیه 36.
26. اعراف (7) آیه 142.

### خدا و امامت (3)

- درس 95: پیامبر اسلام، امام را تعیین می کند (2)  
 حدیث ثقلین.  
 بررسی سند حدیث.  
 بررسی مفاد حدیث.
- درس 96: پیامبر اسلام امام را تعیین می کند (3)  
 حدیث سفینه نوح.  
 بررسی سند حدیث.  
 بررسی مفاد حدیث.
- درس 97: پیامبر اسلام امام را تعیین می کند (4)  
 حدیث غدیر.  
 واقعه غدیر يك حادثه ابدی و جاودانی است.
- درس 98: پیامبر اسلام امام را تعیین می کند (5)  
 حدیث غدیر.  
 مفاد حدیث غدیر.  
 اینك برخی از شواهد.
- درس 99: امامان دوازده گانه در احادیث اسلامي.  
 درس 100: سکوت شکوهمند امام علی(ع)  
 عقده ها و کینه هاي دیرینه.  
 اتحاد مسلمانان.

---

### درس 95: پیامبر اسلام، امام را تعیین می کند (2)

- حدیث ثقلین.  
 حدیث ثقلین (1) از احادیث متواتر اسلامي است که علما و دانشمندان، آن را از پیامبر گرامی نقل کرده اند. مراجعه به اسناد و روایات این حدیث، صدور حدیث را از پیامبر گرامی قطعی می سازد و هیچ فردی هرچه هم دیرباور باشد نمی تواند در صحت و استواری آن به خود شك و تردید راه دهد.  
 بررسی سند حدیث.  
 استدلال با این حدیث، در گرو این است که صحت و استواری سند آن برای ما ثابت گردد، از این رو به نقل قسمتی از اسناد آن می پردازیم.

مرحوم سید هاشم بحرینی در کتاب نفیس خود غایه المرام حدیث یاد شده را از دانشمندان اهل تسنن به 39 طریق نقل می کند، هم چنان که این حدیث را از طریق شیعه به 82 طریق نقل می نماید.

و در تعالیق احقاق الحق، با تتبع زاید الوصفی مسانید و مراسیل حدیث از کتاب های دانشمندان سنی با تعیین شماره جلد و شماره صفحه کتاب نقل شده است. علاقه مندان می توانند به جلد 9 صفحه 375 309 مراجعه کنند و ما برای رعایت اختصار از نقل آن خود داری می کنیم. و نیز از سوی (دارالتقریب بین المذاهب الاسلامیه) رساله ای پیرامون اسناد و متون حدیث (تقلین) منتشر گردیده که حاکی از صحت و تواتر حدیث مذکور می باشد. (2)

دانشمند بزرگ شیعه، مرحوم میرحامد حسین هندی، که در سال 1306 هجری قمری درگذشته است این حدیث را از قریب به 200 دانشمند سنی از قرن دوم تا سیزدهم هجری قمری نقل کرده است. مجموع تحقیقات وی درباره سند و دلالت حدیث، در شش جلد به چاپ رسیده است که علاقه مندان می توانند با مراجعه به آنها از اهمیت این حدیث آگاه گردند.

و هرگاه تعداد راویان حدیث از طریق شیعه و نیز کتاب های شیعه را که این حدیث در آنها آمده است در نظر بگیریم در این موقع حدیث در عالی ترین درجه اعتبار و تواتر قرار می گیرد، که برای آن مانندی جز حدیث غدیر و حدیث منزلت نمی توان یافت.

اینک متن حدیث:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي، أَهْلَ بَيْتِي، مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا وَ أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ؛

من در میان شما دو امانت نفیس و گرانبها می گذارم: یکی کتاب خدا و دیگری عترت من است شما مادامی که به این دو تمسک جوید گمراه نمی شوید و این دو هیچ گاه از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند.

بررسی مفاد حدیث:

دقت در مفاد حدیث تقلین به روشنی می رساند که عترت پیامبر از لغزش و خطا تا چه رسد به معصیت و گناه مصون است، زیرا چیزی که تا روز رستاخیز پیوند ناگسستنی با قرآن دارد، باید همانند آن از خطا و اشتباه مصون باشد.

به عبارت دیگر، از این که امت اسلامی تا روز رستاخیز که روز ملاقات دو یادگار با پیامبر گرامی است باید به قرآن و عترت چنگ زنند و متمسک شوند، می توان فهمید که این دو حجت الهی و دو یادگار پیامبر پیوسته از خطا و اشتباه مصون و از هر نوع کجی و نافرمانی به دورند، زیرا هرگز نمی توان تصور کرد که خداوند، اطاعت بنده عاصی و گنهکار را بر ما واجب کند یا این که میان گروه خطاکار و قرآن، پیوند ناگسستنی افکند و تنها، گروهی می توانند شایستگی هم ردیفی با قرآن را داشته باشند که پاک و پیراسته از لغزش، گناه، خطا و اشتباه باشند و اگر عترت، معصوم نباشد، در این صورت ممکن است عترت سخنی بگوید و قرآن سخنی دیگر؛ در این صورت، تلازم میان آنها که حدیث حاکی از آن است از میان می رود.

یکی از شرایط مهم امامت و پیشوایی، همان عصمت از گناه و مصونیت از اشتباه است و از طریق عقل، لزوم چنین حالت، در پیشوایان آسمانی به ثبوت رسیده است، بنابراین حدیث به روشنی گواهی می دهد که عترت پیامبر گرامی همانند قرآن از هر عیب، نقص، اشتباه و خطایی منزّه است و چون پیروی از آنان واجب است باید از معصیت و گناه معصوم باشند.

درس 96: پیامبر اسلام امام را تعیین می کند (3)

حدیث سفینه نوح.

حدیث (سفینه) نیز از احادیث متواتر اسلامی است که پس از حدیث های غدیر، منزلت و تقلین از جایگاه ویژه ای برخوردار است.

بررسی سند حدیث:

این حدیث از نظر سند نیز همانند احادیث گذشته دارای استواری و استحکام خاصی است، به گونه ای که در میان محدثان اسلامی شهرت به سزایی دارد. کافی است که بدانیم میرحامد حسین مؤلف عیقات الانوار آن را از نود دانشمند اسلامی که همگی از مشاهیر اهل تسنن بودند، نقل کرده است. مرحوم سید هاشم بحرینی، این حدیث را با یازده سند از دانشمندان سنی و با 39 طریق از دانشمندان شیعه نقل می کند.

اینک متن حدیث:

پیامبر گرامی فرمود:

إِنَّ مَثَلَ أَهْلِ بَيْتِي فِي أُمَّتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجِيَ وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ؛

مقام و موقعیت اهل بیت من در میان امت، مانند کشتی نوح است، هر کس سوار آن کشتی شد نجات یافت و هر کس ترک گفت، غرق گردید.

سليم بن قيس، مي گويد: در موقع حج در مکه بودم، ديدم که ابوذر غفاری، حلقه در کعبه را گرفته و با صدای بلند مي گويد: اي مردم! هر کس مرا مي شناسد که مي شناسد و هر کس مرا نمي شناسد من خود را معرفي مي کنم. من جندب بن جناده، ابوذر غفاري هستم، اي مردم! از پيامبر شما شنيدم که فرمود: اهل بيت من، در ميان قوم خود همانند کشتي نوحند، هرکس بر کشتي سوار شد، نجات يافت و هرکس آن را ترک گفت غرق شد. (3).

بررسي مفاد حديث.

از اين که حديث، مقام و موقعيت عترت را با ترسيم مثال (کشتي نوح) بيان کرده است معلوم مي شود که پيروي از آنان مايه نجات و مخالفت آنها مايه نابودي است. اکنون بايد ديد که آیا مفاد حديث اين است که بايد تنها در مسائل عبادي و مانند آن از آنان پيروي کرد و در مسائل سياسي و اجتماعي نظر، رأي و گفتار آنان را کنار گذارد، يا اين که در تمام اين موارد بايد از آنان پيروي کرد و سخن آنان را بدون استثنا از صميم دل پذيرفت.

کساني که مي گويند: پيروي از آنان مخصوص به احکام عبادي دين است، بدون دليل، موضوع پيروي را محدود کرده از وسعت آن مي کاهند، در حالي که در حديث چنين قيد و شرطي وجود ندارد. بنا بر اين، حديث سفينه همانند ديگر احاديثي که در اين زمينه وارد شده است، گواه بر تعيين آنان براي امامت امت اسلامي است و به خوبي دلالت مي کند که جز آنان هيچ کس براي اين مقام لياقت ندارد. گذشته از اين، حديث ياد شده روشن ترين گواه بر عصمت و مصونيت آنان از خطا و اشتباه و لغزش و گناه است، زيرا يك فرد خطاکار و يا گنهکار که خود بر لب پرت گاه سقوط و در وادي نابودي است، چگونه مي تواند ناجي ديگران و هادي گمراهان گردد.

هرگاه يك نفر با کمال بي غرضي و بي نظري، بدون پيش داوري، در مضامين احاديث سه گانه اي که ياد شد دقت کند، خواهد يافت که پيامبر گرامي خلأ مقام و منصب رهبري را با تعيين رهبراني پر کرده است و امت را به پيروي از افراي معين رهبري نموده است.

در حديث نخست، امام علي(ع) را بسان هارون معرفي کرده، در حديث دوم بين عترت و کتاب، پيوند و هم بستگي برقرار نموده و در اين حديث، آنان را به سفينه نوح تشبيه کرده است.

آيا با چنين نصوص روشن، امت حق داشتند که در سقيفه گرد هم آيند و براي خود رهبري انتخاب کنند، يا مي بايست به آنان رجوع مي کردند و در تمام موضوعات از آنان الهام مي گرفتند.

آيا صحيح است که امت اسلامي در غياب پيامبر، هارون امت را کنار بگذارد و براي خود رهبر ديگري بينديشد.

آيا صحيح است که امت اسلامي، عترت معصوم و هم سنگ قرآن را عقب بزند و در احکام حلال و حرام، اصول و فروع به واصل بن عطاء معتزلي، ابوالحسن اشعري، ابوحنيفه، شافعي، مالک و احمد حنبل مراجعه کنند با اين که براي حجيت آرا و افکار آنان هيچ دليل صحيحي در دست نيست اکنون که موضوع رهبري سياسي عترت سپري گرديده است، اگر بحث در اين که چه کسي لازم بود رهبري سياسي امت را پس از پيامبر به دست بگيرد به گفته برخي از دانشمندان اهل تسنن بحث مفيد و سودمندي نباشد، ولي يك بحث، ضروري و حياتي است و آن اين که اگر چه امت از رهبري سياسي پيشوايان معصوم محروم گرديده اند، ولي مي توانند در معارف، اصول، آشنائي به حلال و حرام، احکام و فروع اسلام، از تعاليم جامع و گسترده آنان بهره مند گردند و به جاي رجوع به افراي که براي حجيت قول آنان از کتاب و سنت دليل محکم و استواري نيست به عترت پيامبر رجوع کرده و بر کشتي نجات امت سوار گردند و از اين راه، وحدت اسلامي، وحدت ديني و مکتبي را حفظ و به بقاي آن کمک کنند.

به عبارت روشن تر ما اين بحث را که رهبري سياسي پس از پيامبر گرامي بر عهده چه کسي بود فعلاً کنار مي گذاريم، ولي يك بحث لازم ديگر را مطرح مي کنيم و آن اين که مسلمانان در آگاهي از اصول، فروع، معارف و احکام، به چه مقامي بايد رجوع کنند آيا به دنبال مکتب هاي اعتزالي و اشعري بروند و احکام را از پيشوايان چهارگانه اهل تسنن بگيرند، يا اين که از عترت پيامبر و هم وزن و هم رديف قرآن اخذ کنند.

پيامبر گرامي تکليف همه امت را حتي در اين زمان روشن کرده و باب عذر را به روي همه بسته است و با وجود چنين احاديثي، مراجعه به غير از امامان معصوم هرگز صحيح نيست.

اگر سران علمي و فکري اسلامي، تعصب هاي خشک را کنار بگذارند و مغزها و اندیشه هاي خود را از پيش داوري ها شستشو دهند و اين احاديث متواتر اسلامي را مورد تجزيه و تحليل قرار دهند و در رأي و سخن و ابراز نظر، شجاعت به خرج دهند، و امت اسلامي را به مکتب اهل بيت ارجاع دهند ثمره وحدت و يگانگي را خواهند چيد.

شيخ محمود شلتوت، که شيخ دانشگاه از هر مصر بود، گامي به پيش نهاد و مذهب شيعه را در رديف مذاهب چهارگانه ديگر معرفي کرد. حالا نوبت انديشمندان حر و آزادمندان ديگر فرا رسیده است که گام هاي ديگري در اين راه بردارند و به حکم اين احاديث، همه امت را در تعاليم و احکام به سوي عترت سوق دهند.

و این که در درس های اول یادآور شدیم که بحث های مربوط به امامت می تواند عامل وحدت و آفریننده اتحاد و اتفاق باشد مقصود همین است.

#### درس 97: پیامبر اسلام امام را تعیین می کند (4)

حدیث غدیر.

پیامبر گرامی اسلام در سال دهم هجری، برای تعلیم مراسم حج به مکه عزیمت کرد. این بار انجام این فریضه با آخرین سال عمر پیامبر عزیز مصادف گردید و از این جهت آن را (حجة الوداع) نامیدند. افرادی که به شوق هم سفری یا آموزش مراسم حج در رکاب وی بودند تا 120 هزار تخمین زده شده اند. مراسم حج به پایان رسید. پیامبر راه مدینه را در پیش گرفت و گروه انبوهی او را بدرقه کردند و جز کسانی که در مکه به او پیوسته بودند، همگی در رکاب او بودند. کاروان به سرزمینی به نام (غدیرخم) که در چند کیلومتری (حجفه) قرار دارد، رسید، ناگهان فرشته وحی فرا رسید و به پیامبر فرمان توقف داد و پیامبر نیز دستور داد همه از حرکت باز ایستند تا دیگران نیز که از قافله عقب افتاده اند فرا رسند. کاروانیان از توقف نابه هنگام پیامبر در این منطقه داغ و بی آب، آن هم در نیمه روز که آفتاب، بس سوزنده و زمین تفتیده بود، در شگفت ماندند.

مردم زیر لب می گفتند: فرمان بزرگی از جانب خدا رسیده است و در اهمیت فرمان، این اندازه بس که به پیامبر مأموریت داد که در این شرایط نامساعد، همه مردم را از حرکت باز دارد تا فرمان خدا را ابلاغ کند.

دیری نیابید که فرمان خدا برای رسول گرامی طی آیه زیر بیان گردید:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ، وَأَذِيعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ؛ (4)

ای پیامبر! آنچه را از پروردگارت بر تو فرود آمده برسان و اگر نرسانی رسالت خدای را به جا نیاورده ای و خداوند تو را از گزند مردم حفظ می کند.

دقت در مضمون آیه ما را به نکات زیر هدایت می کند:

اولاً، فرمانی که پیامبر برای ابلاغ آن مأموریت پیدا کرده بود، آن چنان خطرناک و عظیم بود که هرگاه بر فرض محال در رساندن آن خوف و ترسی به خود راه می داد و آن را ابلاغ نمی کرد، رسالت خود را انجام نداده بود، به عبارت دیگر مقصود از (ما أنزل إليك؛ چیزی که بر تو نازل گردید) نمی تواند مجموع آیات قرآن و دستورهای اسلامی باشد، زیرا ناگفته پیداست که هرگاه پیامبر مجموع دستورهای الهی را ابلاغ نمی کرد، رسالت خود را انجام نداده بود و یک چنین امر بدیهی نیاز به گفتن و نزول آیه ندارد، بلکه مقصود از آن، ابلاغ موضوع خاصی است که ابلاغ آن مکمل رسالت شمرده می شود و تا ابلاغ نگردد وظیفه خطیر رسالت انجام نمی گیرد.

بنابراین باید مورد مأموریت یکی از اصول مهم اسلامی باشد که با دیگر اصول و فروع اسلامی پیوستگی داشته باشد و مانند یگانگی خدا و رسالت خود پیامبر امر خطیری شمرده شود.

ثانیاً، از نظر محاسبات اجتماعی، پیامبر احتمال می داد که در طریق انجام این مأموریت، ممکن است از جانب مردم آسیبی به او برسد و یا او را در این انتصاب به فامیل گرایی متهم کنند و خداوند در این باره می فرماید:

وَأَذِيعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ؛

و خداوند تو را از گزند مردم حفظ می کند.

اکنون باید دید در میان احتمالاتی که مفسران اسلامی در تعیین موضوع این مأموریت گفته اند، کدام به مضمون آیه نزدیک تر است.

محدثان شیعه و هم چنین سی تن از محدثان اهل تسنن می گویند: آیه در روز عید غدیرخم نازل گردید، روزی که خدا به پیامبر مأموریت داد که علی(ع) را به عنوان مولای مؤمنان معرفی کند.

ولایت و جانشینی امام، از موضوعات خطیر و پراهمیت بود که جا داشت ابلاغ آن مکمل رسالت و خود داری در بیان آن، مایه نقص در امر رسالت شمرده شود.

هم چنین جا داشت که پیامبر گرامی از نظر محاسبات اجتماعی، خوف و رعبی به خود راه دهد، زیرا وصایت و جانشینی شخصی مانند علی(ع) که بیش از 33 سال از عمر او نگذشته بود بر گروهی که به مراتب از نظر سن و سال، از او بزرگ تر بودند، بسیار سخت و دشوار بود. گذشته بر این، خون بستگان همین افراد که دور پیامبر را گرفته بودند، در صحنه های نبرد با شمشیر علی(ع) ریخته شده بود و حکومت چنین فردی بر آنها بسیار گران بود.

علاوه بر این، علی(ع) پسر عموی پیامبر و داماد وی بود. تعیین چنین فردی برای خلافت در نظر افراد کوتاه بین، سبب می شد که آن را به یک نوع تعصب فامیلی حمل کنند و به صورت غیر صحیح تفسیر نمایند.

ولی علی رغم این زمینه های نامساعد، اراده حکیمانه خداوند بر این تعلق گرفت که پایداری اسلام را با نصب یک جانشین، تضمین کند و رسالت جهانی پیامبر خویش را با تعیین رهبر و راهنما تکمیل گرداند.



واقعه غدیر يك حادثه ابدی و جاودانی است.

آفتاب داغ و سوزاننده نیم روز هیجدهم ماه ذی الحجه بر سرزمین غدیر خم به شدت می تابید و دشت و دمن را با اشعه خود گرم و سوزان ساخته بود و گروه انبوهی که تاریخ، تعداد آنها را از هفتاد هزار تا 120 هزار ضبط کرده است، در آن نقطه به فرمان پیامبر خدا فرود آمده بودند و در انتظار حادثه تاریخی آن روز، به سر می بردند و از شدت گرما يك طرف عبا را زیر پا و طرف دیگر را روی سر قرار داده بودند.

در این لحظات حساس طنین اذان نماز ظهر، سراسر بیابان را فرا گرفت و ندای تکبیر بلند شد و مردم خود را برای ادای نماز ظهر آماده کردند و پیامبر نماز ظهر را با آن اجتماع پرشکوه که هرگز سرزمین غدیر، نظیر آن را به خاطر نداشت برگزار کرد، سپس به میان جمعیت آمد و روی نقطه بلندی که از جهاز شتران ترتیب یافته بود، قرار گرفت و با صدای بلند خطابه ای ایراد کرد که ترجمه اجمالی آن این است:..

ستایش از آن خداست، از او یاری می طلبیم و به او ایمان داریم و بر او توکل می کنیم و از شر نفس های خویش و بدی کردارهای خود به خدایی که جز او برای گمراهان هادی و راهنمایی نیست پناه می بریم؛ به خدایی که هرکس را هدایت نمود برای او گمراه کننده ای نیست. گواهی می دهیم که جز او خدایی نیست و محمد بنده خدا و فرستاده اوست.

هان! ای مردم!... من نزدیک است که دعوت حق را لبیک بگویم و از میان شما بروم و من مسؤولم و شما نیز مسؤولید، درباره من چه می گوید.

گفتند: گواهی می دهیم که تو آیین خدا را تبلیغ نمودی و به ما خیر خواهی و نصیحت کردی و در این راه کوشش نمودی. خداوند به تو پاداش نیک بدهد.

پیامبر: وقتی سکوت و آرامش بر آن جمعیت حکم فرما شد آیا شما گواهی نمی دهید که معبودی جز خدا نیست و محمد بنده خدا و پیامبر اوست، بهشت و دوزخ و مرگ حق است، و روز رستاخیز بدون شك فرا خواهد رسید و خداوند افرادی را که در دل خاك پنهان شده اند، زنده خواهد کرد.

گفتند: چرا، چرا، گواهی می دهیم.

پیامبر: من در میان شما دو چیز گرانبها و سنگین به یادگار می گذارم، چگونه با آنها معامله خواهید کرد.

یکی از مردم پرسید: مقصود از این دو چیز گرانبها چیست.

پیامبر گفت: ثقل اکبر، کتاب خداست که يك طرف آن در دست خدا و طرف دیگر آن در دست شماست، به کتاب خدا چنگ زنی تا گمراه نشوید؛ ثقل اصغر، عترت و اهل بیت من است، خدایم به من خیر داده است که دو یادگار من تا روز رستاخیز، از هم جدا نمی شوند. هان! ای مردم! برکتاب خدا و عترت من سبقت و پیشی نگیرید و از آن دو، عقب نمانید تا نابود نشوید.

در این موقع، پیامبر دست علی(ع) را گرفت و بالا برد و همه جمعیت، علی را در کنار پیامبر دیدند (و فهمیدند که مقصود از این اجتماع، حادثه ای است که مربوط به علی(ع) می باشد، همگی با ولع خاصی آماده شدند که به سخنان پیامبر گوش فرا دهند).

پیامبر: هان! ای مردم! کیست که بر مؤمنان، از خود آنها اولی است.

گفتند: خداوند و پیامبر او بهتر می دانند.

پیامبر گفت: خداوند مولای من و من مولای مؤمنان هستم و بر آنها از خودشان اولی هستم. هان! ای مردم!

هر کس که من مولای او هستم، علی مولای اوست، و این جمله را سه بار تکرار کرد. (5)

سپس گفت: پروردگارا! دوست بدار کسی را که علی را دوست بدارد و دشمن بدار کسی را که علی را دشمن بدارد، خدایا! یاران علی را یاری کن و دشمنان او را خوار و ذلیل نما، پروردگارا! علی را محور حق قرار بده.

این جمله را بیان کرد و سپس فرمود: لازم است حاضران به غایبان خبر دهند و دیگران را از این حادثه مطلع سازند.

هنوز اجتماع پرشکوه، به حال خود برپا بود که فرشته وحی فرود آمد و به پیامبر گرامی بشارت داد که خداوند امروز آیین خود را تکمیل نمود و نعمت خویش را بر جامعه با ایمان ارزانی داشت:..

الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْاِسْلَامَ دِينًا. (6)

در این لحظه صدای تکبیر پیامبر بلند شد و گفت:..

خدا را سپاسگزارم که آیین خود را کامل گردانید و نعمت خود را به پایان رسانید و از رسالت من و ولایت علی(ع) پس از من خشنود گشت.

پیامبر از جایگاه خود پایین آمد و یاران او دسته دسته به علی(ع) تبریک گفتند و او را مولای خود و مولای هر مرد و زن با ایمان می خواندند.

در این موقع (حسن بن ثابت) شاعر رسول خدا برخاست و این پدیده تاریخی را در قالب شعر ریخت که ما از اشعار او فقط دو بیت را نقل می کنیم:..

فَقَالَ لَهُ فَمَ بِأَعْلَى قَائِنِي

رَضِيئُكَ مِنْ بَعْدِي إِمَامًا وَ هَادِيًا.

فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا وَلِيُّهُ

فَكُونُوا لَهُ أَتْبَاعَ صِدْقٍ مَوْلِيَا.

پیامبر به وی فرمود: برخیز که من تو را برای پیشوایی مردم و راهنمایی آنان پس از خود برگزیدم، هرکس که من مولای او هستم، علی نیز مولای اوست. مردم! بر شما لازم است از پیروان راستین و دوست داران واقعی علی باشید.

آن چه نگارش یافت، خلاصه این واقعه تاریخی است که در مدارک دانشمندان اهل تسنن وارد شده و در کتاب های شیعه این واقعه گسترده تر از این، بیان گردیده است.

## درس 98: پیامبر اسلام امام را تعیین می کند (5)

حدیث غدیر.

مفاد حدیث غدیر.

حادثه غدیر، حادثه قطعی تاریخی است که شك و تردید در آن همانند شك و تردید در امور بدیهی است و در میان احادیث اسلامی کمتر حدیثی از نظر تواتر و قطعی بودن به پایه آن می رسد.

بنابراین درباره سند آن بحث و گفتگو نمی کنیم، بلکه در این بخش کوشش می کنیم که مفاد آن را روشن سازیم. کلید فهم حدیث این است که معنای (مولی) را که در جمله (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ) وارد شده است بفهمیم و با فهم معنای این لفظ، مفاد حدیث روشن خواهد شد. برای آگاهی از مفاد حدیث باید در دو مقام به بحث و گفتگو بپردازیم.

الف) آیا در لغت عرب، لفظ (مولی) به معنای (اولی) و (ولی) آمده است.

ب) بر فرض صحت چنین معنایی، آیا مقصود از (مولی) در حدیث همان (اولی) و (ولی) است.

اینک بحث نخست.

روشن ترین گواه بر این که لفظ (مولی) در قرآن به معنای (اولی) آمده است، آیات قرآن است که به نقل برخی اکتفا می کنیم:

قَالِيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوِيَكُمْ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَ بئسَ المصير؛ (7)

امروز (روز رستاخیز) نه از شما فدیة ای و عوضی پذیرفته می شود و نه از کسانی که کفرورزیده اند و جایگاه شما آتش است و آن برای شما اولی و سزاوارتر است و چه بازگشت گاه بدی است.

مفسران بزرگ اسلامی می گویند: لفظ مولی، در این آیه به معنای (اولی) است؛ زیرا برای این افراد بر اثر اعمال ناشایستی که مرتکب شده اند، چیزی از آتش اولی و سزاوارتر نیست.

يَدْعُوا لِمَنْ ضَرَّهُ اَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ، لِبئسَ المولى وَ لبئسَ العشير؛ (8)

او کسی (بت) را می خواند که ضرر او از سودش نزدیک تر است چه بد ولی و مصاحب بدی است.

در این آیه، به گواهی مضمون خود آن و آیات ما قبلش که مربوط به مشرکان و بت پرستان است لفظ (مولی) به معنای (اولی) و یا به عبارت دیگر، اخذ ولی است؛ زیرا گروه بت پرست به اصنام به عنوان ولی توجه کرده و آنها را ولی خود می خواندند.

این دو آیه و آیات دیگر که از نقل آنها خود داری می گردد، به طور اجمال ثابت می کنند که یکی از معانی (مولی) همان (اولی) و (ولی) است.

اکنون وقت آن رسیده که درباره مقصود از (مولی) در حدیث بحث کنیم، و ببینیم که مقصود از جمله (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ) چیست آیا هدف همان (اولی به نفس) و یا (اولی به اطاعت) است که نتیجه ولایت مطلقه شخصی بر انسان است یا مفاد حدیث چیزی غیر از این است، هم چنان که برخی تصور کرده اند که مولی در حدیث به معنای دوست و ناصر و امثال اینهاست.

قراین فراوانی گواهی می دهند که مقصود از مولی همان معنای نخستین است که علما و دانشمندان، از آن به ولایت مطلقه تعبیر آورده اند و قرآن مجید درباره خود پیامبر می فرماید:

الَّذِي اُولِي بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ؛ (9)

پیامبر نسبت به جان مؤمنان از خود آنها اولی و سزاوارتر است.

کسی که از جان خود انسان بر انسان گرامی تر، شایسته تر و سزاوارتر است، طبعاً نسبت به مال او نیز چنین خواهد بود و هر فردی که از خود انسان نسبت به جان و مال او اولی باشد، باید دارای ولایت مطلقه ای نسبت به چنین افراد باشد و از همین جهت باید تمام اوامر او را مو به مو اجرا کرد و از آن چه او نهي می کند، خود داری نمود.

این مقام و منصب برای پیامبر گرامی از سوی خدا داده شده است و هرگز خود او ذاتاً دارای چنین مقامی نبوده است. بنابراین خداست که او را بر جان و مال افراد با ایمان مسلط کرده است و دست او را در هر نوع امر و نهی بازگذاشته است و تخلف از دستور او را يك نوع سرپیچی از دستور خدا دانسته است.

هرگاه با دلایل قطعی ثابت کردیم که مولی در این حدیث به معنای (اولی) است، طبعاً امیرمؤمنان علی(ع) دارای همان مقام خواهد بود که پیامبر گرامی به نص آیه شریفه دارا بوده است و چنین اولویت مطلقه در جان و مال، لازمه مقام رسالت و امامت است، ولی از آن جا که به دلیل خاتمیت، باب نبوت و رسالت به روی بشر بسته شده است، طبعاً امام علاوه بر این مقام، دیگر مناصب پیامبر را نیز داراست و در عصر خود، پیشوای امت و رهبر جامعه و اولی به تصرف در جان و مال مردم است، و این همان مقام شامخ و رفیع امامت است که گاهی به آن، ولایت الهیه ولایتی که از جانب خداوند به افراد خاصی در مقیاس وسیعی عطا می گردد گفته می شود.

هم اکنون به بیان قراین و شواهدی می پردازیم که به روشنی ثابت می کند که مقصود از مولی در حدیث جز همان (اولی به تصرف) در تمام شؤون چیز دیگری نیست.

اینک برخی از شواهد.

1. در روز واقعه تاریخی غدیر، حسّان بن ثابت شاعر رسول خدا با کسب اجازه از پیامبر برخاست و مضمون کلام پیامبر را در قالب شعر ریخت و این مرد فصیح و بلیغ و آشنا به رموز زبان عرب به جای لفظ (مولی) کلمه امام و هادی را به کار برد و گفت:..

فَقَالَ لَهُ فَمَ بِأَعْلَى قَائِنِي

رَضِيئِكَ مِنْ بَعْدِي إِمَامًا وَ هَادِيًا.

چنان که روشن است وی از لفظ (مولی) که در کلام پیامبر بود، جز مقام امامت، پیشوایی، هدایت و رهبری امت، چیز دیگری تلقی نکرده است.

نه تنها حسّان از لفظ (مولی) این معنا را برداشت کرده است، بلکه پس از وی شعراي بزرگ اسلامي که بیشتر آنان از ادبا و شعراي درجه يك جامعه عربي بودند و برخي نیز استادان زبان عرب به شمار می رفتند، همگی از این لفظ همان معنا را فهمیده بودند که حسّان فهمیده بود و جز موضوع امامت و پیشوایی امت، چیز دیگری به فکر آنان نرسیده بوده است.

2. امیر مؤمنان در اشعار خود که برای معاویه نوشته، درباره حدیث غدیر چنین می گوید:..

وَ أَوْجَبَ لِي وَ لَأَيْتَهُ عَلَيَّكُمْ

رسول اذ يوم غدیر خم...

پیامبر خدا ولایتش را برای من بر شما در روز غدیر واجب ساخت.

چه شخصی بالاتر از امام، حدیث را برای ما تفسیر کند و بفرماید که پیامبر خدا روز غدیر خم، ولایت مرا بر شما واجب ساخت، آیا این تفسیر نمی رساند که به اندیشه همه حاضران واقعه غدیر، جز امامت و رهبری اجتماعی، مطلب دیگری خطور نکرد.

3. قرآینی در خود حدیث و در خطبه آن وجود دارد که همگی گواهی می دهند مقصود از (مولی) اثبات امامت و اولویت بر جان و مال است. اینک ما این قراین و شواهد را در این جا منعکس می کنیم:..

گواه نخست) پیامبر پیش از ورود به متن حدیث فرمود: (الستُّ اُولي بكم من انفسكم).

در این جمله، پیامبر لفظ (اولی به نفس) به کار برده و از همه مردم اولویت خود را نسبت به جان آنان اقرار گرفته است سپس بلافاصله فرمود (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ).

هدف از تقارن این دو جمله چیست، آیا جز این است که می خواهد همان مقامی را که خود پیامبر به نص قرآن دارد، برای علی(ع) نیز ثابت کند در نتیجه معنای حدیث این می شود: (هر کس من نسبت به او اولی هستم، علی نیز نسبت به او اولی است) و هرگاه مقصود، دوستی و نصرت فردی از مسلمانان است، چگونه با ایجاب مودت و دوستی علی و نصرت او دین خدا تکمیل گردید و نعمت او به پایان رسید روشن تر از همه این که می گوید: خداوند به رسالت من و ولایت علی(ع) راضی گردید.

اگر مقصود پیامبر جز این بود، دیگر دلیلی نداشت برای اولویت خود از مردم اقرار بگیرد.

گواه دوم) پیامبر در آغاز سخن، از مردم به سه اصل مهم اسلامی اقرار گرفت و فرمود:..

الستُّم تَشْهَدُونَ أَن لا إِلَهَ إِلاَّ أَنَا، وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَ النَّارَ حَقٌّ.

هدف از این اقرارگیری چیست، آیا جز این است که می خواهد ذهن مردم را آماده کند تا مقام و موقعیتی را که بعداً برای علی ثابت خواهد کرد بسان اصول پیشین تلقی نمایند و بدانند که اقرار به ولایت و خلافت وی، در ردیف اصول سه گانه ای است که همگی به آن اقرار و اعتراف دارند اگر مقصود از (مولی) دوست و ناصر باشد، در این صورت رابطه جمله ها به هم می خورد و کلام، بلاغت و استواری خود را از دست می دهد، زیرا اولاً، علی(ع) منهای مقام ولایت، يك فرد مسلمان برجسته بود که در جامعه آن روز پرورش یافته بود و

لزوم دوستی با افراد با ایمان تا چه رسد نسبت به مؤمنی مانند علی امر مخفی و پنهانی نبود که پیامبر، آن را در اجتماع بزرگ اعلام بفرماید.

ثانیاً، این مسأله این قدر هم اهمیت نداشت که در ردیف اصول سه گانه قرار بگیرد. گواه سوم) پیامبر در آغاز خطابه خود، از مرگ و رحلت خویش سخن می گوید و می فرماید:

(إني أوشك أن ادعي فاجبت) (10)

این جمله حاکی از آن است که پیامبر می خواهد برای پس از مرگ خود چاره ای بیندیشد و خلئی را که از رحلت آن حضرت پدید می آید پرکند. آن چه می تواند چنین خلئی را پر کند، تعیین امام و رهبری است که زمام امور را پس از رحلت پیامبر به دست بگیرد، نه مودت و دوستی يك فرد و یا نصرت و كمك به او.

گواه چهارم) پیامبر پس از جمله (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ ... ) چنین فرمود:

(إذ أَكْبَرُ عَلَيَّ إِكْمَالُ الدِّينِ وَ إِتْمَامُ النِّعْمَةِ وَ رِضَى الرَّبِّ بِرِسَالَتِي وَ الْوَالَايَةَ لِعَلَىٍّ مِنْ بَعْدِي) (11)

هرگاه مقصود، دوستی و نصرت فردی از مسلمانان است، چگونه با ایجاب مودت و دوستی علی و نصرت او دین خدا تکمیل گردید و نعمت او به پایان رسید روشن تر از همه این که می گوید: خداوند به رسالت من و ولایت علی(ع) راضی گردید.

گواه پنجم) چه گواهی روشن تر از این که عمر و ابوبکر و گروه بی شماری از یاران رسول خدا پس از فرود آمدن وی از منبر خطابه، همگی به علی تبریک گفته و موضوع تهنیت تا وقت نماز مغرب ادامه داشت و عمرو ابوبکر از نخستین افرادی بودند که به امام این چنین تهنیت گفتند: هَنِيئًا لَكَ يَا عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ أَصْبَحْتَ وَأَمْسَيْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ. (12)

علی(ع) در آن روز چه مقامی به دست آورد که شایسته چنین تبریکی گردید، آیا جز مقام زعامت و رهبری امت، کسی شایسته چنین تهنیت هست.

گواه ششم) هرگاه مقصود، همان ماتب دوستی علی بود، دیگر لازم نبود که این مسأله در چنین هوای گرم مطرح گردد و برای اعلام این دوستی يك کاروان صد هزار نفری را از رفتن باز دارد و مردم را روی ریگ ها و سنگ های داغ و تقطیده بیابان (جحفه) بنشانند و خطابه ای مفصل بخوانند.

## درس 99: امامان دوازده گانه در احادیث اسلامی

پیامبر گرامی اسلام خاندان خود را همانند سفینه نوح معرفی کرد و در حدیث دیگری آنان را یکی از دو (ثقل) خواند که باید تا روز رستاخیز به آنها تمسك جست.

در احادیث دیگر، اهل بیت و عترت خود را به دوازده خلیفه و جانشین تقسیم کرده و از وسعت مفهوم این دو لفظ (اهل بیت و عترت) کاسته است و از این طریق روشن ساخته است که مقصود وی از آن دو لفظ، مطلق خاندان وی نیست بلکه گروه انگشت شماری هستند که جانشین او می باشند و عزت دین به پیروی از آنان بستگی دارد.

در این که پیامبر گرامی، خلفای خود را دوازده نفر معرفی و معین کرده است، در میان محدثان اسلامی اختلافی نیست؛ زیرا روایات آن به اندازه ای است که نمی توان در صحت آنها شك و تردید کرد.

مهم این است که این دوازده نفر را به خوبی بشناسیم و در امور دینی و اجتماعی از آنان پیروی کنیم. اختلاف ما و محدثان اهل سنت، در تعیین مصداق این دوازده نفر است که عزت دین به آنها بستگی دارد، زیرا آنان می خواهند این لفظ را بر جنایت کاران بنی امیه و بنی عباس تطبیق دهند. این تطبیق علاوه بر این که با متن روایات سازگار نیست با تاریخ نیز مطابقت ندارد، زیرا اولاً، پیامبر این خلفای دوازده گانه را مایه عزت دین و سربلندی مسلمانان معرفی می کند و هیچ گاه یزیدها، مروان ها، عبدالملک ها و سفاح ها که دستشان تا مرفق در خون مسلمانان فرورفته بود مایه عزت و سربلندی مسلمانان نبودند، بلکه مایه ننگ تاریخ اسلام و بشریت به شمار می رفتند و ثانیاً، تعداد این جنایت کاران از دوازده نفر متجاوز است و به هیچ گونه ای نمی توان احادیث خلفای دوازده گانه را بر آنان تطبیق کرد.

در این جا ما به نقل دو حدیث اکتفا می کنیم:

الف) حدیث جابر که با هفت عبارت نقل شده؛

ب) حدیث ابن مسعود.

1. عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمْرَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ، يَقُولُ: يَكُونُ اثْنَا عَشَرَ أَمِيرًا. فَقَالَ: كَلِمَةً لَمْ أَسْمَعْهَا. فَقَالَ أَبِي: إِنَّهُ قَالَ: كَلِمَةٌ مِنْ فَرِيشٍ؛ (13)

جابر می گوید: با پدرم، بر پیامبر وارد شدیم شنیدم می گوید: این امر به پایان نمی رسد تا دوازده خلیفه در میان آنان به سر ببرد. سپس سخنی دیگر گفت که من نشنیدم. به پدرم گفتم: چه گفت گفت: فرمود: همگی از قریشند.

2. عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمْرَةَ، دَخَلَتْ مَعَ أَبِي عَلِيٍّ النَّبِيِّ، فَسَمِعَهُ يَقُولُ: إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَنْقُضِي، حَتَّى يَمُضِيَ فِيهِمْ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً، ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلَامِ حَفِيٍّ عَلِيٍّ. فَقُلْتُ لِأَبِي: مَا قَالَ قَالَ: قَالَ: كَلُّهُمْ مِنْ فُرَيْشٍ؛ (14)

جابر می گوید: با پدرم، بر پیامبر وارد شدم شنیدم می گوید: این امر به پایان نمی رسد تا دوازده خلیفه در میان آنان به سر ببرد، سپس سخنی دیگر گفت که من نشنیدم، به پدرم گفتم: چه گفت گفت: فرمود: همگی از قریشند.

3. عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمْرَةَ، يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ إِذْ يَقُولُ: لَا يَزَالُ الْإِسْلَامُ عَزِيزًا أَلِيَّ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً، ثُمَّ قَالَ: كَلِمَةً لَمْ أَسْمَعْهَا. فَقُلْتُ لِأَبِي: مَا قَالَ فَقَالَ: كَلُّهُمْ مِنْ فُرَيْشٍ؛ (15)

از پیامبر شنیدم که فرمود: اسلام به دوازده خلیفه عزیز خواهد بود. سپس سخنی فرمود که من نشنیدم. از پدرم پرسیدم: چه گفت گفت: فرمود: همگی از قریش هستند.

4. عَنْ جَابِرٍ، انْطَلَقْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ وَ مَعِيَ أَبِي يَقُولُ: لَا يَزَالُ هَذَا الدِّينُ مَنِيْعًا إِلَيَّ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً؛ (16)

این دین به دوازده خلیفه، گرامی و بلند خواهد بود.

5. عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمْرَةَ، سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ إِذْ يَوْمَ جُمُعَةٍ عَشِيَّةَ رَجَمَ الْأَسْلَمِيَّ يَقُولُ: لَا يَزَالُ الدِّينُ قَائِمًا حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ، أَوْ يَكُونَ عَلَيْكُمْ إِثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كَلُّهُمْ مِنْ فُرَيْشٍ؛ (17)

از پیامبر گرامی روز جمعه، شب روزی که اسلمی سنگسار شد، شنیدم که فرمود: این دین تا روز رستاخیز برپاست تا این که دوازده نفر بر شما خلافت کنند و همگی از قریش هستند.

6. عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمْرَةَ، سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ إِذْ يَقُولُ: لَا يَزَالُ هَذَا الدِّينُ عَزِيزًا إِلَيَّ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً، فَكَبَّرَ النَّاسُ وَ ضَجُّوا ثُمَّ قَالَ كَلِمَةً خَفِيَّةً. قُلْتُ لِأَبِي: يَا أَبَهْ! مَا قَالَ: قَالَ: كَلُّهُمْ مِنْ فُرَيْشٍ؛ (18)

از پیامبر شنیدم که فرمود: این دین تا دوازده نفر خلیفه عزیز خواهد بود، ناگهان مردم تکبیر گفتند و ضجه کردند، سپس پیامبر سخنی دیگر گفت. از پدرم پرسیدم: چه گفت گفت: فرمود: همگی از قریش هستند.

7. عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمْرَةَ، كُنْتُ مَعَ عَمِّي عِنْدَ النَّبِيِّ يَقُولُ: لَا يَزَالُ أَمْرُ أُمَّتِي صَالِحًا حَتَّى يَمُضِيَ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً ثُمَّ قَالَ كَلِمَةً وَ خَفَضَ بِهَا صَوْتَهُ، فَقُلْتُ لِعَمِّي وَ كَانَ أَمَامِي: مَا قَالَ يَا عَمُّ قَالَ: قَالَ: يَا بَنِيَّ كَلُّهُمْ مِنْ فُرَيْشٍ؛ (19)

با عموی خود پیش پیامبر بودم، پیامبر فرمود: کار این امت پیوسته به صلاح خواهد بود، تا دوازده خلیفه بر آنها بگذرد. سپس صدای خود را آهسته کرد، به عمویم که جلو من نشسته بود، گفتم: چه فرمود گفت: فرمود: همگی از قریشند.

8. عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ، إِنَّهُ سُئِلَ كَمْ يَمْلِكُ هَذِهِ الْأُمَّةُ مِنْ خَلِيفَةٍ فَقَالَ سَأَلْنَا عَنْهَا رَسُولَ اللَّهِ إِذْ، فَقَالَ إِثْنَا عَشَرَ كَعِدَّةَ نُبِيَّاءَ بَنِي إِسْرَائِيلَ؛ (20)

از ابن مسعود پرسیده شد که زمام این امت را چند نفر به دست می گیرند گفت: ما از پیامبر سؤال کردیم وی فرمود: دوازده نفر، به تعداد نبیان بنی اسرائیل.

احادیث درباره ائمه اثنا عشر، بالأخص این که تعداد آنان به تعداد نقبای بنی اسرائیل است، بیش از آن است که در این جا گرد آورده شود، بلکه جمع آوری این احادیث در گرو تألیف رساله ای است که در این مورد نوشته شود و ما به عنوان نمونه به این مقدار اکتفا کردیم.

اکنون لازم است با دقت هر چه تمام تر این دوازده نفر خلیفه را که در سخنان حضرت رسول وارد شده اند به خوبی بشناسیم.

بر امت اسلامی لازم است که پس از چهارده قرن جنگ، نزاع، مناقشه و مرافعه، به احادیثی که در صحاح، سنن و مسانید وارد شده است، مراجعه کنند و مصادیق آنها را پیدا کنند.

از جملاتی که پیامبر در مورد این دوازده نفر متذکر شده است، می توان مصادیق این دوازده خلیفه را به دست آورد:

الف) ( إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ (الاسلام) لَا يَنْقُضِي حَتَّى يَمُضِيَ فِيهِمْ إِثْنَا عَشَرَ.

ب) لَا يَزَالُ الْإِسْلَامُ عَزِيزًا.

ج) لَا يَزَالُ هَذَا الدِّينُ مَنِيْعًا.

د) لَا يَزَالُ أَمْرُ أُمَّتِي صَالِحًا.

ه) كَعِدَّةَ نُبِيَّاءَ بَنِي إِسْرَائِيلَ.

این جملات، روشنگر شخصیت خلفایی است که عزت و مناعت اسلام، صلاح و رستگاری امت اسلام، بستگی به آنان دارد و تعداد آنان به اندازه نبیان بنی اسرائیل است و قیامت برپا نمی گردد و امر اسلام به پایان نمی رسد، مگر این که این دوازده نفر در میان امت پا بگذارند و در میان آنان قرار گیرند.

چنین خلفایی با این خصوصیات، جز بر امامان دوازده گانه مذهب اثنا عشری، بر هیچ گروهی تطبیق نمی کند؛ زیرا امام علی و فرزندان او به خصوص آنان که در اوقات فترت به نشر معارف و علم و رهبری امت به صلاح و درست کاری موفق گردیدند، مایه عزت اسلام بوده و آخرین خلیفه آنان کسی است که پیامبر درباره او فرموده که رستاخیز برپا نمی گردد، مگر پس از این که روی زمین پر از جور و ستم گردد، سپس فردی از عترت من طلوع می کند و زمین را از عدل و داد پر می کند پس از آن که با جور و ستم پر شده باشد.

آیا عبارت های پیشین که از پیامبر گرامی نقل گردید، خصوصاً جمله (لَا يُزَالُ الدِّينُ قَائِمًا) یا جمله (إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَنْقُضِي) بر وعده الهی درباره آخرین خلیفه از خلفای اثنا عشر تطبیق نمی کند. شما اگر این احادیث را در کنار احادیث غدیر، منزلت، تقلین و سفینه نوح بگذارید، قاطعانه داور می کنید که مقصود همان ائمه عترت و پیشوایان دوازده گانه شیعه است و بس.

### درس 100: سکوت شکوهمند امام علی(ع)

اگر واقعاً پیامبر، علی را برای خلافت و رهبری نصب کرده بود، چرا برای اخذ حق خود قیام نکرد و 25 سال سکوت کرد.

در میان مسائل اجتماعی، کمتر مسأله ای از نظر اهمیت، به پایه (مدیریت) و رهبری می رسد. شرایط رهبری آن چنان دقیق و حایز اهمیت است که در یک اجتماع بزرگ تنها چند فرد انگشت شمار واجد آن می گردند. اساساً باید بدانیم که شرایط رهبران آسمانی سنگین تر و وظایف آنان خطرتر از شرایط و وظایف رهبران اجتماعی است که با گزینش جامعه، چنین موقعیت و مقامی به دست می آورند. در رهبری های معنوی، هدف بالاتر و ارزشمندتر از حفظ مقام و موقعیت و رهبری است و رهبر برای این برانگیخته می شود که به هدف تحقق بخشد و اگر روزی بر سر نو راهی قرار گرفت و ناچار شد که یکی را رها کرده و دیگری را بگیرد. حتماً باید برای حفظ اصول و اساس هدف، از رهبری دست بردارد و هدف را مقدس تر از حفظ مقام و موقعیت رهبری خود بشمارد.

امام، پس از درگذشت پیامبر با این اصل کلی رو به رو شد. هدف از رهبری امام و فرمانروایی وی پرورش نهالی بود که به وسیله پیامبر گرامی در سرزمین حجاز غرس شده بود، تا نهال به مرور زمان به صورت یک درخت تنومند در آید و شاخه های آن به تمام نقاط زمین کشیده شود و مردم جهان زیر سایه این درخت بیارامند و از شاخه های پر بار آن بهره مند گردند.

ولی هرگاه جامعه بر اثر کوتاهی فکر و یا عوامل دیگری در برابر رهبری فردی، موانع و مشکلاتی ایجاد کند، هرگز نباید برای حفظ مقام و موقعیت خود، کاری کند که هدف از بین برود و نهال به خشکی گراید.

امام پس از درگذشت پیامبر، تشخیص داد که در چنین موقعیتی قرار گرفته است و اگر بر قیضه کردن حکومت و حفظ مقام و موقعیت خود، اصرار کند وضعی پیش می آید که زحمات پیامبر گرامی و خون های پاک که در این راه برای آبیاری این نهال ریخته شده است، به هدر می رود. عقده ها و کینه های دیرینه.

جامعه اسلامی آن روز آن چنان دچار اختلاف نظر و دودستگی شده بود که یک جنگ داخلی یا خون ریزی کوچک، موجب انفجارهایی در داخل و خارج مدینه می گردید و بسیاری از قبایلی که در مدینه و یا بیرون از آن زندگی می کردند، به علی(ع) بی مهر بودند و کینه او را سخت به دل داشتند، زیرا علی پرچم کفر آنان را سرنگون کرده و قهرمانان آنان را به خاک ذلت افکنده بود. این افراد هر چند بعدها پیوند خود را با اسلام محکم تر کرده و به توحید و خداپرستی و پیروی از اسلام تظاهر می کردند، ولی در باطن بغض و عداوت خود را به خاندان پیامبر اسلام محفوظ داشتند. در چنین موقعیتی اگر امام از طریق توسل به قدرت و قیام مسلحانه درصدد اخذ حق خویش برمی آمد، نتیجه این نبرد امور زیر بود:

1. در این نبرد، امام بسیاری از عزیزان خود را که از جان و دل به امامت و رهبری او معتقد بودند از دست می داد و در نخستین لحظات جنگ، این افراد کشته می شدند. اگر با شهادت این افراد، حق به جای خود بازمی گشت، جانبازی آنان در راه هدف لازم بود، ولی همان طور که خواهیم گفت: با کشته شدن این افراد، حق به صاحب آن باز نمی گشت و در مقابل آن، امام شخصیت های ارزشمند خود را از دست می داد؛ شخصیت هایی که پس از گذشت ربع قرن به کمک مصریان به خلافت خلفا خاتمه دادند و خلافت را به علی برگرداندند.

2. نه تنها علی(ع) عزیزان خود را از دست می داد، بلکه قیام قهرمانانه بنی هاشم و دیگر یاران و عزیزان علی(ع) سبب می شد که گروه زیادی از صحابه پیامبر که از خلافت امام ناراضی بودند در جنگ کشته شوند و در نتیجه قدرت مسلمانان در مرکز رو به ضعف گراید، البته گروهی که زمام امور را به دست گرفته بودند هر چند در مسأله رهبری، در برابر امام قرار داشتند و به سبب کینه ها و عقده ها یا حسادت هایی که داشتند، راضی نبودند زمام امر در دست علی(ع) قرار بگیرد، ولی در امور دیگر اختلافی با امام نداشتند و قدرتی در برابر شرک و بت پرستی و یا مسیحی گری و یهودی گری به شمار می رفتند.

3. بر اثر ضعف مسلمانان، قبایل دور دست که تازه نهال اسلام در سرزمین آنان ریشه دوانیده بود به گروه مرتدان و مخالفان اسلام پیوسته و صف واحدی را تشکیل می دادند و چه بسا بر اثر قدرت مخالفان و نبودن رهبری واحد در مرکز، چراغ توحید برای ابد به خاموشی می گرایید. امیرمؤمنان، این حقایق دردناک را

از نزدیک لمس می کرد و سکوت خود را بر قیام مسلحانه ترجیح می داد. خوب است این مطلب را از زبان خود امام (ع) بشنویم:.

الف) عبدالله بن جناده می گوید: من در نخستین روزهای زمام داری علی(ع) از مکه وارد مدینه شدم، دیدم همه مردم در مسجد پیامبر جمع شده در انتظار ورود امامند. ناگهان علی(ع) در حالی که شمشیر خود را حمایل کرده بود، از خانه بیرون آمد، دیده ها به سوی او خیره شد و او در مسند خطابه قرار گرفت و سخنان خود را پس از حمد و ثنای خداوند، چنین آغاز کرد:.

هان! ای مردم! آگاه باشید، روزی که پیامبر گرامی از میان ما رخت بر بست لازم بود که کسی با ما درباره حکومتی که او پی ریزی کرد، نزاع نکند و به آن چشم طمع ننورزد؛ زیرا ما وارث، ولی و عترت او بودیم، اما برخلاف انتظار، گروهی از قریش به حق ما دست دراز کرده، در نتیجه فرمانروایی را از ما سلب کردند و از آن خود قرار دادند. به خدا سوگند، اگر ترس از پیدا شدن شکاف و اختلاف در میان مسلمانان نبود و این که بار دیگر کفر و بت پرستی به نقاط اسلامی بازگردد و اسلام محو و نابود شود وضع ما غیر از این بود که مشاهده می کنید. (21)

ب) کلبی می گوید: هنگامی که علی(ع) برای سرکوبی پیمان شکنان مانند طلحه و زبیر عازم بصره گردید، برخاست و خطبه ای به شرح زیر خواند:.

هنگامی که خداوند پیامبر خود را قبض روح کرد قریش با خودکامگی، خود را بر ما مقدم شمرد و ما را از حق خود بازداشت، ولی من دیدم که صبر و بردباری برای کار بهتر از ایجاد تفرقه میان مسلمانان و ریختن خون آنان است؛ زیرا مردم چند روزی بود که اسلام را پذیرفته بودند و دین مانند مشک مملو از شیر است که کف کرده باشد که کوچک ترین سستی، آن را فاسد می سازد و کوچک ترین فرد آن را وارونه می کند. (22)

امام (ع) در این دو بیان، به طور اجمال سخن از بازگشت مردم به جاهلیت به میان می آورد و علت آن را این می داند که جامعه اسلامی یک جامعه نو بنیاد بود و دین در قلوب مردم رسوخ نکرده بود.

ابن ابی الحدید، که به علی(ع) مهر می ورزد و با خلفا به صراحت سخن می گوید درباره کینه های ریشه دار گروهی از صحابه نسبت به علی(ع) چنین می نویسد:.

تجربه و آزمایش ثابت کرده است که مرور زمان، سبب فراموشی کینه ها و خاموشی آتش حسد و برودت و سردی دل های پرکینه می گردد. گذشت زمان سبب می شود که نسلی بمیرد و نسل نویی جانشین آن گردد و در نتیجه کینه های دیرینه به صورت کم رنگ از نسل پیشین به نسل بعدی منتقل شود، ولی روزی که علی(ع) بر مسند خلافت نشست 25 سال از رحلت پیامبر می گذشت و انتظار می رفت که در این مدت طولانی عداوت ها و کینه ها به دست فراموشی سپرده شود، ولی برخلاف انتظار، روحیه مخالفان علی(ع) پس از گذشت ربع قرن عوض نشده بود و از عداوت و کینه ای که در دوران پیامبر و پس از درگذشت وی به علی داشتند، کاهش نیافته بود، حتی فرزندان قریش و نوابوگان و جوانان آنان که شاهد حوادث خونین معرکه های اسلام نبودند و قهرمانی های علی(ع) را در جنگ های بدر، احد و ... بر ضد قریش ندیده بودند، همانند نیاکان و پدران خود سرسختانه با علی عداوت ورزیده و کینه او را به دل داشتند.

ابن ابی الحدید می افزاید: هرگاه امام با این وضع، پس از درگذشت پیامبر بر مسند خلافت تکیه می زد و زمام امور را به دست می گرفت، چه آتشی در درون مخالفان علی(ع) روشن می گردید و سرانجام چه انفجارهایی رخ می داد که نتیجه آن جز محو اسلام و نابودی مسلمانان و بازگشت جاهلیت به سرزمین های اسلامی چیز دیگری نبود.

ج) امام (ع) در یکی از سخنرانی های خود به گوشه ای از نتایج قیام مسلحانه خود اشاره می کند و می فرماید: پس از درگذشت پیامبر، در کار خویش اندیشیدم، در برابر صف آرابی قریش جز اهل بیت خود یار و یاور نیابدم. به مرگ آنها رضی نشدم و چشمی را که در آن خاشاک رفته بود، فرو بستم و با گلوبی که در آن استخوان گیر کرده بود نوشیدم، و برگرفتم راه نفس و چیزهایی که از هرتلخ تر بود صبر و بردباری کردم. (23)

### اتحاد مسلمانان

اتحاد مسلمانان، بزرگ ترین آمال و آرزوی علی(ع) بود و به خوبی می دانست که اتحاد مسلمانان در زمان پیامبر گرامی، سبب شده بود که رعب و ترس عجبی در دل امپراتوران جهان و قدرت های بزرگ بیفتد و اسلام را به عنوان یک قدرت نو بنیاد زنده و بالنده بشناسند و اگر این وحدت به خاطر مسأله رهبری از بین برود، مسلمانان دچار انواع گرفتاری ها و اختلافات می گردند، بالأخص گروهی از قریش که به کسوت اسلام در آمده بودند، به دنبال بهانه بودند که کمر به محو اسلام ببرند.

در میان مهاجران، ماجراجویانی مانند (سهیل بن عمرو)، (حارث بن هشام)، (عکرمه بن ابی جهل) و ... بودند که مدت ها از دشمنان سرسخت مسلمانان و بالأخص انصار به شمار می رفتند. سپس به علی در ظاهر، کفر و بت پرستی را ترک کرده و اسلام آوردند. وقتی انصار پس از شکست در سقیفه به هواداری امام (ع) برخاستند و

مردم را به پیروی از او دعوت کردند این افراد به ماجراجویی پرداختند و از دستگاه خلافت خواستند که قبیله خزر ج از انصار را برای بیعت دعوت کند و اگر از بیعت سرباز زدند، با آنها نبرد کند. هر یک از این سه نفر در اجتماع بزرگی سخنرانی کردند و ابوسفیان نیز به آنان پیوست و در برابر آنان خطیب انصار به نام (ثابت بن قیس) به انتقاد از مهاجران برخاست و به سخنان آنان پاسخ داد. جنگ میان مهاجر و انصار به صورت خطابه و شعر تا مدتی ادامه داشت و صورت سخنان و اشعار طرفین را ابن ابی الحدید در شرح خود آورده است. (24)

با در نظر گرفتن این اوضاع، روشن می‌گردد که چرا امام (ع) سکوت را بر قیام مسلحانه انتخاب کرد و چگونه با حزم و تدبیر، کشتی طوفان زده اسلام را به ساحل نجات رهبری نمود، و اگر علاقه به اتحاد مسلمانان داشت و عواقب بد اختلاف و دودستگی را مشاهده نمی‌کرد، هرگز اجازه نمی‌داد مقام رهبری از آن دیگران باشد.

در همان روزهای سقیفه، يك نفر از بستگان علی(ع) اشعاری در مدح آن حضرت سرود بدین صورت:

ما كُنْتُ أَحْسَبُ أَنَّ الْأَمْرَ مُنْصَرَفٌ  
عَنْ هَاشِمٍ ثُمَّ مِنْهَا عَنْ أَبِي حَسَنٍ.  
أَلَيْسَ أَوَّلُ مَنْ صَلَّى لِقَبَائِلِكُمْ  
وَ أَعْلَمُ النَّاسَ بِالْقُرْآنِ وَ السُّنَنِ.  
وَ أَقْرَبُ النَّاسَ عَهْدًا بِالنَّبِيِّ وَ مَنْ  
جَبْرِيْلُ عَوْنُ لَهُ فِي الْعُسْلِ وَ الْكَفَنِ.

من هرگز فکر نمی‌کردم که رهبری امت را از خاندان هاشم و امام ابوالحسن سلب کنند. آیا علی نخستین کسی نیست که بر قبیله شما نماز گزارد، و آیا او داناترین شما به قرآن و سنت پیامبر نیست، آیا وی نزدیک‌ترین فرد به پیامبر نبود، آیا او کسی نیست که جبرئیل او را در تجهیز پیامبر یاری داد (25) هنگامی که امام (ع) از اشعار او آگاه گردید، قاصدی را فرستاد که او را از خواندن اشعار خویش بازدارد و فرمود:

سلامة الدين أحبُّ إلينا من غيره؛

سلامت دین اسلام از گزند اختلاف برای ما از هر چیزی خوش‌تر است.

در جنگ صفین، مردی از قبیله بنی‌اسد، از امام سؤال کرد که چگونه قریب شما را از مقام خلافت عقب زدند علی(ع) از سؤال بی‌موقع او ناراحت شد، زیرا گروهی از سربازان امام به خلفا اعتقاد داشتند و طرح این مسائل در آن لحظه، مایه دودستگی در میان صفوف سربازان علی(ع) بود، ولی امام (ع) پس از ابراز ناراحتی، چنین گفت:

به احترام پیوندی که با پیامبر داری و به خاطر این که هر فرد مسلمان حق سؤال و پرسش دارد، پاسخ تو را به طور اجمال می‌گویم.

رهبری امت از آن ما بود و پیوند ما با پیامبر از دیگران استوارتر بود، اما گروهی بر آن بخل ورزیدند و گروهی از آن چشم پوشیدند و داور میان ما و آنها خداوند است و بازگشت همه به سوی اوست. چه بهتر، از این داستان بگذریم و داستان فرزند ابوسفیان را برای تو بگویم... (26)

اینها گوشه‌ای از علل سکوت شکوهمند علی(ع) بود که به خاطر اسلام دست از حق شخصی خویش کشید و 25 سال تمام با آن شرایط تلخ صبر کرد.

---

1. ثقل به فتح قاف، امر نفیس و گرانبها؛ و به سکون آن، امر سنگین که کنایه از نفیس بودن و گرانبهایی است.
2. حدیث الثقلین، از نشریات دارالتقريب بين المذاهب الاسلاميه، سال 1374ه.ق.
3. طبرسی، احتجاج، ج 1، ص 238؛ ابن قتیبه، عیون اخبار، چاپ مصر، ج 1، ص 211؛ ابن قتیبه، معارف، ص 86؛ طبرانی، المعجم الصغیر، ص 78.
4. مائده (5) آیه 67.
5. بنا به نقل از امام احمد بن حنبل در مسند، پیامبر این جمله را چهار بار تکرار کرد.
6. مائده (5) آیه 3.
7. حدید (57) آیه 15.
8. حج (22) آیه 13.
9. احزاب (33) آیه 6.
10. ر.ک: الغدير، ج 1، ص 26، 32، 30، 27، 33، 34، 36، 47 و 176.
11. مرحوم علامه امینی مدارک این قسمت از حدیث را در الغدير، ج 1، ص 43، 165، 231، 232، 235 و 233 آورده است.
12. ر.ک: الغدير، ج 1، ص 270-283.



13. بخاری، صحیح، طبع مکتبه عبد الحمید، ج 9، ص 81.
14. مسلم، صحیح، چاپ محمد علی صبیح و اولاده، ج 6، ص 3.
15. همان، ص 2.
16. همان جا، ص 4.
17. همان جا، ص 4.
18. ابی داود، سنن، ج 2، ص 207، کتاب المهدی، وی این حدیث را به دو طریق دیگر نیز نقل کرده است. امام احمد بن حنبل، این حدیث را به 34 طریق نقل کرده است، از ص 86 101 و 106 108 مراجعه شود.
19. المستدرک، ج 3، ص 118، کتاب معرفة الصحابه.
20. احمد بن حنبل، مسند، ج 1، ص 398؛ منتخب کنز العمال، ج 5، ص 212؛ تاریخ الخلفاء، ص 7؛ الصواعق المحرقة، ص 12؛ ینابیع الموده، ص 258.
21. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 307.
22. همان، ج 8، ص 30.
23. نهج البلاغه (عبده)، خطبه 25 و نیز قریب به این مضمون در خطبه 212.
24. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 6، ص 23-45.
25. همان، ص 41.
26. نهج البلاغه، خطبه 157.

## خدا و معاد (12)

درس 101: چرا درباره معاد بحث می کنیم.

مکتب مادی ها.

مکتب خدا پرستان.

آثار سازنده عقیده به معاد.

درس 102: آثار اجتماعی عقیده به معاد.

1. تعدیل و رهبری غرایز.

2. پرورش فضایل اخلاقی.

3. تأمین عدالت اجتماعی.

آثار سازنده معاد در قرآن.

درس 103: عقیده به معاد در میان ملل جهان.

1. معاد در میان انسان های بدوی.

2. معاد در میان مصریان.

3. معاد در آیین مجوس.

درس 104: معاد در تورات و انجیل.

معاد در عهد جدید.

بهشت در اناجیل.

درس 105: قرآن و امکان بازگشت به زندگی جدید (1)

دلایل امکان معاد از نظر قرآن.

1. گستردگی قدرت خدا.

2. توجه به زندگی نخستین.

درس 106: قرآن و امکان بازگشت به زندگی جدید (2)

3. تجدید حیات در بهاران.

پاسخ يك سؤال.

درس 107: قرآن و امکان بازگشت به زندگی جدید (3)

4. دلیل نقلی.

ابراهیم و احیای مردگان.

---

درس 101: چرا درباره معاد بحث می کنیم؟

کنجکاو در باره موضوعی، گاهی به خاطر کسب آگاهی از حقیقتی است که اطلاع از آن، یک نوع فضیلت شمرده می‌شود، هر چند چنین آگاهی، با زندگی انسان ارتباطی نداشته و علم و جهل آن در حیات مردم بی اثر باشد.

مثلاً آگاهی از این که عمیق ترین چاه های نفت و بلندترین قله های جهان در کجا قرار دارد و یا این که فاصله دو ستاره (اورانوس) و (نپتون) چه قدر است اینها یک نوع اطلاع از حقیقتی است که برای انسان نوعی کمال شمرده می‌شود و دانستن آنها با زندگی مردم ارتباطی ندارد.

اما بحث درباره معاد از جمله مسائلی است که با وجود و زندگی انسان کاملاً در ارتباط است و بشر پیوسته می‌خواهد از صحت و استواری آن آگاه گردد. انسان خواهان پاسخ به سه سؤال زیر است:

1. از کجا آمده ام (سراغاز هستی).
  2. برای چه آمده ام (هدف زندگی).
  3. به کجا خواهم رفت (سرانجام حیات).
- و به عبارت دیگر حس کنجکاو، او را وادار می‌کند که راز هستی و معمایی خلقت را درک کند و پیوسته می‌خواهد سراغاز و سرانجام هستی را بداند و هدف از خلقت را به دست آورد. دانشمندان در مقام پاسخ به این سؤال ها به دو گروه تقسیم شده اند و در نتیجه دو مکتب مختلف به وجود آمده است که به هر دو اشاره می‌کنیم.

مکتب مادی ها.  
آنان دایره هستی را به جهان ماده و انرژی منحصر ساخته اند و برای بشر مبدئی جز ماده و حیاتی جز حیات چند ساله دنیا قائل نبوده و برای خلقت مجموع جهان و آفرینش خود انسان، هدف و غایتی قائل نیستند. اگر از آنان سؤال شود که آغاز هستی کجاست می‌گویند: اساس هستی را اتم های بی شمار جهان ماده تشکیل داده است. همین اتم هاست که با نظم مخصوصی ترکیب و پیوسته شده و سرانجام به یک رشته از موجودات درک و شعور بخشیده است.

اگر از آنان پرسیده شود، سرانجام زندگی چیست و پایان زندگی انسان به کجا منتهی می‌گردد می‌گویند: مرگ پایان زندگی و مرگ انسان ها نابودی آنان است.

اگر از آنان پرسیم که آیا برای اصل خلقت به طور عموم و آفرینش به طور خصوص هدف و غایتی وجود دارد در پاسخ می‌گویند: چون ماده و انرژی قدیمی و ازلی است و پیوستگی و ترکیب اتم ها زیر نظر یک فرد دانا و توانا انجام نگرفته است، طبعاً برای اصل خلقت آفرینش انسان هیچ نوع هدف و غرضی در کار نیست و مرگ پایان زندگی اوست و پس از آن، حیات مجددی در کار نیست.

قرآن مجید منطق این گروه را که در تاریخ زندگی بشر پیوسته در اقلیت بودند نقل کرده و می‌فرماید:

وَقَالُوا إِن هِيَ إِلا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ (1)

می‌گویند: زندگی همین زندگی دنیاست و ما هرگز به حیات مجدد باز نخواهیم گشت.

مکتب خدا پرستان.

این مکتب به پرسش های سه گانه، برخلاف منطق مادی ها پاسخ می‌دهد.

او برای وجود انسان و برای ماده و انرژی، سراغازی معتقد است و می‌گوید: این جهان از وجود خدای دانا، توانا، محیط و نامتناهی سرچشمه گرفته است.

هم چنان که می‌گوید: جهان و خصوص انسان برای هدف و غرضی آفریده شده اند.

درباره سرانجام زندگی می‌گوید: مرگ دریچه ای است برای زندگی مجدد و معبر و گذرگاهی است برای حیات جدید.

اینها پاسخ هایی است که مکتب الهی به این پرسش ها می‌دهد.

بشر در طول زندگی در مقام اقتناع خویش به یکی از دو مکتب یاد شده پناه برده و خود را راضی ساخته است، اما این که این دو مکتب، کدام یک صحیح و پا برجاست، پاسخ آن در کتاب های کلامی و فلسفی که مربوط به مبدأ و معاد است به خوبی داده شده و خلاصه ای از آن را در درس های آینده خواهید خواند.

آثار سازنده عقیده به معاد.

عقیده به زندگی پس از مرگ و اعتقاد به کیفر و پاداش اعمال، نقش بزرگی در آرامش روانی و امنیت اجتماعی ما دارد. آرامش روانی، اثر فردی و امنیت، اثر اجتماعی آن است. اینک درباره آرامش روانی و آثار فردی عقیده به معاد بحث می‌کنیم.

بشر هر چند در پرتو قدرت صنعت و تکنیک، درهای فضا را به روی خود گشوده و انسان هایی را به ماه فرستاده و بازگردانیده است و از قلب و کلیه های مصنوعی به جای طبیعی آن استفاده کرده است، ولی در برابر این پیروزی چشم گیر علمی، به سکونت خاطر و آرامش روانی که زیربنای یک زندگی سعادت‌مندانانه را

تشکیل می دهد، دست نیافته است و بلکه به موازات پیشرفت صنعت و دانش های مادی، مشکلات روانی وی افزایش یافته است.

عوامل و مشکلات روانی و ناراحتی های روحی او جهت های گوناگونی دارد که موضوعات زیر از علل چشم گیر آن به شمار می آیند:

1. مادیگری بی حد و حساب؛

2. شداید و مصایب؛

3. اندیشه مرگ.

اینک هر يك از این سه عامل را به گونه ای توضیح می دهیم.

جهان سرمایه داری برای فزونی کالاهای خود وسایل ارتباط جمعی را در تمام نقاط جهان به استخدام خود در آورده است و در اکثر طبقات نسبت به مظاهر مادی، ازویلا، ماشین و تجملات زندگی، اشتباهی کاذبی پدید آورده است که به هیچ وجه اشباع نمی گردد. اکثریت مردم روی زمین را گروهی تشکیل می دهند که فضایی روح و روان آنان را اندیشه مادیگری پر کرده و هدفی جز ثروت آندوزی و بهره گیری مادی و لذایذ جسمانی ندارند.

ناگفته پیداست که بسیاری از آرزوهای انسان جامه عمل نمی پوشد و در نتیجه يك نوع ناراحتی و تشویش روانی بر انسان مسلط می گردد. چه بسا در صورت شدت، به صورت يك خوره خطرناك که خورنده اعصاب و آرامش روحی است در می آید.

عامل دوم برای ناراحتی ها موضوع مصایب و شداید است. هر فردی در طول زندگی خود، با محرومیت ها، شکست ها، فقدان عزیزان، بلاهای زمینی و آسمانی و ... روبه رو می گردد و فشار هر يك از این عوامل بر روح و روان انسان به اندازه ای است که گاهی انسان را به فکر خودکشی و درهم شکستن قفس زندگی می اندازد.

بالتر از آن، اندیشه فنا و مرگ است که خود عامل سومی برای بروز ناراحتی هاست زیرا هر فردی می داند که پس از اندی، رشته زندگی او گسسته خواهد شد و شربت تلخ و جانکاه مرگ را خواهند نوشید.

اعتقاد به معاد، اثرات نامطلوب این عوامل سه گانه و عوامل دیگری را که فعلاً مجال بازگویی آنها نیست کاملاً خنثی می سازد، زیرا اولاً، در مکتب اعتقاد به خدا و معاد، دنیا و تمام وسایل زندگی آن، ارزش وسیله ای دارد نه هدفی. آنها برای انسان ساخته شده اند نه انسان برای آنها، بنابراین دلیل ندارد که انسان در خود چنین اشتباهی کاذبی پدید آورد و حرص و آز خود را روزافزون سازد و سپس گرفتار اثرهای نامطلوب و واکنش های روحی آن گردد.

به عبارت دیگر انسان با ایمان، زندگی جهان را معبر و گذرگاهی بیش نمی داند. اگر در این گذرگاه وسیله لذت بیشتر تأمین نگرند، هرگز ناراحت نمی شود و پیوسته به زندگی جاودانی می اندیشد، نه زندگی موقت. ثانیاً، مذهب در تعالیم خود، کیفرهای سختی برای گروه متجاوز، مسرف و حد و مرزشناس، تعیین کرده است و اندیشه جزاهای اخروی، ریشه هر نوع آرزوهای باطل و گرایش های بی حد و حساب را در فکر انسان می سوزاند و دست انسان را در آلودگی به دنیا می بندد و در قلمرو زندگی يك چنین انسان معتقد به معاد، عوامل آزار دهنده کمتر پیدا می شود.

اعتقاد به معاد مشکل مصایب و شداید را به گونه ای روشن حل کرده است، زیرا گذشته از این که حوادث جهان، نتیجه تقدیر خداوند حکیم است، هر نوع صبر و بردباری در برابر مصایب دارای پاداش بزرگ نیز می باشد و همین پاداش بزرگ مصیبت ها را در نظر انسان کوچک و سبک جلوه می دهد.

در مکتب اعتقاد به معاد، عامل سومی، به نام (اندیشه فنا) وجود ندارد و در نظر پیرو این مکتب، رشته زندگی پس از مرگ گسسته نمی شود و مرگ دروازه ابدیت است. چیزی که هست انسان باید برای زندگی پس از مرگ، توشه ای بیندوزد و از عواملی که مایه ناراحتی در سرای دیگر است بپرهیزد.

## درس 102: آثار اجتماعی عقیده به معاد

اعتقاد به معاد، نه تنها مشکلات روحی و روانی انسان ها را می تواند بگشاید، بلکه این عقیده در تعدیل و رهبری غرایز انسانی، پرورش فضایل اخلاقی و تأمین عدالت اجتماعی نقش مؤثری ایفا می کند.

این سه مطلب از آثار اجتماعی اعتقاد به زندگی پس از مرگ است و هر کدام را به گونه ای تشریح می کنیم.

1. تعدیل و رهبری غرایز.

مسأله تعدیل غرایز، مهم ترین مسأله در فصول زندگی انسان ها، به خصوص طبقه جوان است؛ مثلاً تمایلات جنسی در دختر و پسر در فصل بلوغ، تجلی می کند و در آغاز جوانی، به اوج خود می رسد.

درست است که بقای انسان در گرو کاربرد این غریزه است، ولی موضوع قابل توجه این است که غریزه جنسی در برخی از فصول زندگی انسان ها، برای خودحد و مرزی نمی شناسد.

در این موقع، اعتقاد به معاد و کیفرهای الهی این غریزه را مهار می‌کند و انسان را وظیفه شناس پرورش می‌دهد که در اتاق خلوت، در برابر زن جوان و بسیار زیبا که به او فرمان آماده باش می‌دهد و می‌گوید: (هَبِّتْ لَكَ؛ آماده باش) سرسختانه مقاومت می‌کند و زن متجاوز را پند و اندرز می‌دهد و می‌گوید: معاذ اذ؛ به خدا پناه می‌برم...! (2)

در تاریخ زندگی انسان‌های با ایمان، سرگذشت‌های آموزنده‌ای وجود دارد که ما را به اهمیت اعتقاد به معاد آگاه می‌کند.

قدرت تخریبی حس غضب و خشمی هم که از حد بگذرد کمتر از غریزه جنسی نیست و زمانی که این حس به اوج خود می‌رسد انسان را از حیوان درنده نیز پست‌تر می‌سازد.

در این مواقع جز ترس از انتقام الهی، و خوف از دوزخ، چیزی نمی‌تواند آتش خشم انسان‌ها را خاموش سازد و هم چنین است دیگر غرایز اصیل انسانی.

2. پرورش فضایل اخلاقی.

در نهاد ما یک سلسله فضایل اخلاقی وجود دارد که تحت شرایطی پرورش یافته و بارور می‌گردند. ارشاد و راهنمایی علمای اخلاق، هر چند در پرورش فضایل اخلاقی مؤثر است، ولی راهنمایی آنان، از دایره سخن گفتن و مذاکره دوستانه، گام فراتر نمی‌گذارد.

ولی مذهب و اعتقاد به پاداش‌ها و کیفرها، فضیلت‌های اخلاقی را مانند انسان دوستی، ضعیف‌نوازی، مهربانی به یتیمان، دستگیری از درماندگان و ... در انسان زنده می‌سازد و از این جهت دانشمندان، مذهب را پشتوانه اخلاق می‌دانند.

قرآن مجید با روش خاصی به این نکته اشاره می‌کند و انکار مبدأ و معاد را مایه کشته شدن عواطف انسانی می‌داند تا آن‌جا که دل او سخت و پرقساوت می‌گردد و هیچ نوع مهربانی و ترحمی نسبت به یتیم و مستمند و

بیگنا ندارد، چنان که می‌فرماید:

أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالذِّينِ، فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ وَ لَا يَحْضُ عَلَي طَعَامِ الْمِسْكِينِ؛ (3)

آیا دیدی کسی را که روز جزا را انکار می‌کند، او همان کسی است که (با کمال بی‌رحمی)، یتیم را طرد می‌نماید و افراد را به اطعام مستمندان دعوت و ترغیب نمی‌نماید.

3. تأمین عدالت اجتماعی.

تزام و اصطکاک در منافع، از لوازم اجتماع انسانی است که در آن افراد نیرومند و ناتوان، مستعد و عقب مانده، زندگی می‌کنند و افراد نیرومند و مستعد پیوسته می‌خواهند همه چیز را به خود اختصاص دهند. برای ترمیم این قسمت چاره‌ای جز این نیست که قوانینی وضع گردد که حافظ حقوق تمام طبقات باشد، ولی باید توجه داشت که اگر وضع قانون مهم است، اجرای آن از اصل تشریح اهمیت بیشتری دارد.

در جامعه‌های کنونی، قوه مقننه، قوه قضاییه و قوه مجریه، تا حدودی توانسته‌اند به جامعه نظم و آرامش نسبی بخشند و در مواقع فوق‌العاده با تأسیس حکومت‌های پلیسی و نظامی، جلو بسیاری از بی‌نظمی‌ها را بگیرند.

ولی جان سخن این جاست که این‌گونه مقررات مادی فقط می‌توانند به خلاف کاری‌های آشکار، پایان بخشند، ولی از تعدی‌های پنهانی که از دید دستگاه قدرت‌های قضایی و انتظامی دور است نمی‌توانند جلوگیری کنند.

گذشته برای هرگاه خود قدرت‌های سه‌گانه (مقننه، مجریه و قضاییه) بخواهند از مقام و موقعیت خود سوء استفاده کنند، چه عاملی می‌تواند جلو تصمیمات آنان را بگیرد این جاست که حکومت‌های مادی در گسترش عدالت اجتماعی، کاملاً در بن بست قرار می‌گیرند و جز یک موفقیت نسبی چیزی عایدشان نمی‌شود.

ولی در اجتماعی که زیربنای نظام آن را، ایمان و ترس از خدا تشکیل دهد این مشکل خود به خود حل است و کیفرهای جانگاز آن، بهترین ضامن اجرای قوانین است.

نگارنده در سفری که به ایالات متحده داشت در مجالس دوستان، از صنایع گسترده، تکنولوژی وسیع، دانشگاه‌های بی‌حد و حساب، امنیت فردی و اجتماعی آمریکا توصیف‌های زیادی می‌شنید، دوستان غالباً از دیدگاه خاصی سخن می‌گفتند و هدف آنان انتقاد از شرق و شرقی بود که فرسنگ‌ها از تمدن درخشان غرب عقب مانده است؛ نه تمدن دارند نه فرهنگ، نه آسایش دارند نه امنیت و ...

نگارنده در مواقع مناسب از شیوه زندگی غربی انتقاد می‌کرد و تمدن آنان را یک تمدن ماشینی، نه انسانی می‌خواند هر چند انتقاد او در ذایقه دوستان تلخ بود.

روزی که ما نیویورک را به عزم قاهره ترک گفتیم، فردای آن روز (4) حادثه‌ای رخ داد که آب پاکی روی دست آن لاف‌زن و گزاف‌گویان ریخت و آنان را که پیوسته از امنیت، آسایش، ادب، اخلاق و رعایت حقوق ملت مغرب زمین، سخن می‌گفتند، رسوا کرد.

جراید جهان و ایران نوشتند:.

در خاموشی برق نیویورک که بدون سابقه رخ داد، مردم عادی کوچه و بازار این شهر، به مغازه ها حمله کردند و در مدت کوتاهی، سرمایه های مغازه داران را به غارت بردند و پلیس سه هزار نفر آنان را دستگیر و بازداشت کرد و موضوع تا چند روز مورد بحث محافل بود.

آیا ملتی پیشرفته تر و صنعتی تر از ملت آمریکا داریم، آیا این مردم به ظاهر مؤدب و ثروتمند چگونه در فرصت خاصی تمام اصول انسانی و اخلاقی را زیر پا گذارند و به غارتگری و تاراج اموال یک دیگر پرداختند!

در آمریکا، صاحبان هتل ها و دوستان پیوسته به ما اخطار می کردند که در اتاق را از پشت ببندیم و تا افراد را نشناسیم، در را به روی آنان باز نکنیم.

آیا در مشرق زمین، که معتقدات مذهبی تا حدی به قوت خود باقی است و مردم این سامان، به کیفرها و جزایهای اخروی معتقد هستند، در خاموشی برق، شهر را تاراج می کنند.

متأسفانه هنوز رهبران جهان به ارزش مبانی مذهبی و نقش آن در تأمین عدالت و گسترش امنیت اجتماعی پی نبرده اند و تأسف آور آن که رهبران شرق با داشتن چنین سرمایه عظیمی به دنبال روش های غربی هستند و هر روز برای رسیدن به امنیت و عدالت اجتماعی تشکیلات پلیسی خود را توسعه می دهند، در صورتی که هزینه هایی را که در این مورد مصرف می کنند اگر در مورد تحکیم مبانی دینی و گسترش فضایل اخلاقی و ریشه کن کردن برنامه های ضد انسانی مصرف کنند به اهداف انسانی خود زودتر نایل می گردند. آثار سازنده معاد در قرآن.

قرآن در یک آیه، نظریه دو گروه (مادی) و (الهی) را درباره معاد منعکس می کند. شما در مفاد این دو نظریه دقت کنید. سپس به سؤالی که خواهیم کرد پاسخ دهید.

و قال الذین کفروا لئن آتیانا الساعة فل بلی و ربی لئن آتیئکم عالم الغیب لایعزب عنہ متقال ذرّة فی السموات و لا فی الارض و لا اصغر من ذلک و لا اکبر ای فی کتاب مبین؛ (5)

گروه کفار گفتند که، قیامت هرگز به سراغ ما نخواهد آمد. بگو: آری، سوگند به خدایم (رستاخیز) به سراغ شما خواهد آمد، اوست آگاه از غیب حتی اندازه سنگینی ذره ای در آسمان ها و زمین، و نه از آن کوچک تر و نه از آن بزرگ تر نزد او پنهان نیست و همگی در کتاب روشنی ثبت است.

من از شما سؤال می کنم کدام یک از این دو مکتب می تواند به اجرای قوانین و تحکیم عدالت اجتماعی و حفظ حقوق هم نوعان کمک کند، آیا آن مکتبی که می گوید: جهان، صاحبی و خدایی دانا، توانا، عادل و دادگر ندارد و پس از مرگ برای اعمال او حساب و کتابی در کار نیست، یا مکتبی که می گوید: هر عملی هر چند کوچک باشد، در روز بازپسین حساب و کتابی خواهد داشت.

### درس 103: عقیده به معاد در میان ملل جهان

اعتقاد به معاد، اساس و زیربنای تمام ادیان و آیین های آسمانی را تشکیل می دهد. آیین بدون معاد همانند کاخ بی اساس است که قطعاً فرو می ریزد؛ زیرا دین برای سوق دادن بشر به سوی کمال فرستاده شده است و هر نوع برنامه ای بدون توجه به ضامن اجرای آن، کار لغو و بیهوده ای است و ضامن اجرای دستورهای الهی، ایمان به زندگی پس از مرگ و رویارویی با پاداش ها و کیفرهای اعمال است و بدون چنین عقیده و ایمانی هر نوع برنامه غیبی با رکود و توقف روبه رو خواهد شد.

همان طوری که در درس گذشته یاد آور شدیم، حکومت های نظامی و پلیسی در اجرای قوانینی که خود بشر تنظیم می کند، موفقیت نسبی دارند و برنامه های الهی نیز چنین است، یعنی بدون یک پلیس درونی و پنهانی قابل اجرا نیست، زیرا برنامه های الهی محدود به ظاهر نیست، بلکه می خواهد افکار و اندیشه ها را در ذهن و غرایز را در خلوت خانه ها مراقبت کند و نه تنها می گوید: گناه مکن، بلکه می گوید: فکر گناه را نیز مکن.

به خاطر نقش مؤثری که ایمان به معاد در اجرای برنامه های الهی و سیرتکامل انسان دارد، در تمام آیین های بزرگ جهان که برخی به طور قطع آسمانی بوده و قسمتی نیز ممکن است ریشه آسمانی داشته و سپس به مرور زمان اصالت خود را ازدست داده باشد مسأله معاد به صورت یک اصل اساسی، جلوه گر است.

اگر از تبلیغات و معتقدات دینی، مسأله ایمان به رستاخیز را برداریم ارزش و اثر آن کاملاً کاهش می یابد. مخصوصاً برای بشر متمدن که رفته رفته به مادیات علاقه و بستگی پیدا می کند و افکار و اعمال او روی حساب سود و زیان دور می زند. اگر برای کارهای خوب و بد اثر و حساب و نتایجی نشناسد هرگز نمی تواند بر نفس سرکش خود دهانه زده و در راه حق و حقیقت قبول محرومیت نماید، شاید به همین دلیل بوده است که در اسلام که آخرین دین و مقارن رشد انسان و حکومت عقل است، عنایت بیشتری به آخرت شده است.

1. معاد در میان انسان های بدوی.

در اعصار پیش از تاریخ و در تمدن های باستانی، عقیده به زنده شدن مجدد انسان یکی از اصول مسلم بشرهای آن دوره بوده است.

جامعه شناسان کوشش می کنند، برای این گونه عقاید، ریشه های پنداری ببیندند در صورتی که برای توجیه این نوع اندیشه ها، راه صحیحی وجود دارد که می توان از آن راه، آن را تفسیر کرد. در درجه نخست چون میل به بقا یک خواست فطری انسان است پس پیدایش این عقاید، سرچشمه فطری دارد و چیزی که با قلم خلقت بر لوح وجود او نوشته شده روی پرده های اندیشه او ظاهر گردیده است. توجیه دیگر آن است که پیامبران الهی در هر عصری وجود داشته و در هر زمانی فراخور استعداد بشری سخن گفته و تعالیمی داشته اند و چون در میان تمام دعوت های الهی، معاد اصل مشترک است از این نظرندای زندگی مجدد را از زبان تمام انسان های جهان می شنویم. آری، این دو عامل وسیله پیدایش یک چنین عقیده گسترده جهانی شده است و جالب و آموزنده است که حتی بویان معاصر که تنها نمایندگان آدمیان دیرینه باستانی هستند نیز معتقدند که اموات نه فقط زنده و باقی هستند، بلکه دارای همان احساسات و حوایج ایام زندگانی پیشین خود نیز می باشند.

2. معاد در میان مصریان. مصریان زندگی بعد از مرگ را قبول داشتند و دلایلی که در دست هست این موضوع را نشان می دهد، یعنی همان طور که در این جهان، به خوشی و شادی به سر می برده اند، آرزومند بوده اند که در جهان دیگر نیز از نعمت و عیش جاودانی بهره مند گردند. آنان معتقد بودند که روح انسان پس از خروج از بدن، به همان جسم و جسد علاقه دارد و بعد از مرگ، دوباره با شوق و ولع بسیاری به همان بدن بر می گردد، در حالی که همان علاقه قدیم به طعام و شراب هنوز در وجود او باقی است، از این جهت این روح، راحت و آرامش نخواهد یافت مگر آن که بدن بی عیب و محفوظ مانده باشد، از این رو غذا و آب در دسترس او قرار می دادند و راه آمد و شد آن روح را به درون قبر آسان می کردند و در آشیانه قبرروزیه یا منفذی قرار می دادند که روح بتواند به آسانی عبور کند و درک آنان از معاد همین مقدار بود و معاد را در دل همین دنیا جستجو می کردند و بس و فکر آنان بیش از این پرواز نداشت.

3. معاد در آیین مجوس. در دین زرتشت از حیات مجدد و مسأله قیامت سخن به میان آمده و بر حسب تعالیم او هر وقت عمر این جهان هستی به آخر رسید، رستاخیز همگانی واقع خواهد شد. در آن روز خوبی ها و بدی ها را شمار خواهند کرد و برای امتحان بدکاران و نیکوکاران جایگاهی پر از آتش و آهن گذاخته به وجود می آید و بدان و زشت کاران را در آن جا خواهند افکند.

اندکی پس از مرگ، محاکمه مرده آغاز می شود و سرنوشت روان او، از آن پس معلوم خواهد شد تا آن که روز رستاخیز برپا شود. هر روانی خواه خوب، خواه بد، در روز قیامت از فراز پل جدا کننده عبور می کنند، این پل به روی دوزخ قرار دارد و یک جانب آن به دروازه بهشت منتهی می گردد. روی این پل، نامه اعمال آن روح، خوانده می شود و سراسر کارهای او را در دو کفه ترازو می گذارند. اگر کفه حسنات بر کفه سیئات بچربد آن روان به سوی بهشت می خرامد و اگر کفه سیئات فزونی گیرد به قعر دوزخ می افتد و نیکوکاران از آن پل به سلامت می گذرند و برای بدکاران راهی و چاره ای جز فرو افتادن به (هاویه) نیست. (6)

بسیاری از نویسندگان معاصر که درباره زرتشت کتاب نوشته اند، معتقدند که بقای روح پس از مرگ، مجازات و مکافات پس از مرگ، یکی از اصول این آیین است. (7)

بنابراین، اعتقاد به معاد و زندگی پس از مرگ در آیین مجوس به روشنی به چشم می خورد و در این مطلب میان محققان اختلافی نیست.

## درس 104: معاد در تورات و انجیل

هر چند در تورات جمله های صریحی درباره روز قیامت وارد نشده است، اما جمله های صریحی درباره زندگی پس از مرگ در آن دیده می شود از باب نمونه صریح ترین جمله ای که در عهد عتیق درباره معاد وارد شده است جمله زیر است:.

میراننده، زنده کننده، زیر آورنده به قبر و بیرون آورنده خداوند است (8) از این فراز بگذریم فرازهای زیر، به گونه ای روشن، حاکی از تحقق رستاخیز است. در روز حدت خداوند، نه نقره و نه طلای ایشان به رهانیدن ایشان قادر خواهد بود، زان رو که تمامی زمین از آتش غیرت او خواهد سوخت، زیرا که به زودی زود تمامی ساکنان زمین را به انجام خواهد رسانید. (9) مردگان تو زنده خواهند شد و اموات ما خواهند برخاست. ای شما که ساکنان در خاک هستید! بیدار شده ترنم کنید چون که شبنم تو، مثل شبنم گیاه است و زمین اموات را بیرون خواهد انداخت. (10)

این جمله ها می تواند روشنگر نظر صریح عهد قدیم درباره معاد باشد و باز جمله هایی پیدا می شود که به گونه ای قابل تطبیق بر معاد می باشد، مانند:

دانشمندان مثل نور سپهر و کسانی که بسیاری را به راه صداقت رهبری کنند مانند ستارگان تا ابد درخشان خواهند بود. (11)

#### معاد در عهد جدید

سیر و گردش در محتویات اناجیل چهارگانه ما را به يك اصل مهم رهبري می کند و آن این که نه تنها حضرت مسیح، وجود رستاخیز را به طور زبانی تبلیغ کرده است، بلکه عملاً به وسیله احیای مردگان، نمونه ای از رستاخیز انسان را به امت خود نشان داده است. اینک فرازهایی از اناجیل:

آیا مطالعه ننموده اید آن چه از خدا درباره برخواستن مردگان به شما گفته شده است که خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب منم و خدا، خدای مردگان نیست بلکه خدای زندگان است. (12)

(مرثا) نام زنی است که برادر او مرده بود گفت: ای آقا! اگر تو در این جا می بودی برادر من نمی مرد، لیکن الان می دانم که هر چه تو از خدا بخواهی خدا به تو خواهد داد. عیسی به او گفت: برادر تو برخواهد خاست. (مرثا) به او گفت: می دانم که در قیامت در روزبازپسین برخواهد خاست. عیسی به او فرمود: ... آن کس که بر من ایمان می آورد، با وجود این که بمیرد زنده خواهد بود، و هر آن کسی که زنده است و بر من ایمان می آورد تا ابد نخواهد مرد. (13)

در این دو فراز وجود رستاخیز به صورت يك امر مسلم و به طور روشن القا شده است و در پاره ای از موارد مسأله رستاخیز، به تعبیرهای دیگری مانند حیات جاویدان، روز جزا آمرزش، عذاب جهنم و بهشت مطرح گردیده است مانند این فرازها:

خواهش پدر که مرا فرستاد این است که هر چه به من بخشید، من هیچ چیز آن را ضایع نکنم، بلکه در روزباز پسینش بر خیزانم و خواهش آن کس که مرا فرستاده این است که هر کس که پسر را ببیند و بر او ایمان بیاورد مالک زندگانی جاودانی بشود و من او را در روزبازپسین خواهم بر خیزانید. (14)

ناگاه شخصی آمده وی را گفت: ای استاد نیکوی من! چه کار نیکو به عمل آورم تا زندگی جاوید یابم. گفت: از چه رو مرا خوب گفتی و حال آن که هیچ کس خوب نیست جز یکی و آن خداست و اگر اراده داری که داخل حیات شوی، فریاض را نگاه دار. گفت: کدام فریاض عیسی گفت: همین که قتل مکن، زنا مکن، دزدی مکن، شهادت زورمگو، پدر و مادر خود را محترم دار و آشنای خود را چون خود دوست دار. جوان گفت: همه این گفته ها را از ابتدای جوانی خود محفوظ داشته ام... عیسی گفت: اگر قصد داری که کامل گردی، برو اشیای خود را فروخته به فقرا تسلیم نما که در آسمان گنجی خواهی یافت... پس عیسی شاگردان خویش را فرمود: شخص ثروتمند در نهایت دشواری داخل ملکوت آسمان خواهد گشت. (15)

حکم مکنید تا بر شما حکم نشود، زیرا که به آن طریق که حکم می کنید، حکم بر شما خواهد شد و به همان پیمانیه که می پیمایید از برای شما پیموده خواهد شد. (16)

زیرا آن روز که فرزند انسان در جلال پدر خود با ملائکه خویش خواهد آمد و آن گاه هر کس را بر وفق عمل او جزا خواهد داد. (17)

عیسی به ایشان فرمود: شما که مرا متابعت نمودید در تولد نو، اندر آن زمان که فرزند انسان بر کرسی جلال خود نشیند شما نیز بر دوازده تخت جلوس خواهید نمود. (18)

تمام گناهان بنی آدم آمرزیده خواهد شد... مگر آن که به روح القدس کفر گویند که هرگز آمرزیده نخواهند شد، بلکه مستوجب عذاب ابدی است. (19)

به همین وضع در انتهای دنیا خواهد گردید که فرشتگان بیرون خواهند آمد و بدان را از میان راستان اخراج خواهند کرد و آنها را در تئور آتش خواهند افکند. (20)

وای بر شما ای نویسندگان و فریسیان ریاکار... ای افعی ها و مارزاده ها چسان از عقوبت دوزخ خواهید گریخت. (21)

پس هرگاه که دست تو، تو را بلغزاند قطعش بنما که برای تو بهتر است که بی دست داخل حیات شوی، از آن که دو دست داشته باشی در جهنم وارد شوی، در آتشی که خاموش نمی شود هرگاه پای تو، تو را بلغزاند ببری بهتر است. (22)

بهشت در اناجیل.

در اناجیل، از دوزخ به طور مکرر نام برده شده است، (23) ولی از بهشت و نعمت های آن کمتر سخن به میان آمده است، آن هم به تعبیرهای حیات جاویدان، ملکوت آسمان و ...

## درس 105: قرآن و امکان بازگشت به زندگی جدید (1)

عرب معاصر نزول قرآن، درباره دو موضوع اساسی بیش از همه چیز سرسختی نشان می داد: یکی مسأله توحید و یکتاپرستی و دیگری مسأله معاد و بازگشت به حیات مجدد بود. درباره حیات نوین به قدری لجاجت و عناد از خود نشان می داد که دعوت به چنین زندگی را، جنون و دیوانگی می پنداشت، چنان که قرآن از این گروه این چنین نقل می کند:

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نُؤْتِكُمْ عَلِي رَجُلًا يُبَيِّنُكُمْ إِذَا مَرَقْتُمْ كُلَّ مَرْجَلٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ أَفْتَرِي عَلِي اذْ كَذِبًا أَمْ بِهِ حِيَّةٌ؟ (24)

افراد کافر می گویند: آیا شما را به مردی راهنمایی کنیم که می گوید: پس از آن که ریزریزشدید آفرینش نو خواهید داشت، آیا به خدا دروغ بسته است یا جنونی دارد. گاهی آن را یک نوع سحر و چشم بندی تلقی می کردند، گویی اگر در برابر دیدگان آنان مرده را زنده می کردند، خود و حواس خویشان را تخطئه می کردند و آن را یک نوع اشتباه حواس و تصرف در دل و دیده می انگاشتند، چنان که قرآن از آنان نقل می کند:

... وَ لَنْ نُؤْتِيَكَ بِمَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لِيُقُولُوا إِن هَذَا إِسْحَارٌ مُبِينٌ؛ (25)

اگر (به آنها) بگویی: به راستی شما پس از مرگ، برانگیخته می شوید، آنان که کافرند می گویند: این کار جز سحر و جادوگری چیزی نیست.

اصولاً آنان نمی توانستند، تصور کنند بدنی که متلاشی و خاک شده و یا قطعات استخوانی از آن بازمانده بار دیگر زنده گردد و قرآن این (استبعاد) را در موارد متعددی از آنان نقل می کند و می فرماید:

وَقَالُوا إِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا ءَأِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا؛ (26)

و گفتند: آیا هنگامی که ما استخوان های پوسیده و پراکنده ای شدیم دگر بار با آفرینش تازه ای مبعوث می شویم.

قرآن در برابر عناد و سرسختی آنان، از طرق مختلف وارد شده و با اقامه دلایل عقلی روشن توانسته است به اذهان آنان روشنی بخشد و با نشان دادن صحنه هایی از رستاخیز نباتات و بازگو کردن سرگذشت گروهی از درگذشتگان که پس از مرگ و یا شبیه مرگ، گام به صحنه زندگی مجدد نهاده اند کوشیده است از قوت عناد آنان بکاهد و افراد منصف و بی غرض را که ذهن (استدلال پذیر) دارند به حقیقت رهنمون گرداند. ما دلایل قرآنی را یکی پس از دیگری به گونه ای فشرده یاد آور می شویم.

### دلایل امکان معاد از نظر قرآن:

#### 1. گستردگی قدرت خدا.

منکران زندگی مجدد، یکی از صفات خدا را که عبارت از قدرت است منکرند. آنان عمومیت و وسعت و گسترش توانایی خدا را در مورد چیزهای (ممکن) باور ندارند. شکی نیست که حیات مجدد برای انسان جزو محالات نبوده، جزو ممکنات است و زنده کردن یک مرده، مانند جمع میان وجود و عدم نیست که ذاتاً یک امر محال باشد، بلکه طبعاً یک امر ممکن است، ولی به قدرت و نیرو نیاز دارد.

و به عبارت دیگر، گاهی چیزی ذاتاً در ردیف محالات قرار می گیرد و امکان هستی پذیری را ندارد و اگر قدرت قدرتمندی بر آن تعلق نمی گیرد نه از این نظر است که نمی تواند، بلکه به خاطر نارسایی خود آن شیء است که شایستگی هستی پذیری را ندارد.

ولی گاهی چیزی بالذات ممکن و هستی پذیر است چیزی که هست به قدرت و نیرو نیازمند است. فضاوردی و پیمودن راه های آسمان ها ذاتاً امر محالی نبوده است، چیزی که هست بشر گذشته فاقد قدرت و توان بود که چنین چیزی را انجام دهد، ولی پس از سالیانی دراز بر اثر قدرت صنعت و تکنیک توانست به آرزوی خود جامه وجود ببوشاند.

زندگی مجدد، همانند پیمودن راه های فضا است و ذاتاً ممکن است و اگر قدرت و نیرو به آن ضمیمه گردد قطعاً هستی پذیر خواهد بود.

قرآن مجید در مواردی با یادآوری قدرت گسترده خدا، بر تحقق معاد استدلال می کند که چنین کاری در برابر قدرت او بسیار ناچیز است چنان که می فرماید:

وَمَا قَدَرُوا اذْ حَقَّ قَدْرُهُ وَ الْاَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٍ بِيَمِينِهِ؛ (27)

خدا را به حق نشناخته اند و روز رستاخیز، زمین یک سره در قبضه اوست و آسمان ها به قدرت وی به هم پیچیده است.

این آیه درباره رستاخیز سخن می گوید و یاد آور می شود که منکران، خدا را آن گونه که باید بشناسند نشناخته اند، و می خواهد نتیجه بگیرد که اگر شناخت ما از خدا به طور صحیح انجام گیرد، در مسائل مربوط به رستاخیز، شک و تردید نخواهیم کرد.



در آیات دیگر، مسأله را واضح تر مطرح می کند و انتقاد آنان را با توجه به قدرت بی پایان خدا مردود می شمرد و یادآور می شود که زنده کردن مردگان، بالاتر از آفرینش آسمان ها و زمین نیست. خدایی که بر آفرین جهان وسیع و موجودات گوناگون قدرت دارد قادر به احیای مردگان نیز هست و این حقیقت را در سه آیه به شرح زیر یادآور می شود:

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَمْ يَعْزُبْ عَنْهُمُ الْجَبَلُ قَدِيرٌ عَلَيْهِمْ أَمْ يُبَدِّلُونَ الْآيَاتِ؟ (28)

آیا نمی بینند خداوندی که آسمان ها و زمین را آفرید و از آفرینش آنها عاجز نگردید، تواناست که مردگان را زنده کند.

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ؛ (29)

آیا نمی اندیشند خدایی که آسمان ها و زمین را آفریده است تواناست که مانند این بشرها را بیافریند. یکی از اعراب جاهلی استخوان مرده ای را سایید و در فضا پراکنده ساخت و به پیامبر گفت: (مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ) این استخوان ها را چه کسی زنده می کند خداوند در پاسخ وی آفرینش آسمان ها و زمین را پیش می کشد و می گوید: آن کس که قادر است، چنین کاخ عظیمی بیافریند، می تواند به انسان های کوچک مجدداً لباس حیات ببوشاند.

أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَبِيرُ الْعَلِيمُ؛ (30)

آیا آن کس که آسمان ها و زمین را آفریده قادر نیست که مانند انسان ها را بیافریند بلی اوست، آفریدگار دانا. این مقایسه در صورتی در نظر ما جلوه می کند که از عظمت و وسعت آسمان ها آگاه گردیم و بدانیم که زمین ما در برابر وسعت آسمان ها همانند ذره ای ناچیز است که هرگز به حساب نمی آید. معنای قدرت گسترده خدا این است که هر چیزی که جزو محالات ذاتی نیست، با فرمان (باش) (کن) تحقق می پذیرد و در برابر فرمان خدا مشکل و آسان، بگ سان است. این بشر عاجز و ناتوان است که برخی را مشکل و پیچیده و برخی دیگر را سهل و آسان می پندارد.

پس خلقت مجدد انسان از محالات ذاتی نیست و قطعاً به اراده و خواست خدا در روز رستاخیز، تحقق می پذیرد و شك و تردید در آن جز انکار قدرت وی چیز دیگری نمی تواند باشد.

2. توجه به زندگی نخستین.

عرب جاهلی برای انکار رستاخیز، دلیل و گواهی جز استبعاد نداشته است و پیوسته می گفت: **عَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا ءَأِنَّا لَمَبْعُوثُونَ؛ (31)**

آیا پس از آن که ما مردیم و خاک و استخوان شدیم، بار دیگر زنده و برانگیخته می شویم. یکی از طرق هدایت این گروه که با منطق و برهان آشنایی نداشتند و (استبعاد) را به جای دلیل به کار می بردند، نشان دادن موردی است که از جهاتی شبیه حیات مجدد باشد و آن یاد آوری آفرینش نخستین است، زیرا همان خدایی که انسان را از خاک آفریده است، بار دیگر می تواند از همان مواد، انسان بسازد، خداوندی که بر آفرینش نخستین تواناست بر آفرینش مجدد نیز قادر است و این منطق در مواردی از قرآن منعکس است از آن جمله:

أَفَعَبِينَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ؛ (32)

آیا ما از آفرینش نخستین خسته و ناتوانیم (تا نسبت به بازگشت آن عاجز گردیم) بلکه آنان در آفرینش جدید در شك و تردید هستند.

مفسران اسلامی، از آن جمله عیاشی در تفسیر خود و فیض کاشانی در تفسیر صافی (33) از امام صادق (ع) نقل می کنند: (ابی بن خلف) استخوان پوسیده ای را که به صورت خاکی در آمده بود حضور رسول خدا آورد و در محضرش فوت کرد و در فضا پراکنده ساخت. سپس گفت: این استخوان های پوسیده را چه کسی زنده می کند.

خداوند به پیامبر دستور می دهد که به او بگوید که وی چرا آفرینش نخستین خود را فراموش کرده است و اگر آفرینش نخستین را یاد آور شود به امکان آن یقین پیدا می کند:

وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ؛ (34)

برای ما مثلی زد (استخوان مرده را ساییده و در هوا پخش کرد) در حالی که او آفرینش نخستین را به دست فراموشی سپرده بود (و لذا) می گفت: کیست که این استخوان های پوسیده را زنده کند. چکیده جواب در جمله (و نَسِيَ خَلْقَهُ) نهفته است، ولی برای روشن ساختن مفاد آن در آیه بعدی به روشنی پاسخ می دهد و می فرماید:

قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ؛ (35)

بگو: همان خدایی که آنها را بدون هیچ سابقه ای برای نخستین بار آفریده بار دیگر زنده می کند و او به هر آفرینش آگاه است.

كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدًّا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ؛ (36)

همان طور که آنان را برای نخستین بار آفریدیم، بار دیگر باز می گردانیم. وعده ای است بر ما و ما آن را انجام می دهیم. اگر آفرینش نخست، امکان پذیر است چرا آفرینش مجدد، جزو محالات قرار بگیرد.

## درس 106: قرآن و امکان بازگشت به زندگی جدید (2)

### 3. تجدید حیات در بهاران.

همه ساله زمین های مرده که در فصل زمستان فاقد جنبش و حرکت و فروغ حیات نباتی هستند در فصل بهار به جنبش و تکاپو می افتند و باریزش باران بهاری فعالیت و کوشش خود را آغاز می کنند. فصل زمستان، فصل خشکی و خاموشی زمین است. در این فصل در منطقه های سرد سیر، جزسرها و در مناطق دیگر جز باد چیز دیگری به چشم نمی خورد. پس از سپری شدن این فصل، باد بهاری می وزد و باران به سطح زمین می بارد و محیط برای نباتات و درختان، از لحاظ حرارت و رطوبت مساعد می گردد. خاک بی جان به جنب و جوش می افتد و زمین چهره خود را با گیاه و گل، سبز و رنگین می سازد و در نتیجه زمین پس از مرگی طولانی دوباره زنده می شود و آثار حیات خود را نشان می دهد.

قرآن با ارائه این نمونه حیات، بر امکان زندگی مجدد انسان، استدلال می کند و از این طریق به استبعاد افراد پاسخ می گوید، زیرا اگر احیای مجدد مرده، یک امر ممتنع و محال باشد، باید این قانون کلیت داشته باشد حتی در یک مورد هم دیده نشود که موجود مرده ای روزی جامه حیات بر تن کند و اگر در یک مورد خلاف آن مشاهده شد، مثلاً زمین های مرده بار دیگر جامه حیات بر تن کردند، باید نتیجه بگیریم که احیای مجدد مردگان اعم از انسان و غیر انسان جزو محالات نیست و صد درصد یک امر ممکن است.

قرآن مجید به این استدلال در آیات متعددی با عبارات های مختلف اشاره می کند:

1. وَ تَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَّتْ وَ أَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ رَوْحٍ بِهِجٍ ذَلِكَ بِأَنَّ أَذْهُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى وَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ (37)

زمین را خشک می بینی، هر موقع بر آن آب فرو فرستادیم تکان می خورد و بالا می آید و از هر صنف و نوعی، زیبا و نیکو می رویاند این، از آن جهت است که خدا حق است و اوست که مردگان را زنده می کند و او بر همه چیز قادر است.

2. وَ إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَى قَوْمِ لُوطٍ مِنْهُمْ ثَلَاثِينَ آيَاتٍ فَاتَّخَفْتُمْ مِنْ آبَائِكُمْ الَّتِي كَفَرْتُمْ فَجَعَلْنَاهُمْ نَارَ لَهَّالٍ مُبْتَلًى فَتَوَلَّوْا مُدْبِرِينَ؛ (38)

خداوند کسی است که بادهای را فرستاد تا ابرها را به حرکت در آورند آن گاه ما این ابرها را به سرزمین مرده راندیم و به وسیله آن زمین را پس از مردنش زنده می کنیم. چنین است رستاخیز انسان و جهان.

3. وَ هُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّى إِذَا أَقْلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِيَلْدِي مَيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ كُلَّ الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى لَعَلَّكُمْ تُدْكَرُونَ؛ (39)

اوست که بادهای را می فرستد، در حالی که از رحمت خدا مژده می دهند تا ابرهای سنگین بار را حمل کنند. ما آنها را به سوی سرزمین های مرده می فرستیم و به وسیله آنها آب را فرو می فرستیم و به وسیله آن انواع میوه ها را خارج می سازیم. چنین است زنده کردن مردگان (این مثل را زدیم) تا شاید متذکر گردید.

4. وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا فَانْتَبْنَا بِهِ جَبَاتٍ وَ حَبَّ الْحَصِيدِ وَ النَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ رِزْقًا لِلْعِبَادِ وَ أَحْيَيْنَاهُ بِلَدَّةٍ مَيِّتًا كَذَلِكَ الْخُرُوجُ؛ (40)

و از آسمان آب پر برکتی نازل کردیم و با آن، باغ ها و دانه های درو شده رویاندیم. و نخل های بلند که دارای شکوفه هاست برای روزی بندگان پرورش دادیم و زمین های مرده را با آن زنده کردیم. این چنین است، خروج بندگان در روز قیامت.

5. يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ كَذَلِكَ نُخْرِجُونَ؛ (41)

موجود جان دار را از موجود بی جان و بی جان را از موجود جان دار پدید می آورد (و جهان پیوسته در حال تبدیل به یک دیگر است) و زمین را پس از مرگ زنده می کند، این چنین در روز رستاخیز بیرون آورده می شوید.

6. وَ الَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَنْشَرْنَا بِهِ بَلْدَةً مَيِّتًا كَذَلِكَ نُخْرِجُونَ؛ (42)

خدا آن کسی است که از آسمان به اندازه معین آب فرو فرستاد و به وسیله آن زمین های مرده را حیات بخشیدیم و این چنین است خروج شما از زمین ها (در روز قیامت).

در این آیات از زنده شدن زمین های مرده، بر امکان زنده شدن انسان ها استدلال شده است و در آیه نوزدهم سوره روم، جهان خلقت، توده ای از تبدیل مرده به زنده، و زنده به مرده معرفی شده است، زیرا پیوسته مواد بی جان از عناصر جهان از طریق تغذیه انسان و حیوان و نبات به موجودات جان دار تبدیل می گردند و نیز موجودات جان دار پس از مرور زمانی، فروغ زندگی را از دست داده به عناصر بی جان تبدیل می گردند.

بنابراین کار آفرینش، تبدیل مرده به زنده و زنده به مرده است، در این صورت چرا در احیای مجدد انسان شک و تردید کنیم.  
پاسخ يك سؤال.

در این جا ممکن است گفته شود، چگونه بر امکان حیات مجدد انسان از تجدید حیات درخت و گیاه استدلال شده است در صورتی که درخت در فصل زمستان نمی میرد، بلکه فعالیت او تعطیل می شود و به اصطلاح تمام درختان در این فصل به خواب می روند، هم چنین است دانه های حیاتی که در دل زمین نهفته است، زیرا همه آنها دارای سلول زنده هستند و در شرایط مناسبی به رشد و نمو می پردازند، بنابراین درخت و گیاه مرده نیست، در صورتی که انسان نهفته در قبر مرده است؛ پس رشد و نمو درختان و گیاه، نمی تواند گواه بر امکان حیات مجدد انسان گردد.

پاسخ این سؤال با توجه به متن آیات روشن است، زیرا هدف، تشبیه حیات مجدد انسان به حیات مجدد درخت و گیاه نیست، بلکه هدف تشبیه آن، به حیات مجدد خود زمین است که در زمستان فاقد حیات است، اما در فصل بهار پس از ریزش باران، همان خاک های بی جان و مرده، جان و حیات مجدد پیدا می کنند.  
در گذشته یادآور شدیم که، آیه نوزدهم سوره روم، جهان خلقت را توده ای از تبدیل بی جان، به جان دار و جان دار به بی جان می داند، تبدیل جان دار به بی جان بسیار روشن و واضح است، اما تبدیل بی جان به جان دار جز این نیست که زمین و قطرات آب و گازهای هوا که همگی از مواد مرده عالم هستند در شرایط خاصی از طریق تغذیه، جذب اندام گیاهان و درختان شده و همگی لباس حیات و زندگی بر تن می کنند و از این طریق نمونه بارز و روشنی برای احیای مردگان می گردند.

### درس 107: قرآن و امکان بازگشت به زندگی جدید (3)

#### 4. دلیل نقلی.

اذعان و یقین انسان درباره پدیده ای، دارای مراتب و مراحل است که به گونه فشرده یادآور می شویم:  
1. علم الیقین؛ هرگاه انسان از دیدن اثر یا آثار پدیده ای به وجود آن یقین پیدا کند در حالی که خود آن را به یکی از حواس، ادراک نکرده باشد، به چنین علمی (علم الیقین) می گویند، مثلاً از دیدن دود آتش به وجود آتش یقین پیدا کند.

2. عین الیقین؛ هر گاه این فرد پدیده مورد نظر خود را مشاهده کند، مثلاً آتش برافروخته را با دیدگان خود ببیند، به طور مسلم گامی به پیش نهاده و یقین او، به مرحله کامل تری قدم نهاده است، زیرا به قول معروف، (شنیدن کی بود مانند دیدن) به این مرحله از یقین (عین الیقین) می گویند.

3. حق الیقین؛ هرگاه همین فرد پدیده را با حس مناسب آن، لمس کند، مثلاً دست خود را به سوی آتش ببرد و حرارت آتش را با حس لامسه، درک کند، در این صورت یقین وی به مرحله اعلا رسیده و (حق الیقین) نامیده می شود.

افرادی هستند که به موضوعی از موضوعات دارای اطمینان و یقین هستند، ولی گاه و بی گاه افکاری در ذهن آنها پدید می آید که آنان را زجر می دهد و سکون و آرامش را از آنها سلب می کند و این خطورهایی زجر دهنده با رؤیت و مشاهده و لمس مورد یقین، محو و نابود می گردند. قرآن در این مورد برای ابراهیم و اخلاف او نمونه هایی ارائه می دهد تا هر نوع شک و تردید را از دل ها بزاید و ما در این جا یکی از آن نمونه ها را می آوریم.

ابراهیم و احیای مردگان.

مفسران اسلامی نقل می کنند، ابراهیم از کنار دریایی می گذشت، مرداری را دید که در کنار دریا افتاده، قسمتی از آن در دریا و قسمت دیگر آن بیرون دریاست و حیوانات دریایی و خشکی از دو طرف، به آن هجوم آورده و آن را می خورند و اجزای بدن او متفرق می گردد.

دیدن این منظره او را به فکر مسأله رستاخیز انداخت که چگونه انسان مرده که اجزای آن مانند این مردار، در جهان متلاشی می گردد، باردیگر زنده می شود.

از این رو، از خداوند درخواست کرد که کیفیت احیای مردگان را پس از متلاشی شدن اجزای آنها، برای او بنمایاند.

شکی نیست که ابراهیم خلیل از طریق وحی، از وجود رستاخیز آگاه بود و به آن کاملاً ایمان و اعتقاد داشت، ولی برای رفع خطورهایی ذهنی که گاهی اصحاب یقین را نیز زجر و آزار می دهد از خدا خواست که منظره احیای مردگان را با دیدگان خود مشاهده نماید تا یقین وی به صحت رستاخیز به حد اعلا برسد و به اصطلاح به (حق الیقین) تبدیل شود.

قرآن مجید، درخواست ابراهیم و پاسخ خدا را چنین بیان می فرماید:

وَ إِذْ قَالَ اِبْرَاهِيمُ رَبِّ اَرْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتِي قَالَ اَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلِي وَلَكِنْ لِيَبْلُوَنَّا قَلْبِي؛ (43)

(وبه یاد آر) هنگامی که ابراهیم گفت: خدایا! به من نشان بده که چگونه مردگان را زنده می کنی (خدا) فرمود: مگر ایمان نیاورده ای ابراهیم گفت: آری، ولی می خواهم قلبم آرام گردد.

جمله (ولکن لیطمئن قلبی) بیانگر همان نکته ای است که یادآور شدیم و آن این که چه بسا در قلب دارندگان ایمان و یقین خطورهایی پدید می آید که محو آنها، جز با رؤیت و لمس آن امکان پذیر نیست.

اکنون ببینیم که خداوند چگونه به او دستور می دهد:

قَالَ فَخُذْ اَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ اَلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَي كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءً ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِيَنَّكَ سَعِيًّا وَ اعْلَمْ اَنَّ اِذْ عَزِيزٌ حَكِيمٌ؛ (44)

(خدا) گفت: چهار پرنده انتخاب کن و آنها را (ذبح و) قطعه قطعه کن (و در هم بیامیز) و هر جزئی از آنها را برکوهی بگذار و سپس آنها را بخوان (خواهی دید که آنها)، شتابان به سوی تو می آیند. بدان به راستی خداوند، قدرتمند و حکیم است (هم از ذرات بدن پرندگان آگاه است و هم بر گرد آوری آنها توانایی دارد).

---

1. انعام (6) آیه 29؛ مؤنون (23) آیه 37.
2. یوسف (12) آیه 22.
3. ماعون (107) آیه های 1-3.
4. چهارشنبه 27 تیر سال 56.
5. سبأ (34) آیه 3.
6. جان ناس، تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی اصغر حکمت، چاپ پیروز، ص 310 (نقل با تلخیص).
7. حمید نیرنوری، سهم ایران در تمدن جهان، چاپ سال 1345، ص 228.
8. کتاب اول سموئیل، فصل دوم، جمله 6.
9. کتاب اصفیاء نبی، فصل اول، جمله 18.
10. کتاب اشعیاء، فصل 26، جمله 19.
11. کتاب دانیال، فصل 12، جمله 3. این فرازاها از ترجمه عهد عتیق معروف به چاپ فاضل خان که در سال 1856 میلادی مطابق با 1272 هجری در لندن چاپ و مستقیماً از عبری به فارسی ترجمه شده است نقل گردید.
12. انجیل متی، باب 22، جمله های 31-32.
13. انجیل یوحنا، فصل 12، جمله های 26-21.
14. همان، فصل 6، جمله های 40-39.
15. انجیل متی، باب 19، تلخیص از جمله های 16-23.
16. همان، باب 7، جمله های 1-2.
17. همان، باب 16، جمله 27.
18. همان، باب 19، جمله 28.
19. انجیل مرقس، باب 3، جمله 28.
20. انجیل متی، باب 13، جمله های 49-50.
21. همان، باب 23، جمله 33.
22. انجیل مرقس، باب 9، جمله های 43-50.
23. انجیل متی، باب 16، جمله 18 می گوید: درهای جهنم بر وی استوار نخواهد بود؛ و نیز در انجیل لوقا، باب 16، جمله 23 می گوید: و در جهنم چون به عقوبت گرفتار می بود.... این فرازاها از انجیل فارسی مترجم از یونانی، مطبوع در لندن، چاپ سال 1837 نقل گردیده است.
24. سبأ (34) آیه های 7 و 8.
25. هود (11) آیه 7.
26. اسراء (17) آیه 49.
27. زمر (39) آیه 67.
28. احقاف (46) آیه 33.
29. اسراء (17) آیه 99.
30. یس (36) آیه 81.
31. صافات (37) آیه 16 و....
32. ق (50) آیه 15.
33. تفسیر صافی، سوره یس، آیه 78.
34. یس (36) آیه 78.

- 35. همان، آیه 79.
- 36. انبیاء (21) آیه 104.
- 37. حج (22) آیه های 5 و 6.
- 38. فاطر (35) آیه 9.
- 39. اعراف (7) آیه 57.
- 40. ق (50) آیه های 9-11.
- 41. روم (30) آیه 19.
- 42. زخرف (43) آیه 11.
- 43. بقره (2) آیه 260.
- 44. همان جا.

## خدا و معاد (2)

درس 108: دلایل لزوم رستاخیز انسان ها.  
 الف) معاد، استثنا در قوانین خلقت نیست.  
 درس 109: دلیل دوم و سوم بر لزوم معاد.  
 ب) معاد مقتضای عدل الهی است.  
 ج) عقیده به معاد ضمانت اجرایی تکالیف الهی است.  
 درس 110: دلیل چهارم بر لزوم معاد.  
 د) باید مقتضیات و آمادگی ها به کمال خود برسند.  
 درس 111: آیا انسان علاوه بر تن، روح مجرد از ماده دارد.  
 دلایل مادی ها بر مادی بودن روح.  
 پاسخ.

درس 112: دلیل تجربی وجود روح.  
 حقیقت خواب و اقسام آن.  
 اقسام رؤیاهای (خواب دیدن ها).  
 درس 113: خواب های راستین گواه بر وجود روح است.  
 درس 114: چگونه خواب های راستین گواه بر وجود روح است.  
 درس 115: زندگی برزخی چیست.  
 حیات برزخی.  
 ترسیمی از زندگی برزخی.

---

## درس 108: دلایل لزوم رستاخیز انسان ها

از بحث های پیش چند مطلب به گونه ای روشن ثابت گردید:

1. اعتقاد به معاد در زندگی انسان ها کاملاً مؤثر است و اثرات آن در حاشیه زندگی انسان ها نیست، بلکه در متن آن قرار دارد؛
2. اعتقاد به معاد، يك اعتقاد همگانی است که ملل جهان بر آن اتفاق نظر دارند، هر چند بین آنان در خصوصیات و جزئیات آن اختلافاتی وجود دارد؛
3. بازگشت و زنده شدن انسان پس از مرگ به هیچ وجه محال نیست.  
 اکنون وقت آن رسیده است که دلایل ضرورت و لزوم وجود آن را مورد بررسی قرار دهیم.  
 اندیشمندان از طرق و راه های گوناگون لزوم آن را ثابت کرده اند که ما برخی از آنها را با بیانی متناسب با افکار خوانندگان تشریح می کنیم:.

الف) معاد، استثنا در قوانین خلقت نیست.  
 نخست باید دید که آیا معاد و بازگشت انسان به زندگی مجدد، استثنا در قانون آفرینش است و قوانین خلقت ایجاب می کند که وقتی انسان به دنیا آمد و مرد، کار او تمام گردد و پرونده او بسته شود و حیات مجددی برای او نباشد، یا این که قوانین آفرینش درست خلاف آن را ایجاب می کند و برای آفرینش انسان هدف و غرضی است که برای آن آفریده شده است و اگر بمیرد و به آن هدف نرسد و پرونده او برای ابد بسته شود، يك چنین توقف برخلاف قانون خلقت خواهد بود.

به طور مسلم باید نظر دوم را قبول کرد و این مطلب را می توان با بیان زیر روشن ساخت:

آفرینش انسان و خلقت و مرگ او که هر روز در باره افراد نوع او تکرار می شود نمی تواند لغو و بی هدف باشد، یعنی هر روز هزاران انسان متولد گردند و هزاران انسان دیگر، دنیا را ترک گویند بدون این که در رفت و آمد آنها هدفی در کار باشد.

انسان که در میان دیگر انواع، گل سرسبد جهان است برای چه آفریده شده است، آیا می توان گفت که او آفریده شده است که چند روزی در این جهان زندگی کند، مقداری آب و هوا و غذا بخورد و چند روزی پهنه هستی را جولانگاه زندگی موقت خود قرار دهد، سپس این جهان را ترک گوید، بدون آن که در این آمد و رفت، هدف و غرضی برای او باشد چنین تصویری به ساحت خداوند حکیم که تمام کارهای او حکیمانه است راه ندارد. ممکن است این مطلب را با بیان فلسفی روشن بیان کرد و آن این که:

حرکت، خواه حرکت در مکان باشد مثل این که کسی از خانه خود حرکت می کند که از دوست خود در نقطه خاصی دیدن کند و یا حرکت در جوهر و طبیعت باشد، مانند حرکت نطفه به صورت های مختلف جنینی که در اصطلاح قرآن به آنها نطفه، علقه و... می گوید، در هر دو حال برای خود هدف و غرضی لازم دارد و در حقیقت حرکت، داشتن هدف نهفته است.

ولی متحرک بر دو نوع است:

1. متحرک های عالم و دانا، مانند انسان که از نقطه ای به نقطه ای حرکت می کند و در این حرکت هدف و غرضی را تعقیب می کند، حتی آن حرکت هایی که نوع مردم تصور می کنند فاقد هدف است، همان ها نیز هدفی مناسب با خود دارد، مثل این که انسان از نشستن در نقطه ای خسته می گردد، از آن جا بلند می شود و در نقطه دیگر می نشیند. غالباً تصور می شود که این نوع حرکت ها بدون غایت است، در صورتی که اگر دقت کنیم بی هدف نیست؛ هدف رفع خستگی است که از جلوس متمادی در نقطه ای، عارض انسان می گردد.

2. متحرک های فاقد شعور و آگاهی، مانند حرکت هسته ای که در خاک نهفته است، به سوی یک درخت تنومند، اگر این حرکت فاقد شعور است به طور مسلم فاقد هدف و غایت نیست.

اکنون این قاعده را در آفرینش انسان و جهان پیاده می کنیم:

آفرینش انسان، از نطفه، علقه و... آغاز می گردد و با حرکت در جوهر و طبیعت قدم به قدم به سوی کمال پیش می رود و در هر مرحله ای از مراحل، کمالی را کسب کرده سپس متوجه کمال بالاتر می گردد و تا روزمرگ از تبدیل، تغییر، حرکت و دگرگونی بازمی ایستد.

به طور مسلم هدف از حرکت، باید چیزی غیر از خود حرکت باشد و زندگانی موقت انسان در این جهان، سراسر حرکت و دگرگونی است. باید هدفی غیر از حرکت و غرضی جز این زندگی که همگی حرکت است اندیشید که بتوان آن را برای این حیات که سراسر حرکت و پیشروی است، هدف و غرضی شمرد.

و به عبارت دیگر، زندگی موقت و فنا پذیر نمی تواند هدف و کمال حرکت باشد، زیرا هدف از حرکت، تحصیل کمال است، فنا، نیستی، نابودی و پوسیدگی، کمال نیست که انسان در حرکت خود آن را طلب کند. عین این بیان را می توان در آفرینش جهان نیز پیاده کرد. تنها انسان نیست که رستاخیز و دگرگونی دارد، بلکه این دگرگونی شامل مجموع جهان هستی خواهد شد. اتفاقاً در قرآن مجید به این برهان به شکلی که بیان گردید تصریح شده است. اینک یکی از آیات مربوط به این برهان را می آوریم:

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ؛ (1)

و ما آسمان و زمین و آن چه را که در میان آنها قرار دارد بیهوده (بی آن که هدفی باشد) نیافریدیم. چنین اندیشه ای مربوط به کسانی است که کفر ورزیده اند. وای بر گروه کافر از آتش.

در این آیه از وجود هدف برای خلقت، بر لزوم معاد استدلال شده است به گواه این که پیش از این آیه، جمله (بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ) (2) وارد شده است.

## درس 109: دلیل دوم و سوم بر لزوم معاد

(ب) معاد مقتضای عدل الهی است.

هرگز اعمال نیک و بد افراد انسان، برای خدا تکلیفی ایجاد نمی کند. عمل فرد نیکوکار، هر چند در خور ستایش است، ولی از نظر عقل، بر خدا لازم نیست که عمل او را پاداش دهد، زیرا وی هر کاری کرده با سرمایه الهی و نیروی خداوندی انجام داده و از خود مایه ای نگذاشته است.

خداوند، آفریننده انسان و آفریننده تمام آن چه که به او وابسته است، می باشد. انسان هر چه دارد از خدا دارد، از این جهت وجود و تمام شئون او متعلق به خداست و تصرف بنده در جهان آفرینش، تصرف در ملک خداست چیزی که هست هر گاه به وظایف بندگی قیام کند کارهای او مورد رضایت خداست.

و چون بنده نیکوکار با سرمایه الهی، انجام وظیفه می کند، حتی وجود او و اراده او نیز از سرمایه های خدایی است که در اختیارش نهاده است، از این جهت در صورت انجام وظیفه نمی تواند چیزی از خدا مطالبه کند. اگر

خداوند به فرد نیکوکار، پاداش می دهد جز لطف و کرم چیز دیگری نخواهد بود. چیزی که هست به حکم این که از خداوند، کار قبیح سر نمی زند، خدا نباید افراد نیکوکار را کیفر دهد و فرمانبرداران و نیکوکاران را وارد آتش سازد. درست است که آنان حقی بر خدا ندارند، ولی کیفر دادن آنان کار قبیح و برخلاف عدل الهی است. این جریان به گونه دیگری درباره گناهکاران نیز حکم فرماید. هرگز بر خدا حتم و لازم نیست که افراد گنهکار را به کیفر اعمال خود برساند، بلکه او مختار است به هر نحوی خواست با آنان رفتار کند یا ببخشد و یا کیفر دهد، زیرا فرد گنهکار فقط او را مخالفت کرده و بر او طغیان نموده است حق اطاعت او را نادیده گرفته است بالأخره این حق متعلق به اوست. اگر خواست از حق خود صرف نظر می کند و آنان را می بخشد و اگر خواست آنان را کیفر می دهد.

ولی نکته قابل توجه این جاست که اگر همه افراد بشر نیکوکار بودند و در میان آنان مجرم و گنهکار نبود، نادیده گرفتن اعمال نیک آنان، با عدل الهی منافاتی نداشت، زیرا همان طوری که گفته شد هیچ فردی از طریق فرمانبرداری، حقی بر خدا پیدا نمی کند و اگر همه افراد، گنهکار بودند و در میان آنان، نیکوکاری وجود نداشت در این صورت عفو الهی و بخشودن همه اشکالی نداشت.

ولی اگر بندگان خدا دو تیره باشند: نیکوکار و بدکار، تساوی و برابری میان این دو گروه و حذف پاداش و کیفر از قاموس آفرینش، با عدل الهی که خدا را با آن توصیف می کنیم، سازگار نخواهد بود، زیرا عقل انسان به طور روشن درک می کند که مساوات میان مطیع و عاصی، نیکوکار و بدکار، کار زیبایی نیست، بلکه کاری قبیح است و ساحت اقدس الهی از آن پیراسته است و عدل الهی ایجاب می کند که میان این دو گروه تفاوتی در کار باشد.

ج) عقیده به معاد ضمانت اجرایی تکالیف الهی است. پیامبران آسمانی از سوی خداوند بزرگ، با یک سلسله تعالیم و دستورات به سوی بندگان خدا برانگیخته شده اند تا آنان را به وظایف و تکالیف خویش آشنا سازند.

تکالیف الهی هر چند پس از محاسبات عقلی، به نفع انسان ها و توده هاست و تضمین کننده یک زندگی سعادت مند در این جهان است، ولی ناگفته پیداست که نوع مردم از درک فواید دقیق تکالیف الهی ناتوانند و به این نوع مسائل از دیده سطحی می نگرند و در این دید، انسان ها، وظایف را مانند باری بر دوش می پندارند و آن را مانعی بر سر راه لذت زودگذر خود می انگارند.

شکی نیست که نمازگزاردن و روزه گرفتن رنج و زحمت دارد و پرداخت بخشی از مال که بسیاری از انسان ها آن را مانند جان خود دوست دارند، بدون یک انگیزه معنوی نیرومند ممکن نیست. خودداری از محرّمات که غریز به سوی آن متوجه است، به کفّ نفس و خویشتن داری فوق العاده نیازمند است.

اگر در برابر وظایف الهی، پاداش و کیفری باشد مردم دستورهای الهی را به خاطر امید به پاداش و بیم از کیفر می پذیرند، ولی اگر برای تکالیف بندگان یک چنین ضمانت اجرایی وجود نداشته باشد، جز اولیای الهی که خدا را از جهت امید به پاداش و بیم از کیفر نمی پرستند، احادی به تکالیف الهی توجه نکرده و در نتیجه هدف از اعزام پیامبران جامه عمل نمی پوشد.

و به عبارت دیگر، هرگاه مطیع و عاصی در این جهان نتایج اعمال خود را می دیدند و به پاداش و کیفر اعمال خود در این جهان می رسیدند امکان داشت که از این نظر (نه از نظرهای دیگر) لزوم سرای دیگر را نفی کنیم.

ولی جهان با نعمت های بی شمار خود در برابر مؤمن و کافر، فرمانبر و عصیانگر، یک سان است و هر فردی به اندازه سعی و کوشش خود، از مواهب گسترده خداوند، بهره مند می شود. نه فرد مؤمن، نتیجه اطاعت خود را در این جهان می بیند و نه کافر به کیفر طغیان خود می رسد. پس اگر پرونده زندگی مؤمن، کافر، امین و خائن در این جهان بسته شود، و سرای دیگری که هر کدام در آن سرا به سزای عمل خود برسند در کار نباشد، جهت ندارد که گروهی یک عمر با رنج و زحمت، با کفّ نفس و خویشتن داری به سر ببرند در حالی که گروه دیگری شب و روز غرق عیش و نوش و در لذت و شهوت باشند.

تنها به خاطر معاد، امید پاداش و ترس از کیفر است که جوان، خواب لذیذ صبحگاهی را بر خود حرام می کند و پیش از آفتاب برای ادای نماز برمی خیزد و در هوای گرم، روزه می گیرد و جان و مال خویش را در راه خدا بذل می کند.

به خاطر ترس از دوزخ است که جوان با کمال علاقه ای که به مسائل جنسی دارد، از حرام چشم می پوشد و از قمار، شراب و مجالس رقص می پرهیزد و سرا پا انسانی فرمانبردار می باشد.

نتیجه این که به خاطر تحقق بخشیدن به هدف پیامبران و به منظور انجام گرفتن تکالیف، باید پاداش و کیفر برای اعمال باشد. اکنون که مؤمن و کافر در این جهان به سزای اعمال خود نمی رسند باید در جهان دیگر، این موضوع عملی گردد و مقصود از معاد چیزی جز این نیست.

گذشته از این، خداوند بزرگ در قرآن و دیگر کتاب های آسمانی به فرمانبرداران وعده پاداش داده و گنهکاران را به کیفر تهدید کرده است. وعده الهی نمی تواند دروغ و غیر صحیح باشد. برای محقق شدن وعده و وعید الهی چاره ای جز معاد و زندگی سرای دیگر نیست.

### درس 110: دلیل چهارم بر لزوم معاد

د) باید مقتضیات و آمادگی ها به کمال خود برسند. ضرورت رستخیز را از راه دیگری نیز می توان ثابت کرد و ریشه و اساس استدلال این است که مقتضیات و عوامل سعادت را که نتیجه ایمان و عمل صالح است نباید نادیده گرفت و اراده حکیمانه خدا ایجاب می کند که این عوامل و آمادگی ها به ثمر برسند، اینک مشروح این قسمت: افراد بشر که در این جهان هستی زندگی می کنند به دو گروه متفاوت، مؤمن و کافر، صالح و ظالم، دادگستر و ستمگر، نیکوکار و بدکار، خائن و خدمتگزار و ... تقسیم می شوند.

در گروه نخست، مقتضیات سعادت و خوش بختی در پرتو ایمان و عمل صالح فراهم گردیده است اگر زندگی این گروه در همین جا خاتمه یابد و در برابر عوامل سعادت که در این جهان کسب کرده اند به کمال دیگری که غایت و هدف این عوامل است، نرسند نتیجه این می گردد که وجود این عوامل مورد اعتنا قرار نگیرند و ساخت خداوند حکیم که همه کارهای او حکیمانه و دور از لغو است از چنین کاری پیراسته می باشد.

به عبارت دیگر، ایمان و عمل نیک، در روح انسان کمال معنوی می آفریند و این کمال برای خود حیات و زندگی مناسب، لازم دارد و اگر روح به این حیات مناسب نرسد، نتیجه این می گردد که وجود آن کمال در روح انسان عاطل و باطل شود.

روشن تر بگویم: این کمال معنوی که نتیجه ایمان و عمل صالح است علتی است و برای خود تقاضایی دارد حتماً باید به مقتضای خود که ما آن را حیات اخروی و زندگی مناسب می نامیم برسد و اگر پرونده حیات انسان با بودن چنین مقتضی ها و علت ها بسته شود و به دنبال علتی، معلولی نیاید، نتیجه این می شود که وجود این علل و مقتضی ها لغو و بیهوده بوده و چیزی بر وجود آنها مترتب نگردد.

گروه فاسد و تبهکار که نه از ایمان صحیح و اندیشه پاک بهره ای دارند و نه از نظر عمل و کار از برنامه صحیحی پیروی می کنند و در زندگی جز ارضای غرایز حیوانی و ابراز قدرت بر ضعیفان و ناتوانان هدفی ندارند؛ در این گروه عوامل شقاوت و بدبختی پی ریزی گردیده است و باید این عوامل به هدف و نتیجه خود برسند. نادیده گرفتن این مقدمات و بسته شدن پرونده زندگی در این جهان مانند تعطیل کردن سازمان علل و مقتضیات است. اگر بخواهیم وجود این علل و مقتضی ها در سازمان هستی لغو و بیهوده نباشد، باید به چیزی که به دنبال آن هستند برسند و در غیر این صورت وجود آنها لغو و عاطل خواهد بود.

این برهان را می توان در دو کلمه خلاصه کرد:

1. اعتقاد و عمل هر اعتقاد و هر عملی می خواهد باشد در روح انسان کمال و یا خصوصیتی را می آفریند که برای خود، تقاضایی دارد و این تقاضا که همان کمال مطلوب روح است چون در این جهان نیست باید در عالم دیگر باشد و این همان است که ما نام آن را حیات اخروی می گذاریم.

2. وجود این علل و مقتضیات نباید نادیده گرفته شوند و باید به آنها ترتیب اثر داده شود، زیرا در غیر این صورت نتیجه این می گردد که وجود آنها در سازمان خلقت لغو و بیهوده باشد، شاید آیه زیر در قرآن مجید اشاره به این دلیل و برهان باشد:

أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ؟ (3)

آیا ما گروهی را که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند مانند افراد مفسد و تبهکار قرار می دهیم، آیا ما پرهیزگاران را مانند فاجران قرار می دهیم.

### درس 111: آیا انسان علاوه بر تن، روح مجرد از ماده دارد؟

موضوع مهم در معاد، اثبات روح و روان مجرد و پیراسته از ماده است به این معنا که انسان ترکیبی است از دو جزء:

1. بدن و تن که برای خود نظام و تشکیلات خاصی دارد.
2. روح و روان که پیراسته از ماده است و با آن، نوعی اتحاد و همراهی دارد و پس از مرگ نیز باقی و پایدار است و از بین نمی رود.



اثبات روح و روان به این شکل از خصایص مکتب الهی است، در حالی که در مکتب مادی وجود روح به این معنا کاملاً مورد انکار است.

دلایل مادی ها بر مادی بودن روح.

روح از نظر آنان، اثر انسجام مادی بدن و نتیجه فعل و انفعال اجزای آن در یک دیگر است و به گفته آنان از ترکیب ماده بدن مخصوصاً سلسله اعصاب و مواد خاکستری مغز، شعور و ادراکی به نام روح تجلی می کند و موضوع روح و روحيات، پدید می آید. همان طور که از کبد، صفرا و از غدد فکي، بزاق ترشح می کند هم چنین از انسجام اجزای بدن و ارتباط آنها با یک دیگر، شعور و ادراک، شادی و غم و حب و بغض ... تجلی می کند.

در این مکتب، روح اثر شیمیایی ماده است نه موجودی است مجزا و جداگانه که سنخ آن غیر از سنخ بدن باشد. دلایل مادی ها بیش از این نیست و می گویند: در مواقع تجلی شعور و تفکر، مغز از خود فعالیت بیشتری نشان می دهد و هرگاه به مغز و یا قسمتی از آن آسیبی رسید، انسان تفکر صحیح خود را از دست می دهد و اگر قسمتی از مغز انسان برداشته شود چه بسا برخی از امور مربوط به ادراک و تفکر و یا حافظه را از دست بدهد و هم چنین....

پاسخ.

این تجارب بیش از این نمی رساند که اعصاب و مواد خاکستری مغز، وسیله ای برای شعور انسانی است و در عمل ادراک، دخالت دارند و اما این که حقیقت روح، همین فعل و انفعال فیزیکی و شیمیایی است، هرگز گواه آن نیست و آن را ثابت نمی کند؛ زیرا دلایل تجربی نیز چنین احتمالی را نفی نمی کند که اعصاب و مواد خاکستری مغز برای فعالیت روح و روان ابزار و شرایط باشند.

اگر دلایل مدعیان تجرد روح که در فلسفه اسلامی صدر المتألهین، به دلایل ده گانه معروف است به روشنی ثابت کرد که روح پیراسته از ماده است، این نوع تجارب و آزمایش ها در عین صحت، با تجرد روح منافاتی نخواهد داشت، زیرا مدعیان تجرد روح و روان، همگی می گویند: روح انسان به بدن، تعلق تدبیری دارد و سلول های مغز، اعصاب و فعل و انفعال های شیمیایی مغز همگی وسیله و ابزار روح به شمار می روند و روح کارهای خود را به وسیله بدن انجام می دهد، از این جهت مانع ندارد که مغز و سلسله اعصاب ابزار آگاهی او باشد.

بنابراین دانشمندان مادی هرچه از علوم مادی کمک بگیرند و آزمایش های خود را دو چندان سازند بیش از این نتیجه نخواهند گرفت که مغز و اعصاب و دیگر اعضای حساس بدن، در تحقق ادراک و بقای حیات، نقش مؤثری دارند، اما آیا حقیقت روح و روان انسان، همین ابزار و آثار شیمیایی و فیزیکی آنهاست، هرگز از این تجربیات چنین نتیجه ای به دست نمی آید.

برای اثبات روح و این که انسان علاوه بر تن، دارای روح و روانی است که با مرگ بدن از میان نمی رود، دو راه در اختیار داریم:.

الف) دلایل عقلی و فلسفی؛.

ب) دلایل تجربی و آزمایش.

دلایل تجربی اثبات روح و روان، فراوان است:.

1. خواب های راستین؛.
  2. نهان بینی یا تبادل افکار؛.
  3. روشن بینی و یا آگاهی از حوادث دور از زمان و مکان؛.
  4. اسپری تبسم یا ارتباط با ارواح؛.
  5. ظاهر کردن ارواح در جلسات ارتباط با ارواح؛.
  6. مشاهده روح و روان در خارج از بدن؛.
  7. کارهای خارق العاده مرتاضان؛.
  8. وسیله غیر از هادی و راهنماست.
- ولی ما در این جا فقط به یکی از دلایل های تجربی که خواب های راستین باشد اکتفا می کنیم.

## درس 112: دلیل تجربی وجود روح

دانشمندان از طرق گوناگون و تجارب مختلف، وجود روح و روان را ثابت کرده و معتقد شده اند که انسان آمیزه ای است از روح و تن.

دلایلی که هم اکنون مطرح می کنیم اگر به صورت صحیح ترتقیر گردد، علاوه بر وجود روح، تجرد آن را نیز ثابت می کند.

حقیقت خواب و اقسام آن.

شك نیست که خواب در حفظ زندگی و ادامه فعالیت های حیاتی، دارای نقش مؤثری است و بی خوابی های طولانی عوارض ناگواری در پی دارد. ما فعلاً درباره حقیقت خواب و علل آن و هم چنین پیرامون نظریه های دیرینه و امروزه که از طرف دانشمندان ابراز شده است، اظهار نظر نمی کنیم و فقط به گونه ای فشرده به آنها اشاره می نمایم. فلاسفه دیرینه می گفتند: خواب جز این نیست که روح حیوانی از حواس ظاهری جدا گردد، از این جهت حواس ظاهری به حالت تعطیل در می آید و اگر انسان در عالم خواب حقیقتی را درک می کند، به خاطر این است که روح انسانی به کمک روح حیوانی که بسیار لطیف است به کارهای تعقلی و تفکری خود ادامه می دهد.

در فرهنگ امروز جهان برای تفسیر حقیقت خواب، فرضیه های متعددی بیان شده است از قبیل:

1. کاهش جریان خون در مغز؛
  2. خواب، معلول سمومی است که بر اثر فعل و انفعال های شیمیایی و سوخت و ساز بدن پدید می آید؛
  3. نقطه مخصوصی در سلسله اعصاب مرکزی وجود دارد و تحریک آن نقطه، باعث پدید آمدن خواب می شود. این نظریه ها و امثال آنها در کتاب های علمی طرح و تشریح شده است.
- ولی يك چیز را نمی توان انکار کرد که میان مرگ و خواب فاصله زیادی وجود دارد. تعطیل مطلق و همه جانبه، مرگ است، ولی خواب، تعطیل قسمت اعظم مراکز فرماندهی است، از این جهت حرکات قلب، کلیه و کبد، در حال خواب، حاکی از فعالیت خودکار اعصاب است. هم چنین دست و پا زدن و جابه جا شدن بدن، نشانه فعالیت محدود اعصاب می باشد.
- اقسام رؤیاها (خواب دیدن ها).
- قسم اول، افکار آشفته ای است که گاهی در بیداری و بیشتر در عالم خواب خودنمایی می کند و غالباً گریبانگیر افراد مریض و بیمار می گردد.
- قسم دوم، افکار عادی روزانه ای است که در عالم خواب خود را نشان می دهند؛ مثلاً در مواقع امتحان و کنکور دانش آموزان و دانشجویان، خواب امتحان کنکور و قبول و یا رفوزه شدن را می بینند.
- افراد مبتلا به چک، سفته و جریان های حاد کسبی، آن چه را روز فکر می کنند در عالم خواب همان را می بینند. این گونه خواب ها، فاقد ارزش علمی است و از قدیم الایام گفته اند: (شتر در خواب بیند پنبه دانه).
- قسم سوم، اسرارنهایی انسان است که یا بدون تغییر شکل و یا به عللی تغییر شکل داده، واقعیت انسان را نشان می دهند و این قسم از خواب ها در روان کاوی ارزش علمی بسیار دارد و به وسیله آن می توان به ضمیر مخفی پی برد و ریشه ناخوشی روانی بیماران را به دست آورد.

قسم چهارم، خواب هایی است که نه از افکار آشفته سرچشمه می گیرد و نه افکار روزانه به پدید آمدن آن کمک می کند و نه حاکی از ضمیر مخفی و تبدیل صورت باطنی به صورت ظاهر است، بلکه از يك واقعیت جدا از اندیشه و ذهن، واقعیتی محکم و استوار و پابرجا گزارش می دهد. این نوع خواب ها، الهی است که ما را با جهان خارج از خود مربوط می سازد و از روی حقایق خارج از محیط ذهن و اندیشه پرده برمی دارد و این قبیل خواب ها به اندازه ای زیاد است که هرگز نمی توان آن را انکار کرد. این نوع خواب ها که نمونه های آن را نقل خواهیم کرد، ثابت می کند که رابطه بشر با جهان خارج از طبیعت کاملاً برقرار است و بشر گاهی به نحوی از انحاء ارتباطی با جهان خارج از طبیعت پیدا می کند.

درباره این نوع از خواب ها پیامبر گرامی فرمود:

إِنَّ الرُّؤْيَا الصَّادِقَةَ جُزءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزءً مِنَ النُّبُوَّةِ؛

همانا رؤیای راستین جزئی از هفتاد جزء پیامبری است.

آفریدگار توانا برای این که بشر در این جهان از نزدیک، نمونه ای از وحی و الهام را درک کند، برای تماس با جهان خارج از طبیعت، روزنه ای را بازگذاشته و او را به چنین رؤیاهای راستینی موفق ساخته است تا از مشاهده این نوع نمونه ها یقین کند که با جهان غیب نیز می توان تماس برقرار کرد. پیامبر گرامی فرمود: پیامبری و رسیدن به مقام نبوت به وسیله من به پایان رسید، ولی رؤیای صادق و خواب های راستین افراد با ایمان باقی خواهد ماند.

### درس 113: خواب های راستین گواه بر وجود روح است

دانشمندان با دلایل تجربی بر وجود روح استدلال کرده اند و یکی از آن طرق، وجود خواب های راستین است؛ خواب هایی که پرونده آنها در آینده گشوده می شود. اگر حقیقت انسان در (ارگانیزم) بدن خلاصه می شد، هرگز نمی توانست، از وجود حادثه های دور و یا حادثه هایی که در آینده محقق می گردد آگاه شود؛ زیرا ماشین مغز از حادثه ای که در هزاران کیلومتر دورتر واقع می شود یا از حادثه ای که پس از مدتی تحقق می

پذیرد، نمی تواند آگاه گردد. بنابراین باید در انسان علاوه بر ماشین مغز، موجود دیگری باشد که این حوادث را که خارج از شرایط یک موجود مادی است، درک کند.  
این قسم از خواب ها بسیار زیاد است و نقل همه آنها امکان پذیر نیست و ما فقط به نقل چند نمونه اکتفا می کنیم:

1. علامه زمان، مرحوم آقای شریعت اصفهانی که استاد برجسته حوزه علمیه نجف در عصر خود بود، نقل می کند: کتابی مورد نیاز من بود که قدرت خرید آن را نداشتم، تصمیم گرفتم آن را از استاد مرحوم شیخ محمد حسین کاظمی عاریه بگیرم، بعد از ظهر روزی برای گرفتن کتاب، روانه خانه استاد شدم، احساس کردم که کمی زود است با خود گفتم: شاید استاد به استراحت پرداخته باشد. برای این که اندکی از وقت بگذرد، در سر راهم وارد مقبره شیخ (خضر) شدم و برای شادی روح او سوره یس خواندم، سپس از مقبره خارج شدم و راهی خانه استاد شدم. در خانه را زدم، کسی در را باز نکرد، کمی معطل شدم بار دیگر در را زدم، ناگهان استاد در حالی که کتاب مورد نظر مرا در دست داشت در خانه را باز کرد. از این واقعه در شگفت ماندم، عرض کردم از کجا فهمیدی که این کتاب مورد نیاز من است و من برای اخذ این کتاب آمده ام وی گفت: من خوابیده بودم در عالم رؤیا شیخ خضر را دیدم او به من گفت: اکنون فلانی (شریعت) می آید و فلان کتاب مورد نیاز اوست بر خیز آن را فراهم کن. از خواب بیدار شدم به سوی کتابخانه ام رفتم تا کتاب را برای شما آماده سازم. نخستین بار که در را زدی من در جستجوی کتاب بودم. سپس مرحوم شریعت نحوه آمدن خود را به خانه استاد شرح داد. (4)

2. شیخ مفید می گوید: در عالم رؤیا دیدم که در مسجد کرخ بغداد هستم و دختر گرامی پیامبر حضرت فاطمه بر من وارد شد و حسنین به صورت دو کودک همراه او بودند. دختر پیامبر به من گفت (عَلْمُهُمَا الْفَقْهَةُ) به این دو کودک علم فقه بیاموز (من ناگهان از خواب بیدار شدم و از خواب خویش در تعجب فرو ماندم. فردا در محل تدریس خود نشسته بودم، ناگهان فاطمه دختر (ناصر) بر من وارد شد و در حالی که سید مرتضی و سید رضی دو فرزند خود را همراه داشت به من گفت: به این دو فرزندم علم فقه بیاموز. من خواب خود را برای دختر ناصر بازگو کردم و تعلیم فرزندان وی را به عهده گرفتم و سرانجام به عالی ترین مقام علم و عمل رسیدند. (5)

3. شیخ بهایی از پدر خود نقل می کند که، من روزی به حضور مرحوم شهید ثانی رسیدم وی به من گفت: گمان می کنم که من جام شهادت را بنوشم، زیرا دیشب در عالم رؤیا دیدم که مرحوم سید مرتضی میهمانی ترتیب داد و در آن گروهی از علمای بزرگ شیعه شرکت کرده اند. وقتی من وارد مجلس شدم سید به من گفت: برو در کنار شهید بنشین! وقتی من در کنار او نشستم چیزی نگذشت که از خواب بیدار شدم. (6)  
این خواب از خواب های راستین بود، زیرا مرحوم شهید در سال 966 قمری به دست حاکم ستمگر شهید گردید.  
4. استاد علامه طباطبایی (قدس سره) (7) شخصاً برای نگارنده واقعه زیر را نقل کرد و فرمود: در یکی از روزهای زمستان قم، یکی از فرزندانم که آن روز کودک نابالغی بود، پس از صرف ناهار خوابیده بود، ناگهان متوجه شدم که او در حالی که در خواب عمیقی فرو رفته چنین می گوید: مأمور پست آمده و دو تا نامه آورده است بر خیزید هر دو نامه را بگیرید. ما سخنان او را جدی نگرفتیم، ولی چیزی نگذشت، ناگهان در خانه زده شد و مأمور پست آمد و دو تا نامه داد و رفت.

5. دوست دانشمند جناب آقای علی اصغر مدرس که خود از فضایی کشور و نویسنده کتاب های تاریخ ژاپن و تاریخ احوال اجتماعی عرب قبل از اسلام و غیره است برای نگارنده نقل کرد:

در سال 1340 شمسی که برای معالجه از راه ترکیه عازم آلمان بودم چند روزی در (ازمیر) به سر بردم و از آن جا با کشتی رهسپار استانبول شدم. شب را در کشتی خوابیدم یک نفر در خواب با لحن بسیار صریح و روشن که هنوز هم عین عبارات و جمله های او را به یاد دارم به من گفت: (از والده ات نگران نباش، او راحت شد. آقای ... بر او قرآن خواند و راحت تر شد). این جمله ها عین گفتار گوینده بود و این واقعه در 28 تیر ماه همان سال اتفاق افتاد. من بیدار شدم تقریباً یقین کردم که والده ام به رحمت ایزدی پیوسته است.

ایام مسافرت سپری گردید و به تبریز برگشتم. دیدم وضع برخورد افراد خانواده با من غیر عادی است و در این فکر هستم که خبر فوت والده را چگونه به من بدهند. گفتم: واقف هستم که والده ام فوت کرده است می خواهم بدانم چگونه و در چه تاریخی اتفاق افتاده است. گفتند: وی در 28 تیر ماه فوت کرد، آقای ... را دعوت کردیم و بالای سر او قرآن خواند. دفتر یادداشت روزانه مسافرت را در آوردم و تطبیق کردم معلوم شد که تاریخ فوت والده و آمدن آقای ... و خواندن قرآن کاملاً با دفتر یادداشت موافق است.

6. نگارنده در سال 1330 شمسی برای فرار از گرماي قم به زادگاه خود رفته بود، وقتی گرما پایان یافت و سال تحصیلی آغاز گردید، به قم باز گشت، ولی جزوه خطی استاد خود حضرت آیه اذ العظمی امام خمینی قدس سره را که برای مطالعه همراه خود برده بود بر اثر غفلت در آن شهر جا گذارد.

وسایل رفت و آمد بین شهرها به این آسانی نبود گذشته بر این، نسخه خطی را نمی توان به دست همه کس سپرد. از این جهت به پدرش نوشت که جزوه خطی استاد را به وسیله یک فرد امین ارسال بدارد، مدتی گذشت

و او نیز از فکر آن جزوه بیرون رفت، ناگهان شبی در عالم رؤیا دید که پدر او به قم آمده و جزوه را آورده است. هنگام ظهر، موقع صرف ناهار در حالی که جریان خواب خود را برای دوست هم حجره خود تعریف می کرد، ناگهان پدر گام در داخل حجره نهاد و گفت: عازم مشهد هستم و جزوه خطی را آورده ام. نگارنده از این نوع خواب ها مکرر دیده که از نظر واقع نمایی سر سوزنی خطا نداشته است.

7. عالم محترمی که اینک در قید حیات است چندی قبل همسرش فوت کرد. او در ایام حیات از شخصی مبلغ قابل ملاحظه ای طلبکار بود و قبض رسمی از او داشت، چند ماه بعد از مرگش، بازماندگان در موعد مقرر به مدیون مراجعه کردند. مدیون مطالبه قبض رسمی کرد، دختر متوفا چند روز تمام خانه را گشت و هر جا که احتمال می داد جستجو کرد، قبض پیدا نشد. مدیون هم بدون دریافت قبض حاضر نبود بدهی خود را بپردازد. تقریباً از وصول طلب متوفا مایوس شدند. خدمتکار منزل يك روز صبح به دختر متوفا گفت: دیشب خانم را خواب دیدم، خیلی خوشحال بود و به من گفت: به شما بگویم که قبض در جیب فلان لباس است. دختر سراغ آن لباس رفت و همان طور که خدمتکار خبر داده بود قبض را پیدا کرد.

### درس 114: چگونه خواب های راستین گواه بر وجود روح است؟

اکنون باید دید چگونه این خواب ها حاکی از آن است که انسان علاوه بر این سازمان مادی، دارای قوه و نیروی دیگری است که محکوم به احکام ماده نیست.

نخست باید توجه کرد که این رؤیاهای صادق و خواب های راستین را نمی توان يك امر تصادفی تلقی کرد، زیرا تعداد آنها به اندازه ای است که نمی توان آنها را معلول تصادف و اتفاق دانست، قطعاً این کشف و واقع نمایی، علت و سببی دارد.

توجهیاتی که از سوی مادی ها درباره خواب دیدن انجام گرفته است، هیچ کدام قادر نیست که این نوع خواب ها را توجیه و مشکل آنها را حل کند، ولی فلاسفه الهی با این نوع رؤیاهای بر وجود روح مجرد استدلال می کنند، روحی که برای درک او، شرایط زمانی و مکانی مطرح نیست و وسیله و ابزاری از چشم و گوش و... لازم ندارد. دیدگان ما در شرایط خاصی از زمان و مکان، می بیند، مثلاً چیزی را می بیند که در محاذات او قرار گرفته و با آن هم زمان و به گونه ای هم مکان باشد در حالی که انسان درجهان رؤیا، حوادثی را می بیند که با او هم مکان نیست و چه بسا از نظر زمان با او فاصله زیادی دارد.

يك چنین آگاهی با نبودن شرایط زمانی و مکانی علتی دارد، نه از سنخ علت های مادی و طبیعی، بلکه علتی که هم افق با روح مجرد باشد. فلاسفه اسلامی در این مورد می گویند:

در جهان برتر از ماده، جهان دیگری است به نام (مثال و برزخ) که صورت های تمام موجودات و پدیده های این جهان در آن جا وجود دارد، هر چند خود ماده در آن جا نیست. در آن جا گذشته و آینده مفهومی ندارد، زیرا آن جا جهان ماده نیست، که زمان و مکانی بوده باشد و حقیقت رؤیاهای راستین جز این نیست که انسان در خواب، صورت های حوادث و رویدادها را در عالم برزخ می بیند و از این طریق به حقایق مستور و پنهان دست می یابد و چون این صورت ها از ماده پیراسته است طبعاً درک کننده آنها نیز باید يك نوع تجرد داشته باشد.

دانشمندان روحی امروز این نوع خواب هارا به طریق زیر که با گفتار ما منافاتی ندارد، توجیه می کنند و می گویند:

این نوع خواب ها از نظر علم، نتیجه حس (روشن بینی) در خواب است؛ حس روشن بینی نه تنها قادر است که دیدنی های موجود را که از چشم غایب است بنگرد، بلکه در گذشته و آینده نیز کار می کند.

کسانی که حس روشن بینی آنان قوی و نیرومند است، می توانند حوادث را در ظرف خود در گذشته و آینده درک کنند و برای آنان آینده و گذشته و حال يك سان است.

حس روشن بینی، در خواب بهتر انجام می گیرد، زیرا در حالت خواب، حواس به حالت تعطیل در می آیند، از این جهت حس روشن بینی برای خود میدان عمل بیشتری پیدا می کند و خواب های پیش گو، بیانگر اعمال این حس است و از این طریق ما از گذشته و آینده اطلاع به دست می آوریم.

و باید توجه نمود حس (روشن بینی) نمی تواند از خواص ماده باشد. این حس، از شعب روح و از خواص موجود مجرد از ماده است که می تواند حوادث را در خارج از شرایط مادی درک کند.

جای گزین کردن حس روشن بینی به جای (روح) نمی تواند حقیقت را دگرگون سازد و چهره واقع را عوض کند، زیرا سرانجام باید اعتراف کرد که در وجود انسان قوه و نیرویی وجود دارد که حوادثی را که از افق وجود يك موجود مادی مانند (ماشین مغز) بیرون است درک می کند و آن چنان وجودی وسیع دارد که آینده، حال و گذشته برای او يك سان است.

### درس 115: زندگی برزخی چیست؟

زندگی پس از مرگ و پیش از وقوع رستاخیز در اصطلاح قرآن و دین، همان زندگی برزخی است. (برزخ) در لغت عرب به معنای حایل و فاصله است. گویی این بخش از زندگی، حد فاصل میان دو زندگی دنیوی و اخروی است.

بسیاری از افراد علاقه دارند که از زندگی انسان در برزخ و حقیقت و ماهیت این عالم آگاهی کاملی به دست آورند، ولی باید توجه داشت که آگاهی کامل از جهان برزخ برای ما امکان پذیر نیست و تا انسان گام در آن جهان نگذارد نمی تواند به کیفیت آن پی ببرد، هم چنان که درباره سرای دیگر و عالم آخرت نیز این چنین است. فقط می توان صورتی ناقص و شبحی مبهم از آن جهان ترسیم کرد، زیرا بشر از واقعیت اشیایی می تواند آگاه گردد که در قلمرو زندگی او قرار گیرد و نمونه هایی از آن را در دست داشته باشد. از این جهت اهل تحقیق معتقدند: آگاهی کامل از خصوصیات زندگی برزخی و حیات اخروی در صورتی میسر است که انسان از این جهان رخت بریندد و به سوی آن جهان بشتابد. با وجود این می توان به کمک آیات، روایات و بیاناتی که فلاسفه دارند نشانه هایی از عالم برزخ و جهان دیگر به دست آورد.

حیات برزخی.

آیات قرآن و احادیث اسلامی و دلایل تجربی به روشنی دلالت دارند که مرگ انسان به معنای فناي حقیقی نیست، بلکه معنای جدایی روح از بدن عنصری مادی و تعلق آن به بدن لطیف تر است. شایسته است به برخی از آیات که روشنگر حیات برزخی انسان است اشاره کنیم:

1. وَ لَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أحيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ؛ (8)

به افرادی که در راه خدا کشته می شوند مرده نگوئید آنان زندگانند، ولی شما درک نمی کنید. در آیه دیگری نه تنها به زنده بودن آنان تصریح می کند، بلکه آشکارا می رساند که آنان در آن جهان روزی می خورند و به فضل و کرم خدا خوش حالند.

2. وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أحيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ؛

3. فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَيْ خَوْفِ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ؛ (9)

افرادی را که در راه خدا کشته می شوند مرده مپندار، بلکه زندگانند که در نزد پروردگار خود روزی می خورند.

به آن چه که خداوند از فضل خود به آنان داده است خوش حالند و به کسانی که هنوز به آنان نپیوسته اند، بشارت می دهند (یا از سرنوشت کسانی که هنوز به آنان نپیوسته اند شادمانند) که نه بیمی دارند و نه غمگین می شوند.

این آیات نه تنها به زنده بودن آنان تصریح می کند، بلکه از آثار جسمی و روحی حیات که همان روزی خوردن و شادمان گردیدن است خبر می دهد، البته این آیات درباره شهیدان راه خداست و حکایت از حیات برزخی آنان می کند.

4. حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَ مِنْ وَرَائِهِمُ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ؛ (10)

هنگامی که مرگ یکی از آنان فرا رسد، می گوید: پروردگار! مرا باز گردان، شاید در مورد (اموالی) که ترک کرده ام عمل شایسته ای انجام دهم. هرگز (بازگشتی نیست) این سخنی است که وی گوینده آن است؛ پشت سر آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند.

ظاهر آیه می رساند که برای ایشان، پس از مرگ حد فاصل و حایلی است میان زندگی دنیا و روز رستاخیز و انسان در این حد فاصل باقی می ماند، در این صورت باید علاوه بر بدن و جسم که در این حد می پوسد و متفرق می گردد، برای انسان واقعیتی باشد که بتوان گفت وی در این حد فاصل می ماند و این واقعیت همان روح و روان است.

گذشته بر این، ظاهراً آیات، مربوط به مشرکان منکر رستاخیز است و جای این سؤال است که چرا این گروه چنین آرزو می کنند که بار دیگر به این جهان بازگردند به خاطر این که در لحظات مرگ، جایگاه خود را در برزخ مشاهده می کنند و از سرنوشت رقت بار خود آگاه می شوند و اگر در چنین لحظات چیزی برای آنان آشکار نمی شد، جهت نداشت که گروه منکر رستاخیز، آرزو کنند که بار دیگر به این جهان باز گردند و عمل صالح انجام دهند.

ترسیمی از زندگی برزخی.

بدن برزخی و عذاب و نعمت های آن جا را می توان به گونه ای به لذت و یا نعمت های هنگام خواب تشبیه کرد. انسان در عالم رؤیا واقعاً کارهای شگفت انگیزی انجام می دهد: راه می رود، سخن می گوید، می اندیشد و... هرگاه این کارها را با زندگی عنصری و مادی بسنجیم فاقد حقیقت خواهد بود، ولی اگر از نسبت گیری و

مقایسه صرف نظر کنیم، باید گفت: این کار هادر ظرف رؤیا برای خود حقیقتی دارند، زیرا خوشی ها، آرامش ها، آلام و دردهای رؤیایی، برای خود خالی از یک نوع واقعیت نیست. چه بسا حالات انسان در خواب بر بدن عنصری نیز اثر می گذارد.

حالا اگر یک چنین زندگی رؤیایی، واقعیت بیشتر و حقیقتی روشن تر پیدا کند، باید نام آن را زندگی برزخی نهاد.

در آن جا ماده و عنصری مولکول و اتم وجود ندارد، ولی صورت تمام موجودات جهان بی آن که ماده و وزنی در کار باشد موجود است.

از این جهت دانشمندان می گویند: در جهان برزخ، آثار ماده از گرمی و سردی، شیرینی و تلخی، شادمانی و غمگینی هست، هر چند خود ماده وجود ندارد. در آن جا خوردن و آشامیدن، سماع و استماع و رؤیت و دیدن وجود دارد، اگر چه از ماده ای که زندگی ما بر آن توقف دارد خبری نیست.

پیامبر گرامی در جنگ بدر دستور داد که کشته های قریش را به چاهی بریزند، سپس بر سر چاه ایستاد و به آنان خطاب کرد و گفت: آیا آن چه را که خدای شما وعده کرد حقیقت داشت مسلمانان گفتند: آنان مردگانند و چگونه با آنان سخن می گوئید پیامبر فرمود: شما از آنان شنواتر نیستید، آنان می شنوند، ولی اجازه سخن گفتن ندارند. (11)

از این بیان می توان به حقیقت سخنی که محدثان اسلامی از پیشوایان اسلام نقل کرده اند پی برد.

الْقَبْرِ أَمَا رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّارِ؛ (12)

قبر یا باغی است از باغ های بهشت و یا گودالی از گودال های دوزخ. .

---

1. ص (38) آیه 27.

2. همان، آیه 26.

3. ص (38) آیه 28.

4. آیات بینات، ص 142 141.

5. همان، ص 131.

6. همان، ص 135.

7. در زمان تألیف کتاب استاد علامه طباطبایی (ره) در قید حیات بود.

8. بقره (2) آیه 154.

9. آل عمران (3) آیه های 169 و 170.

10. مومنون (23) آیه های 99 و 100.

11. ابن هشام، سیره، ج 2.

12. شیخ طوسی، امالی، ص 18؛ بحار الانوار، ج 6، ص 218.

### خدا و معاد (3)

درس 116: کیفیت معاد در سرای دیگر.

قرآن بر جسمانی بودن معاد گواهی می دهد.

گواهی قرآن.

کیفیت معاد در احادیث اسلامی.

درس 117: کدام يك از بدن ها برانگیخته می گردد.

پاسخ.

درس 118: محکمه عدل الهی.

1. لحظه مرگ.

2. سؤال قبر.

3. جهان برزخ.

4. نفخ صور.

گواهان دادگاه الهی.

1. خداوند بزرگ.

2. پیامبر هر امت.

3. پیامبر اسلام.

4. امت اسلامی.

5. اعضای بدن انسان.

6. پوست بدن.
  7. فرشتگان.
  8. نامه اعمال.
  9. زمین.
  10. حضور خود عمل.
- درس 119: چه گروهی در آتش مخلدند.

پاسخ.

1. کیفر اثر وضعی عمل است.
  2. کیفرها عین اعمال انسان است.
- درس 120: هدف از کیفر چیست.

پاسخ.

نمونه هایی از این آیات.

---

### درس 116: کیفیت معاد در سرای دیگر

دلایل عقلی و نقلی به روشنی ثابت کرد که مرگ پایان زندگی انسان نیست، بلکه پس از مرگ، حیات دیگری وجود دارد که در اصطلاح علم کلام، به آن (معاد) می گویند. اکنون باید دید که کیفیت زندگی معاد چگونه است. آیا جسمانی است یا روحانی، و در صورت نخست، آیا بدن اخروی عین همان بدن طبیعی است که در این جهان با آن زندگی می کرد، یا بدنی لطیف تر است که در اصطلاح به آن بدن مثالی یا برزخی می گویند. برای آگاهی بیشتر، اقوال و نظرات دانشمندان را در این جا یادآور می شویم، سپس نظریه مشهور دانشمندان اسلامی را مطرح و دلایل آن را بازگو می کنیم:

1. گروهی از متکلمان، شیوه معاد را، تنها جسمانی می دانند و به وجود روحی جز جسم و مکانیسم بدن معتقد نیستند و در حقیقت روح در نظر آنان جسم لطیفی است که در بدن سریان دارد و همانند آتش در زغال، آب در گل و روغن در زیتون است.

دلایلی که درباره اثبات روح و روان و مجرد آن از ماده اقامه شده است در نقد این نظر کافی است، و نظریه این گروه از متکلمان در شناخت شخصیت و واقعیت انسان، دست کمی از نظر مادی ها ندارد و این گروه انسان را صرفاً یک موجود مادی می پندارند و به چیزی جز بدن و فعل و انفعال های فیزیکی و شیمیایی آن عقیده ندارند.

2. گروهی از فلاسفه و بالأخص پیروان مکتب (مثناء) تنها به معاد روحانی معتقدند و می گویند: پس از مرگ، علاقه روح نسبت به بدن قطع می گردد، ولی از آن جا که روح، موجودی پیراسته از ماده است، فنا و نیستی در آن راه ندارد و پس از قطع علاقه از بدن، باقی و جاویدخواهد ماند. این گروه چون نتوانستند اشکالات معاد جسمانی را حل کنند ناچار به معاد روحانی پناه بردند و معاد جسمانی را انکار کردند.

3. گروهی از حکماء، عرفاء، دانشمندان علم کلام و شخصیت هایی از علمای امامیه، مانند شیخ مفید، شیخ طوسی، سید مرتضی، خواجه نصیرالدین طوسی و علامه حلی به هر دو معاد معتقدند و می گویند: روح در سرای دیگر به بدن بازگشت می کند. دارندگان این نظر، به دو گروه تقسیم شده اند که به گونه فشرده به آنها اشاره می گردد.

الف) روح در سرای دیگر به بدن طبیعی و عنصری که دارای فعل و انفعال طبیعی و شیمیایی است بازمی گردد و آیات قرآن از این نظریه به روشنی پشتیبانی می کند.

ب) روح در سرای دیگر به بدن مثالی و برزخی که لطیف است و جرم و ماده ندارد، اما از مقدار و شکل برخوردار است، تعلق می گیرد و این بدن لطیف به گونه ای عین بدن دنیوی است و هر کس آن را ببیند می گوید: این همان انسانی است که در دنیا زندگی می کرده، ولی از این نظر که دارای جرم و ماده نیست و قابلیت فعل و انفعال شیمیایی و فیزیکی ندارد، با آن تفاوت دارد.

از افراد معروفی که طرف دار این نظریه است حکیم معروف شیخ شهاب الدین سهروردی است و مرحوم صدر المتألهین نیز نظریه ای قریب به آن دارد، که این جا محل بیان آن نیست.

آری، گاهی از برخی سخنان صدر المتألهین استفاده می شود که وی به معاد با بدن عنصری و طبیعی معتقد است (1)، ولی چون در غالب کتاب های خود خلاف آن را انتخاب کرده است ناچار باید این سخن او را به نحوی تأویل کرد.

اکنون وقت آن رسیده است که ببینیم، از میان این نظریات کدام صحیح و پایرجاست.

قرآن بر جسمانی بودن معاد گواهی می دهد.

هر چند دلایل عقلی، اصل معاد را می پذیرد، اما هرگز کیفیت معاد و چگونگی آن را بیان نمی کند. دلایل عقلی نمی تواند ثابت کند که معاد چگونه است آیا روحانی محض است، یا روحانی و جسمانی است و بر فرض دوم، آیا این جسم، جسم عنصری و مادی است یا جسم برزخی و مثالی این ها مسائلی نیست که از طریق برهان عقلی بتوان آن را ثابت کرد. تنها چیزی را که می توان با برهان عقلی ثابت کرد این است که معاد به صورت روحانی و یا روحانی و جسمانی، بی اشکال است، اما از میان این صورت های ممکن، کدام تحقق خواهد پذیرفت باید به آیات قرآن و احادیث صحیح مراجعه کرد و حقیقت آن را بازیافت.

از این رو، حکیم بزرگ اسلام بوعلی سینا در این مورد سخنی دارد که ترجمه قسمتی از آن را نقل می کنیم: باید دانست بخشی از معاد از طریق شرع نقل شده و شریعت آن را پذیرفته است و راهی برای اثبات آن نیست جز از طریق شرع و تصدیق پیامبر و این بخش مربوط است به زنده شده بدن.

مقصود بوعلی این است که لزوم اصل معاد، عقلی است و اما کیفیت و چگونگی آن، عقلی و برهانی نیست یعنی نمی توان آن را با عقل و برهان ثابت کرد، بلکه باید در این قسمت به قرآن و روایات مراجعه کرد.

گاهی تصور می شود چون معاد جسمانی، در نظر شیخ اشکالات عقلی داشته است و وی موفق به حل آنها نگشته است، از این جهت راه تعبد را پیموده و امکان آن را از طریق وحی ثابت دانسته است ولی واضح است که هدف بوعلی همان است که گفته شد؛ زیرا اگر معاد جسمانی از نظر عقل به صورت یک امر ممتنع باشد هرگز نمی توان برای امکان و یا تحقق آن به ظواهر قرآن و حدیث تمسک کرد، بلکه باید به حکم عقل، ظاهر قرآن و حدیث را تأویل کرد.

بنابراین لازم است درباره کیفیت معاد و این که آیا تنها روحانی است و یا روحانی و جسمانی و در صورت دوم با چه بدنی محشور خواهد شد به کتاب آسمانی و احادیث متقن مراجعه کرد. گواهی قرآن.

آیات قرآن، به روشنی گواهی می دهد که معاد انسان ها تنها روحانی نبوده بلکه روحانی و جسمانی است و جسمی که روح به آن تعلق خواهد گرفت همان جسم عنصری است که مبدأ یک رشته فعل و انفعال های فیزیکی و شیمیایی است و ما از میان آیات فراوان، تنها به نقل قسمت کمی از آنها اکتفا می کنیم.

1. برخی از آیات در پاسخ کسانی که زنده شدن استخوان های خاک شده را یک امر محال می پنداشتند چنین می گوید:

قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ؛ (2)

بگو استخوان ها را آن کس که آنها را بار نخست آفرید زنده می کند و او به هر آفرینشی آگاه است.

أَيَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَنْ لَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَيَّ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ؛ (3)

آیا انسان تصور می کند که ما استخوان های او را جمع نخواهیم کرد آری ما تواناییم انگشتان او را بسازیم.

2. برخی از آیات، گواهی می دهند که انسان روز قیامت از قبر برخاسته و پای محاسبه می آید:

أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ؛ (4)

آیا نمی داند هنگامی که انسان ها از قبرها برانگیخته می شوند.

وَ نَفُخَ فِي الصُّورِ فَأَذَاهُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَيَّ رِيِّمٌ يَنْسِلُونَ؛ (5)

در صور دمیده می شود، پس ناگهان از قبرها به سوی پروردگار خود می شتابند.

و علاوه بر این آیات، قرآن گاهی از طریق ایجاد توجه به زندگی نخست، و گاهی با نشان دادن صحنه رستاخیز در زمین های مرده و گاهی با ارائه نمونه هایی از احیای مردگان، برای امکان معاد استدلال می کند، و گاهی از احیای برخی از مردگان مانند (عزیر) و یا مرده نمایان مانند اصحاب کهف و زنده شدن مرغانی که به وسیله حضرت ابراهیم سر بریده شده بودند، سخن به میان می آورد و از این مثال ها می توان استفاده کرد که حیات مجدد انسان، با بدن عنصری و مادی همراه خواهد بود.

کیفیت معاد در احادیث اسلامی.

از سخنان امیرمؤمنان در نهج البلاغه به روشنی استفاده می شود که معاد در سرای دیگر با بدن طبیعی و عنصری صورت خواهد پذیرفت؛ مانند:

أَخْرَجَهُمْ مِنْ ضَرَايِحِ الْقُبُورِ وَ أَوْكَارِ الطُّيُورِ وَ أَوْجِرَةَ السَّبَاعِ، وَ مَطَارِحِ الْمَهَالِكِ سِرَاعًا إِلَيَّ أَمْرَهُ مُهْطِعِينَ إِلَيَّ مَعَادِهِ؛ (6)

مردگان را از دل گورها و ... بیرون می آورد، در حالی که به سوی فرمان خدا می شتابند و به محل بازگشت خود مبادرت می نمایند.

و نیز می فرماید:

وَ أَخْرَجَ مَنْ فِيهَا فَجَدَّدَهُمْ عَلَيَّ أَخْلَاقَهُمْ وَ جَمَعَهُمْ بَعْدَ تَفَرُّقِهِمْ؛ (7)

کسانی را که در زمین نهفته اند بیرون می آورد سپس آفرینش آنان را پس از کهنه شدن تجدید می کند و همه را پس از پراکندن گرد می آورد.

وَ أَعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ لِهَذَا الْجِلْدِ الرَّقِيقِ صَبْرٌ عَلَيَّ النَّارِ فَأَرْحَمُوا نُفُوسَكُمْ؛ (8)



بدانید برای این پوست نازک، صبر و بردباری بر آتش نیست، پس به خودتان رحم کنید.

### درس 117: کدام يك از بدن ها برانگیخته مي گردد؟

جهان آفرینش، جهان تحول و تکامل است. تمام سلول های انسان از دوران جنینی تا سن شصت هفتاد سالگی به طور مرتب عوض می شوند. سلول هایی از میان می روند و سلول های دیگری جای گزین آنها می گردد تا آن جا که دانشمندان می گویند: در هر هشت سال، تمام سلول های بدن انسان عوض می شود و سلول های تازه ای به وجود می آید.

به عبارت صحیح تر، هر انسانی پس از هشت سال، بدن جدیدی پیدا می کند و این تغییر و دگرگونی، آن چنان آرام و تدریجی انجام می گیرد که هیچ انسانی این دگرگونی را احساس نمی کند و علت این که محتویات مغزی و معلومات او ثابت و پایدار است، با این که در هر هشت سال همه آنها به تدریج عوض می شوند این است که سلول های جدید خصوصیات سلول های گذشته را جلب کرده، جانشین آنها می گردد.

اکنون این سؤال مطرح می گردد که کدام يك از این بدن ها در روز رستاخیز برانگیخته می گردد، آیا مجموع این بدن ها بدن واحدی می شوند و برانگیخته می گردند این که باور کردنی نیست وای باید هر انسانی به صورت کوهی گام به محشر نهد و اگر یکی از آنها محشور می گردد، در این صورت این کار بر خلاف عدالت خواهد بود، زیرا چه بسا او با غیر آن بدن، مرتکب گناه شده است چگونه بدن دیگری به جای او کیفر ببیند، بالأخره هر بدنی از این بدن ها برای خود پرونده خاصی دارد. هر کدام در هر بخشی از زمان مرتکب خوبی و بدی شده است چگونه همه پاداش ها و کیفرها را يك بدن تحمل کند.

پاسخ.

پاسخ این سؤال این است که محور ثواب و عقاب و یا پاداش و کیفر و به عبارت دیگر، مرکز شادی ها و خوش حالی ها و یا الم ها و دردها همگی روح و روان است. پس اگر بدنی معذب می گردد به خاطر روحی است که به آن تعلق دارد و اگر روح را از او بگیرند قطعه سنگی می شود که هر چه بر آن بکوبند یا آن را قطعه قطعه کنند درد و رنجی نخواهد داشت. چرا به خاطر این که فاقد روح و روان است و هم چنین لذت ها و خوشی ها همگی مربوط به روان است. اگر چشم از دیدن منظره ای یا گوش از شنیدن نغمه ای یا دهان از خوردن غذای لذیذ لذت می برد و فرح و انبساطی بر اعصاب انسان حکم فرما می گردد به خاطر روحی است که به آن تعلق دارد و اگر روح را از آن بازگیرند، با پاره ای آهن فرقی نخواهد داشت.

بنابراین معذب کردن انسان به وسیله هر کدام از این بدن ها هر چند با آن مرتکب گناه نشده باشد بر خلاف عدالت نخواهد بود، زیرا بدن همانند لباسی است که بر تن مجرمی می کنند تا او را شلاق بزنند و چون شلاق بر بدن برهنه عواقبی دارد، گاهی بر بدن مجرم لباس می پوشانند تا او را شلاق بزنند و زدن شلاق بر لباس، کاری بر خلاف عدالت شمرده نمی شود.

هرگز از این بیان نباید تصور کرد که معاد انسان معاد روحانی است و بدن برانگیخته نمی شود. هرگز ما این را نمی گوئیم و آن را بر خلاف قرآن می دانیم، بلکه مقصود این است که روز قیامت بدن و روح با هم برانگیخته می شوند، ولی پاداش ها و کیفرها مربوط به روح است و چون يك قسمت از پاداش ها و کیفرها بدون آراستن روح با بدن امکان پذیر نیست باید روح با جسم عنصری برانگیخته گردد.

مردی در دوران جوانی مرتکب قتل عمد می گردد که کیفر آن از نظر قانون اعدام است، ولی قاتل از چنگال قانون فرار می کند و در سن پنجاه سالگی به چنگال عدالت می افتد. حال اگر او را به جرم قتل عمد اعدام کنند کاری برخلاف عدل انجام نداده اند، زیرا شخصیت و واقعیت او همان روح و روان اوست و روح در تمام حالات یکی است و تا آخرین لحظات زندگی بدن، محفوظ است هر چند در این مدت، بدن های متعددی داشته باشد و تمام سلول های او چند بار عوض گردند.

و به عبارت دیگر، هویت، واقعیت، شخصیت و منش انسان را روح و نفس او تشکیل می دهد. جهان نیز برای او آفریده شده و آخرت نیز برای او بر پا می گردد. تنها چیزی که هست این است که نفس از طریق بدن به کمال می رسد و به وسیله آن علم و آگاهی پیدا می کند و اگر بدن نبود روح انسان نمی توانست به کمال برسد و هم چنین در سرای دیگر، انسان از طریق بدن به يك رشته از خوشی ها و لذت ها می رسد و یا يك رشته مجازات ها را می چشد، بنابراین، بدن جنبه وسیله ای دارد از این جهت از هر بدنی به عنوان وسیله استفاده شود عین عدل و داد خواهد بود.

### درس 118: محکمه عدل الهی

پیش از آن که درباره محکمه الهی سخن بگوئیم لازم است برای آگاهی از اوضاع پس از مرگ، کمی در این جا توقف کنیم و مراحل زندگی اخروی را قدم به قدم به گونه فشرده مورد بررسی قرار دهیم.

## 1. لحظه مرگ.

هنگامی که لحظه احتضار انسان فرا می رسد مأمور الهی برای قبض روح حاضر می شود تا جان او را به فرمان خدا بازستاند. در این لحظه انسان بینش دیگری پیدا می کند. پرده ها از برابر دیدگان او کنار می رود و فراسوی ماده و فرشتگان را مشاهده می کند و ستمگران در این لحظه بیدار می شوند و از فرشتگان درخواست می کنند که آنان را مجددآبه این سو بازگردانند، تا توشه ای برای پس از مرگ فراهم سازند، ولی پاسخ می شنوند: دیگر وقت عمل گذشته است و باید رهسپار سرای دیگر گردید.

بر خورد مأموران الهی با افراد نیکوکار و بدکار، به دو گونه متمایز و مختلف انجام می گیرد و همه این حقایق از آیات زیر، به روشنی استفاده می شود و از خوانندگان گرامی درخواست می شود که در مفاد آیات، دقت کافی به عمل آورند تا به نکات آیه ها واقف گردند.

در این که خداوند جان انسان را به وسیله مأموران خود که همان فرشتگانند می گیرد، سخنی نیست و آیه زیر، بر آن گواهی می دهد.

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَ هُمْ لَا يُفْرَطُونَ؛ (9)

وقتی که مرگ یکی از شما فرا رسد فرشتگان ما جان او را می گیرند و آنها (در کار خود) کوتاهی نمی کنند. این گروه از مأموران، نیکوکار و بدکار را، به خوبی تشخیص می دهند و با افراد نیکوکار خوش رفتاری می کنند و با سلام و درود، آنان را به سرای دیگر منتقل می سازند، در حالی که با افراد بدکار با خشونت رفتار می کنند. در این باره به آیات زیر توجه فرمایید:

الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ؛ (10)

هنگامی که فرشتگان جان آنان (پرهیزگاران) را می گیرند در حالی که پاک و پاکیزه اند به آنان می گویند: درود بر شما.

در حالی که جان افراد کافر را به شیوه دیگر می گیرند چنان که می فرماید:

وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أخرجوا أَنفُسَكُمْ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَيَّ إِذْ غَيْرَ الْحَقِّ وَ كُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ؛ (11)

و اگر ببینی که ستمگران در گرداب های مرگند و فرشتگان دست های خویش را گشوده (که جان آنان را بگیرند) به آنان می گویند: جان های خویش را برآید، امروز به خاطر این که درباره خدا به ناحق سخن می گفتید، در برابر آیات او کبر می ورزیدید با عذاب خفت، سزا داده می شوید.

در برخی آیات، این عذاب خفت که مربوط به دوران احتضار است به روشنی تفسیر شده است، آن جا که می فرماید:

وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ وَ دُفُّوا عَذَابَ الْحَرِيقِ؛ (12)

و اگر ببینی کافران را هنگامی که فرشتگان جانشان را می گیرند و بر صورت و پشت آنها می زنند (و می گویند): عذاب سوزان را بچشید!

## 2. سؤال قبر.

سؤال در قبر، نزد علمای اسلام یکی از مسلمات است. شیخ مفید در کتاب اوائل المقالات (13) و محقق طوسی در کتاب تجرید و علامه حلی در کشف المراد (14) گفته اند: (سؤال در قبر مورد قبول همه علمای باشد). (15)

به طور مسلم مقصود از قبر، در این مورد، عالم برزخ است که افراد در آن جا پس از مرگ به سر می برند و هنگامی که زندگی انسان در برزخ آغاز شد دو فرشته به نام (مُنشِر) و (بَشِير) مأمور سؤال از افراد نیکوکار می گردند و دو فرشته به نام (ناکر) و (نکیر) مأمور سؤال از افراد بدکار می شوند.

## 3. جهان برزخ.

جهان برزخ، دنیای میان زندگی دنیوی و اخروی است و همان طور که در گذشته خواندیم دلالت آیات قرآن بر وجود چنین جهان و زندگی افراد در این مرحله، صریح و روشن است.

## 4. نفخ صور.

آیات قرآن به روشنی گواهی می دهد که جز خدا کسی به وقت رستاخیز آگاه نیست و در این باره آیاتی وارد شده است که به ذکر يك آیه اکتفا می کنیم:

يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ، آيَانَ مُرْسِيهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي؛ (16)

درباره رستاخیز از تو سؤال می کنند کی فرا می رسد بگو اطلاع از وقت قیامت نزد پروردگار من است. وقتی جهان در آستانه رستاخیز قرار گرفت (نفخ صور) که به معنای دمیدن در شپیور است انجام می گیرد و این کار دوباره انجام می پذیرد.

در مرحله نخست آن چه که در آسمان ها و زمین است بی هوش می شوند و به این نفخ، (صعق) می گویند و در مرحله دوم از قبرها به سوی محشر می شتابند و به آن نفخ (بعث) می گویند و هر دو اصطلاح از آیات قرآن اتخاذ شده است.

در نفخ صور نخست به همه جهان و جهانیان خطاب می شود که حکومت امروز از آن کیست (لَمَنْ الْمَلِكُ الْيَوْمَ) پاسخ گفته می شود: (ذِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ). (17)

در این جا لازم است یاد آور شویم که حقیقت این دمیدن در شیپور برای ما روشن نیست و این یکی از حقایق غیبی است که باید به آن ایمان آورد.

پایه آگاهی ما از آن جهان مانند آگاهی جنین از جهان خارج از شکم مادر و به اندازه آگاهی و درک جوجه درون تخم مرغ از محیط بیرون آن است.

اصولاً حقایق و عینیات آن جهان آن چنان عظیم و وسیع است که الفاظ محدود بشر را یارای تشریح آن حقایق نیست و چون الفاظ بشر نارسا تر از تفهیم این حقایق بلند و عظیم است چاره ای جز این نیست که آن حقایق علمی در قالب محسوس بشر ریخته گردد و تفهیم شود.

اکنون که این چهار مطلب را به طور خلاصه یاد کردیم نوبت آن می رسد که درباره گواهان اعمال انسان با انکا به آیات قرآن بحث و گفتگو کنیم.

گواهان دادگاه الهی.

در روز رستاخیز، وقتی محاکمه افراد آغاز می گردد و پرونده عمل انسان ها در محکمه عدل خداوند مطرح می شود، شهود و گواهان مختلفی بر شیوه زندگی انسان ها و چگونگی اعمال وی در این جهان، شهادت و گواهی می دهند، به طوری که برای هیچ قاضی و دادرسی و یا ناظر خارجی شك و ابهامی باقی نمی گذارد.

گواهان روز رستاخیز را دو گروه تشکیل می دهند:

1. شاهدان خارجی، مانند خداوند، پیامبران، فرشتگان، زمین و نقطه ای که در آن جا مرتکب گناه شده است؛
2. گواهان داخلی، مانند گواهی دادن اعضا، جوارح و پوست بدن انسان.

و گاهی این شهادت به گونه دیگری انجام می گیرد که نمی توان نام آن را شاهد خارجی و یا داخلی گذارد، زیرا به جایی این که شهادتی بر انجام گناهی، گواهی دهد، خود گناه به گونه ای مجسم می گردد و صدور جنایت را از مجرم قطعی می سازد، مثل این که عین سخنان خود را از طریق نوار بشنود و عکس هایی را که در لحظه صدور جنایت برداشته شده است ببیند.

اینک، گواهانی را که قرآن یادآوری فرموده است متذکر می شویم:

1. خداوند بزرگ.

خداوند در قرآن مجید در آیات متعددی خود را شاهد اعمال بشر می خواند.

لَمْ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اِذْ وَادَّ شَهِيدٌ عَلِيٌّ مَا تَعْمَلُونَ؛ (18)

چرا آیات الهی را منکر می شوید خدا بر آن چه که انجام می دهید شاهد و گواه است.

اِنْ اِذْ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ اِنْ اِذْ عَلَيَّ كُلُّ شَيْءٍ ءِ شَهِيدٌ؛ (19)

خداوند روز رستاخیز میان آنان داور می کند، خداوند بر همه چیز شاهد و گواه است.

2. پیامبر هر امت.

طبق آیات قرآن، روز رستاخیز پیامبر هر امتی بر آن امت گواهی خواهد داد.

وَ يَوْمَ نَبَعَتْ فِي كُلِّ اُمَّةٍ شَهِيدٌ عَلَيْهِمْ مِنْ اَنْفُسِهِمْ وَ جِنَّاتِكُمْ شَهِيدٌ عَلَيَّ هُوَ اَلَاءِ؛ (20)

روزی که از میان هر امتی، شهادتی بر آنها از خود آنها برمی انگیزیم و تو را گواه بر آنان قرار می دهیم.

این مضمون در آیات دیگر نیز وارد شده است. (21) و دقت در مضامین آنها روشن می سازد که شاهد هر امتی پیامبر همان امت است.

3. پیامبر اسلام.

قرآن در آیه های متعددی پیامبر اسلام را شاهد امت خود می داند، مانند آیه گذشته و هم چنین این آیه:

وَ جِنَّاتِكُمْ عَلَيَّ هُوَ اَلَاءِ شَهِيدٌ؛ (22)

تو را بر این امت گواه می آوریم.

این مضمون در آیه های دیگر نیز آمده است. (23) علت این که شاهد و گواه بودن پیامبر را از قسم قبلی جدا کردیم در حالی که وی در عنوان پیش داخل بود، این است که پیامبر گرامی، علاوه بر این که به حکم این آیات، شاهد امت است شاهد نیز هست، زیرا به حکم آیه بعدی گروهی از امت اسلامی نیز گواهی خواهند داد و پیامبر گرامی بر این شهود نیز شهادت خواهد داد، از این جهت شاهد بودن پیامبر را به طور مستقل یادآور شدیم.

4. امت اسلامی.

گروهی از امت اسلامی بر اعمال امت های دیگر شهادت و گواهی خواهند داد:

وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ اُمَّةً وَسَطًا لِنُكَلِّمُوا شُهَدَاءَ عَلَي النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيكُمْ شَهِيدًا؛ (24)

شمارا را امت وسط قرار دادیم تا بر مردم شاهد و گواه باشید و پیامبر نیز بر شما شاهد و گواه باشد.

ظاهر آیه این است که همه امت اسلامی، شاهد و گواه خواهند بود، ولی از آن جا که بسیاری از افراد این امت، صلاحیت شهادت در دادگاه های بشری را ندارند، قطعاً در آن جهان نیز چنین صلاحیتی نخواهند داشت، از این جهت باید گفت گروهی از این امت شاهد و گواه بر امت های پیشین خواهند بود.

5. اعضای بدن انسان.

روز رستاخیز به گواهی قرآن، اعضای بدن مانند زبان، دست و پا گواهی می دهند:

يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمُ أَسِنَّةُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛ (25)

روزی که زبان ها، دست ها و پاهای شان بر ضد آنها به اعمالی که مرتکب می شدند گواهی می دهد.

گاهی بر دهان آنان مهر زده می شود و تنها دست و پای آنان به اعمال گواهی می دهند:

الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ؛ (26)

امروز بر دهان آنها، مهر می زنیم و دست های شان با ما سخن می گویند و پاهای شان کارهایی را که انجام می دادند شهادت می دهند.

6. پوست بدن.

شاهد ششم، پوست بدن است که به فرمان خداوند به سخن در می آید:

وَقَالُوا لَجُودِهِمْ لَمْ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقْنَا أَوَّلَ الَّذِي أَنْطَقَ كُلُّ شَيْءٍ؛ (27)

و (گنهکاران) به پوست های بدن خود می گویند: چرا بر ضرر ما گواهی دادید می گویند: خداوند ما را به سخن در آورد خدایی که همه موجودات را به سخن در آورده است.

7. فرشتگان.

گواه دیگر، فرشتگان هستند که با مجرمان وارد دادگاه می شوند:

وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ؛ (28)

هر نفسی وارد دادگاه محشر می شود در حالی که با او حرکت دهنده و گواهی است.

این مأمور و گواه به حکم آیات دیگر، فرشتگانند که تمام اعمال انسان را در طول زندگی از ریز و درشت ضبط کرده اند:

مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِذْ لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ؛ (29)

آری، هیچ سخنی را به لفظ در نمی آورد مگر این که در کنار او نگهبانی حاضر است.

8. نامه اعمال.

نامه اعمال که به وسیله فرشتگان تنظیم می گردد از جمله شهودی است که به خوبی ها و بدی های انسان ها گواهی می دهد و در این موضوع آیاتی وارد شده است که به برخی اشاره می کنیم:

قُلْ إِذْ أَسْرَعُ مَكَرًا إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تُمَكِّرُونَ؛ (30)

بگو: خداوند در بی اثر ساختن مکر و حیله مشرکان سریع تر از آنان است، فرستادگان ما تمام نقشه های شما را می نویسند. هنگامی که پرونده انسان را به دادگاه می آورند، مجرمان و گنهکاران از دیدن آن به وحشت می افتند:

وَوُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لَ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَايِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا؛ (31)

کتاب (پرونده اعمال) گذارده می شود، پس گنهکاران را می بینی که از آن چه در آن است ترسان و هراسانند و می گویند: بر ما! این چه کتابی است که هیچ عمل کوچک و بزرگی را فرو نگذاشته مگر این که آن را به شمار آورده است.

9. زمین.

یکی دیگر از گواهان، زمین و نقطه ای است که مجرمان در آن جا دست به جنایت زده اند:

يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا يَا أَيُّهَا رَبُّكَ أَوْحِي لَهَا؛ (32)

آن روز زمین حوادثی را که در آن رخ داده است گزارش می کند، زیرا که پروردگارت به آن وحی کرده است.

10. حضور خود عمل.

شاهد دیگر حضور خود عمل است، اعمالی که انسان در گذشته انجام داده است با لباس اخروی حاضر شده، در برابر دیدگان انسان مجسم می گردد و برای هیچ کس جای شک و تردید باقی نمی گذارد:

يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مِمَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحَضَّرًا وَمِمَّا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ؛ (33)

روزی که هر انسانی، آن چه را که از خیر و شر انجام داده است در برابر خود حاضر و آماده می بیند.

درس 119: چه گروهی در آتش مخلدند؟

در این جا اولین سؤالی که مطرح می شود این است که عذاب جاودان مخصوص چه کسانی است پاسخ این است که روز رستاخیز، کفار و منافقان برای همیشه در آتش دوزخ به سر می برند و عذاب آنها جاودانی است و آیات قرآن درباره خلود این دو دسته در دوزخ، صراحت کامل دارد، مانند این آیات:

1. وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بَ آيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ؛ (34)

آنان که کفر ورزیدند و آیات ما را دروغ خواندند، اهل آتشند و در آن جا جاویدان هستند.

2. وَعَذَابُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارِ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا؛ (35)

خداوند به مردان و زنان منافق و کافران، آتش دوزخ را وعده کرده و در آن جا جاویدان هستند.

ولی مؤمنان هر چند به عللی، مرتکب خلاف و گناه شده باشند پس از پایان یافتن دوران عذاب، مشمول عفو الهی می گردند.

در این باره مرحوم شیخ مفید این چنین می گوید:..

إِنْفَقَتِ الْإِمَامِيَّةُ عَلَيَّ أَنْ الْوَعْدَ بِالْخُلُودِ فِي النَّارِ مُتَوَجِّهَ إِلَى الْكُفَّارِ خَاصَّةً دُونَ مُرْتَكِبِي الذُّنُوبِ مِنْ أَهْلِ الْمَعْرِفَةِ بِإِذْنِ تَعَالَى وَ الْإِقْرَارِ بِفَرَائِضِهِ مِنْ أَهْلِ الصَّلَاةِ؛ (36)

گروه امامیه بر این مطلب اتفاق نظر دارند که جاویدانی در آتش، مخصوص کافران است، نه آن گروهی که با داشتن اعتقاد به خدا و اقرار به ضروریات دین مرتکب گناه شده اند.

قریب به این مطلب را در شرح عقاید صدوق نیز بیان کرده است. (37)

نظیر این سخن را مرحوم علامه حلی در کتاب کشف المراد دارد، آن جا که می گوید:..

أَجْمَعَ الْمُسْلِمُونَ كَافَّةً عَلَيَّ أَنَّ عَذَابَ الْكَافِرِ مُؤَيَّدٌ لَا يَنْقَطِعُ؛ (38)

مسلمانان همگی اتفاق نظر دارند که عذاب کافر، همیشگی است و قطع نمی شود.

آیا جاویدانی در دوزخ با فرمول (کیفر به اندازه جرم) سازگار است.

در این جا پرسش دیگری مطرح می شود و آن این که:..

خلود چگونه با قانون (کیفر به اندازه جرم) سازگار است، هرگاه خلود و جاودانی بودن کافر در آتش يك امر مسلم است، چگونه در این جا مقدار کیفر بیش از خود گناه است؛ فردی که هفتاد سال، خدا را گناه و نافرمانی کرده است چرا باید به طور جاوید در آتش بماند مگر قانون (کیفر به اندازه جرم) از قوانین عقلایی جهان نیست.

پاسخ.

این سؤال سابقه دیرینه دارد و حتی در زمان امام باقر (ع) در محافل آن روز مطرح بوده است و دانشمندان اسلام به گونه هایی به آن پاسخ داده اند، و ما به ذکر دو پاسخ مبادرت می ورزیم:..

1. کیفر اثر وضعی عمل است.

اساس اشکال و یا پرسش را این تصور تشکیل می دهد که کیفرهای الهی در جهان دیگر کیفرهای قراردادی است، یعنی قانون گذار با در نظر گرفتن اندازه جرم، کیفری برای عمل، تعیین می کند؛ در این صورت این سؤال جا دارد که چرا مقدار بودن در آتش با مقدار جرم نابرابر است و اما از قرآن و احادیث اسلامی این چنین استفاده می شود که رابطه این دو، يك رابطه تکوینی و طبیعی است و کیفرهای اخروی ثمره عمل و نتیجه آن است نه يك امر قراردادی.

اینک برای توضیح این پاسخ نکاتی را یاد آور می شویم:..

الف) همان جمله معروف (کیفر به اندازه جرم) حاکی از آن است که هرگز کیفر تمام نافرمانی ها يك سان نیست. کیفر کسی که دشنام می دهد با کیفر کسی که مرتکب قتل می گردد يك سان نیست. کیفر کسی که بدون مقدمه بر اثر جوش و خروشی در يك برخورد، فردی را می کشد با کیفر فردی که با توطئه پیشین و نقشه حساب شده، انسان بی گناهی را ترور می کند تفاوت دارد. کیفر آدمی که مرتکب قتل يك نفر می گردد با کیفر کسی که از روی خودکامگی و برای حفظ قدرت طاغوتی خود، هزاران نفر را به خاک و خون می کشد يك سان نیست. بنابراین جای تعجب نیست که در اسلام در برابر نافرمانی های مختلف کیفرهای متفاوت وجود داشته باشد، زیرا همه این تفاوت ها، از آن اصل کلی سرچشمه می گیرد.

ب) در این جهان قانون گذار برای اعمال نیک و بد، پاداش ها و کیفرهایی تعیین می کند و گاهی گروهی پس از آن می آیند و به تخطئه قانون نخست می پردازند و به تشدید و یا تضعیف آن برمی خیزند و خلاصه رابطه کیفر و پاداش با عمل، يك رابطه قراردادی است که به نحوه قرارداد و تشخیص قانون گذار بستگی دارد. چه بسا عملی در محیطی، جرم محسوب می شود و سبب صدور حکم اعدام می گردد، در حالی که همان عمل در محیط دیگر، مایه تحسین و ترفیع درجه می شود.

تمام این دگرگونی ها از يك اصل سرچشمه می گیرد و آن اصل قراردادی بودن کیفرها و پاداش های دنیوی است، در صورتی که رابطه کیفر و پاداش در جهان دیگر، يك رابطه تکوینی است، یعنی سوختن در آتش، اثر طبیعی عمل و خاصیت خود گناه است؛ اثری که از عمل جدا نبوده از آن منفک نمی شود.

به عبارت دیگر، تمام دردها و رنج هایی که در جهان دیگر دامنگیر گناهکاران می شود، اثر قطعی و غیر قابل انفاک عمل است و هر گناهی، به طور طبیعی دنبال آن دارد که در جهان دیگر دامنگیر گناهکار می شود.

ج) رابطه کیفر با گناه هیچ گاه رابطه زمانی نیست، نه در این جهان و نه در جهان دیگر، مثلاً يك لحظه گناه و هوس رانی يك عمر بدبختی را به دنبال می آورد و گاهی نزدیکی با يك زن مبتلا به بیماری تناسلی، يك عمر انسان را رنج می دهد، در حالی که زمان گناه يك لحظه و یا لحظاتی بیش نبوده، ولی پیامد آن بسیار طولانی است.

گاهی يك لحظه سرعت بی جا در رانندگی مایه بدبختی مادام العمر انسان می گردد. فرض کنید هم بذر گل و هم بذر خار در اختیار داریم، در يك طرف باغچه بذر گل می پاشیم و در طرف دیگر بذر خار. تابش اشعه خورشید و ریزش باران آنها را پرورش می دهد. به طور مسلم از يك طرف باید گل بچینیم و از طرف دیگر خار. هرگز در این جا به ذهن کسی خطور نمی کند که يك لحظه خار کاشتن، چرا چنین پیامد ممتد و طولانی دارد.

با توجه به این نکات، پاسخ مسأله روشن می گردد، زیرا هرگاه عمل ما در این جهان، بذری باشد که کیفرها و پاداش ها، نتیجه طبیعی و اثر وضعی عمل شمرده شود در این صورت هیچ کس جز عامل، مسؤول کیفر خود نیست، زیرا اوست که با توجه و آگاهی دست خود را به گناه آلوده کرده و بذر خار کاشته است، در این صورت باید در جهان دیگر میوه کردار خود را بچیند.

در آیات قرآنی و احادیث اسلامی، به طور وضوح این حقیقت آمده است:

مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ؛ (39)

هر کس کشت و زراعت سرای دیگر را بخواهد، کشت او را افزون می سازیم. آیا کلمه (کشت) جز این را می رساند که کیفرها و پاداش ها نتایج طبیعی و آثار وضعی عمل است و رابطه میان آنها، رابطه علت و معلول است.

امیرمؤمنان می فرماید:

الْعَمَلُ الصَّالِحُ حَرْثُ الْآخِرَةِ؛ (40)

کار نیک کشت آخرت است.

و حدیث معروف اسلامی (الدُّنْيَا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ؛ دنیا کشتزار آخرت است) مؤید این نظر است، بنابراین هر نوع کیفری (چه کوچک و چه بزرگ و چه ممتد و چه غیر ممتد) هرگز جنبه قراردادی ندارد که فرد گناهکار آن را يك قرارداد ظالمانه تلقی کند، بلکه رابطه میان آن دو، رابطه تکوینی و طبیعی است و هر عملی همانند يك علت و يك سبب، معلول و مسبب خاصی را به دنبال دارد.

2. کیفرها عین اعمال انسان است.

اساس این پاسخ را مسأله (تجسم اعمال) در سرای دیگر تشکیل می دهد. تفاوت این پاسخ با پاسخ پیش این است که پاسخ گذشته بر این اساس استوار بود که رابطه کیفر با گناه در سرای دیگر، رابطه تولیدی بود، یعنی کیفر اثر تولیدی خود گناه به شمار می رفت، هم چنان که در برخی از کیفرهای طبیعی در این جهان چنین است، مثلاً قمار مایه گسترش عداوت و دشمنی در این دنیاست.

خلاصه در پاسخ پیش، کیفر، نتیجه و معلول خود گناه بود و از آن تولید می گردید، ولی در مسأله تجسم اعمال، جریان به گونه دیگر است، در این پاسخ گناه، تولید کننده کیفر نیست، بلکه کیفر، عین همان عمل دنیوی است که لباس خود را عوض کرده و با لباس اخروی جلوه می کند.

در این پاسخ، تمام پاداش ها و کیفرها و تمام نعمت ها و دردها حقیقت اعمال دنیوی و باطن کردارهای ماست. هر کرداری از ما خواه خوب و خواه بد، يك صورت دنیوی دارد که در این جهان با آن صورت تجلی می کند و يك صورت اخروی دارد که هم اکنون در دل آن نهفته است و روز رستاخیز با واقعیت اخروی خود جلوه می کند و باعث لذت و فرح و یا عامل درد و آزار می گردد.

## درس 120: هدف از کیفر چیست؟

در قرآن مجید و دیگر کتاب های آسمانی می خوانیم که روز رستاخیز، روز پاداش و کیفر اعمال است. در چنین روزی، نیکوکاران به پاداش اعمال خود می رسند و مجرمان و جنایت کاران کیفر اعمال خود را می بینند.

در این جا این سؤال مطرح می شود که هدف از کیفر چیست، و چرا خداوند جهان در چنین روزی مجرمان را به کیفر اعمال خود می رساند در صورتی که هدف از تنبیه مجرمان می تواند یکی از سه امر زیر باشد که هیچ کدام در روز رستاخیز موضوع و موردی ندارد.

1. افراد ستمدیده هرگاه به حقوق از دست رفته خود می اندیشند و ظلم و ستم هایی که بر آنها وارد شده است به خاطر می آورند، پیوسته بغض گلوی آنان را می فشارد و به فکر انتقام از فرد متعدی می افتند، در این هنگام، انتقام گیری از قاتل مرهمی بر دل اولیای مقتول می گذارد؛

2. برخی از کیفرها جنبه تربیتی دارد، گاهی متخلفی را مدتی زندانی می کنند تا بر اثر فشار محیط از عمل زشت خود پشیمان گردد و راه درستی و راستی را پیشه خود سازد؛

3. برخی از کیفرها علاوه بر جنبه تربیتی جنبه عبرتی نیز دارد، مثلاً در قرآن آمده است:

... وَ لِيَسْهَدَ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ؛ (41)

زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنند... و (هنگام اجرای کیفر) گروهی از افراد با ایمان مجازاتشان را مشاهده کنند.

اجرای حد الهی در انظار عمومی مایه عبرت دیگران می گردد.

اکنون سؤال می شود: هدف از کیفر در آخرت چیست، اگر کیفر تسکین قلب و به اصطلاح انتقام است، ساحت خدا بالاتر از آن است که از فردی انتقام بگیرد، زیرا فردی انتقام می گیرد که قلبی مجروح و دلی آزرده داشته باشد و ساحت خداوند از آن منزّه است و اگر گاهی به خدا (مُنْتَقَم) می گوئیم مانند این است که به خدا عطف و مهربان نیز گفته شود. توصیف خدا با این صفات معنای دیگری دارد که در بحث صفات خدا ذکر شده است. و اگر هدف تربیت است در جهان دیگر، تربیت مطرح نیست، هم چنان که در آن جهان عبرت معنا ندارد، بنابراین هدف از کیفر چیست.

پاسخ.

طرح این سؤال تصور کرده است که کیفرهای الهی جنبه قراردادی دارد. ناگفته پیداست که اگر کیفر جنبه قراردادی داشته باشد باید برای قرارگذار، هدفی مطرح باشد و چون هیچ یک از این هدف ها در آن سرا مفهومی ندارد، از این جهت کیفرهای الهی معنای صحیحی نخواهد داشت. ولی با توجه به این نکته که تمام کیفرها یا میوه خود عمل و ثمره خود کردار است و به اصطلاح جنبه تولیدی دارد و یا این که خود عمل است که در آن جهان به صورت اخروی مجسم می گردد، یعنی تمام کیفرها، جنبه تکوینی و ضرورت عینی داد؛ با چنین ضرورت و حتمیت دیگر جا ندارد سؤال کنیم که هدف از کیفر چیست و چون درباره مطلب نخست بیشتر بحث کردیم، سزاوار است در این بحث فقط درباره مطلب دوم که در اصطلاح دانشمندان به آن (تجسم عمل) می گویند، سخن بگوئیم.

با مراجعه به آیات قرآن این مطلب به روشنی ثابت می گردد که قرآن کیفرها و سزای انسان را تجلی عمل در لباس اخروی تلقی می کند.

نمونه هایی از این آیات.

1. فردی که مال یتیمی را می خورد، این مال در روز رستاخیز به آتش تبدیل می شود:

إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا؛ (42)

آنان که اموال یتیمان را از روی ستم می خورند آتشی در شکم های خود فرومی برند.

2. گروه ثروت اندوز که از انفاق مال به مردم محروم و گرسنه خود داری می کنند، بدانند که ثروت آنان روز رستاخیز به صورت طوق های سنگینی به گردن آنان بسته می شود:

لَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا أَنَاهُمْ أَمْ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرٌ لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخُلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ (43)

آنان که درباره نعمت های خدا که از فضل خویش به آنان داده است بخل می ورزند، تصور نکنند که بخل ورزی آنان خوب است، بلکه برای آنان شر است، به زودی در روز قیامت آن چه را به آن بخل ورزیدند به صورت طوقی به گردنشان بسته می شود.

3. آنان که طلا و نقره را به صورت گنج در می آورند و حقوق الهی را نمی دهند باید بدانند که همین ثروت در روز رستاخیز به صورت آتش در آمده، پیشانی و پهلو و پشت آنها را داغ می کند و به آنها گفته می شود: (هذا ما كنزتم) یعنی این آتش چیز تازه ای نیست، همان است که در جهان به صورت گنج در آورده بودید اکنون به صورت آتش تجلی کرده است.

يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارٍ جَهَنَّمَ فُتْكُويَ بِهَا جَبَاهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ؛ (44)

در آن روز که آن را در آتش جهنم گرم و سوزان کرده و با آن صورت ها و پهلوها و پشت هایشان را داغ می کنند، این همان است که برای خویش گنج کرده بودید اکنون رنج آن گنج ها را بچشید.

4. وَ وَجُّوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا؛ (45)

و روز رستاخیز کار و کردار خود را حاضر و آماده می بینند پروردگار تو بر کسی ستم نمی کند.

ظاهر آیه دلالت دارد که روز رستاخیز، خود عمل حاضر می‌گردد نه نتیجه عمل و نه کیفر تولید کرده آن.

5. **يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَىٰ نُورُهُم بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ؛ (46)**  
 روزی که مردان و زنان با ایمان را می‌نگری که نور وجود آنان در پیشاپیش و سمت راست آنان در حرکت است.

مفاد آیه این است که وجود افراد با ایمان به صورت منبع نوری در می‌آید و با حرکت آنها نیز حرکت می‌کند. اکنون ببینیم آنان این نور را از کجا آورده اند. آیه بعد منبع این نور را برای ما بازگو می‌کند، زیرا وقتی گروه منافق از آنان درخواست می‌کنند که کمی توقف کنند تا در سایه نور آنان، این گروه نیز حرکت کنند آنان در پاسخ می‌گویند:

ارجعوا وراکم فالتمسوا نورا؛  
 به عقب (دنیا) بازگردید و این نور را تحصیل کنید.

مفاد آیه این است که این نور مربوط به جهان دنیاست و افراد با ایمان، این نور را از آن جهان آورده اند. چه چیز از این جهان می‌تواند در آخرت به صورت نور تجلی کند جز ایمان و عمل صالح چیز دیگری نیست، بلکه خود عمل است که در آن جهان با لباس رستاخیزی تجلی می‌کند.

6. **يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا؛ (47)**  
 روزی فرا می‌رسد که هر انسانی هر کار نیکی را که انجام داده است در برابر خود حاضر و آماده می‌بیند.

7. **عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ؛ (48)**  
 وقتی هر انسانی از آن چه که آماده کرده است آگاه می‌گردد.

مسئله تجسم عمل و حضور کار انسان ها در روز رستاخیز با قیافه و لباس اخروی از جمله حقایقی است که در سخنان لقمان نیز آمده است، آن جا که به فرزند گرامی خود می‌گوید:

8. **يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا آذٌ؛ (49)**  
 پسر من! (هر کاری از انسان) هر چند به اندازه سنگینی دانه خردلی در دل سنگی و یا آسمان ها و زمین باشد، خدا روز رستاخیز آن را می‌آورد.

بنابراین تمام پاداش ها و کیفرها چیزی جز عمل و کردار ما نیست، ولی به صورت و لباس اخروی. به عبارت دیگر نتیجه این که: در آخرت کیفر و پاداش وجود ندارد، بلکه انسان است و عمل وی و این عمل همراه اوست و هرگز از او جدا نمی‌گردد و هر صحنه ای از پاداش و یا کیفر برای او پیش آید، خود وی با کمال اطلاع و آگاهی ساخته و پرداخته است و هر کس مسؤول عمل خویش است.

1. عرشیه، چاپ جدید، ص 245.
2. بس (36) آیه 79.
3. قیامت (75) آیه های 3 و 4.
4. عادیات (100) آیه 9.
5. بس (36) آیه 51.
6. نهج البلاغه (عبده)، خطبه 80.
7. همان، خطبه 105 و ضمیر (فیها) مربوط به (ارض) است که در ماقبل این جمله ها وارد شده است.
8. همان، خطبه 178.
9. انعام (6) آیه 61.
10. نمل (16) آیه 32.
11. انعام (6) آیه 93.
12. انفال (8) آیه 50.
13. اوائل المقالات، ص 49.
14. کشف المراد، چاپ صیدا، ص 269.
15. اوائل المقالات، ص 49.
16. اعراف (7) آیه 187.
17. غافر (40) آیه 16.
18. آل عمران (3) آیه 98.
19. حجّ (22) آیه 17.
20. نمل (16) آیه 89.
21. مانند این آیات: نحل (16) آیه 84؛ قصص (28) آیه 75؛ نساء (4) آیه 41.
22. نساء (4) آیه 4.



23. مانند این آیات: نحل (16) آیه 89؛ حجّ (22) آیه 78.
24. بقره (2) آیه 143.
25. نور (24) آیه 24.
26. یس (36) آیه 65.
27. فصلت (41) آیه 21.
28. ق (50) آیه 21.
29. همان، آیه 18.
30. یونس (10) آیه 21.
31. کهف (18) آیه 49.
32. زلزله (99) آیه های 4-5.
33. آل عمران (3) آیه 30.
34. بقره (2) آیه 39.
35. توبه (9) آیه 69.
36. اوائل المقالات، ص 14.
37. صدوق، شرح عقاید، ص 55.
38. کشف المراد، چاپ صیدا، ص 261 سپس در ذیل می گوید: غیر کافر هر چند گناهکار باشد عذاب او پیوسته و دائمی نیست.
39. شوری (42) آیه 20.
40. نهج البلاغه (عبده)، ج 1، خطبه 22.
41. نور (24) آیه 2.
42. نساء (4) آیه 10.
43. آل عمران (3) آیه 180.
44. توبه (9) آیه 35.
45. کهف (18) آیه 49.
46. حدید (57) آیه 12.
47. آل عمران (3) آیه 30.
48. تکویر (81) آیه 114.
49. لقمان (31) آیه 16.

#### کتابنامه

- . ابن ابي الحديد، شرح نهج البلاغه، تحقيق محمد ابو الفضل ابراهيم، چاپ اول، دار احیاء الکتب العربیة (عیسی البابی الحلبي وشرکاه)، (مصر) 1959م/ 1378ق.
- . ابن سعد، محمد، الطبقات الكبرى، دار صادر و دار بیروت، بیروت 1960م/ 1380ق.
- . ابن قتیبه دینوری، عبدالله بن مسلم، المعارف، چاپ اول، دار الکتب العلمیه، بیروت 1987م/ 1407ق.
- . ابن قتیبه، عیون الاخبار، چاپ مصر.
- . ابن اثیر، عزالدین محمد بن محمد بن عبدالکریم شیبانی، الكامل فی التاریخ، دار صادر، بیروت 1982م/ 1402ق.
- . ابن بابویه قمی، محمد بن علی (شیخ صدوق)، الامالی والمجالس، چاپ پنجم، مؤسسه اعلمی للمطبوعات، بیروت 1990م/ 1410ق.
- . ابن بابویه قمی، محمد بن علی (شیخ صدوق)، التوحید، تحقیق و تعلیق سید هاشم حسینی طهرانی، دفتر نشر اسلامی، قم.
- . ابن سینا، حسین بن عبدالله، الالهیات من الشفاء، تعلیق محمد بن ابراهیم صدرالدین شیرازی، انتشارات بیدار، (چاپ رحلی).
- . ابن شهر آشوب، محمد بن علی، المناقب، مؤسسه انتشارات علامه، قم.
- . ابن هشام، ابومحمد عبدالملک، السیرة النبویه، تحقیق مصطفی السقا و ابراهیم الیاری و عبدالحفیظ شلبی، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
- . احمد بن حنبل، المسند، تعلیق صدقی محمد جمیل العطار، چاپ دوم، دارالفکر، 1994م/ 1414ق.
- . ازدي سجستانی، ابو داود سليمان بن اشعث، سنن ابي داود، تعلیق احمد سعد علی، چاپ اول، شرکت مکتبه و مطبعة مصطفى البابی الحلبي واولاده، مصر 1952م/ 1371ق.

- . امينى، عبدالحسين احمد، الغدير في الكتاب والسنة والأدب، چاپ سوم، دارالكتاب العربى، بيروت 1967م/1387ق.
- . انجيل متى، ترجمه به فارسي هنري مارتن، چاپ دار السلطنه لندن، 1837م.
- . انجيل متى.
- . انجيل مرقس.
- . انجيل يوحنا.
- . بازرگان، مهدى، مسأله وحى، چاپ اول، شركت سهامي انتشار، تهران 1343.
- . بخارى، ابو عبدالله محمد بن اسماعيل، صحيح البخارى، به اهتمام عثمان خليفه، مكتبه عبدالحميد احمد حنفى، مصر.
- . حسيني شهرستاني، سيد هبة الدين، المعجزة الخالدة (حديث 8 از مجموعه حديث الشهر)، به اهتمام عبدالامير البيهقي، كاظميه، مطبعة النجاح، بغداد 1950م/1369ق.
- . راغب اصفهاني، ابوالقاسم حسين بن محمد، المفردات في غريب القرآن، تحقيق محمد سيد كيلاني، چاپ دوم، مكتبة المرتضويه، 1362.
- . رضا، محمد رشيد، تفسير المنار، چاپ اول، دار المنار، مصر 1373ق.
- . زرقانى، محمد عبدالعظيم، مناهل العرفان في علوم القرآن، دار احياء الكتب العربيه. (عيسى البابي الحلبي و شركاءه)، مصر.
- . زمخشري، محمود بن عمر، الكشاف، دار المعرفة، بيروت.
- . سبحانى، جعفر، فروغ ابديت، نشر دانش اسلامى، (قم).
- . سيد رضى (گردآورنده)، نهج البلاغه، ترجمه سيد جعفر شهيدى، چاپ اول، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامى، تهران 1368.
- . سيوطى، جلال الدين عبدالرحمن، تاريخ الخلفاء، تحقيق محمد محيي الدين عبدالحميد، دار الجيل، بيروت 1988م/1408ق.
- . شيخ مفيد، محمد بن نعمان، اوائل المقالات في المذاهب والمختارات، مقدمه و تعليق فضل الله زنجاني، چاپ دوم، مكتبة حقيقت، تبريز 1330ش/1371ق.
- . صدوق، شرح عقايد.
- . الصفار، محمد بن حسن بن فروخ، بصائر الدرجات الكبرى في فضائل آل محمد (ص)، مقدمه و تحقيق و تعليق ميرزا محسن كوچه باغى، چاپ شركت چاپ كتاب، 1380ق.
- . طبرانى، ابوالقاسم سليمان بن احمد، المعجم الكبير، تحقيق حمدي عبدالمجيد السايغى، چاپ دوم، دار احياء التراث العربى، بيروت.
- . طبرسى، ابو علي فضل بن حسن، إعلام الوري بأعلام الهدى، تحقيق مؤسسه آل البيت لاحياء التراث، چاپ اول، مؤسسه آل البيت لاحياء التراث، قم 1417ق.
- . طبرسى، ابو علي فضل بن حسن، مجمع البيان، مقدمه محمد جواد بلاغى، چاپ اول، انتشارات ناصر خسرو (افست از چاپ دارالمعرفه بيروت)، تهران 1365.
- . طبرسى، احمد بن على، احتجاج، تحقيق ابراهيم بهادري و محمد هادي به (زير نظر جعفر سبحانى)، چاپ اول، انتشارات اسوه، قم 1413ق.
- . طبرى، محمد بن جرير، تاريخ الأمم والملوك (تاريخ طبرى)، چاپ پنجم، مؤسسه اعلمي للمطبوعات، بيروت 1989م/1409ق.
- . طوسى، ابوجعفر محمد بن حسن، التبيان في تفسير القرآن، مقدمه آغا بزرگ طهرانى، دار احياء التراث العربى، بيروت.
- . طوسى، ابوجعفر بن محمد (شيخ طوسى)، امالى، مقدمه سيد محمد صادق بحر العلوم، چاپ دوم، مؤسسه الوفاء، بيروت 1981م/1401ق.
- . عبده، محمد، شرح نهج البلاغه، تحقيق محمد محيي الدين عبدالحميد، مطبعة الاستقامة، مصر.
- . علامه حلى، كشف المراد، چاپ صيدا.
- . فخر رازى، محمد بن عمر، التفسير الكبير، چاپ دوم، دار الكتب العلميه (افست از چاپ مطبعة الهيه مصر)، تهران.
- . فيض كاشانى، محسن، تفسير الصافى، مقدمه و تحقيق و تعليق حسين اعلمى، چاپ اول، مؤسسه اعلمي للمطبوعات، بيروت 1979م/1299ق.
- . قشيري نيشابورى، مسلم بن حجاج بن مسلم، صحيح مسلم، مكتبه و مطبعة محمد علي صبيح و اولاده، مصر.

- . قمی، شیخ عباس، سفینة البحار و مدينة الحكم والآثار، تحقیق مجمع بحوث الاسلامیه، مقدمه و زیر نظر علی اکبر الهی خراسانی، چاپ اول، چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد (بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی) 1316ق.
- . قندوزی، سلیمان بن ابراهیم، ینابیع الموده، مطبعة اختر، اسلامبول 1301ق.
- . کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، تحقیق و تعلیق علی اکبر غفاری، چاپ چهارم، دار صعب و دارالتعارف، بیروت 1401ق.
- . مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، چاپ دوم، مؤسسة الوفاء، بیروت 1983م/1403ق.
- . مجید پور، عزت الله، نبوغ و علل آن.
- . ملاصدرا، عرشیه، چاپ جدید.
- . منتخب کنز العمال.
- . ناس، جان بی، تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی اصغر حکمت، چاپ پنجم، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران 1372.
- . نظام نیشابوری، حسن بن محمد، غرائب القرآن (تفسیر نیشابوری)، چاپ سنگی.
- . نیر نوری، حمید، سهم ایران در تمدن جهان، چاپ 1345.
- . وادی، محمد بن عمر، المغازی، تحقیق مارسدن جونز، مؤسسه اعلمی للمطبوعات، بیروت.
- . هیثمی مکی، احمد بن حجر، الصواعق المحرقة فی اسود علی أهل البلاغ والزندقه، مقدمه و تعلیق عبدالوهاب عبداللطیف، چاپ دوم، مکتبة القاهرة، مصر 1965م/1385ق.